توضیح

آنکه در نسخه [illegible]

در نسخه نبود

بلکه در شهر [illegible] نسخه [illegible] شد

جمعی از مؤمنین [illegible] الطالب [illegible] المجتهد جناب

آقا شیخ زین العابدین [illegible] خواهش

جمیع مسائل الحج [illegible] تحصیل

کرده [illegible] صحت [illegible] آنکه [illegible] نسخه [illegible]

علامة العلماء [illegible] مجتهد العصر والزمان حضرت آقا ملا عبد الرحیم [illegible]

انشاء الله تعالی [illegible] صحیح [illegible]

[illegible] نسخه [illegible]

ان [illegible]

[illegible] الزمان آقا شیخ زین العابدین [illegible]

[illegible] مسائل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نسخه [illegible]

[illegible] مطالعه

[illegible] کاتب [illegible] معذور [illegible] فرمایند

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی حبیبه ورسوله محمد واهل بیته الطاهرین المعصومین
و بعد چنین گوید اقل عباد زین العابدین المازندرانی اصلاً والحائری مسکناً ومدفناً ان شاء الله
که این چند سطریست در ضروریات مسائل و بعضی احکام طهارت و صلوة و صوم و سایر عبادات و معاملات
بر سبیل اختصار نگاشته شد تا [illegible] سهل و آسان باشد و مؤمنین از آن بهره مند شوند ان شاء الله
وفق الله جمیع المؤمنین بدانکه مسائل اجتهاد و تقلید و آداب وضو و غسل و تیمم و سایر احکام
طهارت و صلوة بلکه سایر عبادات و معاملات را بیان مینمایم در ضمن یک مقدمه و چند مقصد تا
مفید بوده باشد [illegible] فصل اول در بیان مسائل اجتهاد و بیان آن در ضمن چند امر است
امر اول در بیان کسی است که تقلید او توان نمود و او کسی است که در او چند شرط موجود باشد
اول بلوغ پس صحیح نیست تقلید مجتهد صغیر هرچند مثل علامه باشد هرچند بکند فتوی قبل از
بلوغ [illegible] دوم عقل پس جایز نیست تقلید مجنون ابتداءً مادامی که مجنون است هرچند جنون او ادواری
باشد

اکتفا

مقدّمه در اجتهاد و تقلید

کفایت ظاهر حال در آن برای فقیر در نزد عقل الغالی از قوه نیست پس شرط نیست قطع با قامت ستم اسلام پس
جایز نیست تقلید کافر اینجا هر چند کفر تاویلی داشته باشد چهارم آنکه اثنی عشری باشد پس صحیح نیست تقلید
غیر اثنی عشری بجمیع اقسام ایشان هر چند از سایر مذاهب شیعه باشد پنجم آنکه عادل باشد پس جایز نیست
تقلید فاسق هر چند بدانیم که بعد وقوع عنکوبت تقصیر در مقدمات اجتهاد نکند همچنین است در مجهول
الحال که ندانیم عادل است یا فاسق که تقلید او هم جایز نیست لکن اگر جهل بحال تقلید نمود بعد معلوم
شد عدالت او در زمان تقلید پس همان تقلید کافیست و اگر تقلید مجتهدی نمود باعتقاد عدالت و بعد
معلوم شد که فاسق بوده بان تقلید اکتفا نکند بلکه مجدداً رجوع بمجتهد عادل نماید در اعمال آینده و هم چنین
در اعمال سابقه از جهة صحت و بطلان و قضاء و اعاده بدانکه عدالت مجتهد شرط جواز تقلید است بلکه اولی آنست
که شرط جواز عمل مجتهد برای خود نیز پس مجتهد فاسق که تقصیر در مقدمات اجتهاد نکرده باشد جایز است عمل
بر فتوی خود کند بلکه واجب است عمل بر فتوی خود کند و حرام است که تقلید کند بلی از منصب قضا و افتاء و تصرف در اموال
غیّب و جهات و قصّر و اموال امام روحی له الفداء احتراز نماید هر چند جواز تصرف مجتهد امین در اموال غیّب و جهات
و مجانین خالی از قوه نیست ششم آنکه مرد باشد پس زن و خنثی [illegible] هفتم آنکه طاهر المولد باشد یعنی ولد از زنا
از طرفین نباشد بلکه از یک طرف نیز علی الاحوط هشتم آنکه مجتهد باشد باین معنی که ملکه [illegible] استنباط
مسائل داشته باشد چه مطلق باشد چه متجزی هر چند احوط ترک تقلید متجزی میباشد نیست مراد
از مجتهد جامع الشرائط امور دو قسم آنکه وجوب فتوی عینا بر مجتهد در مسئله که سؤال شود مشروط
بچند شرط است اول آنکه در آن مسئله بخصوصها رأیی و اعتقادی داشته باشد که اگر عالم بحکم آن مسئله نباشد
حتی در راه احتیاط آن مسئله را نیز نداند نباید [illegible] لکن سؤال از احتیاط نشود و بجز فتوی ثابت نیست و این
واضح است بلی اگر علم بمسئله بالفعل نداشته باشد لیکن قادر باشد بتحصیل مقدمات حصول علم بدون
عسر و حرج این وقت بر فرض وجوب فتوی لازم است با وکه تحصیل علم نماید اگر خود محتاج شود بعلم مسئله
در عمل نفس خود و مقلّد او نیز محتاج شود بحکم مسئله وقت وسعت علم بهر دو مسئله نداشته باشد
مقدم بدارد علم بحکم مسئله متعلقه بعمل خود را دوم آنکه در مسائل آن مسئله بخصوصها مجتهد دیگر
که لیاقت فتوی داشته باشد نرسد یا مجتهد دیگر نباشد و منحصر باشد جواب سؤال باین مجتهد لیکن
اگر مجتهد دیگر باشد احتمال لیاقت فتوی داشته باشد لیکن نیست بخصوص این مجتهد جواب فتوی
بلی در این وقت فتوی واجب کفائی است مثل نماز میّت و قبول مسائل که من اعتقاد باجتهاد کسی ندارم [illegible]
دیگر فتوی عینا [illegible] نشود بلکه مجتهد عمل باعتقاد خود کند اگر اعتقاد [illegible] مختلف اعتقاد مسائل باشد

در اجتهاد و تقلید

بلکه اولی و احسن بلکه احوط آنست که مجتهد بعد از سؤال جواب فتوی بدهد خصوص در جائی که
مجتهد جاهل باشد تا سائل باشد [illegible] نداند که مجتهد [illegible] خصوص در جائی که سائل بگوید
که من مسئله مجتهد [illegible] آنست که مقصود سائل از سؤال مجرد اطلاع بر مذهب غرض دیگر
نباشد بلکه مقصود علم بکیفیت عمل باشد لیکن اگر مجتهد بفهمد سائل [illegible] سائل بگوید که مقصودم
بکیفیت عمل است نه غرض دیگر وجوب [illegible] خالی از قوه نیست پنجم آنست که در اعمال احتیاط ممکن
نباشد یا عسر و حرج باشد یا آنکه احتیاط ممکن باشد لکن سائل جاهل باحتیاط باشد ششم آنست که
بر سائل علم بحکم لازم باشد که اگر لازم نباشد وجوب فتوی ثابت نیست مثل صغیر و مثل مسائل حج
و حیض بر غیر مستطیع و [illegible] غیر [illegible] جاهل و مثل مسائل [illegible] بنابر عدم جواز [illegible] مقلد
و مثل اعمال مستحبه و مکروهه [illegible] عدم احتیاج [illegible] مثل آنکه [illegible] واجب و حرام نیست لکن [illegible]
که مستحب است یا مکروه بلکه اگر احتمال حرمت و وجوب بدهد واجب است که تحصیل علم بکند پس فتوی
نیز لازم می‌شود ششم آنست که از برای مجتهد خوف [illegible] نباشد [illegible]
خود از مؤمنین که اگر خوف [illegible] مفسده باشد لازم نیست بلکه حرام است هفتم آنست که مجتهد بداند
که تکلیف سائل رجوع بآن مجتهد است اما اگر بداند که تکلیفش [illegible] معلوم نباشد بر مجتهد
لازم نیست فتوی هشتم آنست که فتوی معارض [illegible] باشد مثل [illegible]
شده که در آن وقت اشتغال بفتوی واجب نیست اگر دو سائل یا بیشتر سؤال کنند [illegible] جواب از آنکه
اول [illegible] اهم باشد اگر [illegible] سؤال کنند [illegible] باشد مجتهد مخیر است هر چند [illegible]
سائل نزاع کنند در تقدیم یا تأخیر [illegible] زیادتی تأخیر [illegible] سؤال [illegible] لازم نیست
بل احسن آنست که مجتهد در صورت نزاع و زیادتی [illegible] رجوع بقرعه [illegible] تقدیم و تأخیر [illegible]
اینکه اگر مجتهد رجوع کند از قول سابق خود از عبادات و معاملات [illegible]
او باعث بطلان تقلید سابق [illegible]
رجوع کرده باشد مگر در صورتیکه قطع بخطاء مجتهد شده باشد که در این وقت حکم او حکم مجتهد
در قطع بخطاء خود که باید عدول نماید و اعمال سابقه را اعتبار نکند اما مجتهد پس اگر قاطع شد
بخطاء خود در اجتهاد اول لازم است قضا و اعاده عبادات و معاملات که بخطا آورده و اگر قاطع بخطاء نباشد
خود در اجتهاد [illegible] بلکه [illegible] اعمال [illegible] اعتماد نماید [illegible]
و [illegible] اعمال سابقه [illegible] اعاده [illegible]

سابقه

در اجتهاد و تقلید

سابق منشأ اثر نشود مگر احوط آنست که اعاده اعمال سابقه نیز نماید اگر ظن بخطا نمود و امثال قطع بخطا باید نماید
اقوی جواز اعتماد برای سابق است خصوصاً در مثل زوجیت و ملکیت که اعتماد بر رأی سابق نماید [illegible]
اگر وضو گرفته باشد مثلاً و از رأی خود برگشته باشد استعمال غساله نموده باعتقاد طهارت بعد عدول [illegible]
نیز اگر کرده شکم شیر خورده بود با او باعتقاد اینکه پانزده شکم یا عشر ناشر است پانزده شکم بعد عدول
نموده و از رأی خود برگشته یا اینکه خانه و ملکی را بدون صیغه خریده باعتقاد اینکه صیغه شرط صحت نیست بعد
عدول نموده از رأی خود در جمیع این مسئله و نظایر آن شرعاً از رأی سابق [illegible] الاقوی لازم نیست
کما هی [illegible] مثل اینکه صغیر یا مجنون [illegible] اگر قبلاً
و رطوبات غساله بجسم که وضو گرفته یا غسل نموده یا استعمال نموده باقی [illegible] بدن بوده باشد
وضو و غسل او صحیح است لکن اگر قطرات و رطوبات باقی مانده و آنها را بکف مواضع وضو و غسل [illegible]
ملاقات او نموده هر چند خشک شده باشد باید بشوید [illegible] اینکه اگر کسی وضو گرفته یا غسل نموده
کرده سابق [illegible] بعد از وضو و غسل شک کرده که آن [illegible] نموده وضو گرفته یا
وضو [illegible] در این وقت صحیح است لکن قطرات و رطوبات باقی مانده بلکه بعد از وضو یا غسل جمیع اجزای
بدن [illegible] است بشوید هر چند خشک شده باشد [illegible] قطره از آن باقی مانده باشد بنا بر احوط [illegible]
است بر مجتهد اینکه اعلام کند مردم را بالجمله اجتهاد خود [illegible] صورتی که بداند که مردم [illegible] شایسته
فتوی باشند [illegible] معطل است [illegible] آنکه بداند که اعتماد ایشان بشخص هست و لکن خود
مجتهد نمیداند [illegible] نیست یا آنکه بداند مجتهد است بلکه مرجع ایشان شخص صالح و شایسته [illegible]
هست و لکن بداند که کافی [illegible] ایشان [illegible] در این صورت لازم است اعلام [illegible] از باب [illegible]
اینکه بر ایشان لازم است اظهار [illegible] بلکه احوط [illegible] کفایت اعلام است [illegible]
کرده [illegible] کفایت مرجع مجتهد جامع الشرایط دارند اما از باب امر بمعروف [illegible] اگر [illegible]
[illegible] رجوع [illegible] اعلام [illegible] واجب است [illegible] بلکه لازم نیست اعلام
صورتی [illegible] که آن مجتهد نمیداند که مرجع اعتماد ایشان شخص [illegible] هست در این صورت نیز لازم [illegible] اعلام
[illegible] از [illegible] اعلام نیست [illegible] اجتهاد [illegible] شهادة عدلین
شهادة عدل واحد [illegible] بعضی تصریح کرده اند لکن اقوی عدم ثبوت است [illegible]
[illegible] صحیح باشد [illegible] استعلام اگر شخص صالح [illegible] استعلام و از اهل خبره باشد
[illegible] اشتهار شخص باجتهاد در بین اهل خبره [illegible] مسلم الاجتهاد [illegible]

در اجتهاد و تقلید

باجتهاد اگر تحصیل علم شرعی یا ظن باشد موجب عسر و حرج یا شک نیست باینکه علماء عمل باجتهاد و اسلام [illegible]
و نشستن در مجلس قضا و حکومت و بخوان یا اعتنا نمیشود که اگر ادعای اجتهاد نماید بقصد [illegible] نمایند
لکن تکذیب [illegible] هم نمیکنیم و اورا [illegible] باین عمل فاسق نمیدانیم بلی اگر ظن حاصل شود باجتهاد وی ممکن
بناشد تحصیل علم در این وقت کفایت ظن حاصل از نشستن او در مجلس قضا و رجوع مردم باو بلکه
بمطلق ظن خالی از قوت نیست امر دیگری هم آنکه لازم نیست که مجتهد هرگاه رجوع از اجتهاد خود نماید که
مقلدین نماید برجوع خود هرچند احوط است

فصل در مسائل تقلید است و بیان [illegible] چند

امر است امر اول آنکه آنچه در شرع موجب حکم عمل و اجتناب اهل بیت لازم است اینست که هر عامل عمل را
از روی معرفت بجا آورد پس آنچه لازم است علم است چنانچه در حدیث است که طلب العلم فریضة علی کل مسلم
و مسلمة و چون علم هر کسی [illegible] تکلیف لکن [illegible] علم اشخاص [illegible] براجتهاد [illegible] اینست که رجوع
بعلماء متدینین از اثنی عشریه کثرهم الله نمایند چنانچه در زمان [illegible] ائمه اهل بیت رجوع بعلما
مقلدین میکرده پس هرگاه [illegible] مسائل از آنها بکند بقصد اینکه عارف بحکم الله شوند کافیست
در صحت عمل پس حقیقت تقلید که لازم است بنحوی که عمل او عمل اهل حق [illegible] شود و عمل او صحیح باشد
اینست که عامل مطابق کند عمل خود را بقول مجتهد یا اعتقاد کند باینکه حکم الله در حق او اینست که مجتهد
او گفته است و اگر هم بگوییم که حقیقت تقلید در عرف عام یا متشرعه عمل بقول غیر بدون دلیل [illegible] قول
[illegible] ضرر ندارد بجهت آنکه مقصود ما از تقلید که [illegible] بنحوی که عمل او عمل اهل حق شود همان
است که مذکور شد و معلوم است که مجرد اخذ مسائل بقصد اینکه علم بمضمون آنها حاصل شود سبب میشود که
عمل او عمل اهل حق شود هرچند [illegible] الاصول [illegible] فاما [illegible] اعلی الله مقامهما
معلوم میشود که آن بزرگواران اکتفا باجمال [illegible] تقلید که اگر مقلد ملتزم شود بجمیع آراء
مجتهد خود در رساله یا در [illegible] الاحکام [illegible] مسائل [illegible] باشد حصول
تقلید باین [illegible] مشکل است [illegible] که اخذ مسائل صحیح [illegible] بر فهم آن و همراه داشتن آن
[illegible] علم [illegible] مجتهد [illegible] مسائلی که استنباط فعلی نکرده باشد [illegible]
استنباط کند و الا مجرد التزام مقلد باستنباطات مجتهد [illegible] استنباط خواهد کرد
چگونه تقلید خواهد بود [illegible] مجرد التزام و انقیاد [illegible] و لکن این کافی نیست [illegible]
اگر اخذ مسئله بکند لکن بقصد عمل برای مجتهد [illegible] تقلید نخواهد بود مثل اینکه مسئله را
از رساله مجتهد [illegible] بجهت تعلیم [illegible] یا اینکه ملاحظه [illegible] که اگر [illegible] است تقلید

نماید

در اجتهاد و تقلید است

بما یبلغ الاذان الی آخر رسالۀ احسن الله ... مسئله ... بعضی عمل ... بنحو تقلید است یا اجتهاد لکن
باشد از اینجا معلوم شد که در همه احکام فرعیه که حکمش معلوم نباشد باید تقلید کرد و چه مسئله ... واجب
چه غیر آن و اینکه میگویند که در مسئله تقلید لازم نیست و نباید تقلید کرد پس اصل اجتهاد اینکه عقل
قاطع حاکم است که هرگاه مکلف باشد در حین عمل باید یا از اجتهاد و یا از تقلید باشد یا آن عمل یا اوجه واجب
چه مستحب عالم ... باشد چه با اجتهاد باشد چه تقلید از هر چیز ... که حکم او چه چیز است
و ملتفت نباشد جهل خود باید تقلید بکند اگر قادر بر اجتهاد نباشد ... است و گر احتیاط
جایز است برای مجتهد و مقلد و مقلد را در مسئله نمی باید تقلید بکند امر ... آنکه ... عمل ... مجتهد
حاصل میشود با اجتهاد یا بتقلید همچنین حاصل میشود بطریق الشکر از احتیاط میگویند اقوی اینکه
احتیاط ... مسائل ... از اجتهاد و تقلید لکن ... در بعضی از موارد ممکن نیست مثل اینکه امر دایر بود میان واجب
یا حرام باشد یا آنکه امر دایر میان دو حرام باشد یا دو واجب باشد که ... جمع ... ممکن نباشد
و نحو التزام باز برای غالب مردم متعسر بل متعذر است نحو علم بکیفیت احتیاط ... کما هو حقه ... برای غیر
مجتهد در غالب مسائل ممکن نیست ... بعضی از علما ... از ... مثل ... عمل ... بر وجه ... فصل ...
و ندب شرطیت ... در مقام ... احتیاط را طریق ... اند ... اقتضا ... اجتهاد و تقلید
و مراد باحتیاط آنستکه احتیاج بتکرر عمل نیست و امر دایر است میان ... فعل و عدم ... فعل مثل اینکه
میدانند جنب ... احتیاط غسل کند بعد معلوم شود که جنب ... یا اینکه امر دایر شود میان ... و
ترک مثل اینکه میدانند ... غسل ... است ... احتیاط ... معلوم شود
بحسب تقلید یا اجتهاد که ... یا آنکه امر دایر شود میان وجوب ... مستحب مثل اینکه میدانند ... واجب
یا مستحب ... بقصد ... مطلق ... بقصد وجوب ... استحباب و همچنین غسل ... میدانند
است یا مستحب ... بقصد ... مطلق ... آنکه محتاج بتکرر عمل است ... اجتهاد
یا تقلید ممکن نیست مثل اینکه میدانند که در ... مرکب ... حکم او قصر است یا تمام
و ... اجتهاد ... احتیاط ... باید جمع میان قصر و اتمام ... آنستکه محتاج بتکرر عمل
است ... لکن ممکن است اجتهاد یا تقلید ... با امکان ... میکند ... جمع میکند
یا ... جمع ... مثل اینکه ... لباس ... محتاج ... تحصیل علم ... تفصیل
کند ... جایز است ... احتیاط ... با امکان
علم تفصیلی اکتفا بعلم اجمالی میکند ... علم اجمالی ... علم تفصیلی ... میشود با امکان

در اجتهاد و تقلید

و چون اغراض شرع و عقلا بشر هر چند احوط ترک احتیاط است بعبارتی که محتاج است حصول اضطرار یا ترک عمل یا امکان علم شرعی یا اجتهاد یا تقلید بدانکه اگر مکلف خود تشخیص مختاط بکند عمل داشته باشد که احتیاط این است همان عمل نماید اگر چنانچه غیر و عادل از اهل خبره بلکه مجتهد هم شهادة دهند بر اینکه محتاط است این بعض ظاهر میشود که اکتفا بان هم میتوان نمود لیکن محل تامل است پس بشهادة عدل واحد یا مطلق ظن نیز اعتنا نکنند در تشخیص احتیاط تا امکان اجتهاد یا تقلید عدم صحیح لکن اکتفا بحکم حاکم یا بینکه از احتیاط است نیز محل تامل است و بدانکه گذشت که طلب علم واجب است بر هر کسیکه مکلف باشد و قادر بر تحصیل علم از روی اجتهاد یا تقلید باشد یا قدرت بران اگر ترک کند و احتیاط نیز نکند گناه کار است و اما اینکه گناه مذکور صغیره است یا کبیره یکی است یا بیشتر بجهت مخالفت حکم واقعی است یا بجهت مخالفت حکم ظاهری که اجتهاد یا تقلید باشد که این محل اهتمام نیست پس بدانکه تقلید یا اجتهاد نکرده اقدام بمعاملات یا شرعیات بنماید بی هر چیز بلکه حکمت این است نه اینکه اجتهاد یا تقلید نماید و لازم نیست تعیین جواز نشر طرق و تفصیل و همچنین اینکه واجبات اصلی است مثل حمد سوره یا بیش مثل شک بجهت کوچکی یا بجهت و هم چنین لازم نیست تعیین مانع حتی اینکه مانع کمال بلکه با علم بمطلوب است اگر بداعی صحیح و بسبب فعل یا ترک بجا آورد یا ترک نماید کافی است در صحت عمل بلی واجب کم هر گاه برای همین اقدام بکند مسئله از این در عمل یا دیگری بلکه واجب است تعلم مسائلیکه عامة البلوی مبتلا یعنی که غالب مردم مبتلا میشوند مانند مثل مسائل شک و سهو بلی اگر نادر الوقوع باشد که غالب ناس با و مبتلا نباشند لازم نیست تعلم احکام او چنانچه لازم نیست تعلم احکام حج و اعتکاف و مزارعه تا عمل حاجت پیدا آمد پس بدانکه عمل جاهل چه در عبادات چه در معاملات هر گاه مطابق و موافق رای مجتهدی است که تقلید او جایز است و تکلیف این شخص جاهل رجوع باو شده پس اگر اجتهاد او تقلید داده اگر نه عمل نیز موافق رای او شده عمل او صحیح است ... مثل نماز و روزه و حج باشد یا از قبیل بیع و شری و اگر مخالف رای مجتهد است باطل است و اعاده یا قضا لازم است ... در خارج و قضا لازم نیست علی الاقوی مگر آنکه مجتهد بگوید بلکه قضا لازم است امر مجتهد است که بعد موافقت و مخالفت باشد و فتوی رای حین السؤال مبتلا به حین العمل پس اگر حین العمل رای مجتهد مقتضی بطلان عمل مقلد بوده و اعاده لازم شده و لکن بعد از سؤال رجوع از آن قول نموده و حکم بصحت نموده اعاده ساقط است و اگر در خارج وقت باشد هم آن رای مبتلا که مسقط قضا است چه رای حین العمل باشد یا حین السؤال زیرا که مدار در وجوب قضا بر صدق فوت است یعنی یا این فرض فوت منتفی نمیشود بلکه بر سبب قضا در قضا محل است که ملاک بر رای باشد که مسقط اعاده مبتلا و لکن احوط است که قضا و رای حین السؤال مبتلا باشد تا آنکه او موافق بها بدامه ... انکه ظاهر در نزد احقر آنست

کر تقلید

متن در اجتهاد و تقلید

که تقلید اعلم و اورع هیچکدام لازم نیست هرچند با امکان تشخیص و عدم عسر و حرج در تشخیص تقلید
اعلم و اورع بلکه اوثق در فتوی احوط است و لا اعلم منهما و لا اورع منهما و با تعارض اعلم و اورع اعلم مقدم
است بر اورع هرچند اعلمیت مقام اشد میباشد چون اولی از افقه در نظر احقر اینستکه او استاد او قدر استنباط
احکام شرعیه بیشتر باشد بشرطیکه در غالب مسائل اجتهاد شرطیه واقع باشد پس مراد از افقه اینست
که استادتر باشد و اصابه او بواقع بیشتر باشد و استنباط او اقرب بواقع باشد و مراد از اورع اینستکه پرهیز
کارتر باشد باعتبار محرمات و مکروهات و مشتبهات و تفصیل ورع در کتب احادیث و علم اخلاق مبین است
و اینجا لا واضح است هرچند تقلید بینی که اورع در اینجا یکیست و مقصود اینستکه اعلم و اورع حال فتوی و حال
استنباط هر دو باشد هرچند اکتفا با خبر ثقه توان نمود بلکه بعضی مدار اعلمیت را بر اخبر را اینستاند
و اقوی در نزد احقر اعلمیت و اورعیت حال فتوی میباشد خصوص در اورع امر هیّن تر است انکه تقلید
اعلم و اورع اگر قائل بوجوب شویم مشروط بچند شرط است اول انکه احتمال وجود اعلم را بدهد دوم
انکه عسر و حرج نباشد در تشخیص اعلم یا در اصل تقلید اعلم یا در بقا بر تقلید اعلم که اگر عسر و حرج باشد
در هر یک از مراتب ثلثه مزبوره لازم نیست تقلید اعلم سوم انکه وجود اعلم معلوم بالاجمال یا بالتفصیل
باشد چهارم انکه علم اجمالی بنحو شبهه محصوره در بلد خود یا در بلاد متعارفه باشد پس اگر علم بالمرة نداشته
باشد یا انکه علم داشته باشد بنحو شبهه غیر محصوره باشد تقلید اعلم لازم نیست پنجم انکه اعلمیت و اورعیت
آن یقینی مقطوع باشد پس با امکان قطع با علم و اورع اکتفا بظن نتوان نمود مگر انکه مأیوس باشد از تحصیل
علم یا انکه در تحصیل علم عسر و حرج باشد پس اگر فرض شود دو مجتهد یکی اعلمیت هر یک بالنسبه بدیگری
معلوم نباشد لکن یکی اعلم باشد از دیگری قطعا و یکی دیگر اعلم باشد از دیگری ظنا منفک بدان
اعلم مقطوع علم را بر اعلم مظنون چنانچه اگر تقلید اعلم مقطوع ممکن نشود دست رس نباشد اعلم مظنون
مقدم است ششم انکه علم بمخالفه مجتهدین در فتوی داشته باشد که در این صورت اعلم و اورع را تقلید
نماید پس اگر علم بموافقه داشته باشد یا انکه موافقه و مخالفه معلوم نباشد لازم نیست تقلید اعلم هرچند
احوط تقلید اعلم و اورع است خصوص با شک در مخالفه مجتهدین بلکه احوط تفحص از اعلم و اورع است با
احتمال وجود آن بلکه احوط اینستکه تقلید اوثق در استنباط و فتوی نوعا و شخصا اگر ممکن باشد اصابه
واقع در آن فتوی نیز باشد افقه صاحب بحر را اعلمیت نوعا نماید هرگاه آن شخص مقلد از اهل معرفت و تمیز باشد
بلکه ظاهر اینستکه در سایر فقه و حکم و اذن در تصرف در اموال غیاب و قصر و غیب بعنوان نیز همینطور با اعلم و اورع
نماید بلکه غیر اعلم و اورع با وجود اعلم و اورع مراجعه ننماید اگر دو مجتهد باشد یکی مقطوع الاجتهاد

نماید

او دیگر

تتمه ذکر اجتهاد و تقلید

و مدرک وی مظنون الاجتهاد و مظنون الاعلمیة باشد مقدم بدارد الاعلمیة را اگر ظن حجت باشد در تقلید
اعلم را لازم بدانیم و الا مقدم بدارد مقطوع الاجتهاد را و همچنین اگر فتوای مجتهد مقطوع باشد
و فتوای اعلم مظنون باشد مبتنیا علیه بخود بیند که در مبحث اجتهاد گذشت ما هم هستیم انکه تقلید
ان باب صفت مقطوع یا بغیر حکم الله با رای مجتهد بنسبت بمراد ممکنه مقلد قاطع بخطا مجتهد نباشد
باید عمل برای مجتهد نماید هر چند ظن بخطا مجتهد داشته باشد بلی بهتر انست که مقلد در تقلید
اقتصار ننماید با خبیر از شما و بکند در نظر او اوثق باشد باعتبار موافقت احتیاط و مشهور و غیر ان بلکه بعض
گفته اند که مقلد را نمیرسد ابتداء تقلید لازم است که تقلید کسی کند که قول او مظنون الاصابه باشد بلکه
از بعضی ظاهر میشود که اگر تقلید کرده و بعد از ان ظن بر خلاف ان قول بهمرساند عمل ننماید بلکه از
بعضی ظاهر میشود که اگر مظنون او قول میت شود متعین است تقلید میت و لکن حق انست که تقلید
مدار ظن مقلد نیست و مراعات ظن بر مقلد لازم نیست بر اکثر مقلدین این امر معلوم نمیشود پس حال مقلد
بالنسبة بفتوی مجتهد بر چند قسم است اول آنست که مقلد قاطع است بخطا مجتهد در حکم مخصوص و در این
قسم جایز نیست تقلید در ان حکم مخصوص دوم انستکه قاطع است بخطا مجتهد در یکی از احکام معینه بنحو
شبهه محصوره و در این قسم نیز جایز نیست تقلید در همه این احکام معینه اگر مقلد یقین کند که این مجتهد
در اکثر مسائل ابواب فقهیه از طهارت تا دیات خطا کرده جایز نیست تقلید او بالمره بخلاف قسم اول
که در غیر مقطوع تفصیلی یا اجمالی بنحو شبهه محصوره تقلید جایز است سیم آنستکه قاطع است بخطا
مجتهد در یکی از مجموع مسائل طهارت تا دیات یا بیشتر از یکی و لکن بنحو شبهه غیر محصوره هر چند در نسبت
مسئله غیر معینه باشد بالنسبه بمجموع ابواب فقهیه در این قسم ضرر ندارد در تقلید زیرا که این علم اجمالی
ضرر ندارد چهارم انستکه مقلد قاطع بخطا مجتهد باشد در دلیل حکم نه در اصل حکم در این قسم جایز
تقلید پس در صورت ظن بخطا مجتهد در دلیل حکم یا خطا او در حکم بطریق اولی جایز است تقلید پنجم
انستکه مقلد بحسب فهم خود ظن داشته باشد بر خطا مجتهد در اصل حکم در این قسم جایز است تقلید
پس در صورت قطع بعدم خطا مجتهد در حکم یا ظن بعدم خطا یا شک در خطا او بطریق اولی جایز است تقلید
ششم انستکه مقلد یقین نداشته باشد بخطا مجتهد در حکم معین لکن دو شاهد عادل از اهل
خبره هر چند مجتهد باشند شهادت قطعیه بدهند بخطا مجتهد در حکم مخصوص در این قسم نیز جایز است
تقلید در حکم زیرا که در حق مقلد مورد شهادت نیست بلی اگر دو شاهد عادل شهادت بدهند بخطا
راوی در روایتی که از امام در ان فتوی ان روایت حجت نیست مگر انکه سماع از امام و بخوان مورد

میشود

اقسام مظنون و مقطوع [illegible]

مقدمه در اجتهاد و تقلید

مثبت شود بخلاف اجتهاد و تخطئه مجتهد یکدیگر را هر چند از روی قطع باشد یا عتب آن نیست که قول او در حق
مقلد او از حجیت ساقط شود امر اول آنکه لازم نیست مقلد که مجتهد خود را باسم معین کند
در صورتی که مجتهد منحصر باشد یا آنکه تقلید اعلم را لازم بدانیم و اعلم منحصر در یکی باشد بلکه اگر
اعلم از دیگران دو نفر باشند یا دو نفر مساوی باشند در رای موافق باشند لازم نیست که تعیین
نماید بلکه اگر تعیین نکرده و خطا در اسم نموده ضرری ندارد بلی اگر تعیین کرده و ظاهر شده که آن معین
اصلا مجتهد نبوده در این وقت تقلید نکرده و هم چنین لازم نیست قصد مجتهد بلی اگر مجتهد متعدد
باشند و رای ایشان موافق یکدیگر باشد جایز است که تقلید هر دو نماید بلکه جمع کردن مجتهد
تا توافق رای در تقلید ضرور ندارد بلکه از بعضی اجتهادات [illegible] است که بنا بر آنکه معین نموده مجتهد نبوده
یا اعلم نبوده یا عادل نبوده و مقلد خبط نموده بلی صحت تقلید صحیح مشروط بچند شرط است اول
آنکه اطلاع بهم رساند برای مجتهد در آن مسئله و بفهمد رای او را دوم آنکه اطلاع و فهم مسئله از
روی علم باشد یا امکان آن از روی ظن و احتمال [illegible] سیم آنکه بنای عمل بر آن نیز داشته باشد چه لازم باشد
پس اگر علم حاصل نموده و هنوز عزم بر تقلید او نکرده تقلید حاصل نشده بلکه اگر بنای [illegible]
عمل نماید یا تقلید نخواهد بود پس مجرد مطابقه مجتهد بدون علم بحکم و بدون نیت تقلید تقلید نیست
چهارم آنکه معلوم او مطابق با رای مجتهد بود واقع باشد پس اگر مجتهد فتوی بطهارت عرق جنب از حرام
داده است و مقلد از کلام مجتهد اعتقاد کرده که عرق جنب از حرام نیز پاک نیست در این وقت تقلید
نخواهد بود و اگر عکس فرض شود که مجتهد فتوی بطهارت عرق مطلق جنب داده و مقلد اعتقاد
نموده که مجتهد فتوی بطهارت عرق جنب از غیر حرام داده اینهم تقلید مجتهد نیست [illegible]
بلکه اگر تقلید باشد تقلید بطهارت مطلق [illegible] فرض اینست که مقلد نفهمیده است [illegible] مطابق
واقع نیست و [illegible] که مطابق واقع است مقلد نفهمیده [illegible] پنجم آنکه اخذ بقول مجتهد در فتوی مجتهد کرده
باشد چه اگر مجتهد فتوی داشته باشد یا آنکه فتوی نداشته باشد و موقوف باشد این تقلید نخواهد
بود بلکه اخذ باحتیاط خواهد بود بلی اگر احتیاط وجوبی یا استحبابی باشد و مقلد اخذ باحتیاط
از جهت احتیاط نکرده بلکه از جهت عنوان وجوب و ندب نموده این وقت تقلید خواهد بود و بنا [illegible]
که آن تقلید است نه احتیاط بودن بلکه اگر اخذ بقولی نموده با اعتقاد آنکه قائلش مجتهد است
و بعد معلوم شد که آن قول قول غیر مجتهد است نسبت بمجتهد [illegible] این مسئله تقلید ننموده و قائل
بان قول را نیز تقلید ننموده ششم آنکه آن فتوی تقدیری باشد باین معنی که از مدارک مجتهد [illegible]

که اگر سؤال کند فتوی همین مجتهد خواهد بود مثل اینکه بگوید اینکه مجتهد اجتماع امر و نهی را جایز نمیداند یا
اینکه احتیاط را در عبادات لازم میداند و این مسئله از فروع این دو قاعده میباشد لکن هنوز سؤال
نکرده که فتوی فعلی بسئوال آورده باشد هفتم آنکه مسئله از ضروریات و قطعیات نباشد هشتم آنکه در احکام آنکه صح
شرعیه فرعیه باشد در مفاهیم موضوعات شرعیه و لغویه و عرفیه و هم چنین مصادیق آنها اگر خفیه باشد و اما
مصادیق ظاهره مثل ابیض بودن و خاک بودن و نحو آنها مورد تقلید نیست و اتباع مجتهد در آن لازم نیست
پس اگر مجتهد اعتقاد نماید که صبح ظاهر شده است یا اینکه این مایع آب است و مقلد خلاف آن اعتقاد نماید
باعتقاد مجتهد عمل نمینماید الی اگر حاکم حکم کند باینکه زید کافر است مثلا و اما مثل نفس مسئله طهارت و نحو
آن حکمش متبع است و نقض حکم آن جایز نیست اگر حکم حاکم مطلق و در همه جا نافذ باشد نهم آنکه در آن
مسئله مسبوق بتقلید نباشد یا اینکه باشد و رجوع از تقلید را جایز بداند که اگر مسبوق بتقلید باشد
و رجوع از تقلید را نیز جایز نداند تقلید نخواهد بود اما اگر تقلید مجتهد را نموده و فتوی شرعی نموده تقلید
مجتهد دیگر نموده که مخالف با اول است تقلید ثانی تقلید نخواهد بود هر آنکه مجتهد میت نباشد پس صحیح
نیست تقلید بعضی از مجتهدین مرده مثل مجتهد ما زنده یازدهم آنکه تقلید مسئلتین تفکیک میان حکم کلی یا
افرادش و حکم یا موضوعش نباشد چنانچه در مسئله تبعیض در تقلید میاید دوازدهم آنکه جایز باشد
تقلید را در مسئله و اجراء حکم را در مسئله پس اگر حرام باشد یا حرام شود بواسطه معارضه با حکم مجتهد در مسئله
شخصیه یا جهت علم لباس مجتهد در تقلید از جهت مجتهد نبودن یا فاسق بودن یا اعلم نبودن یا میت بودن
مجتهد هرگاه تقلید اعلم را لازم بدانیم و تقلید میت را حرام بدانیم در این وقت آن تقلید صحیح نخواهد بود
امر دهم اگر کسی تقلید مجتهدی نموده و آن مجتهد بعد از تقلید مرده است فتوی این است که آن تقلید باطل
نمیشود بلکه مقلد بعد از موت مجتهد مخیر است بین باقی بودن و رجوع نمودن از تقلید او بتقلید مجتهد
حی پس موت از مبطلات تقلید نیست و اگر تقلید مجتهد را ننموده اصلا یا در مسئله خاصه مثلا و
بعد از موت مجتهد میخواهد که تقلید میت نماید جواز این تقلید نیز خالی از قوت نیست خصوص در وقتی که
در زمان مجتهد کرده باشد خصوص در جائیکه میت اعلم باشد خصوص در جائی که ظن مقلد
بصحت قول مجتهد میت قوی باشد از حی لکن بجهت شهرت نقل اجماع بنابر عدم جواز تقلید
ابتداء احوط ترک است امر یازدهم آنستکه نیابت نواب مجتهد و تصرفات ایشان بعد از موت مجتهد بر
چند قسم است اول آنستکه تصرف نائب قبل از موت مجتهد تمام شده باشد مثل اینکه نائب خانه غائب یا صغیر را
اجاره بدهد و بعد مجتهد فوت شد بعد از این وقت آن تصرف نافذ است و آن اجاره لازم است تا تمام مدت

واین محل کلام نیست و قسم انست که مجتهد قبل از تحقق قابلیت میباشد لکن مقصود از قابلیت و کمالات او در
اوقات قابلیت مجتهد میباشد تا این قسم بودن مجتهد بعنوان باطل متبوع شود نیست که این عنوان نیست بلکه مقصود
اثبات قابلیت و تمام مقدمات برای او از جانب خدا و کمالات از جانب صاحب الامر عجل الله فرجه میشود
و کمالات مجتهد را بسبب فوت او تا بقا است هر چند اشکال در جواز تقلید میت هم دخیل باشد لکن جواز
خالی از قوت نیست بلی ظاهر است که مجتهد در مقام منصب شخصی نصیر بود تا انقضا اینکه مرده با بقا امر قوت
بعد از فوت مجتهد مشکل و مشتبه میشود امر دوازدهم اینکه اگر مجتهد را تقلید کرده در حالتیکه جامع
الشرائط بوده و بعد از تقلید آن مجتهد فاسق یا کافر یا مخالف یا عامی شده که ملکه اجتهاد از او زائل شد
یا مجنون شده یا رجوع نموده از رای سابق خود یا اینکه اختلال حواس برای او از جهت زیادتی پیری حاصل
شده احوط در جمیع صور مرقومه اینست که تقلید او باطل میشود و این تقلید الحق نماید خصوص در
فسق و کفر هر چند در جمیع صور مرقومه اقوی اینست که حکم اینها حکم موت است خصوصا هر گاه قائل شدیم
ان شرط است در حال استفتا نه اینکه شرط است در حال عمل چنانچه شیخنا اعلی الله مقامه در بحث جواهر
الکلام تصریح نموده اند که چنانچه حکم مجتهد بموت و فسق و جنون باطل نشود فتوی مجتهد نیز بموت
و فسق باطل نشود امر سیزدهم اینست که اگر تقلید مجتهدی نمود رجوع از آن کند که رجوع از تقلید
را بجهتی از جهات جایز ندانسته اند بلکه نقل اجماع بر آن نموده هر چند خالی از مناقشه نیست بلکه جواز رجوع
نمایز قوة میباشد چه بعد از عمل و چه قبل از عمل و لکن احتیاط شدید در ترک رجوع است خصوص بعد
از عمل امر چهاردهم اینستکه بر مقلد لازم نیست که فحص از حال مجتهد خود نماید که آیا فاسق شده یا نه رجوع نموده
یا نه بلکه اعتماد نماید به همان یقین سابق مگر اینکه علم بخروج مجتهد داشته باشد که مثلا مجتهد او بعد
یکی از بعض مسائل متعلق بوضو مثلا رجوع نموده که در این صورت اگر بهمانا و اما بطل تقلید او لازم است
بر مقلد که فحص نماید لکن بعد از اطلاع بر رجوع لازم نیست که اخذ برای تازه نماید بلکه جایز است که
تقلید مجتهد دیگر نماید امر پانزدهم اینستکه جایز است در مسائل متعلقه تقلید و مجتهد یا مجتهد دیگر نماید
و لازم نیست که اخذ مسائل را جمیعا از یک مجتهد نماید بلکه میتواند که در مسائل وضو تقلید مجتهدی
نماید و در مسائل غسل تقلید مجتهد دیگر نماید هکذا الی آخر و در جواز تبعیض اینستکه مسئله مربوط نباشد
یا قطع بمخالفت واقع بنا باشد مثل اینکه مسئله کلیه که فروع بسیار دارد و در بعضی از فروع آن تقلید مجتهدی
نماید و در بعضی دیگر تقلید مجتهد دیگر مثل اینکه در مسئله نجاست غساله و طهارت آن در غساله اولی
از ... باولی و غیر ... بول تقلید قائل بنجاست نماید و در غساله ثانیه ... تقلید قائل ...

بطهارت نمایند و مثل آنکه در اشتراط بیع بصیغه و عدم حصول آن بدان و گرفتن در ماکولات و مشروبات
والبسه و امثال تقلید کسی کند که صیغه را شرط نمیداند بمجرد تعاطی و دادن و گرفتن بقصد انشاء
بیع بیع حاصل میشود و حاجت بصیغه ندارد و در مثل خانه و کاروانسرای و غلام و کنیز تقلید کسی
بکند که بیع بی صیغه را باطل میداند و میگوید بلکه بیع بمعاطاه حاصل نمیشود بلی مضایقه نیست که
بیع تقلید کسی بکند که صیغه را شرط نمیداند همچنین در قرض مثلا و لکن در وقف مثلا تقلید
کسی بکند که صیغه را شرط میداند و همچنین نکاح و مثل اینکه در مسئله جواز ارتکاب واجب موسع با
اخلال بواجب مضیق فوری و عدم جواز آن تقلید کسی بکند که مثلا نماز در مسجد یا در وسعت وقت
صحیح میداند با التفات بکسیکه اخلال بازاله نجاست در مسجد نماید با قدرت بر ازاله و یا اینکه خود داخل
نجاست در مسجد نموده و تقلید مجتهدی بکند که نماید بگوید وضو گرفتن با اخلال بواجب فوری صحیح نیست
یا اینکه بگوید نماز در وسعت وقت صحیح نیست هرگاه اخلال بواجب فوری نموده از قبیل اخلال با ادای
دین با مطالبه صاحب دین با قدرت بر ادای دین و از قبیل اخلال برد سلام در نماز یا بسؤال جاهل بحکم
مسئله یا اخلال بتعلیم جاهل در زمان حاجت یا اخلال بامر معروف و نهی از منکر با اجتماع شرائط آن
و قبیل ظن بنا بر فرض بخوانی که تبعیض در امثال این مسائل جایز نیست و مثل اینکه تبعیض نماید در حکم و
موضوع حکم یا آنکه چنانکه نماید بحکم مجتهد و ابر فرد دیگر آن و تردد در نزد مجتهد از افراد محکوم علیه نیست
مثل اینکه تقلید مجتهدی نماید که نجس میداند خون حیوانی را که نفس سائله دارد و مار را از جمله صاحب نفس
سائله میداند و مجتهد دیگر نیز همین حکم را میکند و لکن مار را صاحب خون جهنده نمیداند و این شخص
مقلد در خصوص مار تقلید کسی بکند که مار را صاحب خون جهنده نمیداند و لکن در حکم تقلید این
مجتهد نمیکند بلکه تقلید مجتهدی میکند که مار را صاحب نفس سائله میداند یا آنکه روزه مینماید
در سفر را تقلید کسی نماید که جایز نمیداند و چهار فرسخ ملفق از ذهاب و ایاب را نیز سفر نمیداند و مقلد
در حکم تقلید این مجتهد مینماید و لکن در چهار فرسخ مرکب از رفتن و برگشتن تقلید کسی میکند که او را
سفر میداند و لکن صوم میگیرد و بوده در سفر جایز میداند که بر این هنگام در اصل حکم تقلید قائل بحرمت
صوم در سفر نموده و لکن در سفر تقلید او نموده بلکه تقلید مجتهدی نموده که چهار فرسخ ملفق را سفر
میداند و قصر بنا بر اینکه کنار ... و اینکه صوم در چهار فرسخ ملفق حرام است اما حرمت برای مجتهد اول لعله
سفر نبودن نیز برای مجتهد اول بلکه برای مجتهد ثانی که این تبعیض نیز محل اشکال است هر چند سفر بودن
چهار فرسخ را اجتهادا گرفته باشد یا آنکه علم و عمل او باشد نیز اگر مناط حکم در تقلید معتقد

مقدمه در اجتهاد و تقلید

مجتهد حقه صوم آنکه سفر غیر جهاد توسع است پس حکم متعلق به جهاد و توسع را هیچکدام از دو مجتهد
ندارند فرقی نیست در این صدق جواز مثل آنکه حکم بر مفهوم محکوم علیه شود یا بر مصادیق علاوه آنکه
حکم فتوی همه جا بر مفاهیم کلیه است و حکم قضا و فصل خصومت بر مصادیق جزئیه و کلام در حکم قضا
نیست بلی در رواة اخبار اگر این اختلاف فرض شود جایز است برای مجتهد که در حکم اخذ بروایتی نماید که
موضوع اخذ بروایت دیگری بر اگر روایت اخبار از حکم الله بالنسبه بموضوعات واقعیه می باشد نه موضوع
معتقد به و در اختلاف مجتهد در معنی تقلید خواهد آمد که مدار در معنی تقلید برای مجتهد نیست
که تقلید او مبنا باید امر شاذ فی هذا آنکه طریق اخذ مقلد مسائل شرعیه را از مجتهد بسیار است اول
آنکه بشنود از مجتهد و مواجهه بدون واسطه مقلد اخذ مسئله از مجتهد نماید دوم آنکه اخذ از دو
عادل نماید که از دو عادل رای مجتهد را برای او نقل نمایند سیم آنکه اخذ از عادل واحد نماید
که رای مجتهد را نقل نماید اگر چه عادل باید عادل نکو بلکه رای مجتهد را بشنود بحسب سماع از
مجتهد بلکه بحسب مقتضای کتاب و یا دلالت عبارات و این نیز حجت می باشد و این هر سه باید در حال
ضبط باشد که اگر از مجتهد یا عادل ناقل از مجتهد نسیان پیش شده باشد که اختلال حواس برای او حاصل
شده باشد یا آنکه کثیر النسیان شده باشد اعتباری بان قول نیست چهارم آنکه اخذ از کتاب مجتهد
نماید بشرط آنکه خود بداند که آن کتاب از آن مجتهد است یا آنکه دو شاهد عادل شهادت بدهند یا آنکه
مشهور باشد است آن کتاب با مجتهد که اطمینان و علم عادی حاصل شود برای آنکه این کتاب از آن
مجتهد است و بشرط آنکه کتاب مجتهد فتوی درست شده باشد نه مجتهد عرض دیگر و بشرط آنکه آن کتاب
خالی از غلط باشد و غلطی که مضر بفتوی باشد نداشته باشد که کافیست ظن او و مظنه و یقین به نفی
غلط شرط نیست که غالبا برای مؤلف کتاب نیز یقین بصحت ممکن نیست چه جای دیگران و بشرط آنکه ناقل
کتاب در حال بلوغ و عدالت و ضبط باشد و بشرط آنکه در حین عمل و مراجعه به آن کتاب مجتهد جامع
الشرایط باشد و آن زمان مراجعه زنده باشد و بشرط آنکه رجوع از آنچه در کتاب است نکرده باشد
علی الاحوط و بشرط آنکه از برای آن کتاب معارض مساوی یا اقوی نباشد مثل اینکه مسئله از خود
مجتهد یا عادل دیگر خلاف آنچه در کتاب است شنیده باشد یا در رساله دیگر خلاف آن بوده باشد
که با این شرائط شش گانه جایز است اخذ کتاب اگر معارض از برای کتاب حاصل شود اخذ نماید
بآنچه در آخر صادر شده است اگر تاریخ معلوم باشد اخذ نماید یا اعتماد بآن بشرط اینکه مثل
اینکه قول خود مجتهد اقوی است از کتاب و کتاب بخط او اقوی است از کتاب بخط غیر او و عادل چنین هم

اقوی نیست آن عادل عند هم و اگر تاریخ معلوم نباشد اقوی نزد من آن است اعتماد نماید بآن نقل بشرط آنکه
مسائل نو باشد و اگر ابتدای تقلید باشد اخذ باحتیاط نماید و الا اخذ باحوط قولین نماید و اگر
این هم ممکن نباشد و توقف نیز ممکن نباشد مخیر باشد در اخذ بطرفین مگر در وقت ضیق
مخیر است در اخذ بهر یک از آنها امر هفدهم آنکه هرگاه مسئله عارض شود و حکم مسئله را نداند
مخیر است که احتیاط نماید یا اجتهاد نماید اگر قابلیت اجتهاد داشته باشد و اگر احتیاط ممکن نباشد و لکن اجتهاد
ممکن باشد بدون عسر و حرج اجتهاد واجب است و اگر هیچکدام ممکن نیست واجب است که از آن بلد هجرت
نماید به بلدی دیگر اگر هجرت ممکن باشد بدون عسر و مشقت تا در هجرت نباشد و اگر هجرت ممکن نباشد تا آنکه
عسر و حرج داشته باشد اعتماد نماید بخبر یکی که در نظر او وثوق داشته باشد که او حکم الله است هر چند
جاهل عادل بشرط آنکه باشد یا بقول اعلم موافق باشد یا اعتماد بکتب مأخوذ از قبیل لمعه و منظومه و شرایع
جامع العباسی شیخ استادنا صاحب جواهر الکلام اعلی الله مقامه و دلائل الاحکام سید استادنا اعلی الله
مقامه و بعضی کتب دیگر و اگر بر مقلد منسد شود طریق اخذ احکام از مجتهد و نتیجه در یا عدم امکان وصول
بمجتهد بجهت خوف یا بعسر و حرج در رجوع باو یا رجوع بکتاب یا رجوع بواسطه رجوع باحتیاط نماید با
امکان و عدم عسر و حرج و الا هجرت نماید با امکان و عدم عسر و حرج و الا با قابلیت فی الجمله اعتماد بترجیح
خود نماید بحیثیت که از ادله فهمیده و با عدم قابلیت اعتماد نماید باخذ مشهور بین اصحاب و الا با شهرت یا لا
شهرت منقول اعتماد نماید از مثل بحر العلوم و آقا باقر و شیخ جعفر و بعد از آنها مثل شهید اول و محقق
بنفسه یا بواسطه و الا رجوع نماید بشهرت عارف بنفسه یا بواسطه و اگر از همه اینها منسد شد بنظر خود عمل
یا باستقراء عمل نماید و مختار همان است که اول مذکور شد امر هیجدهم آنکه هرگاه وکیل و موکل و وصی
و مختلف باشند در اجتهاد یا تقلید پس شرط صحت وکالت آن است که برای وکیل جایز باشد مباشرت آنکه
اگر حرام باشد بر وکیل مباشرت آن جایز نیست وکالت و در ... باشد که جایز است مباشرت وکیل اگر قطع دارد بحکم
موکل بنابر اصح ... مثل آنکه مباشر عمل شود و اگر شک دارد یا قطع ... داشته باشد یا
بآنکه موکل تقلید یا اجتهاد ندارد یا آنکه شک دارد که اجتهاد یا تقلید دارد یا نه ...
که وکیل اعتماد بتقلید یا اجتهاد خود نماید ... موکل نیز لازم نیست ...
که ... مشغول الذمه ... و کفن ... عمل بکند ...
تقلید ... مشغول الذمه باشد مثل نماز و روزه و حج و حقوق الناس ...
... حکم ... وکیل ... باشد ... الا ...

امر هفدهم در بیان تکلیف مقلد ...

امر هیجدهم در مختلف بودن وکیل و موکل و وصی ...

مقدمه در اجتهاد و تقلید

در نماز نیز واجب نمیتواند که استیجار صلوة بسوره نماید هم چنین اگر نمازی در سفر از موصی فوت شده و موصی اعتقادش اتمام آن صلوة بوده و وصی اعتقادش قصر بوده موصی نمیتواند که استیجار نماز قصر نماید مگر در صورتیکه قطع داشته باشد بخطاء موصی در موضوع یا حکم کرده باشد وقت مدار بر اعتقاد وصی میباشد اما وصی صغیر بالنسبة بصغیر نیز اشکال ملاحظه رای خود میکند ولکن صغیر بعد از بلوغ باید ملاحظه رای خود نماید در افعال گذشته پس اگر وصی تقلید کسی نموده که خمس را فاضل مؤنه سال واجب نمیداند تا خمس فاضل مؤنه را واجب بداند پس حکم اختلاف او و طفل مثل اختلاف مذهب شخص واحد باعتبار تقلید دو مجتهد در دو زمان یا مجتهد واحد که رجوع کند از قول خود و اما کسیکه بامر شارع برای میت نماز قضا بخواند مثل پسر بزرگ که فوت پدر را [illegible] عمل برای خود میکند در نمازیکه از پدرش فوت شده و هم چنین کسیکه تبرعا از برای میت نماز میکند هم چنین کسیکه استیجار صوم و صلوة نماید تبرعا از برای میت [illegible] یا وصایت که او هم ملاحظه رای خود میکند امر نوزدهم آنکه اگر مجتهد بر تقلید بوده و بعد از فوت این مجتهد رجوع بمجتهد حی نموده و مجوز بقاء احرام دانسته عدول نموده و بعد مجتهد ثانی هم وفات یافت [illegible] مجتهد سیم نموده که این مجتهد بقاء بر تقلید میت را واجب بداند عدول را حرام میداند احتمال لازم است که تقلید مجتهد اول بکند چون عدول از اول بحسب رای مجتهد ثالث بیجا بوده و عدول از مجتهد اول حکم ظاهری بوده مادامیکه مجتهد ثانی جایز التقلید بوده نه همیشه پس واجب است اعاده اعمالیکه بتقلید ثانی یا اول بوده بعد از عدول امر بیستم [illegible] و اگر ممکن نشود که عمل طبق کدام نکند احتیاط بکند هم است جمع بین التقلیدین در جائیکه جمع ممکن باشد امر بیست و یکم آنکه اگر [illegible] معامله باشد و بعد از معامله بحسب اجتهاد یا تقلید مختلف شوند در صحت معامله یکی صحیح بداند دیگری فاسد بداند بعضی از اجله علما حکم ببطلان آن معامله نموده بود [illegible] اینکه معامله شخص مختلف شود در حکم صحیح و فساد بجهة اینکه مسئله واقعی [illegible] غیر مجتهد خود عمل نماید بطلان عقد [illegible] و این کلام در حکم واقعی عقد صحیح است اما در حکم ظاهری [illegible] بحسب ظاهر [illegible] عدیده از آنها [illegible] ثابت است [illegible] جمیع اموال [illegible] مرض و وفات [illegible] باید بر ثلث هر یک از وارث [illegible] شده است تکلیف خود عمل میکنند مگر اینکه مرافعه کنند در پیش حاکم شرع و آن وقت هر چه حاکم شرع حکم کند همان متبع مطاع است و [illegible] مخالف حکم حاکم باطل [illegible] آنکه بعضی گفته اند عمل [illegible] با تقلید [illegible] صحیح است [illegible] مجتهد یا مقلد [illegible] صحیح است [illegible] مقلد [illegible] مجتهد [illegible]

عامل آن عمل شود بعضی گفته اند که در امور عامه مثل طهارة و نجاسة صحیح نیست این عمل در حق غیر مخالف
او در آن امر و هم صحیح است در امور خاصه مثل ملکیة و زوجیة و نحوهما و ایضا گفته اند که با مخالفت و مکان
نزد آن حکم بمجرد عمل خصوص در جائیکه فوت شرط وجودی یا جزء رکنی شود با الاتیة بکیفیة که مخالف فتوی
در مذهب مطلق مشکل است که در جائیکه شبهه و قطعیة یا الاجماع قطعی یا دلیل معتبر شرعی قائم شده بر بقاء
آثار صحیح بر آن عمل در حق کل مثل زوجیة و ملکیة و ارث و نسب امر بیست و دوم آنکه جایز نیست از برای
مقلد در مرافعه انشاء حکم و فصل خصومت و قسم دادن بلکه جایز نیست نشستن در مجلس قضا بقصد قضا
و همچنین نیست طلب بینه شاهد و مدعی بقصد فصل خصومت بلکه رفتن مردم نیز او بقصد مرافعه نیز حرام
است بلکه اگر حق غیر معین باشد نیز فانا نماید بحکم آن او نیز حرام است مال الله و نیز نمی‌شود پس رفتن مرافعه
او در نزد غیر مجتهد ترک نماید مگر آنکه در حال ضرورت باشد مثل خوف از حکام جور یا آنکه خوف آن
بسبب خوف داشته باشد اگر مرافعه نماید بگوید در حضور اگر خوف بمثل قتل نفوس و غصب فروج باشد
نیز در این فرض واجب است بلکه در حال ضرورت احوط است که تخصیص خود باذن مجتهد باشد [illegible]
یا عدم امکان رجوع بمجتهد با تفاحش نماید بلکه بعضی این گناه را کبیره دانسته اند بلی نشستن در مجلس قضا
و رفتن مردم در آن مجلس و طلب بینه شاهد بقصد امر بمعروف و نهی از منکر ضرری ندارد بلکه جایز است
از برای مقلد فتوی بلکه لازم است حکایت کند از رای مجتهد و استنادش بدهد بآن مجتهد که نکند پس فتوی
با اجتهاد خود در جائیکه متعارف باشد که مجتهد نیست نیز رفع نشود و این احوط است هر چند جواز اخبار مقلد
از حکم الله بحسب فتوی مجتهد که دلیل مسئله است در حق او خالی از قوة نیست لیکن از تنبیه خالی نباشد
ترک نشاید امر بیست و سیوم آنکه لازم نیست مقلد در جمیع عمل خود که بداند مذهب مجتهد خود را
در معنی تقلید بلی لازم است اجتهاد دیگر مثل [illegible] در تقلید میت و رجوع از تقلید امر بیست و
چهارم آنکه هرگاه تقلید مجتهدی در زمان حیوة نموده که تقلید [illegible] حاصل است با اخذ کتاب
بقصد عمل با بعض در کتاب است و اخذ کتاب نیز باین قصد نموده جایز است که بعد از وفات مجتهد باقی
بماند در جمیع کتاب تقلید [illegible] ثابت است بلکه [illegible] همین تقلید [illegible] در حق مجتهد [illegible] نیز جایز
[illegible] معلوم نشود که مذهب مجتهد [illegible] مذهب مجتهد اول [illegible] مثل آنکه مجتهد [illegible]
[illegible] تقلید [illegible] امر بیست و پنجم آنکه اگر رای مجتهدی را در یک مسئله یا مسائل اخذ نموده و عمل
نموده و آن مجتهد فوت شده و لیکن مذهب او این بوده که عمل شرط تقلید نیست و [illegible] مجتهد [illegible]
[illegible] تقلید میت بعد از آنکه جایز [illegible] تقلید [illegible] از عمل بقول او [illegible]

اقسام مقدمات اجتهاد و تقلید

شرط تقلید است پس اگر تقلید مجتهدی کند بمعنی تقلید نموده نمیتواند که در واقع مسائل باقی بماند و اگر باقی
بماند فی الحقیقة تقلید ابتدائی میت نموده نه آنکه باقی بر تقلید شده است و اگر تقلید مجتهد اول را در
معنی تقلید نیز نموده پس باقی بودن بر تقلید او در مسائل جایز است و همچنین اگر عکس فرض شود که مذهب
مجتهد اول آن بوده که شرط حصول تقلید عمل میباشد و مذهب مجتهد ثانی آنستکه تقلید مشروط بعمل
نیست پس اگر تقلید نیز تقلید مجتهد اول که فوت شده نموده نمیتواند که باقی بماند برای مجتهد اول لحیثیة
آنکه این بقا بر تقلید نیست بلکه ابتدا تقلید است و اگر در مسئله تقلید تقلید مجتهد اول نموده در زمان
وفات او مسائل را بمعنی که اخذ نموده بتقلید باقی باشد بجهة آنکه برای مجتهد ثانی تقلید بعمل آمده و لکن اگر
در هر دو فرض مذکور معنی تقلید را برای مجتهد ثانی قرار دهد نه اول چه تقلید مجتهد اول را بمعنی تقلید
کرده باشد چه نکرده باشد خالی از قوة نیست بلکه اولی است بجهة آنکه قاعده آنستکه هر مجتهد که اذن
در بقا بر تقلید میت داد با آنکه حکم موضوع عرفی بیان میکند تا موضوع بمعنی مثلا که مجتهد را اعتقاد است
به معنی یکی یا بمعنی معتقد است پس در تقلید باید رجوع بمجتهد حی شود چه مجتهد اول در معنی تقلید
ادنی باشد یا مساوی یا اعلی یا مباین باشد امر یکیست ششم آنکه جمله از مسائل مثلا که در آنها تقلید کردن
مستلزم دور است مثل آنکه در اصل لزوم تقلید تقلید کند یا آنکه در جواز عمل بقول میت اعتماد بقول
میت نماید یا آنکه در جواز اعتماد بقول غیر اعلم و غیر اورع اعتماد بقول غیر اعلم و غیر اورع نماید یا آنکه در اصل
جواز اعتماد بمجتهد که در اخبار بی اعتماد بقول المجتهد بین نماید یا آنکه در رجوع بمتجزی اعتماد بمتجزی نماید مطلق
و هکذا پس در امثال این مسائل باید که اجتهاد نماید یا آنکه اخذ بقدر متیقن نماید اگر قدر متیقن موجود باشد
و بعضی تصریح کرده اند که اشخاص بحسب اختلاف مراتب در این حکم بر چند قسم مثلا اول آنکه قادر بر اجتهاد قطعی
مثلا دوم آنکه قادر بر اجتهاد ظنی بنفسه میباشند سیم آنکه قادر بر اجتهاد و ترجیح حق از باطل بنفسه نباشند
مگر بعد از آنکه برای او فاش شود ادله از طرفین آن وقت ترجیح دهند چهارم آنکه قادر بر این نیز نباشند لکن بعد
از القاء اقوال مجمع علماء مختلف فیه و مشهور بشوند که بفهمند و بدانند که بدو دوران امر بین مجتهدین یا
شیئین متساویین یا فقد ترجیح ثبوت تکلیف عدم امکان احتیاط تخییر متعین است و هم چنین بدانند
که در دوران امر بین راجح و مرجوح یا مظنون و موهوم راجح و مظنون مقدم است و قادر بر تمییز متیقن یا
راجح یا مشهور یا مظنون یا اشهر میباشند پس قادر بر تمییز متیقن و اقرب بواقع در نظر خود یا تخییر نباشند
و این حکم صغری و کبری برای او حاصل است ادا قالیهم نمیدهند بجهت آنکه طبع و جبر تمیز ندارند مگر آنکه تقلید نمایند
احتمال ... باید که عمل بمقتضای امر بتغییر نمایند نه تقلید بخلاف قسم خامس که او باید تقلید نماید

ولکن چون این دو وجه مقام اثبات است نه ثبوت حکم در واقع و امر آن سهل است زیرا اگر کسی تقلید مجتهد
نماید احتیاط کرده و عمل به علم نماید نه اعلم و تقلید منجر نماید نه مطلق او را منع نمی‌کنیم بلکه جواز تقلید از برای
عامی که قدرت بر اجتهاد ندارد فطری می‌باشد و از شعار عوام بخصوص در مسائل تقلیدیه که از باب ظن است یا از
باب تعبد به عنوان مشکلات بسا می‌شود امر او بین المحذورین یا متشابهین می‌باشد هر چند با اعتبار مصوب
... باشد بعد از ثبوت تکلیف دوران امر بین محذورین یا متشابهین با عدم ترجیح در طرفین مخیر
... بعد از تخییر به تعیین احد طرفین مختار است امر بیست و هفتم آنکه هرگاه شخصی معتقد با اجتهاد
خود بوده و حکم الله را بطوری فهمیده بعد معلوم شد که مجتهد نبوده یا آنکه مقلد مجتهدی فهم جواز کلام
مجتهد را از کتاب مجتهد یا اعتبار ناقل از مجتهد حکم الله را بطوری فهمیده بعد معلوم شد که خلاف واقع
بوده مثل اینکه از عبارت مجتهد استحباب غسل جمعه و استحباب سوره را فهمیده در واقع رای مجتهد وجوب
سوره و وجوب غسل بوده در این وقت آن شخص که اعتقاد با اجتهاد خود نموده و آن مقلد هیچ کدام معذور
نیستند اعاده در وقت و قضا در خارج وقت نمایند اگر اعتقاد مجتهد با اجتهاد و اعتقاد مقلد بحکم
مجتهد از جهت اجتهاد این و حکم مجتهد به عنوان ادله شرعیه و امارات جعلیه شارع باشد اینها
نیز لزوم اعاده و قضا می‌باشد هر چند عدم لزوم قضا و اعاده خالی از قوت نیست در جایی که اعمال ... با
شرط واقعی نشده باشد و الله العالم **فصل سیم** در آداب بیت الخلا و مقدمات آن است واجبات ... اول
آنکه بپوشاند بشره و لون عورتین از محرمان هر چند ستر حجم لازم نیست هر کسی که لیاقت تمیز داشته باشد
هر چند دیوانه و کم عقل باشد مگر زن با التذاذ شوهر و کنیز که مملوک شخص باشد و از او نشده
باشد شوهر نداده باشد و او را برای کسی حلال نکرده باشد در عده کسی نباشد عورت در حال تخلی
بالنسبه به مرد سه چیز است قبل و دبر و خصیتین و بالنسبه بزن دو چیز است که همان قبل و دبر باشد که ...
معلوم نیست که زن ستر تمام بدن کند و احتیاط ... بپوشاند ... المقدور ... خوب است اگر
زوج ذکر و خصیتین دبر باشد احوط بپوشاند ... و احوط ... بپوشاند از ناف تا
بنصف ساق ... و طفل اگر ممیز است ستر عورت از او ... اگر غیر ممیز است ... نیست طفلی که فرق
بین عورت و ... نماید ممیز نیست ... مکروه ... عورت و ...
هر چند احوط است که ... قدر ... اکتفا کند عورت خود را ... بپوشاند ... رو به قبله نشستن
است ... پشت به قبله نشستن است ... رو به قبله و پشت به قبله ... احتیاطا ... اگر رو
بقبله کند ... پشت به قبله نماید ... اگر عورت ... از قبله ... اما اگر ...

کند

کند عورت خود را بسمت قبله نباید حرام نیست هر چند احوط ترک است و اگر ناچار شود در رو کردن بقبله
یا پشت نمودن بقبله مقدم بدارد پشت نمودن را و اگر ناچار شود از نظر نامحرم یا رو بقبله و یا پشت بقبله
اجتناب نماید از رو بقبله یا پشت بقبله و اگر قبله مشتبه شود و علم ممکن باشد تحصیل علم نماید و اکتفا
بظن نکند مگر ظنی که از شارع رسیده باشد بالخصوص که بمنزلهٔ علم است و اگر علم ممکن نشود اکتفا
بظن احوط است و اگر علم اجمالی بنحو شبههٔ محصوره باشد اجتناب از همه آن جهات نماید اگر علم یا ظن ممکن
نشود یا آنکه حبس بول یا غائط ضرر داشته باشد یا مشقت زیادی داشته باشد یا آنکه همه جهات در نظر
مساوی باشد و هر سمتی که خواهد نماید حرام نیست رو بقبله نمودن یا پشت بقبله کردن در حال استنجاء
یا استبراء یا بیرون نمودن آب منی یا خون نفاس و امثال آن هر چند احتمال خارج شدن غائط در اثنای آنها
بوده و احتیاط در همه اینها خوبست خصوص حال استنجاء و حرام است نشستن در مکان محترم مثل مسجد و کعبه
و مشاهد مشرفه و قبور انبیاء و علماء و شهداء و نجس نشستن در ملک غیر بدون اذن مثل خانه غیر و کوچهائی
که آخرش بسته باشد و هم چنین در املاکی که حق غیر با آن تعلق گرفته باشد مثل وقف خاص حتی مکانی اگر بعض
غیر مهیا کرده باشند علی الاحوط شستن مخرج متنجس بول غیر طفل ذکور شیرخوار با آب باید یکدفعه
بشوید یکمرتبه شستن هر چند دو مرتبه احوط و سه مرتبه افضل است و دست مالیدن بمخرج بول واجب
نیست بدو و فتیکه خشک شده باشد یا احتمال خروج ودی و مذی را بدهد یا آنکه قطع بخروج ودی و مذی
داشته باشد مگر آنکه علم ببقاء عین حاصل شود پس در اینحال دست مالیدن تا علم بازاله حاصل شود بلکه احوط
در همه صور خصوص اخیر دست مالیدن است مطلقا و اگر بول از مخرج متنجس باشد یا آنکه تعدی فاحش کرده باشد
در این قبیل دو مرتبه لازم است و کسیکه ختنه اش نکرده اند پوست بالای حشفه را بالا زند و مرتبه بشوید علی
الاحوط بلکه سر حشفه را نیز بشوید سر حشفه را از بول متنجس نکند بهر آینکه کسیکه ختنه نشده است
در وقت بول غلاف را بالا بکشد هر چند اقوی آنستکه پوست بالای حشفه بمنزلهٔ حشفه است سر حشفه
مادامیکه ختنه نکرده است از بول متنجس نشود خصوص اگر ممکن نشود بالا بردن غلاف سر حشفه بجهت
مرض و مانند و دیگر و چاره ای نکرده باید کافی نیست و اما مخرج غائط پس باید با آب و چوب یا سنگ و خرقه و پنبه
و امثال آن از طلا و نقره و غیره و حیوان مثل کهنه است و انگشتان یا از خود استنجا کند یا از دستمال
و چاره به یا پنبه و مانند آن کردن بشرط آنکه مخرج متنجس باشد بشرط آنکه نجاست دیگر از خارج یا داخل بمخرج نرسیده
باشد هر چند نجاست خارج که بمحل غائط رسیده باشد خصوص مقدار مشکل باشد بشرط آنکه نجاست
مخرج تعدی فاحش نکرده باشد الا آب متعین است و در مثل استنجای غائط باب اعتبار عدد نشده بلکه تا

آداب بیت الخلا و رفع و موجبات آن

شد و معتبر است هر چند شرایط طهارة اب استنجا حاصل نشده باشد بلی احوط دو مرتبه شستن است
در مثل استنجا بسنگ و کلوخ و امثال ان شرط است طهارة و احوط انست که از سه عدد کمتر نباشد اگر چه
بکمتر نجاست مخرج زایل شود و شرط نیست در ان خشک بودن پس اگر رطوبتی داشته باشد ضرر ندارد و درست
جایی که بعضی فاحش کرده باشد معتبر است شستن باب چنانچه گذشت و لکن در خصوص مقعد متعدی الکم
مطلقا علی الاحوط و اخبار بر دو بخوان که لامحاله زائی مما تعدد در محل استنجا ضرر ندارد در طهارة محل در
استنجا بسنگ نه باب پس لازم است در استنجا باب ازاله عین و اثر هر دو بخلاف استنجا ٣ چنانچه در نجاسات
مستحبات هفتم پاک کردن مخرج غایط را بچیزهائی که با احترام مثل نان و اب و منی بهر بقصد یکه
باشند علی الاحوط و ... که بر او دعا خوانده اند ... خوردن بابقصد استشفا کرفند مثل اب تربت علی
الاحوط و اب فرات بقصد تبرک ... بفعل و ... که بآیه تشنه اند مثل ... قرآن و دعا
و علم دین و اسما محترم نوشته اند هم چنین پاک کردن از محرمات مثل مال غیر بدون اذن ... پاک کردن
مخرج غایط را از استخوان و هم پاک نکردن مخرج غایط را از دست که در ان انگشتری باشد و کلمات محترم
اگر حروف نجس شده باشد اگر چه با چیزی استنجا نمود بکره استنجا با ان نتوان نمود پس او نمی حصول طهارة
و زوال نجاست مخرج است غیر سرگین و استخوان و اب مضاف علی الاحوط بدانکه استبراء مستحب است
نه واجب و بهتر طریقه ان انست که اول صبر کنند تا انکه ریزش بول قطع شود و بعد از ان مخرج غایط را شسته یا
پاک کند بعد از ان از درون حلقه مخرج بر من با المقعد تا بیخ ذکر سه مرتبه بکشد با انگشت میانه دست
چپ با دست راست با کراهت و بعد از ان انگشت شهادت را بزیر ذکر بگذارد و انگشت بزرگ را در بالا و بقوة
بکشد و فشار دهد تا سر ... سه مرتبه ماند ... و بعد از ان سر ذکر را فشار دهد این کیفیت در استبراء
بهتر است و لکن شرط نبود این کیفیت خالی از قوة نیست بلکه مقصود از استبراء انست که بخوبی بماند که بقیه
رطوبت از مخرج پاک شود هر چند بطر ... بود بکر باشد پس کسیکه ذکرش بریده باشد بسر و ... کشیدن اکتفا
کند همچنانچه شرط نیست که از انگشتان باشد تا انکه خود مباشر شود پس میشود انکه محرم ... استبراء نماید
بعد از انکه مقصود از استبراء بغیر طریق مذکوره حاصل شود والله العالم و فائده استبراء انست که اگر
بعد از استبراء رطوبتی ببیند ندانند که بول است یا چیز دیگر ان رطوبت پاک است و اگر بعد از وضو ظاهر
شود وضویش باطل نمیشود و اما اگر استبراء نکرده و رطوبت مشتبه ببیند که ندانند بول است یا نه ان رطوبت
نجس است و اگر بعد از وضو این رطوبت ... اگر بعد استبراء ... این رطوبت ظاهر شود وضویش شکسته
میشود و اگر چیزی خارج شود بداند که وذی یا مذی میباشد و لکن نداند که با او بول هم هست یا نه ...

این حکم

آداب بیت الخلا از فرموده‌های آن

این حکم در او جاری نیست بلکه پاکست و ناقض وضو هم نیست هر چند استبرا نکرده باشد هر چند مظنه
باشد که با او بول هم هست و مادی حقیقتاً چون استبرا نیست بطور مشتبه که از آن ظاهر میشود
پاکست و باعث وضو نمیشود و بدانکه آب استنجا از بول و غایط هر دو پاکست بچند شرط اول آنکه آب استنجا
متغیر بنجاست نشود بطعم یا رنگ یا بو دوم آنکه مخلوط بنجاست دیگر نباشد مثل خون یا استحاضه و غیره یا
بنجاستی از خارج بمحل استنجا نرسد مثل بول و غیره بلکه بهتر آنست که بنجاست کفو یا نجاست مشتبه مثل
از غسل او نیز مانع طهارت غساله باشد بلکه بهتر آنست که از غساله استنجا هم هر چند بعد از غسل باشد
احتراز کنند و اما مخلوط شدن بمدی یا وذی یا چرک یا غیر آن از چیزهائی که هضم نشده بیرون آمده ضرر ندارد
سیم آنکه زیاده از متعارف نجاستی نکند که از اسم استنجا بیرون رود چهارم آب بعد از آنکه بعرض رسید آن دست
استنجا کردن باشد نه عرض دیگر چنانچه اگر اجزاء نجاست در آب استنجا ظاهر باشد نیز ضرر ندارد هر چند
احوط اجتناب است بخصوص وقتی که در تغیر مستقر شده باشد بلکه احتیاط آنست که اگر عین نجاست
در غساله باشد نیز احتراز نماید هر چند متمیز و جدا باشد چون غساله بول اگر با قطره بول باشد چنانچه
آنکه از موضع متعارف اصلی یا عارضی که متعارف شده بیرون آید پس اگر موضعی سوراخ شود و بول بیرون آید
بیرون آید از اسم استنجا خارج است و غساله او حکم نکرده و احتراز نماید بخصوص در غیر اطهال
علی الاحوط و بهتر آنست که از غساله مزیله و مطهره هر دو اجتناب نماید پس اگر غسله مطهره و نیز مزیله باشد غساله
پاکست و اگر غسله مزیله باشد نه مطهره یا غسله مزیله و مطهره باشد اجتناب اولی است هر چند هم پاکست
و هم چنین بهتر آنست که غساله مطهره کل محل نجاست را پاک بداند نه بعضی محل و اگر شک کند در تغیر
آب استنجا یا اختلاط بنجاست یا تعدی زیاده بر متعارف اعتنا بشک نیست و اگر شک کند در استنجا در اثنا
وکثیر الشک نباشد بنا را بر نکردن بگذارد تا یقین حاصل شود یا بنکه بجا آورده هر چند از بیت الخلا
بیرون آمده باشد مگر آنکه زمان زیادی بگذرد که شک را از اوهام و وسواس حساب شود و اگر
بداند که آب از ازاله نجاست بوده و لکن نداند که آن نجاست بول و غایط بوده یا غیر بول و غایط بوده بنا بر بول
و غایط نهاد تا اینکه از ازاله بول و غایط از مخرج بوده تا آنکه آب استنجا حساب شود و یا از غیر مخرج
تا اینکه مخیر باشد احوط نجاست و اقوی طهارت است خصوص اگر احتمال ازاله نجاست مثل خون و منی
بوده و آب استنجا هر چند بعد از شرائط مقدمه پاکست لکن وضو و غسل با آن جایز نیست بنا بر احوط
پس رفع حدث نمیکند بلکه وضو و غسل غیر رافع حدث با آب استنجا نیز نباید مثل وضوی جنب و حائض
و اغسال مستحبه بلکه ازاله نجاست با آن جایز است و خوردن آب استنجا را هر چند بعضی جایز دانسته‌اند و لکن

نیست که جایز نباشد بجهة قوة احتمال اختلاط آن خصوص بعضی از آنها الا آنا ما مقاصد لیس مقصد
در وضو است بآنکه وضو بآب را شستن و مسح کردن است و نحو که چهره و تمام اعضا
وضو نباشد هم وضو از مسح تنها حاصل نشود که عوض شستن مسح نماید همه اعضا را و بآنکه در وضو چند
چیز واجب است اول مباح بودن فضائی که در آن وضو میگیرد در وقت حرکت دست بجهة شستن وضو
یا مسح وضو و هم چنین مباح بودن مکان وضو گیرنده علی الاحوط مثل زمین و فرش و کفش که بر روی آن
وضو گیرد خصوص اگر مسح پا نماید بر روی کفش غصبی خصوص اگر مسح مستلزم تصرف تازه در کفش شود
مثل آنکه باعث حرکت کفش شود خصوص اگر وضو باعث تاخیر رد مغصوب تا آخر تخلص از غصب شود
و هم چنین مباح بودن تمام ملبوس و محمول وضو گیرنده مثل پول جیب و بغل مغصوب در لباس وضو
اگر لو وضو تصرف تازه در آن غصب بشود مثل آنکه بحرکت وضو متحرک شود و هم چنین مباح بودن تمام خیمه
و خانه و کشتی و جائی که در آن وضو میگیرد که خطی از آن خیمه و خشبی از آن خانه و میخی از آن کشتی و نعل مثلا
که بر روی آن است وضو گیرنده یا غسل کننده و هم چنین مباح بودن ظرفی که بخود آن ظرف وضو بسازد که از آن
ظرف آب بردارد یا در آن ظرف وضو نماید بنابر آنکه بسیار اناء و ظرف غصبی باطل و ظرف آب بردارد
و هم چنین مباح بودن محل ریختن آب وضو و ظرف آن مرجح باطل و اصنی در جمیع صور ندارد مگر در صورتی
که غسل و مسح وضو بالتمام بحکم باحرام شود مثل غصبی بودن فضا مثلا با آنکه بظرف غصبی وضو بگیرد یا بدا
وضو بگیرد با آنکه وضو و غسل مستلزم تصرف تازه در غصب باشد مثل آنکه مسح نماید با انگشتر غصبی
زمین غصبی بر نهایی ... و فرش غصبی کفش غصبی مانع صحت وضو نیست خصوص اگر مسح ...
مباح نماید اما شستن در وضو و غسل با انگشتر غصبی ضرر ندارد مگر آنکه محتاج شود در وضو و غسل
بحرکت دادن ... انگشتر در دست ... باشد از دست یا انگشتر کاری نکند یا آنکه وضو
گیرنده و غسل کننده انگشتر غصبی ... ضرر ندارد و اگر وضو و غسل در مکان غصبی
هوا غصبی بعمل بیاورد ولکن بعد ... از غصب و تخلص از آن وضو و غسل سبب تاخیر نشود
در این صورت ... صحیح وضو و غسل ... آنکه از آب مطلق وضو بگیرد ... مثل ... و امثال
آن و پاک کننده باشد ... مثل آب ... علی الاحوط ... اگر وضو بسازد ...
با غیر پاک کننده ... مثل آب ... باطل است ... سهوا ... جهلا ...
... مباح باشد غصبی مثل ... اگر جاهل به غصبیت بوده باشد ...
کرده ضرر ندارد و لکن اگر ... وضو ... ظرف وضو گرفته غصبی باشد ...

مقصد اول در احکام وضو و سنت

باید وضو که گرفته بقصد آنکه اگر مطلع بغصبیت آب شود بعد از شستن و قبل از مسح نمودن اقوی جواز مسح
است هر چند مالک راضی نباشد بلی احوط عدم اکتفا باین وضو میباشد خصوص در وقتیکه مالک بوضو
یا مسح در دست و محل وضو بتواند منتفع شود و اگر میدانسته که غصبیست لکن ندانسته که حرام است
پس اگر ندانستن معذور بوده مثل فراموشی که معذور است ضرر ندارد و وضوئش صحیح است و اگر تقصیر
کرده در ندانستن حرام بودن غصب باین وقت وضوئش باطل است و اما آب صحراها و نهرها و چشمها اگر چه دور نه
کنار انها منزل میکنند محتاج باذن مالک نیست بلکه اگر مالکش در واقع صغیر یا سفیه یا دیوانه باشد
ضرر ندارد بشرط اینکه وضو گیرنده غاصب نباشد و مالک صریح منع نکند هم چنین ضرر ندارد وضو
گرفتن و غسل کردن در خانه های پدر یا مادر یا جد یا دوست بی رضای ایشان بشرط عدم قطع بکراهت یا ظن بکراهت علی
الاحوط و اگر آب پاک مشتبه شود بنجس مثل آنکه آب دو ظرف باشد که یکی نجس باشد هر دو وضو بگیرد و اگر یکی
تلف شود و یکی بماند واجب نیست که بباقی مانده وضو بگیرد و تیمم نیز بکند بلکه بنابر تقدیم وضو است بر تیمم
هر چند واجب نیست و اگر آب پاک مشتبه شود بنجس یا غصبی تیمم بکند هر چند احتیاط آنست که تیمم کند
سیم آنکه مقارن شستن رو نیت وضو کند و نیز باید باقی باشد نیت قصد یا بعنوان نماید قصد قربت
مستقل باشد نه آنکه تابع قصد دیگر باشد اگر قصد قربت مستقل باشد و قصد دیگر مثل قصد ازاله
حرارت از دست و رو و قصد گرم شدن یا سرد شدن تابع باشد ضرر ندارد و باید که قصد وضوء مشروع
نماید پس اگر نیت کند که وضو میگیرم پس اگر در حال الجنابة یا وضو میگیرد باینکه طهر بوده اولی صحیح نماید نیت
و بجا بیاورد کافی نیست که قصد وجوب یا استحباب نماید و همچنین لازم نیست قصد وجوب و نیت رفع حدث و یا استباحه
بودن نماز بلکه قصد قربت مطلقه در جمیع عبادات کافی است و اگر در وضو یا غسل قصد رفع حدث
معین نماید بدون غیر آن مثلا که وضو میگیرم که رفع حدث حاصل از خواب بنماید وضوئش صحیح است
و رفع حدث بالمرة میشود و همچنین اگر قصد نماید که وضو تجدیدی میگیرم و معلوم شد که وضو نداشته
وضوئش صحیح است بنا بر اقوی با اینکه قصد رفع حدث باین وضو نداشت بلکه قصد تجدید داشت بلی
احوط است که باین وضو اکتفا نکند و اگر مرد اجنبی یا زن اجنبیه وضو بدهد یا غسل کند البته باید
لذات بقصد آنکه بیند یکی محل وضو یا غسل خود را و این قصد با فعال وضو داشته باشد
نه بمقدمات خارجیه مثل برهنه نمودن خود برای غسل و بالا کردن آستین برای وضو در این وقت
وضو و غسل او باطل است هر چند اتفاقا دیده نشود و اگر وضو بدهد یا غسل نماید در مکانی که
میداند که دیگری محل وضو یا محل غسل یا عورت او را میبیند قصد تماشا نداشته باشد ضرر

مراد از [illegible] آب مطلق غصبی [illegible]

[illegible] ولازم نشد

ندارد علی الاقوی هرچند احوط ترک است خصوص در شستن تا عورت مرد که بر او ستر لازم است چهارم
آنکه بشوید روی خود را از رستنگاه موی پیشانی سر تا آخر زنخ در طول و آنچه را که فرا گیرد انگشت مهین
و میانین در عرض و البته شستن نزعتان از مردم و دو سفیدی که در دو طرف پیشانی سر می‌باشد که نزعتانش
می‌گویند لازم نیست شستن آن و بشره که زیر ابرو و ریش پنهان باشد شستن آن نیز لازم نیست و شستن
خود ابرو و ریش لازم است بشرط عدم تجاوز ریش از حد و اگر بشره نمایان باشد در میان موی و اسم
احاطهٔ موی بر بشره صادق نباشد احتیاط نماید بشستن هر دو و بیشتر از حد مذکور اگر شستن
شستن آن مقدار متجاوز لازم نیست پنجم شستن هر دو دست است از مرفق تا سر انگشتان و اگر مانعی مثل
انگشتر داشته باشد آنرا حرکت دهد هرچند تا آب بزیر آن برسد مگر آنکه مانع وصول آب نشود یا آنکه یقین بداند
که چون مانع وصول آب به باطن نمی‌باشد که در این وقت لازم نیست آنرا هرچند بعد وجوب آنرا حرکت دهد
صورت عدم تجاوز معتاد هر آن ... خالی از قوت نیست و اگر در اثنای طهارت از وضوء یا غسل
یا تیمم چیزی در موضع مسح یا غسل ببیند و نداند که از اول بوده یا بعد از آن ... و اگر نداند که آیا مانعی
در محل وضوء از مسح و غسل هست یا نه اقوی آنست که لازم نیست جستجو نمودن تا آنکه مظنه یا یقین به
بودن آن نماید هرچند تحصیل یقین با امکان آن و مظنه با عدم امکان آن احوط است و اگر بعد از طهارت
از وضوء یا غسل یا تیمم مانعی در اعضاء خود ببیند یا چیزی ببیند مثل ... و نداند که مانع بوده یا نه در
هر دو صورت اعتنا نکند چه یقین داشته باشد که پیش بوده یا نه بلی اگر یقین داشته باشد که در پیش
بوده و یقین هم بکند که مانع از وصول آب شده اولی لازم است اعاده وضوء یا بد در صورت عدم بقا
موالات اعاده آن جزء و ما بعد آن نماید در صورت بقاء موالات و در تمام شستن رو و دست باید ابتدا از
اعلا نماید بنحوی که بگویند که شسته شده از بالا به پایین شسته است و این حاصل می‌شود با اینکه بالا هر سمت
را از اول بشوید هرچند بالا تر از او در سمت دیگر نشسته باشد پس واجب نیست که نشوید چیزی از پایین
را پیش از بالا هر جزء در سمت خود باشد چنانچه لازم نیست ابتدا باطن حقیقی در مژه چشم و باطن چشم و
باطن بینی که من باب المقدمه می‌شویند پس عالی بالاعلی فالاعلی حقیقی لازم نیست بلکه لازم است
شستن از اعلا عرفی و نسبت بالا بحسب از اعلا مسح است ششم مسح بشره مقدم سر که بین فوق سر است
از سمت جلو نزد رستنگاه موی ... دست از آب وضوء نه از خارج بقدر مسمّی و مسح هرگاه با از سر انگشتان
تا قبضه ... است احوط است که مسح کند یا کردن یا در طول و در عرض مسمّی کافیست و اگر از انگشت کوچک
یا ابتدا نماید باید بنحوی نماید که خط مسح از پیش باشد که در حکم زن حکم مرد است و مسح موی که مختص

چهارم غسل وجه

پنجم غسل یدین

ششم مسح سر

موضع

موضع مسح باشد از جای دیگر بر دارد اجماع نشده باشد محاذی موضع مسح باشد کافیست و این هر دو صحیح
باید با آب تازه نباشد چنانچه گذشت و باید که از رطوبت رطوبت باطن دست باشد نه جای دیگر و اگر دست
بخشکد از اعضای وضو که رطوبت دارد بگیرد از هر جا که خواهد بگیرد بنا بر اقوی هفتم آنکه مسح باید بباطن
کف دست باشد بباطن انگشتان این جا و نیست در حال اختیار مسح بر پشت دست بلی در حال اضطرار جایز است
هشتم موالاتست یعنی پی در پی شستن با بمعنی که هم چو نشود مسح نماید که قبل از شستن و مسح نمودن عضو
از جمیع اعضای سابقه خشک نشود پس کافیست در موالات وضو آنکه شروع کند بغسل یا مسح عضو لاحق
در زمانیکه رطوبت در بعضی از اعضای سابقه باقی باشد نهم ترتیب باین معنی که اول رو را بشوید بعد دست
راست را و بعد دست چپ را و بعد مسح سر نماید بعد مسح پاها و در مسح پاها ملاحظه ترتیب نباید بنا بر اقوی
و لازم نیست مسح نمودن سر بدست راست هم چنین لازم نیست که مسح پای راست را بدست راست نماید لکن احتیاط
و مسح پای چپ بدست چپ نماید لکن احتیاط خوبیست دهم آنکه وضو گیرنده خود افعال وضو را بجا آورد مگر
آنکه متعسر یا متعذر باشد یازدهم آنکه آب وضو را جاری نماید بر اعضا و وضو بگوید که این وضو مثل …
رو و دست را شستن است نه آنکه بگوید مسح کرده است دوازدهم آنکه آب وضو و ظرف آن غصبی نباشد ظرف طلا و نقره
نباشد که اگر باشد منحصر یا وضو باطل است و اگر دو آب باشد یکی در ظرف غصبی یا طلا یا نقره و دیگری
ظرف مباح با کمال یا سوابر و … وضو صحیح است هر چند از ظرف غصبی یا طلا و نقره وضو نباید بشرط آنکه
از آن ظرف آب بر … علی الاحوط و در آن ظرف وضو نماید بلکه در آن … سیزدهم آنکه جایز باشد مرتب نباشد
در بجا آوردن و بجا آوردن که اگر … بجا آورد وضو بگیرد باطل است چهاردهم آنکه اعضای وضو پیش از شستن
و مسح نمودن … پاک باشد اما اگر غیر اعضای وضو نجس باشد ضرر ندارد پانزدهم آنکه مانعی
از استعمال آب مثل مرض و … که باعث تیمم است شانزدهم آنکه وضو فی نفسه منافی …
نباشد این صحیح نیست وضوء … و وضو بنده یا … در وسعت وقت … مستاجر …
وضو فی نفسه واجب نیست بلکه برای … واجب است قبل … واجب … غیر نماز سنته که وضو برای آن
لازم نیست بلکه جنب فی ما بین هم … بجا آورند که نماز واجب نماز احتیاط و قضای اجزا
فراموش شده در نماز و هم چنین سجده سهو بنا بر احتیاط و طواف واجب … حج و عمره نه طواف
که جزو آنها نمی باشد … برای مس خط قرآن اگر واجب شود بنذر یا بعهد یا بقسم یا بجهت پاک کردن آن از جا
یا بجهت … از دست کافر یا بجهت جمع کردن … که از جهت … متفرق شده باشد و در …
مذلها واقع شده باشد و در این مواضع محتاج بمس خط قرآن شود و هم چنین اسماء الله و اسماء انبیا

واشیا اسم معصوم بنا بر احتیاط و بدانکه اگر کسی وضوی خود را فاسد نماید باین نحو که شستن و مسح یا
نمودن را به فصل باطل نماید پس اگر در اول بعضو و فصل باشد وضو نیز باطل است و اعادهٔ وضو لازم است
و اگر در اثنای وضو یا مسح فصل نماید احوط بلکه اقوی نیز وجوب اعادهٔ وضو است نه ابتدا و اعادهٔ آن
جزء بکار نماید هر چند موالات باقی باشد و اگر بعد از وضو یا اثنای آن بجهت فصل بکند باشد اگر موالات
باقیست اعادهٔ همان جزء نماید و اگر باقی نیست اعادهٔ وضو نماید و اگر کسی یقین داشته باشد که آب نجس بوده
یا آنکه موضع وضو نجس بوده و غفلت وضو ساخته و لیکن بعد از وضو بداند که آن آب نجس بوده یا موضع وضو را
کرده یا نه وضو نیز صحیح است و لیکن لازم است که آن را آب بجز بداند و موضع وضو را هم نجس بداند و اگر قطرات
آن آب وضو [illegible] بجای مرتفع مثل [illegible] رسیده باشد لازم است که آن را نجس بداند بلکه لازم است علی الاحوط
که محل وضوی خود را هم بعد بشوید نماز کند لکن وضو نیز صحیح است چون شک بعد از فراغ است اعتبار
ندارد و اگر کسی شک کند در شستن یا مسح عضوی از اعضای وضو و هنوز فارغ از وضو نشده باشد
لازم است که برگردد و آن عضو را بشوید یا مسح نماید اگر این شک بعد از فارغ شدن از وضو باشد اعتبار
ندارد و اگر شک در جزء آخر داشته باشد که نداند مسح پا کرده یا نه پس اگر مشغول بکار دیگر شده یا
آنکه منتقل شده باشد از محل وضو بجای دیگر اعتبار بشک خود نکند و همچنین اگر در مکان وضو
نشسته باشد لکن طول زمان کشیده باشد مشغول بکار دیگر نشده و از محل وضو نیز بجای دیگر نرفته
باید مسح نماید اگر موالات باقی باشد و الا اعادهٔ وضو نماید و اگر یقین به [illegible] و شک کند که بعد از آن
وضو گرفته یا نه لازم است که وضو بگیرد و اگر قبل از شروع بعمل مشروط بطهارت باشد لازم نیست که وضو
بگیرد و اگر این شک بعد از فراغ از عمل مشروط بطهارت باشد [illegible] فارغ شده مثل نماز
ظهر که بعد از فراغ از آن شک نماید که وضو گرفته یا نه نماز ظهر محکوم بصحت است مثلا و از برای نماز بعد از آن باید
وضو بگیرد و اگر این شک در اثنای عمل باشد مثل اینکه در اثنای نماز ظهر مثلا شک در وضو کرد
نماید قطع نماز بکند و بعد از طهارت نماز را از سر گیرد و بنظر [illegible] شده و لکن چون [illegible]
[illegible] تامل است اگر نماز را اتمام نماید و بعد اعاده کند بهتر است بلکه تمام نمودن نماز [illegible] اعاده
[illegible] مثل شک بعد از فراغ هر چند برای نماز بعد باید وضو بسازد علی الاحوط و همچنین اگر
در اثنای نماز شک [illegible] در طهارت اعضا [illegible] که محل [illegible] پیش از نماز باشد که شک
بعد از نماز [illegible] اگر این شک نیز اعتبار ندارد بلکه برای نماز بعد عدم اعتبار شک [illegible]
[illegible] هر چند خلاف احتیاط است و همچنین اگر یقین [illegible] داشته باشد [illegible] و ناخن [illegible]

که کدام پیش بوده حکم همین اقسام ثلثه دارد یا نه و هرگاه یقین بطهارت و حدث دارد و شک در سبق و لحوق هر یک داشته باشد پس اگر یقین بطهارت دارد و شک
در حدث و نقض طهارت نماید این شک را اعتنا نکند و خود را با طهارت بداند و همه اقسام ثلثه خواه قبل
از شروع بعمل مشروط بطهارت باشد یا در اثنای آن یا بعد از فراغ از آن خواه با التفات بهمان عمل باشد
که از آن فارغ شده یا غیر آن بلکه اعاده وضو مشروع نیست مگر بقصد تجدید یا احتیاط و بدانکه اگر در
مواضع وضو جبیره یعنی تختهائی باشد که شکسته را بآن می‌بندند یا خرقه جهة اصلاح آن و نتواند که زیر
جبیره را در موضع مسح کند در موضع غسل آب برساند باید که آب بزیر جبیره برساند بجهة خوف ضرر یا نجاسة
آن یا غیر آن بلکه لازم است که تمام جبیره را مسح کند اگر جبیره در موضع غسل باشد و اگر در موضع مسح باشد
اکتفا نماید بمسح همان مقدار بلکه لازم است مسح آن موضع قبل از جبیره بلی لازم نیست مسح آن موضع که بعد
یا تعسّر داشته باشد مسح آن مثل خرقه که بجبیره می‌بندند تا آن مسح جبیره در موضع شستن کفایت کند
از غسل بشره هر چند فایده مسح بشره باشد و واجب نیست که بعد از تعذر شستن بشره اولاً مسح بر بشره کند
و بعد از تعذر غسل بشره و مسح آن بجبیره نماید بلی واجب نیست مسح جبیره در موضع مسح قصد مسح
و یکفی ستر باطن کف مسح نموده و اما در مسح موضع شستن شرط نیست که بکف دست باشد لازم است
که جبیره در موضع غسل را مسح کند باید که کفایت نمی‌کند بر وی دست تر و رطوبت آن بخلاف جبیره در موضع
که رطوبت دیگر کافی نیست و دوا و مرهم و کهنه که بر روی دمل و زخم میگذارند حکم آنها حکم جبیره است که مسح
بر روی آنها نماید و لکن مختص است جواز مسح بهمان کهنه و جبیره و چیزها از موضع صحیح را مسح نکند مگر آنکه
موقوف باشد بحفظ جبیره و کهنه بر روی آنها موضع صحیح و اگر بر روی زخم و دمل و شکستگی چیزی از جبیره
و دوا و کهنه نباشد بلکه مکشوف باشد شستن ضرر نداشته باشد بشوید و اگر ضرر داشته باشد مسح
کند و اگر مسح آن موضع متعذر یا متعسر باشد یا ضرر داشته باشد یا نجس باشد بکشد پاکی را آن موضع بگذارد و مسح بر روی کهنه
نماید اگر متعذر یا متعسر شود آن وضع کند و مسح بر روی آن اکتفا کند بشستن اطراف آن و اگر متعذر باشد
باشد عمل بحکم جبیره و تیمم نماید بلکه احوط آنست که در مواضع جبیره تیمم را نیز ضم نماید هر چند اقوی کفایت
وضوی جبیره است از تیمم و ضم تیمم لازم نیست و حکم موضع غسل در جبیره حکم موضع وضو است و در رد
جبیره نیز بنا بر اقوی بلکه کفایت میکند تیمم بتنهائی هر چند ضم وضوی جبیره اگر ممکن نشود وضو نداد
و اعاده غسل یا وضوی جبیره لازم نیست بنا بر اقوی بلکه هر چند رفع عذر جبیره شود بلی اعاده احوط
است خصوصاً احوط آنست که در وضوی جبیره تا بنیت هم چنین غسل متصل رفع حدث نماید بلکه قصد اباحه
صلوة نماید و اللّه العالم و بدانکه شکستن وضو و اعتنا بشک در آن حرام است اول ...

مقصد دوم در احکام غسل جنابت

وغایط هر چند جدا شود بشرط آنکه از موضع متعارف یا مکان متعارف باشد هر چند معتاد الحدث نباشد
و ابتلاء الدو کرم معده بچه هند و اندرو شبافی بخوابانکه خارج شود آلوده بغایط نباشد ضرر بوضو
ندارد و چنانچه خروج غذا قبل از هضم که اسم غایط بر او صادق نباشد ملوث بغایط نباشد ضرر بوضو
ندارد و باعث وضو نمیشود مثل قی نمودن و غذا بر فواردن از معده سیم خوابی که دل و گوش و چشم بخواب
رود و فهم فرق نباشد و شعور نکند حواس معطل شده باشد و بیهوشی باعث وضو نمیشود هر چند
در بیهوشی خوابی نیز باشد بین النوم والیقظه چنانچه خواب بیداری حالتی هستند که هر وقت
پس بنا بر خوابیدن را اعتبار نکند و هم چنین مظنه در شمار نواقض نیز نیست هر چند از قول بعضی ادله
حاصل شود یکی قول ... و عادل معتبر است هر چند مظنه حاصل شود چهارم هر چیزی که غالب عقل شود
چون بیهوشی و مستی و صرع و خوف و حشت زیاد و هم چنین نوشتجات زیاد یکی بر عقل غالب شود یا باعث
زوال عقل شود چنانچه در دیوانگی پنجم استحاضه قلیله و هم چنین متوسطه برای غیر نماز صبح استحاضه کثیره
برای غیر عشا و اما متوسطه برای صبح و کثیره برای ظهر و مغرب و صبح پس باعث وضو و غسل هر دو می
باشند ششم ... وهشتم مس میت و حیض و نفاس که ناقض وضو و باعث وضو میشوند اما تمیز ... شبهه
بول که قبل از استبراء خارج شود و هم از بیکار بخروج ... استبراء خارج شود بشرط آنکه از معده باشد
یا متصل باشد یا مثل صدا و خروج باد از فرج زن از آنکه مرد اعتبار ندارد مگر آنکه معتاد شود علی الاحوط
و چنابر شکننده وضو ... لکن اغسل غسل است نه وضو و از برای غیر آن نه جبر وضو لازم است مثل
... که خارج میشود عقب شهوت و ملاعبه پیش از خروج منی و ... که خارج میشود بعد از
خروج منی و ... که خارج میشود بعد از بول و مثل ... که خون ... شود یا آنکه بفرج زن ...
کند یا آنکه ... یا آنکه ... اما ... باشند یا ... باعث وضو و ناقض آن نیست **مقصد دوم**
در غسل است بدانکه غسلهای واجب شش است اول غسل جنابت دوم غسل حیض سیم غسل استحاضه
کثیره و متوسطه که خون آن پنبه را بگذرد و اما قلیله هر چند پنبه را نگذرد و اما اگر خون استحاضه قلیله را باشد
که روی پنبه را بگیرد ... غسل واجب نیست بلکه وضو لازم است چهارم غسل نفاس پنجم غسل
مس میت ششم غسل میت و بنا این مقصد در ضمن چند فصل است **فصل اول** در غسل جنابت
بدانکه جنابت حاصل میشود بدو چیز اول جماع ولازم حاصل میشود بایکه از ذکر پنهان شود ختنه گاه در فرج
شود هر چند حشفه بریده باشد اگر دخول کند در فرج زن ... یا در ... مرد و انزال شود غسل واجب میشود
هر چند مرده باشد بلکه اگر و طی نماید ... حیوان ... کند احتیاط در دو ...

وحیوانا

فصل اول در احکام غسل جنابت

و چون غسل را بکند وضو نباید و نماز کند و هم بیرون آمدن منی چه در خواب چه در بیداری و چه
و چه زن و چه مرد خنثی مفعولا و چه از غیر ممنی و چه از بسیاری جماع باشد و خون همراه باشد و نشانه منی
خروج منی شهوت و جهیدن و سستی بدن و در بیمار کافی است و علامت اول و علامت
و در مثل جماع بالقصد و جماع بطوریکه حشفه با تمام ذکر غایب شود در فرج اگرچه حاصل نشود
با عدم کشادگی فرج یا آنکه با عدم دادن حشفه خود را در برخوردی فرو برد و بعنوان از فروع مشکله
التباس احتیاط نماید بلکه هر وقت که احتمال جنابت بدهد پیش از آنکه غسل کند به نیت فروید
از آن بکند و وضو نیز بدل بیاورد بلکه طفل جنب اگر بالغ و یا جنب اگر عاقل شود و کافر جنب اگر
مسلمان شود لازم است که غسل کند بدانکه در غسل چند چیز شرط است اول مباح بودن مکان چنانچه
بتفصیل در وضو گذشت دوم طاهر و مطهر و مباح و مطلق بودن آب سیم طهارت هر عضو قبل از
شستن آن هر چند بالحوط است که اول از نجاسات جمیع بدن نماید بعد از آن شروع بغسل نماید
چهارم آنکه کور و ناخن یا مثل آنها بسیار باشد شروع بشستن سر نماید چهارم مقارن بودن نیت در غسل
یا آن بحر که مقارن بنیت اول سر و گردن نباشد و قدر از بدن یا تمام یا اعضا و بعد بیاید اول
یا بعضی از آن یا الماله و مضمضه و غیر آن بلکه بشستن یا مضمضه و استنشاق و غیره مقارن باشد
لیکن نیت بکند بلکه فقط بشستن نیز در جایی که پیش از بدن که در هر دو جا تمام اعضا را بشوید بلکه
و در غسل ارتماسی نیت را مقارن فرو بردن همه عضو نماید اگرچه نماید نیت تمام اعضا را بیاید
بیت در حال فرو بردن اول عضو بیاید نیت در حال فرو کردن آب تمام عضو را که در هر نیت یا ارتماس
است لیکن چون نیت امر مستمر است و غسل ارتماسی حصول تماس آب با جمیع موضع نیت نیز همراه باید
و اگر بعضی از اجزا بدن زیر آب نرفته باشد و بدن زیر آب ماند اگر غسل کند نشود اعمال غسل
پیاورد مگر آنکه عاجز باشد ششم جاری بودن آب بر جمیع بدن هفتم آنکه مانع از رسیدن آب نباشد
از آنکه آب را بدن برساند تا آنکه آب بر بشره برسد هشتم باقی بودن بر حکم نیت استدامت حکمی
یعنی باز یا و بحوار بکند مثل آنکه آب مخصوص ظرف غصبی ظرف طلا و نقره نباشد بطریقی که در وضو
گذشت هرگاه حرام باشد استعمال آب ظرف مذکور و آنچه از او هر ترتیب در خصوص غسل ترتیبی
بطوریکه ذکر شد یعنی ابتدا بشستن سر و گردن و جمیع اعضا غسل شرط است بلکه ابتدا بشستن اسفل و بعد
از شستن اعلی هر یک اعضا بر اعضای دیگر و ترتیب بعضی از آنها بر بعضی از آن هرگاه و جوب غسل بسبب موجبی
و شرط است که غسل مستحب باشد یا غسل واجب دیگر باشد و بعنوان نیت در حدث اکبر است

فصل اول در احکام غسل جنابت

و اشتراط مرفوع احوط است مطلقا و امّا موالات پس آن در غسل ترتیبی شرط نیست پس جنب میتواند که تمام
سر خود را بشوید بعد از ساعتی یا بیشتر جانب راست را بشوید بلی در خصوص غسل استحاضه که منقطع
نشده باشد لازم است که بین اعضا فصلی واقع نسازد و بعد از اعضا غسل را بشوید بعجله
نماید تا خون بیرون نیاید بدانکه غسل در غالب شرایط و احکام مثل وضو است مثلا و حکم اینکه از او ...
میشود مکروه است ابتدا با اعلی و موالات که ذکر شد هم چنین اگر شک کند در شستن سر بعد از دخول در جانب
راست یا اینکه شک کند در شستن جانب راست بعد از دخول در جانب چپ التفات باین شک نکند علی الاقوی
بخلاف وضو هر چند احوط التفات است ... و این حکم در غسل ارتماسی حاصل میشود بفرو رفتن در
آب بنحوی که آب جمیع بدن او فرو گیرد و حصول غسل در همین وقت است که آب جمیع بدن او فرو گیرد نه آنکه
غسل بتدریج ... حاصل میشود در همان لحظه که آب جمیع بدن او فرو گرفت و لازم نیست که در غسل ارتماسی
خارج شدن از آب بلکه در میان آب نیز میتواند غسل ارتماسی بجا آورد و در وضو ... غسل
بلکه اشتراط ... از جهت احتیاط ... تمام بشره مثلا ... اشکال
و بدانکه اگر اغسال واجبه جمع شوند یک غسل ... کفایت میکند ... اغسال ... اگر ...
یک غسل کافی است و اگر واجب و مستحب ... جمع ... هر چند احوط ترک است
و اگر نیت خصوص غسل مستحب بکند کفایت از واجب ... اشکال است و اگر نیت واجب نماید کفایت از مستحب میکند
و در صورتی که اغسال واجبه جمع شوند ... اگر ... غسل جنابت نماید کفایت ... غسل
بکند علی الاحوط ... غسل جنابت ... اغسال ... غسل جنابت ...
اگر ... بعد از ... جنب شود ... اگر ... جنب ... در ...
هر ... غسل نماید ... غسل جنابت ... غسل ... مستحب ...
... روزه دار ... روزه واجب ... استعمال ... غسل ...
نماید ... صحیح نیست غسل ... اگر ... صحیح نیست غسل ... که
... غسل ... نماید ... غسل ترتیبی ...
... اگر غسل ... احکام جنب ...
جنب ... غسل ... جنب ... نیست
و امّا ... نماز ... همچنین ... سجده ...
قرآن ... سجده ... طواف کعبه ... واجب ... قرآن ... و همچنین

فصل اول در احکام غسل جنابت

مس اسماء متبرکه که خدا و چهارده معصوم باشد بنابر احتیاط هر چند دلیل واضحی ندارد چهارم داخل شدن در مسجد مکه و مدینه پنجم درنگ کردن در سایر مساجد بلکه داخل شدن در آنها مگر به جهت گذشتن و مرور نمودن ششم خواندن چیزی از سوره‌های عزائم که سوره اقرا و النجم و الم تنزیل و حم سجده است که حرام است خواندن هر یک از آنها بر جنب حتی آنکه اگر بسم الله را بقصد این سوره‌ها بگوید مرتکب حرام شده است و اگر بخواند آیه سجده را تماما واجب است که سجده نماید هفتم بعضی گفته‌اند و اما نوشتن جنب قرآن را حرام نیست بلکه مکروه هست و قول بحرمت آن در دست نیست اما مشاهد مشرفه و روضات مطهره ائمه پس دخول جنب در آنها نیز حرام نیست بنابر اقوی هر چند احتیاط شایسته در ترک است و رواق شریف و صحن مبارک خصوص مرور در آنها جایز است بلکه احوط آنست که مرور در رواق و صحن شریف نیز نکند مثل مسجد الحرام بلکه احوط آنست که با امکان داخل روضات انبیا و امامزاده نیز نشود بلکه بهتر آنست که جنب داخل خانه رسالت نیز نشود و همچنین دخول حائض در مشاهد مشرفه نیز حرام نیست بلکه مکروه هست مگر اینکه سبب تلویث حرم و هتک حرمت شود که در این صورت حرام است هشتم چیزی در مسجد گذاشتن هر چند در حال عبور باشد نیز [illegible] چیزها حرام است و اگر [illegible] نذر کرده واجب شود غسل برای اینها نیز واجب می‌شود و غسل جنابت واجب لنفسه نیست بلکه بسبب غیر واجب می‌شود از امور مذکوره و بخوان مثل نذر و عهد و قسم و در باب چند مسئله است اول آنکه اگر شخصی در اثنای غسل ترتیبی محدث بحدث اصغر شود تمام کند غسل را و بعد از تمام کردن غسل وضو بگیرد بلکه احتیاط آنست که غسل را از سر اعاده نماید و اگر تمام نکند و اعراض کند از تمام غسل ترتیبی و غسل ارتماسی نماید شاید بهتر باشد بدون حاجت به وضو و اگر در اثنای غسل حدث اکبر واقع شود اگر همان حدثی است که غسل برای آن می‌کرد اعاده لازم است بغیر سلس المنی فرضا مثل اینکه در اثنای غسل جنابت دوباره جنب شد و اگر غیر آن باشد مثل نفاس و مس میت در میان غسل جنابت پس اعاده نماید دوم آنکه در ما سوای غسل جنابت وضو واجب است و مخیر است در تقدیم و تأخیر وضو هر چند احوط تقدیم وضو می‌باشد سیم آنکه اگر بعد از غسل جنابت رطوبتی [illegible] مشتبه ببیند اگر استبراء و بول هر دو کرده باشد بر او چیزی نیست و آن رطوبت پاک است و اگر استبراء بعد از بول نکرده است وضو بگیرد و اگر هیچ کدام را نکرده است اعاده غسل لازم است هر چند غسل سابق و اعمال سابق از نماز و غیره همه صحیح باشند اگر استبراء کرده و بول نکرده خصوصا با امکان بول پس اگر بعد از بول یا در حال بول رطوبتی مشتبه ببیند که احتمال منی بودن بدهد واجب است که غسل را بگیرد و غسل سابق [illegible] صحیح است بلکه احوط آنست که جنب با امکان استبراء به بول نکرده و غسل کرده اعاده غسل نماید بعد [illegible] بول هر [illegible]

احکام حایض و حیض فصل

رطوبت مشتبهه ظاهر نشود. **فصل سوم در حیض و احکام حایض است** بدانکه خون حیض کرم و سیاه
و تازه و جهنده است با سوزش بیرون می‌آید در غالب اوقات و کاهی خلاف اینها هم میشود و هرگاه
ضعیفه دو مرتبه در دو ماه پی در پی موافق هم و مثل هم در یک وقت خون ببیند و قطع شود صاحب
عادت عددیه و وقتیه هر دو است و اگر یکدفعه پنج روز و یکدفعه هفت روز مثلاً در اول ماه ببیند
این صاحب عادت وقتیه است نه عددیه و اگر یکدفعه اول ماه و دفعه دوم مثلاً آخر ماه ببیند هر دو دفعه
پنج روز باشد این صاحب عادت عددیه است نه وقتیه و بعضی تصریح نموده‌اند که هرگاه عادت قرار گرفت بعد
تغییر یافت دو دفعه مثل هم تبدیل عادت اول بعادت دوم معتبر است و همچنین اگر غیر عادت اول تا سه
دو مرتبه سیم دو دفعه مثل هم خون ببیند غیر اول و دوم عادت سیمی معتبر است و هکذا و هرگاه ضعیفه
شک کند که خون از او خارج شده یا نه قرار دهد بر آنکه خارج نشده و تفحص نیز لازم نیست چه در نماز
باشد و چه خارج از نماز و اگر چیزی از او خارج شود و شک دارد که خون است یا نه تا علم بخون بودن ندارد
پاکست مثل بول و منی و سایر نجاسات اما اگر خونی بجامه خود ببیند نداند که از حیض آمده یا از جای
دیگر باید تطهیر این خون بکند لیکن غسل بر او نیست و اگر خونش مشتبه بخون نفاس شود مثل آنکه چیزی
بیاید و شک کند که [illegible] تا غیر از حکم بحیض میشود خصوص اگر صفت حیض در آن باشد
و اگر ایام عادت حیضش باشد و اگر دختر پیش از نه سالگی خون ببیند حیض نیست بلکه استحاضه است
و اگر غسل موجب باشد واجب است غسل بجا آورد از برای عبادتش و همچنین هر خونی که زنها بعد
از سن یأس میبینند حیض نیست بلکه استحاضه است و زن یائسه میشود بعد از پنجاه سال اگر غیر قرشیه
باشد بعد از شصت سال بنابر مشهور و اگر شک در بلوغ داشته باشد خونش با صفت حیض باشد
باشرایط حیض همین علامت بلوغ است و همچنین اگر غیر قرشیه شک در پنجاه سال داشته باشد و سیده
شک در شصت سال داشته باشد خون ببیند کمتر از سه و زیاده بر ده روز نباشد حیض است خصوص
اگر بصفت حیض باشد و اگر مشتبه شود بخون بکارت باید امتحان کند باینطور که پنبه بردارد و لحظه صبر
کند پس اگر پنبه مطوق و دایره بیرون آید خون بکارت است و الا خون حیض است و اگر ممکن نشود امتحان کند خود
کند و بشناسد باید بهر حالتی که پیش بوده بهمان عمل کند چه استحاضه چه قروح چه جروح چه حیض و اگر
حالت سابقش معلوم نشود بهتر آنستکه باحتیاط عمل کند از تروک حایض و عمل مستحاضه تا معلوم
شود و اما اگر ممکن باشد که امتحان کند و نکند و نماز کند نمازش باطل است احتیاطاً اگر چه بعد معلوم
شود که حیض هم نبوده بلکه اگر ترک امتحان بجهت غفلت یا نسیان یا نادان باشد صحیح بودنش

خون

خون حیض در تمام سه روز متصل مستمر باشد هرچند در باطن رحم باشد که هر وقت پنبه بردارد و ملاحظه
صبر کند و بیرون آورد پنبه خون آلوده باشد اگرچه خون بنحوی که خود بیرون بیاید اگر پنبه را بیرون
آید و خون آلوده نباشد حیض نیست و شب اول و شب چهارم را اعتباری نیست و خارج از سه روز است
همچنین شب یازدهم که استحاضه است و حیض زیاده از ده روز و کمتر از سه روز نمی‌شود و استحاضه تنها
معینی ندارد و هرگاه سه روز متفرق در بین ده روز خون ببیند حیض نیست و هرگاه در ظاهر مشتبه
خون ببیند و ظاهر شد تا ظهر روز چهارم و در باطن رحم موجود بوده که هر وقت اگر پنبه داخل می‌کرد در
بیرون می‌آورده و لکن بخودی خود ظاهر نشده بجهتی که آن نیز حیض است پس شرط خون حیض چند چیز است
اول آنکه خارج شود هرچند به قدر ذره باشد پس اگر خون حیض در رحم سه روز یا بیشتر بماند و لکن
هیچ خارج نشده حکم حیض بر او جاری نیست دوم آنکه کمتر از نه سال و زیاده بر پنجاه سال در غیر قرشیه
و شصت سال در قرشیه نباشد و الا استحاضه است سیم آنکه کمتر از سه روز و زیاده بر ده روز
نباشد چهارم آنکه این سه روز متصل هم باشند چنانچه گذشت که سه روز در ضمن ده روز کفایت نمی
کند در حکم کردن به حیض پنجم آنکه این خون در این سه روز مستمر باشد بنحوی که گذشت بلی استمرار خروج
شرط نیست ششم آنکه ایام ثلاثه تمام باشند هرچند ملفق باشد چنانچه گذشت و هرگاه خون
دید و قطع شد پیش از ده روز و یا روز دهم دید قطع شد تمام حیض است اما هرگاه خون قطع شد
بود و اگر سه روز متصل خون دید و قطع شد یا روز دهم دید اما قطع نشد تا یازدهم پس در ده هم
خون اول حیض است و دوم استحاضه در غیر ذات العاده و اما ذات العاده پس بقدر عادتش حیض است
اگر خون با ایام عادت برسد باقی استحاضه است و اگر نرسیده خونی که بصفت حیض باشد در روز فاصله
با استحاضه باکی هر دو خون حیض است و صاحب عادت وقتیه در وقتش اگر خون ببیند ترک عبادت کند
اگرچه بصفت حیض نباشد اگرچه یک روز یا دو روز هم پیش از عادت باشد مگر آنکه یقین کند به نبودن
حیض که در این صورت عبادت را ترک نکند و صاحب عادت عددیه اگر خون دید بصفت حیض ترک عبادت کند
و اگر بصفت حیض نباشد احوط [illegible] ترک عبادت [illegible] پیش از استظهار تا سه روز و لکن اگر [illegible]
کند [illegible] اگر جایز [illegible] مستحاضه واجب است تا معلوم شود طهر است
[illegible] احتیاط [illegible] حائض و عمل مستحاضه به سبیل اجمال و تفصیل در رساله دیگر
ذکر شد و اما اگر خون از عادتش گذشت زیاده از ده روز معلوم شود و اگر نشود احتیاط [illegible] مستحاضه
[illegible] اگر بصفت حیض نباشد بعد از [illegible] زیاده روز اگر [illegible]

که همه حیض بوده و اگر از ده بگذرد پس حکمش مانند زنی که عادتش قرار نگرفته باشد خواه صفت حیض
نباشد یا انکه مبتدئه باشد که تازه خون دیده باشد و اول دیدن خون قبل از سه روز اگر احتیاط نماید
بترک عبادات حائض و اعمال مستحاضه بهتر است هرچند اگر خود را حائض بداند باکی نیست و اگر یکمرتبه از سه روز
خونش قطع شود بعد سه روز دیگر مستمر بماند حیض است اول استحاضه اگرچه خون اول در زمان عادت
هم بوده باشد و اگر زن ذات العاده در تمام عادتش خون ببیند بعد از عادتش هم قطع نشده تا از ده گذشت
و تمیز هم نباشد یا خون ایام عادتش یا انکه تمیز موافق با عادت باشد همان زمان عادت حیض است و زیاد
استحاضه و اگر تمیز داشته باشد تمیز مخالف عادت باشد و ممکن باشد حیض بودن هر دو مثل انکه
تمیز بعد از فصل به ده روز حاصل شود حکم میشود که ایام عادت و تمیز هر دو حیض است و هرگاه ده روز فاصله
نشود و لکن مجموع زمان عادت و تمیز از ده روز نگذرد همه حیض است و اگر از ده بگذرد رجوع بزمان عادت
و عمل عادت اولی است از رجوع به تمیز و مبتدئه و مضطربه که عادت برای او مستقر نشده باشد یا انکه
عادت کرده باشد بطوریکه حفظ ایام عادت ندارد هرچند بطور اجمال باشد همین که خون ایشان از ده بگذرد
عمل به تمیز کنند اگر تمیزی در خون ایشان باشد پس هرچه بصفت حیض است حیض کنند و هرچه بصفت استحاضه
است عمل استحاضه کنند بشرط انکه خونی که بصفت حیض است کمتر از سه و زیاده بر ده نبوده باشد و اگر
تمیز با شرط تمیز در او نبوده باشد رجوع نماید مبتدئه بزنی که عادت مستقره ندارد بعد رجوع بعادت
خویشان خود نماید بعد عادت ایشان عمل کنند و اگر مختلف باشند غالب را بگیرد و اگر هم ممکن نباشد که عادت
ایشان بگیرد اگر خون مستمر باشد تا یکماه مخیر است ما بین انکه سه روز در ماهی و ده روز در ماه دیگر یا در
هر ماهی شش روز یا هفت روز را حیض قرار دهد و هرگاه خونش مستمر نشده تا یکماه بلکه همان تجاوز از
ده نموده باز مخیر است ما بین سه و هفت و میتواند ده روز را حیض قرار دهد مگر انکه یقین کند که حیضش
به نوزده رسد پس در این صورت هر قدر که یقین بخلافش ندارد حیض قرار دهد اگر اینها نداند که چه قدر
روز قرار دهد احتیاط است و باقی را استحاضه و هرگاه صاحب عادت و تمیز خونش از ده روز بگذرد و صفت
حیض داشته باشد بعد از عادتش صفت حیض داشته باشد ممکن نباشد که همه حیض باشد تمام
را حیض قرار دهد اگرچه صفت حیض داشته باشد و اگر صفت احتمال باشد نباید قرار دهد و احتیاط
کرده باشد تا احتمال کند باین طریق که پنبه بردارد و قدری صبر کند و بعد ببیند اگر آلوده بخون است پس
و اگر آلوده بخون نیست پاک است و واجب است که غسل کند مگر انکه یقین کند که خون عود میکند و اگر
در حال پاکی شک دارد که بعد از ده روز باز خون عود میکند یا نه باز واجب است که غسل کند و عبادات
کند

فصل دوم در غسل حیض است

کند یا اگر مظنه دارد که خون [illegible] کند یا واجب است که غسل کند عبادات کند بطریق اولی بلکه اگر مظنه دارد که
خون عود میکند احتیاطا غسل کند و نماز کند هرچند اگر عادة بعود دارد پیش از ده روز غسل [illegible] کند و صبر کند یا
نیست اگر [illegible] اگر غسل بکند عبادة کند احوط و اولی است اگر بعد خون [illegible] تا ده روز [illegible]
همان غسل کفایت میکند بدانکه حرام است بر حائض داخل شدن در هر عبادتی که مشروط بطهارت است اگرچه
او را صحیح هم نیست مثل غسل و نماز و روزه و حرام است جماع کردن قبل حائض با علم بحیض و جواز وطی در
حائض اشکال است احوط اجتناب هرچند جوازش قوی است و وقتیکه از [illegible] حیض [illegible] احوط [illegible]
[illegible] از دبر اجتناب از وطی [illegible] باشد اما کفاره وطی در قبل حائض اگر زن آزاد باشد [illegible] مرد باید
در اول حیض هجده نخود و در وسطش نه نخود و در آخرش چهار نخود و نیم طلای مسکوک کفاره بفقرا دهد [illegible]
طلا را هم اگر [illegible] کفایت میکند بنابر اقوی و قول زن در حائض بودن و پاک بودن [illegible] است هرگاه بعد از [illegible]
خلاف [illegible] معلوم شود [illegible] اول یا اوسط یا آخر حیض [illegible] بوده [illegible]
کان [illegible] بجهت کفاره [illegible] و اگر کسی عاجز از کفاره باشد انتظار [illegible] بکند [illegible]
استغفار [illegible] کفاره هرچند [illegible] استغفار کفاره را [illegible]
[illegible] على الاحوط و کفاره وطی [illegible] در حیض [illegible] سه [illegible] گندم یا جو [illegible]
[illegible] مسکین [illegible] و وضو [illegible] از غسل حیض و غیر آن از اغسال [illegible] غسل نیست بلکه غسل با وضو هم [illegible]
[illegible] نماز [illegible] بعد از غسل و وضو [illegible] غسل باشد [illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] از غسل افضل بلکه احوط است [illegible] هرگاه زن پاک شده باشد از حیض و [illegible] هنوز غسل
حیض نکرده باشد وطی با او جایز است با کراهت و اگر [illegible] حائض [illegible]
[illegible] قضا نماز [illegible] کسوف و خسوف واجب [illegible] و هرگاه از اول
وقت [illegible] اول واجب [illegible] نماز [illegible] و اجتماع شرائط از طهارت و غیر
آن [illegible] مسافر [illegible] و بجا نیاورد و حائض شود قضا بر او واجب است
هرگاه از اول وقت [illegible] واجب [illegible] قضا نماز هرچند [illegible] رکعتی سه
رکعت ادراک کند [illegible] نماز [illegible] ادراک کند [illegible] ادراک کند و اگر
از اول وقت بقدر تمام [illegible] آخر وقت [illegible] تیمم از جهت عدم قدرت بر استعمال
آب بجهت [illegible] تیمم [illegible] على الاحوط
و اگر در اول وقت بجهت عروض حیض و بعد از آن [illegible] آخر وقت ترک کند [illegible] لازم است قضا [illegible]

و هم چنین اگر قبل از وقت با طهارت بوده و هم شرایط دیگر جمع بوده که وقت داخل شد و از وقت گذشت
که ادای اقل واجب از نماز تمام ممکن بوده که بعد ساقط تکلیف حایض شده قضا لازم است علی الاقوی و هر چند
وجوب قضا مشکل است و اما اگر طهارت اضطراری بجهت عدم وسعت وقت باشد بجهت نبودن آب مثلا
در اول وقت قضا لازم است بر وقت هر چند احوط اداست و با عدم ادا قضا احوط است و سنت است
که حایض در وقت نماز وضو بسازد در موضع پاکی یا مکان نماز خود و رو بقبله بنشیند مشغول تسبیح و تهلیل
و حمد خدا و صلوات و تسبیحات اربعه بقدر نماز خواندن شود اگر چه این وقت در غیر وقت است و حرام است
تلاوت سوره های که سجده واجب دارند و خواندن قرآن اکثر از هفت آیه مکروه است حایض را خضاب کردن و قرآن همراه داشتن و دست
بحاشیه قرآن رسانیدن و در بعضی از حالی بودن و از مسجد عبور کردن و هر گاه زن جنب حایض شود غسل جنابت
نکند که صحیح نیست تا پاک شود و بعد از پاکی هر دو غسل یک غسل کند کفایت میکند هر دو را چنانکه گذشت
فصل سیم در احکام مستحاضه بدانکه خون استحاضه در غالب اوقات زرد و سرد و رقیق و بی فشار است
و بی سنگینی خارج میشود بی سوزش بخلاف حیض و خون استحاضه بحسب عادت که دارند که پنبه را بقدر
بر ... در نسبت ... که ... متوسط ... مسکن ... از ... خون
باشد و رنگین نباشد بعد از ... بقدر ... طول ... اسباب ... بکر ... سه قسم است
قلیله و کثیره و متوسطه اما قلیله آنست که خون بر پنبه برسد و پنبه را سوراخ نکند که فرو رود و متوسطه آنست
که خون پنبه را سوراخ کند فرو رود و کثیره آنست که خون بر پنبه فرو رود و بگذرد از پنبه بکهنه برسد
شرط نیست ... استحاضه مطلق آنکه خون از باطن خارج شود هر چند بقدر ذره باشد استمرار خون
شرط نیست بلکه کافیست بعد از خروج بقدر ذره و چون خون در باطن محو گردد تا بیرون نیامده
بیرون نیامده بالمره هر چند در باطن موجود باشد اثری بر او مترتب نشود و هر گاه از ترشح خون استحاضه
آمد واجب است که احتیاط کند خود که خون تا چه قسم از استحاضه اگر معلوم شد که چه قسم از خون است بآن عمل
کند اگر معلوم نشد ممکن نباشد تحصیل علم اگر ابتدای خون باشد استحاضه قلیله حساب کند اگر ابتدا
خون نباشد عمل بحال سابق نماید و حکم استحاضه قلیله آنست که واجب است وضو متصل بوقت خروج خون
آنکه پنبه را عوض کند ... بر پنبه و ظاهر فرج اگر ... ظاهر میشود
بشوید بلکه ... از باطن فرج ... بشوید از برای هر نمازی که نماز وقت و واجب وضو بسازد
و ... وضو و نماز ... محکم ببندد و بعد از وضو بلا فاصله نماز کند و از احتیاط دور نیست ...
... بوضو همان نماز ...

فصل سیم در احکام مستحاضه است

فصل در غسل مستحاضات

که از برای هر دو کشیدنها فقط هم یک وضو بسازد و در متوسطه هم آنچه در قلیله گفتیم بجا آورد و در
علاوه بر آن غسل هم برای نماز صبح بجا آورد و اگر پیش از صبح خون متوسطه نبیند هر گاه بعد از نماز صبح
متوسطه شود از برای نماز ظهر و عصر یک غسل بکند احتیاطا لازم بجا آورد و هم چنین از برای نماز مغرب و عشا
اگر قبل از مغرب و عشا یا بعد از نماز عصر متوسطه شود و هم چنین در کثیره باید بجا آورد آنچه را که مستحاضه
با استحاضه قلیله بجا می آورد از تعویض پنبه اگر خون بشرط وصول بخارج شود و شستن فرج و وضو جهت هر نماز
واجب علاوه بر آن سه غسل باید بکند یکی برای نماز صبح و یکی جهت نماز ظهر و عصر و یکی برای نماز مغرب و عشا و هر گاه
استحاضه کثیره یا متوسطه بعد از نماز قطع شود بالمره از برای نماز دیگر غسل لازم نکند و جایز نیست که مستحاضه
کثیره زیاده از دو نماز را به یک غسل جمع کند لکن جایز است برای هر نماز یک غسل کند هر گاه فاصله عرفیه
نشود میان دو نماز یا آنکه [illegible] بشود بلکه در حکم یک نماز است و اگر فاصله عرفیه شود بجهت یک نماز باشد
از برای هر نمازی غسل کند و هر گاه بعد از شروع در غسل یا وضو خون از صفحه بخارج نشود تا آخر نماز
غسل یا وضو ضرر ندارد و اگر بعد از غسل و پیش از نماز خون استحاضه بر ظاهر و باطن قطع شود غسل تنها
حق استحاضه باید بکند و بغسل اول اکتفا نکند چنانچه گذشت و اگر بر ظاهر تنها قطع شود و [illegible]
وضو و غسل و نماز را داشته باشد اعاده طهارت نماید علی الاحوط و اگر وقت تنگ باشد [illegible]
همان غسل نماز کند و اگر وسعت تیمم را داشته باشد و تیمم کند یکی برای وضو و تیمم دیگر برای غسل
اول بعد از انقطاع در ظاهر تنها [illegible] و تیمم اکتفا نکند احتیاطا و اگر شک کند و وسعت [illegible]
غسل یا تیمم داشته باشد اکتفا بهمان غسل نماید اگر چه احتمال بدهد که در باطن رحم نیز قطع شده باشد اگر بعد
معلوم شود که در باطن رحم قطع شده بود اعاده طهارت نماید بلکه نماز را احتیاطا اعاده نماید اما اگر در
اثنای نماز خون قطع شود از باطن رحم و علم به وسعت وقت داشته باشد نماز را قطع کند اعاده طهارت و نماز
نماید و اگر نماز را اتمام کند اعاده طهارت و نماز نماید احوط است و هم چنین است اگر خون از باطن قطع نشده
و از ظاهر بالمره قطع نشده و لکن سست شود و آرام بگیرد که بعضی از اوقات خارج شود و بعضی از اوقات
خارج نشود و زمان عدم خروج گنجایش اعاده طهارت و صلوة یا احدهما را داشته باشد [illegible] اعاده
طهارت و نماز و وقت داشته باشد اعاده کند و اگر خون [illegible] آرام گرفت و نفهمید که در باطن قطع شده
بود بعد فهمید که قطع شده اعاده طهارت و نماز نماید هر گاه انقطاع کثیره در اثنای نماز است و اگر [illegible]
کند یا اینکه خون [illegible] زمانی که گنجایش طهارت و نماز را دارد و [illegible] انتظار آن زمان را تا امکان [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] وجوب انتظار [illegible] استحاضه متوسطه [illegible]

با فاصله عرفیه

فصل چهارم در غسل نفاس است

مغرب و عشا تا پیش از نماز صبح غسل از برای نماز صبح واجب است و هرگاه بعد از نماز صبح متوسطه بهم
برسد و قطع نشود از برای نماز ظهر احوط غسل است و واجب است که ضعیفه حفظ کند خود را از خون در نماز
و نماز بقدر امکان که خون از او خارج نشود چنانچه گذشت و اگر تقصیر کرد در حفظ اگر بیرون نیاید و خون خارج
شد در بین نماز اعاده نماز نماید بلکه وضو و غسل را هم اعاده نماید و اگر حفظ کرد و لکن خون خارج شد بجهت غلبه
و زیادتی ضرری ندارد و هرگاه در بین نماز صبح قلیله متوسطه شود نماز باطل است باید غسل کند و نماز را اعاده
کند و اگر وقت تنگ باشد تیمم کند و هرگاه مستحاضه غسل کند و وضو بسازد و خود را از خون بشوید مقارن
با وضو ضرری ندارد و هرگاه مستحاضه کثیره بیش از هر نماز خون او قطع شود از برای بیند شستن تنظیف غسل بر
او واجب نیست بشرط آنکه زمان قطع وسعت اعاده غسل را داشته باشد و اگر در بین غسل استحاضه
یا بعد از غسل استحاضه حدث اصغر مثل بول و غیره صادر شود صحت غسل بودنش خصوص اگر بغیر اختیار باشد
پس مشغول آنکه اکتفا نماید با تمام از غسل یا بهمان غسل و لکن وضو بسازد هر چند پیشتر وضو گرفته و بعد از آن
نماز کند احوط اعاده وضو و غسل هر دو می‌باشد قبل از نماز و اگر حدث اکبر سر زند همان حدث باشد
که غسل از برای او میکند باید تر باشد مثل آنکه متوسطه عارض شود در اثنای غسل کثیره اعاده نکند
غسل را اگر تقصیر در حفظ خود از خون نه نشده و تعجیل در اتمام غسل با جزء در شروع بنماز نکرده باشد
و اگر غیر آن حدث سر زند الا انزال ان باشد مثل آنکه در اثنای غسل متوسطه کثیره عارض شود یا آنکه
مباشرت باشد مثل مس میت یا جنابت اکتفا با آن غسل نکند از برای آن حدث غسل دیگر بکند **فصل**
در احکام نفاس است بدان که بیند از وضع طفل یا سقط ان اگرچه مضغه یا علقه باشد خون نفاس بیند و تا
ده روز قطع شود یا کمتر از ده روز یا در طرفه روز هر چند بلحظه باشد که قطع شود نفاس است و اگر شک
در ولادت دارد نفاس نیست و فحص و تفحص هم واجب نیست و خونی پیش از تولد طفل حیض می‌شود بشرط
آنکه در سه روز متوالی ببیند دیگر آنکه تا نفاس ده روز فاصله باشد والا حیض نیست و هرگاه با خروج
طفل خون خارج شود نفاس است یا او قوی و تمام طفل که تولد شد تا ابتدای ده روز نفاس است اگر چه بطول انجامد
باشد تولد طفل و هرگاه ضعیفه در وقت تولد طفل خون ندید تا آنکه روز دهم با خون دید و ادامه
شد تمام ده روز نفاس است و هرگاه بعد از تولد طفل خون ندید روز پنجم دید تا روز دهم و قطع شد نفاس
همین پنج روز است چنانچه اگر در روز دهم مثلا خون دید بمقدار لحظه همان لحظه نفاس است و هرگاه بعد
از تولد تمام طفل خون دید تا ده روز و هر قدر که خون قطع شد نفاس همان است و هرگاه خون از ده روز
تجاوز کند اگر عادت در حیض دارد ده روز را نفاس بگیرد و الا عادت در حیض دارد بعادت خود نفاس بگیرد

فصل پنجم در غسل مس میت

روز اول عادت و باقی را استحاضه قرار دهد و احوط آنست که جمع کند ما بین تروک نفساء و اعمال مستحاضه
و احوط او آن قضا کردن نماز است بعد از عادت تا ده روز و هرگاه خون نفاس در بین ده روز قطع
شد غسل کند اگر دو روزه گرفت و در بین ده روز باز خون دید معلوم است آن برای او افطار
کردن خواه صاحب عادت باشد قبل از انقضاء عادتش باشد یا بعد از انقضاء العادة و اگر بعد از عادتش باشد
احوط اتمام صوم و قضا است و همچنین است حکم نمازش و اگر ضعیفه صاحب عادت هفت روز در حیض
بوده باشد مثلا و بعد از تولد طفل خون نبیند تا هشتم و روز هشتم خون ببیند از ده روز تجاوز نکند
نفاس نیست بنا بر اقوی اگرچه احوط آنست که آنچه نفساء باید ترک کند ترک کند و آنچه مستحاضه باید عمل کند
عمل کند و این سه روز را روزه بگیرد و بعد قضا روزه اش را بگیرد احتیاطا و هرگاه صاحب عادت هفت روز
در حیض بعد از تولد طفل خون ببیند و از ده بگذرد هفت روز نفاس قرار دهد و باقی را استحاضه حساب
کند و اگر روز هفتم را خون ببیند و از ده بگذرد همان روز هفتم نفاس است و اگر در چهار روز اول
مثلا خون دید و قطع شد تا روز هفتم خون دید و از ده گذشت تا هفتم را نفاس قرار دهد یا قبل از آن
و هرگاه روز اول خون دید و قطع شد و دیگر ندید تا آنکه روز هفتم عادت حیض گذشت و روز هشتم
دید و قطع نشد و از ده گذشت همان روز اول نفاس و باقی استحاضه است و احوط آنست که این سه روز را
با احتیاط عمل کند که ترک نفساء و عمل مستحاضه باشد و در جمیع احوال لازم است بر نفساء استبراء با انقطاع
انقطاع تا معلوم شود قطع شدن خون از داخل رحم و واجب است غسل از برای انقطاع حیض نفاس و آنچه بر
حائض حرام است بر نفساء هم حرام است مثل نماز و مس کتابت قرآن و غیر آن از عبادات و قرائت سوره عزائم و مکروه است
بر شوهرش منع بردن ما بین ناف تا زانوی او و خضاب و تلاوت قرآن و مستحب است که نفساء در وقت نماز
بنشیند و مشغول ذکر شود مثل حائض و منتهای نفاس ده روز است اگرچه اولی رعایت احتیاط است تا هیجده
روز جمع ما بین احکام استحاضه و نفاس و هرگاه ضعیفه دو طفل زائید ابتدای نفاس طفل دوم اول ده روز است
پس ممکن است که هرگاه زن سه طفل زائید هر یک بفاصله ده روز نفاس او سی روز باشد و اقل طهر ما بین
دو نفاس معتبر نیست **فصل پنجم در غسل مس میت** بدانکه غسل واجب است برای مس ابدان میت
غیر شهید بنا بر اقوی هرچند معصوم باشد بعد از سرد شدن تمام بدن و قبل از تمام غسل صحیح هر بدن باشد
باشد یا با اضطرار یا قصد باشد چه بعضی مس میت بتولد نیز حاصل می شود علی الاحوط اگر لازم
نیست غسل مس میت بر مادر هرگاه بچه مرده از او جدا شود به سبب مس باطن رحم و با ظاهر فرج خصوصا بسبب
مس ظاهر فرج و خواه حیات ... بوده بعد خروج از طفل میت باشد اما اگر بعد از تولد مس

حاصل شود هر چند احتیاطاً در قصد باشد پس غسل لازم است علی الاقوی هر چند مس بالحس و ...
شود بلی لازم نیست غسل بمس لباس میت و غیر او و چون نیست مس بدن او بعد از آنکه مانع و حاجب مس بدن
شود و همچنین لازم نیست غسل بمس کسیکه مرده و هنوز سرد نشده چنانچه لازم نیست غسل مس میت غیر آدمی
و همچنین لازم نیست غسل بمس سقط قبل از تمام خلقت و قبل از چهار ماه و همچنین لازم نیست بمس
گوشت بدون استخوان یا استخوان بی گوشت جدا از مرده یا زنده اگر چه سابقاً لازم نشده باشد هر چند
احتیاط آنست که غسل کند برای مس استخوان مطلقاً اگر استخوان از میتی باشد که نداده اند غسل را و همچنین
اگر سابقاً لازم نشده باشد چنانچه در جای است و شاید مراعات سابق بجهة قوة احتمال ... گوشت
قبل از یکسال بلی لازم نیست غسل مس میت مثل مس دندان جدا شده یا ناخن و چه از غیر و چه از مرده و چه
از زنده هر چند گوشت کمی با دندان باشد بلی اگر مس کند قطعه را که مشتمل بر گوشت و استخوان هر دو باشد
لازم است غسل حتی اگر انقطاع از زنده جدا شده باشد علی الاحوط هر چند با انقطاع فوراً سرد نشده باشد
و همچنین لازم نیست غسل بمس شهیدی که غسل از او ساقط است و بمس میت ... اگر چه اصل ...
عرضی مثل هوای بسیار گرم و حمام گرم و ... احتیاط اولی است
کرده و اگر بعض عضو مس شود ... و پیش از غسل ... و اگر بعد از تمام شدن اغسال ثلاثه ... عضو
مس آن عضو نماید غسل و اجب است علی الاقوی چنانچه واجب است غسل بمس میت بعد از تمام شدن غسل
علی الاقوی ... غسل ... عضو ... میت را غسل داده باشند بغسل اضطراری مثل آنکه
میت را غسل داده باشند بغیر ... و کافور ... بودن آنها یا آنکه ... بودن آ
... کفایت ... غسل ... شد اقوی ... غسل اضطراری ...
است ... هر چند احوط غسل ... خصوص ... غسل ... شود ...
... شده ... داده شود ... اغسال ثلاثه ... اقوی ... غسل است ...
... داده اند ... غسل ... است ... در حال اضطرار اگر مرد مسلم پیدا نشود ... همچنین ...
... غسل اهل خلاف ... اهل خلاف باشد اگر ... لازم ... اگر از اهل خلاف
... غسل ... اهل خلاف باشد ... و اهل حق ... لازم نیست غسل مس میت بعد از تمام شدن
اغسال ... قول ... الا ... غسل ...
... میت شود ... الظاهر ... اگر احوط آنست که غسل ... مس ...
... باشد ... اگر ... شده ... باشد ... نمود و اگر

کننده

فصل پنجم در غسل مس میت

کننده صغیر اگر چه دیوانه یا بیهوش باشد احتیاط آنست که بعد از کمال غسل نماید هر چند عدم لزوم غسل بر
صغیر غیر ممیز خصوص اگر خارج شود صغیر از رحم مادر در حال الفوت نیست مثل عدم لزوم غسل بر مادر
هرگاه فرزند مرده از او خارج شود و مس نشود بغیر خروج همان خروج فرض شود نه بعد از خروج تمام یا بعض
آنچه اینجا ذکر شد هر چند احوط غسل است هر دو فرض حتی در صغیر بعد از بلوغ و جمیع در غسل میت
بدون مس بدن میت یا قبل غسل نشود و مس کننده اگر کافر باشد یا آنکه کافر شود یا آنکه میت کافر باشد
غسل بر او لازم است بلی لازم نیست غسل بر کسیکه بعد از غسل مرده یا آنکه احد الاغسال [illegible] بنماید هر چند احتیاط
غسل موقوف بر او نیست تا وقتیکه جنابت مس میت متنبی آنکه داخل مسجد شود و روزه بدارد و سوره عزائم
بخواند بهم حکم این حدث اگر حکم حدث اصغر است یکی اینکه رفع این حدث محتاج نیست بوضوء و رفع نمیشود
و کیفیت این غسل مثل غسل جنابت است یکی اینکه این غسل محتاج بوضوء باشد از برای نماز و مثل آن
و اقوی آنست که مس میت ناقض وضوء میت است چنانچه اقوی آنست که مس میت در حال خشکی موجب شستن دست
و مثل آن نمیشود هر چند احوط است و اگر مس کند و شک کند که این مس با رطوبت بوده غسل واجب نمیشود [illegible]
آنکه میت مؤمن باشد یا آنکه شهید باشد یا آنکه مس عضوی یا [illegible] حاصل شده باشد اگر لازم
نداند غسل را بمس چیزی [illegible] مثل [illegible] نمیکند یا آنکه در حال [illegible] تمام بدن مس نکرده باشد
یا آنکه [illegible] در [illegible] از [illegible] و غیر [illegible] مشتبه شود و مس جمیع افراد نشود یا بعض
آنکه بعد از تمام شدن غسل باشد لازم نیست غسل چنانچه لازم نیست غسل هرگاه شک در اصل مس نماید
که مس کرده یا نه هر چند مظنه بمس کرده باشد یا آنکه عدل واحد یا امین خبر دهد بلی اگر عدلین خبر دهند
[illegible] واجب است غسل چنانچه احوط است جمیع صور مذکوره غسل نمودن است خصوص اگر بداند که مس شده
از تمام غسل است یا بعد از آن خصوص با اخبار امین یا عدل واحد و این غسل واجب است بجهت غیر که نماز و
مثل آن باشد نه بنفسه و واجب نیست مثل سایر اغسال اگر بنفسه واجب باشد و اگر بعضی از اعضا یا اجزاء انسان
[illegible] شود و لکن بعد از آنکه باشد مس آن عضو باعث غسل نمیشود بر یک [illegible] نص نیز [illegible]
هر چند بریده شود بلی اگر مس بعد از انفصال حاصل شود غسل لازم است بر کسیکه از او مرید [illegible] بعد
[illegible] مس [illegible] و [illegible] اگر مس بعد از انفصال حاصل شود [illegible] ملکه [illegible] حاصل [illegible]
[illegible] قبل از انفصال [illegible] بلکه بنا [illegible] هر چیزی که منفصل شده بلی اگر طفل
زنده [illegible] یا [illegible] کذا [illegible] قبل از انفصال [illegible] مختص [illegible] غسل لازم
است چنانچه اگر [illegible] از دو نفر که [illegible] [illegible] الله نا کرد و نفر [illegible] بیکدیگر غسل [illegible] فلکر [illegible]

دیگری غیر از این دو نفر مس نموده اند هم لزوم غسل مشکل است و احتیاط واضح است و طفلی که سقط شده
پیش از آنکه تام الخلقه شود و پیش از دمیدن روح از رحم بیرون آید قبل از چهار ماه احوط آنست که مس او غسل کنند
هر چند علم لزوم غسل نیست چنانچه گذشت و اگر در اثنای صلوة مس میت حاصل شود اقوی وجوب غسل
و بطلان صلوة است و کافیست یک غسل از برای مس متعدد چه در یک میت فرض شود یا بیشتر و اگر در
اثنای غسل مس میت مس میتی دیگر نماید غسل باطل نمیشود و لازم است اعاده غسل و اعاده وضو نیز لازم
است اگرچه پیش از غسل واجب است از آنکه در غسل یک جنابت یکی غسل مس میت واجب شد بر میت هم
در غسل احتیاط و لکن باید داخل در هر دو یک غسل کافیست و اگر قبل از سرد شدن میت جماع کند واجب
یک غسل بر جماع کننده یک غسل هم بر میت باید داخل غسل میت غسل جنابت اگرچه تداخل در غسل میت مخصوص
معلوم نیست و در علل الشرایع بسند صحیح مرویست از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثناء که فرمودند که چرا
غسل بر کسی که [illegible] از طیور و بهایم و سبب این است که اینها همه پوشیده [illegible]
زنده هم [illegible] از مرده و [illegible] بر غالب [illegible] و غسل [illegible] نجاست
و این نام نیست بجهت آنکه جسد انسان [illegible] است و غسل واجب نیست که [illegible] و مع
ذلک الغسل و الطیب [illegible] و در حدیث دیگر از همین بزرگوار مرویست در غسل مس میت که [illegible]
است که چون روح از بدن خارج شود بیشتر آفات در بدن میماند پس غسل [illegible] آنکه نظیف و پاک
شود و غسل میکنند بجهت مس او بجهت آنکه [illegible] و مسیده از آفت او و اگر مراد این است که چون میت
بجهت خروج روح بالمره [illegible] حاصل میشود که غسل رافع آن میشود والله العالم فصل

ششم در بیان غسل میت

و لابد است از ذکر آداب مریض و جانکندن و احتضار و شرایط وجوب غسل
میت و کیفیت غسل میت و غیر آن و در ضمن چند مطلب

مطلب اول در بیان آنچه متعلق بمریض و مرض است

پس باید دانست که اجر و ثواب ناخوشی و صبر بر آن بسیار است و منقولست که یک شب تب برابر است با عبادت هفتاد سال
بشرط صبر و شکایت نکردن خصوصاً نزد غیر مؤمن و شکایت آنست که بگوید مبتلا شدم ببلائی که هیچکس
باین بلا مبتلا نشده است و اگر اظهار بکند و بگوید که دیشب تب داری کشیدم یا تب داشتم و دردم شکایت
نیست هرچند نگفتن آن بهتر است و در بعضی از اخبار وارد است که یک شب تب کفاره گناهان گذشته و آینده
است و وارد شده است که کسی در حاجت مریض بر آمدن سعی کند از گناهان مثل روزی که از مادر متولد
شده است اگرچه حاجت مریض برآورده نشود و اخبار بسیار در استحباب عیادت وارد است حتی آنکه وارد شده
است که روز قیامت ملامت میکند خداوند جل و علا بنده خود را که ای بنده من چرا که مریض شدم [illegible]

فصل ششم در بیان غسل میت

مطلب اول در بیان امور متعلقه بمریض

مطلب دوم در امور متعلقه به مریض

ناخوش شدم عیادت نکردی مرا و آبم ندادی و طعام ندادی بنده عرض میکند خداوندا تو منزهی از ناخوشی و
تشنگی و گرسنگی خداوند عالمیان میفرماید که برادر مؤمن تو مریض بود بعزت و جلال خودم قسم که اگر
عیادت او میکردی مرا [illegible] با طعام باو میدادی مرا نزد او مییافتی که خود کفیل حاجات تو میشدم و عیادت از برای
هر مریضی تاکید دارد مگر درد دندان و درد چشم و دمل که تاکید ندارد و هم چنین از برای زنان تاکید ندارد و هم
چنین عیادت کردن در روز متوالی عیادت مریضی که مرضش طول کشیده باشد تاکید ندارد اگر چه [illegible]
هر صبح و مغرب [illegible] وارد شده است [illegible] که مریض در حال مرض چند روز اول که ناخوش شود بار و سه بار [illegible]
دیگر آنکه شکایت نزد کسی نکند خصوصاً نزد غیر مؤمن سیما آنکه [illegible] نکو [illegible] آنکه
تعجیل نکند در رجوع باطبا و اگر مرض [illegible] باشد تجوع بجهت حفظ صحت و بعنوان خالی از [illegible]
و تفقد مریض در حال صحت [illegible] بیمار و ابله [illegible] اطفال که منعشان هم اشکال دارد بجهت اینکه طفل را
[illegible] چیزی [illegible] آنکه [illegible] باو [illegible] مبتلا نشود تا آنکه اصلا مبتلا نشود [illegible]
و صاحب اختیار [illegible] باشد که این تعجیل [illegible] باعث هلاک یا مرض دیگر نشود [illegible]
جائز باشد هم چنین آنکه مریض بلکه غیر مریض پرهیز کند از هر چیزی که مظنه ضرر است [illegible]
[illegible] است که چیزی نفع دارد [illegible] برای [illegible] پرهیز و ترک کردن چیزی که حاجت بآن ندارد
و از این باب است که جائز است فرار کردن از مکان و بلد وبا و طاعون و ناخوشیهای دیگر که خوف هلاک میرود مثل
فرار از مار و گژدم و دیوار شکسته [illegible] بلکه در بعضی احادیث از موسی بن جعفر صلوات الله علیهما که
طاعون [illegible] فرار از آن [illegible] بر بلد [illegible] عرض کردم که دیده میشود
[illegible] عرض کردم که [illegible] دیگر [illegible] فرمودند [illegible]
که [illegible] از رسول خدا صلوات الله علیه و آله که فرار از طاعون مثل فرار از جنگ [illegible]
فرمودند رسول خدا [illegible] اهل [illegible] قابل دشمن دین بودند فرار میکردند [illegible]
[illegible] بلکه [illegible] اهل [illegible] جائز [illegible]
[illegible] باشد بلکه [illegible] بعضی از اشخاص فرار از وبا و طاعون و امثال آن [illegible] واجب باشد
[illegible] است که اگر طاعون [illegible] اهل [illegible] ثابت [illegible] که این [illegible]
[illegible] شامل [illegible] بلکه [illegible] مکان [illegible] باشد که فرار از آن مناسب نیست [illegible] آنکه در [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] بلکه [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] مرض [illegible] اعلام کند [illegible] مؤمنین [illegible]

مطلب دوم در امور متعلقه باحتضار کند

کنند هشتم آنکه اذن دهد عیادت کننده را بنشستن و ایشان را بعیادت ولکن عیادت کننده نشستن نزد مریض را طول
ندهد مگر اینکه مریض دوست داشته باشد طول دادن او نشستن نزد مریض و احوال او پرسید نهم
عیادت نهم مستحب است که عیادت کننده دست خود را بگذارد بر ذراع خود یا بر سر مریض تا آنکه بازوی او
را بگیرد و دعا کند دهم مستحب است که عیادت کننده ببرد [illegible] تحفه از میوه یا خوش بوی از برای مریض
و نزد مریض چیزی نخورند که اگر بخورد حبط اجر عیادت میشود و دعا کند از برای او بلفظی که باشد [illegible]
که بگوید اللّهمّ اشفه بشفائک وداوه بدوائک وعافه من بلائک و اگر در صبح عیادت نموده
در شام نیز عیادت کند زیرا که وارد شده است که کسی که در صبح عیادت کند هفتاد هزار ملائکه از برای او
طلب رحمت میکنند و هفتاد [illegible] حمد باید حمد بنیت شفای او بخوانند زیرا که وارد شده است که فاتحه سبب
شفای هر مرض است مگر اجل حتمی و بعد از فاتحه [illegible] بخوانند **مطلب دوم** در بیان امور یکه متعلق
است باحتضار کند یا از زمان عمل دادن و آن چند چیز است اول آنکه مریض را با حسن ظن بخداوند [illegible]
باشد از رحمت او مایوس نباشد بلکه در غیر از حالت [illegible] باشد بعضی [illegible] قائلند [illegible]
اموال و [illegible] احوط است دوم آنکه رو بقبله خوابانیده شود بنحوی که اگر بنشیند رو بقبله شود و [illegible]
این حال از [illegible] نیست بلکه احوط است و اگر قبله مشتبه باشد [illegible] مشرق و مغرب مشتبه باشد [illegible]
و مغرب را قبله [illegible] اگر [illegible] مشرق و مغرب [illegible] باشد
باشد [illegible] جهت [illegible] باشد [illegible] از جهات مشتبه [illegible] جهت دیگر را که قطع دارد که
قبله نیست و اگر در همه جهات مشتبه باشد [illegible] باشد ساقط میشود و اگر [illegible] باشد عمل بظن نماید
هر چند ضعیف باشد اگر ممکن باشد [illegible] بپهلو است و الا بپهلوی چپ بخوابانند و اگر
در [illegible] امکان [illegible] باشد [illegible] بنشانند اگر [illegible] باشد ساقط است و باید این امور را
اقربای او با محتضر مباشرت نمایند [illegible] لکن با [illegible] ایشان باید که قبل از مردن باشد نه بعد از
آن بشرط آنکه مریض مسلم باشد [illegible] باشد چه صغیر باشد چه کبیر بشرط آنکه محتضر معتقد باشد
وجوب یا استحباب [illegible] او را رو بقبله کنند سیم آنکه تلقین کنند محتضر را
بشهادتین و باقرار ائمه اثنی عشر [illegible] بدعاهای وارده خصوصا
عدیله و بدعای یا من یقبل الیسیر ویعفو عن الکثیر اقبل منی الیسیر واعف عنی الکثیر [illegible] اللهم ارحمنی
[illegible] چهارم آنکه سوره یس و الصافات و آیة الکرسی و سوره احزاب [illegible]

مسوده

عیادت [illegible] در شام [illegible] هفتاد هزار ملائکه از برای او طلب [illegible]

مطلب دوم در ثواب غسل میت

سورهٔ بقره و یاسین و صافات بخوانند پنجم آنکه نقل کنند بجائی که همیشه در آنجا نماز میکرده تا جان کندن بر او آسان
شود بشرط اینکه باعث اذیت محتضر نشود ششم آنکه بعد از جان دادن چشمهای او و دهن او را ببندند
و تحت الحنک و غیر آن ببندند هفتم اینکه دستهای او را به پهلوی او بکشند هشتم اینکه او را با
جامه بپوشند نهم اینکه اگر در شب مرده است چراغی در نزد او روشن کنند که در تاریکی نماند ملائکه را
هم در منزل او همیشه بجهة اکرام او روشن کنند دهم اینکه اعلام کنند مؤمنین را از برای تشییع او یازدهم
اینکه بعد از مردن تعجیل کنند در دفنش اگرچه شب مرده باشد مگر بجهة انتظار ولی یا مکان خوب یا
حضور مؤمنین از برای تشییع یا اینکه مردنش محقق نباشد یا اینکه بدارش کشیده اند و هنوز سرد نشده
باشد یا اینکه زن حامله است و بچه در شکمش زنده است که باید تأخیر شود تا اینکه شکمش را از جانب
چپ بشکافند و بچه را از آن بیرون آورند و شکمش را بدوزند دوازدهم اینکه تشییع کنندها مشغول
بذکر لا اله الا الله و قرآن و دعا باشند مکروهست حاضر شدن جنب و حایض و نفسا نزد محتضر
و میت و امر بلکه مطلق چیز سنگین بر شکم محتضر و میت گذاردن و تنها گذاشتن زیرا که باعث میشود
که شیطان در بدنش داخل میشود و باو بازی میکند مکروهست بسیار نزدیک نشستن نزد محتضر و گریه کردن
نزد او و سبب بدنش مالیدن و گذاشتن محتضر را با زن بدون مرد و حضور مرده شود در حال احتضار
زیرا که موجب بدحالی و خوف محتضر یا سر اهل و عیالش میشود **مطلب سیم** در ثواب غسل میت بدانکه
ثواب غسل دهندهٔ میت بسیار است و در خبر است که خداوند میشوید گناهان او را مثل روزی که از
مادر متولد شده است و بعد از هر موئی از میت ثواب آزاد کردن یک بنده در نامهٔ عملش ثبت میکند و صد
درجه در بهشت از برای او بلند میکند بشرطی که اگر عیبی در بدن میت ببیند مستور کند و بکسی نگوید که
این خیانت است و اجرش ضایع میشود و خداوند او را در دنیا و آخرت رسوا میکند **مطلب چهارم**
در مغسول بدانکه غسل میت واجب است و صحیح است بچند شرط اول آنکه مرده باشد بنا بر اقوی
هرچند قول بجواز غسل است پیش از مردن دوم آنکه مسلمان باشد غسل کافر و غالی و ناصبی و خارجی
لازم نیست بلکه باید مؤمن باشد و بچه مسلم در حکم مسلم است اگرچه احد ابوین او کافر باشد بچه که شد
که در بلاد مسلمانان او را جسته باشند نیز در حکم مسلم است و همچنین بچه اینکه در دار الکفر پیدا شود
در حکم مسلمان است بشرط آنکه در دار الکفر مسلم هم باشد احتمال تولدش از مسلم نیز برود و کافر هم
ادعا نکند که این طفل از من است و طفل صغیر که اسیر شود از کفار تابع اسیر کننده است در اسلام اگر
اسیر کننده مسلمان باشد و طفل نیز بی پدر و مادر باشد که بجدش اسیر شده باشد و اما ولد الزنا

تا وقتی که صغیر است در حکم مسلمست هر چند از کافری باشد علی الاقوی و بعد از بلوغ اگر اظهار اسلام
کرد مسلم است والا کافر است و بچه کافر در حکم کافر است و مخالف نیز در حکم مسلمست سیم آنکه
شهید نباشد پس شهیدی که در جهاد با کفار با اذن امام یا نایب خاص امام یا در جهادی که بی اذن امام شرعا
شهید شود غسل و کفن او واجب نیست بشرط اینکه مسلم یا در حکم مسلم باشد و از لشکر مسلمین یا
مؤمنین جدا شود و در حال جنگ یا بعد از جنگ در حالیکه زنده باشد کشته شود و اگر شهید برهنه کرده باشند
کفن بایشان نمایند و آنچه واجب است در شهید آنست که با لباس دفن کنند و از لباس شهید همان خونین
و حنوط و کفن از شهید ساقط است و آنچه حرام است کندن لباس شهید است بلکه کفن است و ما بوشانند
کفن یا لباس شهادت پس غسل ندارد و شهید با لباس خود دفن کنند مگر اینکه صاحبش راضی نشود
و کرهها لباس را بکشایند باشد کفن دوزند دفن چهارم آنکه کشتن او بجهت قصاص یا حدود واجب
شده باشد پس کسیرا که میخواهند بکشند بحد شرعی یا قصاص باید وضو بسازد و غسل میت
کند با سدر و با کافور و با آب خالص و حنوط کند و کفن بپوشد بعد او را بکشند و دیگر غسل میت
از او ساقط است و بمونش غسل نشود و اگر بعد از غسل و قبل از کشتن حدث از او صادر شود
غسل اعاده اش لازم نیست بنا بر اقوی و اگر غسل و حنوط و کفن را بعمل نیاورده او را بکشند
او مرده که ساقط نمیشود پنجم آنکه بغسل یا تیمم مثل اینکه شود که اگر بدن غسل مثل اینکه شود
غسل ساقط است و تیمم بدل از غسل داده نمیشود ششم آنکه طفل سقط شده کمتر از چهار ماه باشد
زیرا که سقط کمتر از چهار ماه غسلش واجب نیست بلکه در پارچه پیچیده دفنش میکنند هفتم آنکه غسل
دهنده که شرعا غسل دادن او صحیح باشد یافت نشود پس باید مثل میت و نحو باشد همان مماثل
میت غسل شود پس مرد را مرد غسل دهد و زن را زن مگر در مواضعی که خواهد آمد اگر یافت نشود با
نباشد غسلش ثابت نیست بتیمم نیز و جوبش معلوم نیست مثلا آنکه زنی در صحرائی بمیرد و زنی یا مردی
از محارمش یافت نشود که او را غسل دهد یا اینکه مردی در صحرائی بمیرد که مردی یا زنی از محارمش یافت نشود که
این وقت غسلش ساقط است هشتم آنکه همه یک میت یا در حکم آن باشد مثل سینه میت یا تمام استخوان میت
یا قطعه از میت که در او گوشت و استخوان باشد پس گوشت تنها یا استخوان تنها یا ناخنها از میت جدا شده باشد
اینکه این گوشت از زنده جدا شده باشد غسلش واجب نیست اگر چه احوط است و همچنین مثل
جدا شده از زنده و لهذا مثل دندان جدا شده یا گوشت پس غسل برای هیچکدام لازم نیست
مطلب چهارم در مواضعی که میتوانند زن مرد را یا مرد زن را غسل دهد و از جمله مواضع است اول

مطلب پنجم در مواضعی که جایز است زن و مرد یکدیگر را غسل دهند

زن و شوهر که جایز است که هر یک دیگری را غسل دهد خواه زن آزاد باشد یا کنیز و خواه معقوده بعقد
دوام باشد یا منقطع اگرچه بهتر اینست که یکدیگر را غسل ندهند مگر در حال اضطرار و در حال اضطرار غسل
بدهند و لکن ترک کند نظر بعورت یکدیگر را و مطلقه رجعیه در حکم زوجه است که میتواند او شوهر خود را
یا شوهر او را غسل دهد بلکه بعضی گفته اند که زن بعد از عده وفات میتواند شوهر خود را غسل دهد
بر فرضیکه بدیگری شوهر نکرده باشد و بی غسل مانده باشد اگرچه شوهر کرده باشد دوم آقا و کنیز که جایز است
که آقا کنیز خود را غسل دهد و همچنین کنیز آقای خود را غسل دهد علی الاقوی بشرط اینکه کنیز شوهر نداشته باشد
و در عده کسی نباشد و بعضی از آن آزاد نشده باشد از ملک خارج نشده باشد و آقا تحلیل نکرده باشد
که در این وقت جایز است باذن وارث سیم آنکه غسل دهنده محرم باشد پس محرم از مرد و زن میتوانند
یکدیگر را غسل دهند چه محرم نسبی باشد یا رضاعی چهارم دختر سه ساله و پسر سه ساله که جایز است مرد
بیگانه دختر سه ساله و زن بیگانه پسر سه ساله را غسل دهد اگرچه دختر یا پسر مکشوف العوره باشند
و بعضی پنج ساله و کمتر از پنج ساله را نیز تجویز کرده اند لکن احوط ترک است بلکه احوط اینست که دختر و پسر کمتر
از سه سال باشند خنثی مشکل اگر کنیز او یا محرم او در غسلش میرسد والا غسلش ساقط است و همچنین
اگر پاره از بدن میت باشد که معلوم نباشد مرد است یا زن **مطلب ششم** در غسل میت و کیفیت
است بدانکه میت را باید سه غسل داد یکی با آب سدر و یکی با آب کافور و یکی با آب خالص و ترتیب این غسلها
را مراعات نماید و بدانکه واجب است در غسل میت چند چیز اول ازاله نجاست از بدن میت پس اگر پیش از ازاله
نجاست غسلش دهند باطل است اگرچه جهلا یا سهوا یا اضطرارا باشد بلکه احوط اینست که غسل کافی نباشد
بدن میت بعد از ازاله النجاسه و پیش از اغتسال بجهة ازاله غسله تطهیر باشد اگرچه اقوی اینست که واجب
و بهتر اینست که نجاست را بالمره از بدن دور نمایند بعد شروع بغسل کنند هرچند اقوی
اینست که شرط نیست ازاله النجاسه از جمیع اعضا میت در ابتدای شروع بغسل بلکه آنچه شرط است ازاله نجاست
است از هر عضوی پیش از غسل همان عضو و این کافی نیست دوم نیت غسل را تجویز بکند در وضو و در سایر
اغسال مفصلا ذکر شد اگر قصد ریا یا قصد اجرت کند باطل است و اگر ازاله النجاسه قصد اجرت نماید ضرری ندارد که
عبادتست غسل میت و قصد اجرت باطل است و در ضمن نیت دوم هر سه غسل یک نیت کافی است که نیت
کند که غسل میدهم این میت را با آب سدر و با آب کافور و با آب خالص قربة الی الله اگرچه بهتر اینست که از برای
هر غسل نیت علیحده کند و همچنین معتبر است غسلها از یک غسال نیز بشود و جایز است که غسل دهنده
یکنفر یا متعدد باشند که در جمیع اعمال و اجزا شریک باشند یا هر یک از سه غسل یا از سه عضو را

مطلب ششم در اغسال میت

بات نفر غسل دهنده هر یک از سه غسل را یک عضو مستقل باشد پس در صورتی که باید هم نیت کند
با ترتیب بگوید غسل میدهم این میت را بآب سدر قربة الی الله و در صورت استقلال هر یک باید مستقلا نیت کنند
اگر غسل دهنده یکی باشد دیگری معین باشد نیت کردن معین لازم نیست اگر چه احوط است سیم آنکه
مقارن باشد نیت با شروع شستن سر چهارم ترتیب با اعضا است که واجب است مثل ترتیب در اغسال
که اول غسل با سدر دهند و بعد غسل با کافور و بعد غسل با آب قراح و اگر اخلال بترتیب کنند باید تلافی
نماید الا غسلتین الجلستین پنجم جاری کردن آب است بر بدن [illegible] شستن نکو شده مسح کردن ششم مضاف نبودن آب به سبب
سدر و نیز [illegible] هفتم بودن سدر کافور بقدری که بگویند که آب سدر و آب کافور غسل داده پس باید بقدر
از برگ سدر یا کافور در آب بریزد که صدق عرفی داشته باشد استهلاک بر کمی سدر و کافور نشود پس اگر باقی
بماند [illegible] هشتم طهارت آب سدر و کافور [illegible] نهم مباح بودن آب و سدر و کافور و مکان
و الاناء که در غسل استعمال میشود پس هر یک از اینها اگر مغصوب باشد عالما بالغصب عامدا استعمال کرده باشد
غسل باطل است و اگر جاهل باشد غسل صحیح است و لکن قیمة المثل یا اجرة المثل را باید بصاحبش بدهد دهم
آنکه در حال الجنابة [illegible] لباس [illegible] الا غسلتین الجلستین [illegible] نظر
میت [illegible] نظر حرام است و لکن غسل صحیح است مگر زن و شوهر و کنیز و مولی و طفل سه ساله یا پنج ساله
دوازدهم مماثلت که زن را زن و مرد را مرد غسل دهد مگر آنجا که ذکر شد سیزدهم آنکه غسل دهنده عاقل
مسلم و مؤمن و ممیز باشد اگر بالغ باشد احوط است چهاردهم آنکه غسل دهنده کسی باشد که [illegible]
باشد پس [illegible] واجب [illegible] بی اذن ولی [illegible] غسل دهد اگر بی اذن غسل دهد باطل است

مطلب هفتم آنکه وارد شده است از حضرت ابی عبد الله که هرگاه مرد مسلمان بمیرد و با او نبود مرد مسلمان
و زنی که محرم او باشد از مسلمان و لکن مرد نصاری و زن نامحرم از مسلمان موجود حاضر شد [illegible] غسل کند
مرد نصاری او را بعد از غسل کردن [illegible] میت را و همچنین سوال کرده شد که زن مسلمه مرده است و یافت نشود زن مسلمه و مرد
محرم مسلمان و لکن یافت میشود زن نصرانیه و مرد نامحرم از مسلمان پس حضرت در جواب فرمودند که غسل میکند
زن نصرانیه و بعد از او غسل [illegible] مسلمان [illegible] و خبر [illegible] وارد شده است و در جواب [illegible]
[illegible] کتابی را بر دو صورت [illegible] بلکه [illegible] ولکن [illegible] مسلمانی که
[illegible] غسل کند [illegible] میت [illegible] بعد احتیاطا [illegible] تیمم
دهند [illegible] اگر [illegible] غسل [illegible] اگر مؤمنی که مثل میت باشد یافت نشود لکن
مخالف موجود باشد [illegible] غسل [illegible] مخالف [illegible] غسل

مستحبات و مکروهات و محرمات غسل میت

مستحب نیست ... آنکه ... بغرض و نحو ... قطع ... مباشر ... و ستر عورت و ...

و ازالهٔ نجاسات و موانع پس همه را باید ازاله نماید چنانکه در غسل جنابت و حاجت بذکر اینها اینجا نیست

فصل هشتم در آداب متعلقه بغسل میت بدانکه آداب و مستحبات آن بسیار است اول آنکه در زیر

کنند ... میت را بپهلو ... کنند مانند حال محتضر ... خوابانند از طرف پا ... و دیگر آنکه ...

پاره کردن جامه ... باشد لکن اگر ... باشد و وارث بالغ و عاقل ... باشد ... وصیت ...

جامه شده باشد احوط آنست که ... جامه را پاره کنند ... سوم آنکه ...

کنند ... غسال ... چهارم آنکه انگشتان و مفاصل او را ... نرم کنند پنجم آنکه میت را ... غسل

مثل حال احتضار رو بقبله بخوابانند ششم آنکه میت را وضو دهند پیش از غسل ... مضمضه

و استنشاق ... و مباح ... کفن ... میت ... کامل شد ... هفتم آنکه ... دست میت را

بشویند سر و پای میت را ... [illegible] ... آنکه ... غسل ...

علامت بکنند که ... غسل ... نهم آنکه در وقت غسل ... میت ...

سقف یا خیمه ... دهم آنکه غسل ... در پهلوی میت ... باشد یازدهم

آنکه دو دست ... پیش از غسل ... دوازدهم آنکه ... عورت میت را ... باشد

یا بکف ... بشوید در غسل ... سیزدهم ... پیش از غسل بشوید

و همچنین ... پیش از ... انگشتان ... بشوید ... آنکه

سر میت را بکف ... خطمی ... خوب بشوید ... مبالغه نمایند ... و لکن ...

کوشش ... پانزدهم آنکه در غسل اول ... شکم میت ... آنکه

میت ... حامله نباشد که خوف ... باشد ... آنکه میت را ... بلند ...

عنوان غسل ... بعضی گفته‌اند ... کوشش ...

... و بعضی گفته‌اند ...

پای میت ... باشد که غسل ... آنکه بعد از غسل ... میت ...

کفن ... نوزدهم آنکه غسل ...

...

... غسل واجب

... آنکه ... غسل ... بگوید عفوک عفوک یا بگوید

اللّهمّ انّ هذا بدن عبدک المؤمن و قد اخرجت روحه من بدنه و فرّقت بینهما فعفوک عفوک

مطلب حنوط و جریدتین است

هفتم آنکه چون بشستن کومه میت مشغول شود ابتدا بر او آب بریزد دهم آنکه قطع آب نکند تا آب تمام سر و
نوزدهم آنکه کسی که بشوید یکی آب بریزد بیستم آنکه بیرون و اسفل کی بشوید بیست و یکم آنکه وسط
اعضا میت با الیه کند آنکه بشر سد که چیزی از بدن میت ساقط شود بریزد آنچه از جهت استحباب ندارد بیست و دوم
آنکه عورت میت را بپوشاند چه نظر کردن بر آن حرام باشد یا حلال بیست و سوم آنکه غسل دهنده دو دست
خود را تا مرفق یا کف تا دوش بعد از هر غسل بشوید و غسل بشوید بیست و چهارم آنکه این غسل بعد شش خبات
باشد بیست و پنجم آنکه چیزها بدن میت را بپوشاند بکیفیت خبر بدهد بیست و ششم آنکه میت بوهنه
پوشیده عورت باشد بیست و هفتم آنکه در هر سه غسل از جانب راست سر میت شروع نماید بیست و هشتم
آنکه در هر غسل از آن سر غسل هر یا از سر و جانب راست و چپ سر و بدن بشوید اما مکروهات غسل
پس امر بیست است اول نشاندن میت در حال غسل دوم او را در میان دو پا خود کردن سوم سر شو را و پشت
زهار او را تراشیدن چهارم موی زیر بغلش را کندن پنجم شارب مطلق موی سر را چیدن ششم ناخن را گرفتن
هفتم پاک کردن زیر ناخنها او را با خلال بلکه سزاوار آنستکه از آنچه از زیر ناخنها بیرون آید تمام نماید بلکه
اگر بیرون رود کیسه کنند بعد از آن از آنچه باشد بهتر است هشتم ریش یا موی او را شانه کردن نهم گرم کردن
آب غسل را الا تا سرما بغیر از آنکه بدن میت با کرم بشود و هر چه باعث سختی شدن میت شود بهتر است
از چیزیکه باعث سستی شدن آن شود مگر در زمین حاجت و ضرورت مثل سرما باشد باید هم کام زدن بر میت مطلقا
خصوصا در حال غسل یازدهم ریختن آب غسل او در بیت الخلا و در بالوعه خصوصا اگر یا او عجز یا پیشید
دوازدهم دست بر شکم زن حامله هر چند نزدیک باشد اما چیزهایی که حرام است پس سه چیز است اول
ختنه کردن میت ختنه نکرده را دوم غسل دادن کافر یا کبیرا که در احرام حج یا عمره مرده باشد سوم حنوط
کردن محرم مذکور را بکافور مطلب ششم در حنوط است بدانکه واجبست بعد از غسل حنوط کردن
و آن مالیدن کافور است به پیشانی و کف دستها و زانوها و انگشتان بزرگ پاها و بعضی بهفت موضع
کرده اند و احتیاط است و شرایطست وجوب حنوط چند چیز اول آنکه میت مؤمن یا در حکم او باشد
مثل اطفال و مجانین از مؤمنین دوم آنکه محرم نباشد سوم آنکه محل حنوط باقی باشد چهارم آنکه
کافور بوی دار موجود باشد پنجم آنکه اصلا بیابد یا آنکه فاسد نبوده باشد ششم آنکه میت مالک کافور
یا مالک آن باشد که خرید آن ممکن باشد هفتم آنکه شرعا مانع نداشته باشد و الا وجوب حنوط ساقط است و
صحت حنوط مشروطست بچند شرط اول آنکه مجرد نباشد دوم آنکه با امکان باذن ولی باشد اگر اذن
ولی ممکن باشد و اذن کرده است ساقط است سوم آنکه بعد از غسل باشد ولی اگر غسل یا تیمم ممکن نباشد

حنوط را ترک نکنند چهارم اینکه کافور پاک باشد نه نجس پنجم اینکه کافور مباح باشد که مال غیر نباشد
نه غصبی و اگر مباح نشود کفایت نمیکند ششم اینکه نجس نباشد یا نجس شده باشد بسبب محل ضرورت دارد هفتم
اینکه غصبی نباشد پس اگر کافور بهم نرسد مگر غصبی حنوط ساقط است هشتم اینکه بسیار کهنه نباشد
که بوی آن رفته باشد و در حنوط نیت قربت شرط نیست و بلوغ نیز شرط نیست در مباشر و مستحب است کافور
کافور نیست و مستحب است که کافور حنوط کمتر از یک مثقال شرعی نباشد و بقدر هفت مثقال و نیم افضل است
و اینکه کافور را بکف دست نرم کنند بعد مالیدن بر عضوها و اینکه سر بینی و سینه و کف پاها و سر و گردن
دوش و دیگر جمیع مفاصل محل بند بغلین و جاهائی که بو می دهد و فرج را حنوط نمایند لکن غیر زن و شوهر
حنوط را بر فرج نباشند ایشان بمالند و اینکه ابتدا بحنوط پیشانی کنند و اگر کافور کم باشد که کفایت
غسل و حنوط هر دو را نکند غسل بکافور مقدم است و حنوط ساقط است و اگر کافور حنوط همه مواضع
را کفایت نکند جبهه را مقدم بدارد در تقدیم و تأخیر باقی مخیر است و حنوط کردن بعد از کفن ضرری ندارد
و لکن قبل از کفن بهتر است و اینکه مخلوط کنند بکافور حنوط قدری از تربت جناب سید الشهداء روحی له
الفداء و لکن باید بمحلی که منافی احترام باشد نگذارند مثل فرج و انگشت پاها و غیر آن و مخلوط کردن
بمشک و عنبر و غیر اینها از بوی خوش مکروه است و مستحب است جریدتین یعنی دو چوب سبز بقدر ذراع از
درخت خرما باشد یا بید یا انار یا درخت سبز با میت بگذارند چه میت مرد باشد یا زن صغیر باشد یا
کبیر یکی را بطرف راست میت پیراهن و بدن میت و دیگری را در طرف چپ میان پیراهن و لفافه بگذارند و افضل
اینست که مانند کفن اسم میت و شهادتین و اقرار بائمه را بتفصیل یا اجمال الا بر جریدتین با تربت بنویسند

تتمه در بیان چند امر است اول اینکه جایز است که میت را غسل ارتماسی بدهند باین نحو که اول در
سدر آب کثیر فرو برند بقصد غسل بدهند بعد کافور را در آب کثیر که آب مضاف نباشد
فرو برند و غسل با آب خالص نیز بدهند اگر چه این غسل ارتماسی جایز است که میت را غسل ارتماسی بدهند
باین نحو که اول قدری سدر در آب کثیر فرو برند میت را و آن غسل دهند و بعد کافور را در آب کثیر که آب
سدر در آن نباشد فرو برند و غسل با آب کافور دهند و بعد در آب کثیر که آب کافور در آن نباشد با آب
خالص غسل بدهند اگر چه هر غسل ارتماسی جایز است لکن ترتیبی احوط و افضل است دوم اینکه اگر سدر
و کافور ممکن نباشد لکن آب ممکن نشود مگر برای یک غسل یا دو غسل واجب است بنا بر احتیاط ترتیب پس ابتدا
اول صرف نمایند در غسل با آب سدر در فرض اول یا با آب سدر و کافور در فرض ثانی و از برای باقی مانده از
غسل با آب کافور یا آب خالص در فرض اول یا با آب خالص در فرض ثانی تیمم بدهند پس اگر دو غسل باقی

حنوط

بماند و تیمم دهند و اگر کمی باقی بماند بلکه تیمم بدهند اگر سدر ممکن نشود و کافور ممکن باشد و آب
غسل هم بباشد مگر بقدر یک غسل صرف نمایند تا برابر عوض غسل سدر بنابر اقوی و برای غسل
کافور و آب خالص و تیمم بدهند اگر سدر و کافور ممکن نشود و آب هم باشد مگر بقدر دو غسل
صرف نمایند تا برابر عوض غسل سدر و کافور و برای غسل با آب خالص تیمم بدهند بلکه اگر ترتیب واپسین غسل
واجب نیست لکن بهتر اینست که در این صورت یک تیمم دیگر هم بدل از هر سه غسل بدهند و اگر بعد از این
آب یافت شود پس اگر پیش از دفن است غسل لازم است و الا ساقط است و اگر قبل از دفن و بعد از نماز آب
یافت شود غسل و نماز را اعاده نمایند علی الاحوط سیما اگر شرط نیست که سدر تازه و بو دار باقی باشد
و بدون بمالند قبل تغییر نیابد و لکن اگر یک رطل عراقی که ششصد و هشت مثقال و ربع مثقال
صیرفی باشد بلکه اگر یک رطل هم نباشد چنانچه بعضی گفته‌اند ضرر ندارد و اگر بی‌غشا شود چنانچه اگر کسی
سدر و کافور بسیار کم باشد که صدق عرفی نداشته باشد و لکن کم بودن آنها در آب غسل واجب نیست لکن
احوط است بلکه اگر غسل دادن میت ممکن نباشد بجهت سوختن یا بجهت جذام باشد بدن میت تکلیف
تیمم دادن میت است بسه تیمم بدل از آب سدر و آب کافور و آب خالص و بهتر اینست که تیمم دیگر هم بدل از هر سه
مجموعاً بدهند یا یک تیمم دهند و احوط اینست که ... بمالند غسل بعضی از ... نیت
ربعه بیشتر صحیح که بهتر اینست که از برای مسح ... پیش بکرانند و در جمیع
احوال مثل حال غسل دادن ... باشد سیما اگر بدن میت قبل از غسل یا بعد از غسل یا بعد از غسل
و قبل از دفن نجس شود ازاله آن واجب است اگر چه غسل داده باشد اعاده غسل یا وضو واجب نیست
بیرون آید غسلش باطل نمیشود و اعاده آن لازم نیست اگر چه احوط بعد از ازاله اعاده غسل است و اعاده
وضو بعد از غسل و اگر بعد از کفن کردن میت بدن یا کفن نجس شود ازاله آن واجب است اگر ممکن باشد
یا آنکه عسر و حرج باشد یا آنکه قبر و اگر کرده باشند که تطهیر آن مستلزم نبش قبر یا اخراج میت شود و هر چند
محتاج باخراج بدن میت نشود یا آنکه مستلزم هتک حرمت شود بجهت عدم امکان تطهیر یا آنکه میت
را از قبر بیرون آورند یا آنکه از پهلوی او دیگری را بشکافند یا رو بیرون آورند بسبب این هتک حرمت شود و هر جا
چنین کرده باشند پس ازاله آن و قطع آن موضع واجب نیست و اگر بدن مسلمان مشتبه شود
بمیت کافر بحیثی که تمیز بشوند محصور یا غیر محصور لازم نیست بلکه احتیاط مسلم همه را غسل دهند و کفن
کنند و نماز کنند و در مقبره مسلمانان دفن کنند بلکه اگر تمیز ممکن باشد تفحص کردن تمیز واجب است
اگر نمایند و بعنوان اینکه ... و سلام که موجب ... شود تنها بشوند اگر بعضی از اهل کتاب ... فیما بین

مطلب دهم در کفن میت است

بلی در خصوص بعضی وارد شده آداب چندی که هر که ذکرش کو چکتی وقتش نماید مطلب دهم
در کفن میت است بدانکه کفن کردن واجب است بر همه مکلفین واگر یکی بعمل آورد از دیگران ساقط است
مثل غسل میت و واجب در کفن سه پارچه است اول لنگ که حد آن از ناف تا زانو از همه اطراف و بهتر این است
که سینه هم بپوشاند بلکه هر دو پا را بپوشاند و واجب آنقدر است که صدق عرفی داشته باشد که اینها بپوشاند
اند و زیاده و اپر بعض علما وصیت نافذه باید از ثلث ترکه باشد یا از ورثه کبار و طلبکاران اذن گرفته دوم
پیراهن و قدر واجب آن بقدر صدق عرفی است ولکن بهتر این است که از سر شانه تا نصف ساق یا که هر دو پا را بپوشاند
از همه اطراف و زیاد از قدر واجب بغیر علما وصیت نافذه مثل اول لنگ باید اذن از ورثه کبار
و طلبکاران سیم سرتاسری که لفافه است که باید همه بدن میت را بپوشاند از طول و عرض و احوط آنست که
باشد که از طرف سر و پای میت بتوانند گره زنند و عرض بقدری باشد که دو جانب آن روی هم بیفتد و تمام
بپوشاند یکی از این سه پارچه بیش نخواست که ذکر شد اگر یافت نشود هر چیزی که کفایت کند لفافه را هم
مقدم بدارد واگر کفایت نمیکند مگر لنگ یا پیراهن را پیراهن مقدم است هر چند تقدیم لنگ را از قوت
نیست واگر بقدر تمام عورتین یافت نشود ستر قبل مقدم است بر دبر و در این سه پارچه چند شرط است
اول اینکه بدن نما نباشد که بدن نما باشد اگر پارچه کفن یافت نشود یا چیز نازک باشد دو سه لا کنند
تا ساتر بدن شود اکتفا بستر حاصل از مجموع خالی از قوت نیست دوم اینکه مباح باشد غصبی
سیم اینکه حریر محض نباشد هر چند میت زن باشد چهارم اینکه طلا باف نباشد اگرچه میت زن باشد
پنجم اینکه پاک باشد ششم اینکه از پوست و پشم و مو حیوان غیر ماکول اللحم نباشد هفتم اینکه از قبیل
نباتات مثل ... و حصیر نباشد مگر در حال ضرورت هشتم اینکه از پشم و مو و کرک حیوان
ماکول اللحم نیز علی الاحوط نباشد مگر در حال الحیاة مثل ما هو فی ثیاب ... لهذا کفن کردن
... بنابر مشهور ... ذکر چند چیز است اول آنکه در حال ضرورت جایز است
کفن کردن میت به پوست حیوانات بشرط آنکه از مرده نباشد و پوست ماکول اللحم را مقدم بدارند بر غیر ماکول
اللحم که تذکیه شده باشد هم چنین جایز است در حال ضرورت و ایضا کفن نجس بخصوص اگر نجاستش کم
باشد بدن میت را نگیرد و پوست ماکول اللحم مقدم است بر حریر و طلا باف و حریر و طلا باف مقدم است بر
پوست غیر ماکول اللحم و متنجس مقدم است بر حریر و طلا باف و مو و پشم غیر ماکول اللحم مقدم بر پوست او دوم
آنکه کفن واجب از اصل ترکه است و مقدم است بر وصیت و دین و ... اگر میت ترکه نداشته باشد
... کفن ... هم ... باشد ... باشد که از ... کفن ...

٧ سنوم

مطلب دهم در کفن میت

کفنش کنند اگرچه مرطوب واجب باشد بلی از تمام طرق بهتر است اگر نباید باشد از مال میت بدست
تمام مرطوب در تقلید زیاده بر آن مستحبی دیگر کفن از اعیان حال میت شود بلکه مستحبی بر اقتصار نکنند
در کفن بیش از مستحب که باعث تلف ثلث خوارق میت باشد مگر اینکه شخص حقی خودش بکفن زیادتی وصیت
کرده باشد و در حکم کفن است غسل و سدر و کافور و قیمت مکان دفن و اجرت مکان دفن که قدر واجب آنها
باید از اصل ترکه اخراج شود و بر سایر حقوق مقدم است مثل کفن که هم چنین است و لیکن ظالم بجبر دفن
میگیرد مثلا اگر در اماکن مشرفه متعارف است که از برای هر مکانی مقدار پولی معین کرده اند بستانند پول اگر
دفن در مکان اعلی قیمت مناسب حال میت است مجبور که اگر در غیر آن مکان مناسب دفن کنند لت و خواری میت
باشد همانجا دفن میکنند از اصل ترکه بر میدارند مگر اینکه خودش بمکان اقل قیمت وصیت کرده باشد
و اگر مکانی که اعلی قیمت باشد مناسب بحال میت باشد لکن دفن در غیر آن مکان هم مناسب است و ذلت
و خواری ندارد در این وقت اگر زمین مناسب را بسبیل کرده اند یعنی مؤمنین وقف دفن اطفال و مردگان نموده اند
میگیرند دفن در آن زمین کنند اگر دفن در آن زمین مناسب نخواهند بکنند که محتاج بصرف مصارف زیاده
در این وقت همه مصارف از ثلث باید داد و اگر زمین مناسب هم محتاج بمصارف است و مناسب محتاج
بثلث کرده باشد مصارف خواهی معین نکرده باشد ششم آنکه مستحب است که هر کسی کفن خود را در حال حیوة
مهیا کند هم چنین سدر و کافور را اما آنکه واجب نیست در کفن کردن زن بیش تر بلکه بلوغ و عقل و اسلام
و ایمان هم شرط نیست اگرچه بهتر است هفتم آنکه مستحب است که مرد تمام و زن هم و زن همسفر نشاسند بر
کفن خود زیاد کنند هشتم آنکه کفن زن و جمیع مایحتاج از سدر و کافور و غیر آن بر شوهرش واجب است
هرچند زن صاحب مال باشد هرچند شوهرش صغیر یا مجنون یا غایب یا سفیه باشد چه زن صغیره باشد
یا کبیره کنیز باشد یا آزاد مطیعه باشد یا ناشزه دائمه باشد یا منقطعه یا معتده رجعیه و لکن بوجوب کفن بر
شوهر مشروط است بسالم زن یا اینکه شوهر زاید بر قوت شبانه روز خود و عیال و لیل العقد و مستثنیات
دین چیزی از مال داشته باشد که متعلق حق دیان و حق رهانه و حق جنایه و غیر آن باشد یا اینکه زن پیش
از شوهر مرده باشد و وصیت بکفن کرده باشد و اگر بعد از کفن کردن جنازه زن غرق شود یا حیوانی او را
بخورد یا سیل او را ببرد و کفن باقی بماند کفن بشوهر بر میگردد و بکفن کردن او ملکش بر نمیگردد و هم چنین
اگر دیگری کفن کند میت را بعد از کفن میت یا بمیرد مثلا او کفن نماند باید همان کفن بر میگردد و اگر
دفعه کفن کرده اند میت را و لکن کفن مفقود یا کم شد مجبور که میت محتاج بکفن دیگر شد او و اینست که دو
یا لازم نیست بر شوهر بالنسبه بزن و بر وارث بالنسبه بمیت که دوباره کفن بپوشانند خصوصا اگر بعد از

[illegible]

[illegible]

۵۲

مطلب دهم در کفن میت

دفن باشد هر چند احتیاط در کفن دوباره و سه باره است تا هر چه حاجت شود بلکه خالی از قوه نیست [illegible]
دفن که اگر بکفن بعد دفن شده و بواسطهٔ سیل و نحو آن از قبر بیرون آید دوباره بعد دفن لازم است هفتم
آنکه اگر کفن میت نجس شود پیش از دفن ازاله‌اش واجب است [illegible] بدل نکنند و اگر بعد از گذاشتن در قبر نجس
شود با امکان ازاله بشستن یا بمقراض کردن باید بشویند بلکه بریدن نیز واجب است لکن باید بنحوی باشد که بمقراض
کردن از کفن عیب بیرون نرود و نبرند بلکه [illegible] نشود هشتم آنکه تکفین کسیکه در احرام مرده است
مثل تکفین دیگران است حتی در پوشیدن سر و رو و مستحبات کفن بسیار است اول آنکه کفن میت خوب باشد
و موسی بن جعفر [illegible] را کفن نموده اند بکفنیکه دو هزار و پانصد اشرفی تمام شده بود و جمیع
قرآن را در آن نوشته بودند دوم آنکه بنویسند بر حاشیهٔ پارچه‌ها واجب و مستحبی [illegible] اسم میت و پدر
میت و شهادتین و اقرار بائمه اثنی عشر را بتفصیل یا اجمالا و اقرار بحقیت بعث و صراط و میزان و ثواب
و عقاب و جنت و نار را بلکه مستحب است نوشتن جمیع قرآن یا بعضی از آن و حدیثی که حضرت رضا برای اهل
نیشابور خواندند و روایت کرده اند [illegible] که حضرت فرموده اند در آن بنویسند همچنین دو بیتی را
که حضرت امیر بکفن سلمان نوشتند جوشن کبیر و بعضی از دعوات جلیله را بنویسند سوم آنکه زریره
بر کفن و پنبه بپاشند چهارم آنکه کفن از پنبه سفید باشد پنجم آنکه [illegible] کفن را [illegible]
کفن [illegible] ششم آنکه [illegible] بسیار [illegible] میت بگذارند هفتم آنکه [illegible]
باشد هشتم آنکه کفن از [illegible] احرام باشد بلکه [illegible] متعدد و [illegible] کرده [illegible] و زیارت
[illegible] شده باشد نهم آنکه [illegible] جناب سید الشهدا نوشته شده باشد [illegible] ظاهر
باشد دهم آنکه در قیمت کفن [illegible] بلکه [illegible] انکاری [illegible] مکروه است کفن چند چیز است اول
[illegible] کفن [illegible] دوم [illegible] سوم آنکه
[illegible] باشد [illegible] اگر میت [illegible] چهارم [illegible] آنکه کفن
[illegible] ششم [illegible] کفن کردن هفتم
نوشتن کفن را [illegible] هشتم [illegible] کفن کردن نهم
[illegible] مخلوط بغیر [illegible] کفن کردن یازدهم [illegible] باشد و [illegible]
نمودن [illegible] چهار [illegible] است [illegible]
دوازدهم [illegible] عمامه [illegible] الحنک [illegible]
عمامه [illegible] مطلب یازدهم در تشییع جنازه است و [illegible] کننده در اخبار معتبره

بسیار ذکر شده است و اقل آن بنویسند که از برای او ثواب بهشت طریقی صد هزار حسنه و محو شود صد هزار
گناه و بلند می‌شود صد هزار درجه و اگر نماز بر او کرد دو صد هزار ملک از برای او استغفار می‌نمایند و ملکی
تا وقتی در [illegible] باشد صد هزار ملک از برای او مشغول به استغفار باشند تا وقتی از دفن مشغول شود
و آداب آن بسیار است اول آنکه چون جنازه را ببینند بگوید انا لله وانا الیه راجعون الله اکبر هذا ما
وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله اللهم زدنا ایمانا وتسلیما الحمد لله الذی تعزز بالقدرة
وقهر العباد بالموت و بگوید الحمد لله الذی لم یجعلنی من السواد المخترم دوم آنکه بردارنده جنازه بگوید
بسم الله وبالله وصلی الله علی محمد وآل محمد اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات سیم آنکه جنازه را بدوش
بردارند نه بر حیوان بار کنند مگر در حال ضرورت و حرج و مشقت چهارم آنکه مشایعت کننده پیاده
مشایعت کند نه سواره مگر از علتی پنجم آنکه جنازه را از چهار جانب بردارد و تربیع نماید با این طریق که ابتدا کند
به دست راست میت بعد به پای راست بعد به پای چپ بعد به دست چپ که تربیع جنازه باعث آمرزش چهل گناه
کبیره می‌باشد بلکه آمرزیده شود مثل روزی که از مادر متولد شده باشد ششم آنکه تعجیل نمایند در دفن
بر تشییع هفتم آنکه پس سر جنازه یا از دو جانب آن راه بروند هشتم آنکه جنازه را ببیند متفکر و بسیار
خاموش باشند نهم آنکه [illegible] جنازه انبیا و ائمه علیهم السلام باشند و علما
دهم آنکه صاحب میت با سر برهنه یا بی‌عبا [illegible] باشند یازدهم آنکه از راه نزدیک
به قبر ببرند [illegible] دوازدهم آنکه همراه میت چراغ و آتش و مجمره نبرند [illegible]
[illegible] چهاردهم آنکه [illegible] ذکر و دعا و صلوات [illegible] آنکه [illegible]
سلام کنند بر مشایعت کنندگان [illegible] آنکه [illegible] اگر از برای دفن تعطیل [illegible] تا آنکه میت را دفن
بکنند [illegible] آنکه خنده و لهو و لعب را ترک کنند [illegible] آنکه زن مشایعت نکند اگر چه میت زن باشد
[illegible] آنکه ترک کند قول ارفقوا به و ترحموا علیه واستغفروا له غفر الله لکم را زیرا که این کلمات شعار است
[illegible] و همچنین ترک کند قول [illegible] مشایعت [illegible] آنکه
[illegible] جنازه [illegible] از بالای سر [illegible] عبور کند [illegible]
[illegible] جنازه [illegible] از بالای سر او عبور نکند [illegible] آنکه منع کنند [illegible]
مطلب دوازدهم در نماز میت بدانکه نماز میت واجب کفایی است که بر همه واجب است لکن به سبب
بکند از دیگران ساقط می‌شود و اجر نماز میت بسیار است [illegible] از پیغمبر صلی الله علیه و آله
که هر که بر میتی نماز کند [illegible] و هر گناهانی آمرزیده شود و هر گاه بعد از نماز با

قال النبی

مطلب [illegible] در نماز میت

تا آنکه میت را بقبر بیاورند و پر کنند قبر را [illegible] همه بر میت ارند ثواب ان برای ایشان نوشته میشود
مثل کوه احد بلکه وارد شده است ثواب ان بزرگوار که هیچ موقوفی نماز بر جنازه نمیکنند مگر آنکه بهشت را واجب
کنند برای او مگر اینکه منافق باشد یا آنکه عاق والدین باشد و فرق نیست که میت مرد باشد یا زن شهید
کشته کرده باشد یا بسنگ مدفون باشد یا نه عادل باشد یا فاسق و نماز میت را در ضمن چند فصل است

فصل اول در بیان کیست که نماز بر جنازه او واجب است و آن مشروط است بچند شرط اول [illegible] دوم سوم
اینکه میت مسلم و مؤمن و شش سال او تمام شده باشد بلی نماز بر طفلیکه زنده متولد شود و کمتر از شش
سال باشد [illegible] مستحبست نه واجب چهارم اینکه میت تمام باشد یا بعضی از آن بعضی که موجب غسل شود
پس نماز بر همان بعض را میکنند که اگر بعضی دیگر از این میت پیدا شود نماز از آن ساقط نیست پنجم
آنکه حاضر و دست رس باشد ششم آنکه معلوم الاسلام والایمان بظاهر شرع باشد اگر میت مشتبه شود
بغیر اثنی عشری همه نماز باید کرد چنانچه در غسل گذشته هفتم اینکه نماز گزار [illegible] واجب خوف [illegible]
ملحق بجنازه نباشد هشتم اینکه پیش از دفن باشد اگر بعد از دفن [illegible] باشد
که [illegible] دفن شده است نماز بر قبر او واجب نیست [illegible] باشد علی
الاقوی

فصل دویم در شرط آنکه نماز کنند بر میت [illegible] آنکه نماز کننده باید مسلم مؤمن و اثنی عشری
و بالغ و عاقل باشد و نماز طفل ممیز اگر چه صحیح است علی الاقوی لیکن موجب سقوط از دیگران نبودن
قوی است لکن مراعات احتیاط اولی است که اکتفا بنماز طفل ممیز نکنند هر چند [illegible] بعمل اورده باشد
و باید آنکه نماز کننده ولی میت یا ماذون از ولی میت باشد پس باید که شوهر اولی است [illegible]
[illegible] مقدم است [illegible] و بعد از او [illegible] مقدم است [illegible] احتیاط
[illegible] بلکه احوط آنست که اگر ولد ذکور بالغ عاقل [illegible] باشد
از او نیز [illegible] خصوص اگر ولد اکبر باشد بعد از او اولاد اولاد [illegible] که اولی
میت است از [illegible] و اگر طبقه اولی [illegible] مقدم است [illegible]
و اگر همه ذکور باشند [illegible] باشد که [illegible] معتبر است
نه [illegible] و اگر همه اناث [illegible] و بعد از طبقه اولی اجداد و برادر [illegible] طبقه ثانیه [illegible] مقدم
بر عموها و خالها اگر طبقه ثالثه [illegible] مقدم است [illegible] از انها
[illegible] اولی است [illegible] مقدم است [illegible]
مقدم است [illegible] و اگر [illegible] محروم شود [illegible]

در بیان کیفیت نماز میت

پس پدر و اگر نباشند یا بعکس یا اینکه پسر میت مسلم کافر باشد یا آنکه آزاد نباشد و این شروط نسبت بحافظ میت
اولویت با توارث و اقارب میت مقدم است بر طبقات وارث بلکه اقرب مقدم است و شوهر که بر زن
هرچند شوهر آزاد باشد بلی اذن شوهر در بعض است پس بهتر و لغلبش ما الا او است و اگر وارث از اولی
الارحام نباشد پس کسیکه او را آزاد کرده باشد و اگر مولای معتق نباشد پس ضامن جریره است
و اگر اینهم نباشد پس حاکم شرع است و اگر اینهم نباشد پس عدول مؤمنین است و چون تشخیص ولی
بسیار مشکل است احتیاط اولی است رجوع بحاکم شرع یا عدول مؤمنین بر کلیه احتمال الاولویه
و هر فرد در نزد فقها و اگر ولی میت صغیر یا دیوانه یا غایب باشد احتیاط اولی اینها است و اگر میت وصیت
کرده که نماز او را شخص معین کند پس اگر ولی میت قبول وصیت کرد لازم است علی الاحوط که آن شخص نماز
کند و ولی نمیتواند مخالفت وصیت کند و اگر قبول نکرد احتیاط با ولی است با وجود و اگر ولی خود نتواند نماز
کند اذن میدهد بکسی که نماز کند و اگر اولیا در ذکورت و انوثیت و در سن و در علم و سیادت برابر باشند از
همه اذن حاصل کنند و با وجود همه اولیا اگر امام عصر عجل الله فرجه حاضر باشد مقدم است بر همه و اگر
ولی بجمع از اذن نماید شروع بنماز نکند یا قطع نماز کند و اگر امام ماذون از ولی در اثناء نماز بمیرد ماموین
تنها بنماز ادامه دهند یا دیگر کنند اذن جدید بعضو و بسته و اگر ولی زن باشد جایز است که خودش نماز کند یا اذن بدهد
بمرد یا بزن و اما شرایط یا بانفراد و اگر زنها امامت کنند باید که زنها یا و امه کنند نه مردها و باید که مقدم بر زنها
نشود بلکه در صف ایشان بایستد و باید علی الاحوط که سایر شرایط جماعت مراعات شود از عدالت امام و
سایر شرایط اما سنت از جهت میت بسبب تکبیرات در افعال و دعا و پیش از امام نکند حتی اینکه بعضی گفته اند
که اگر یک تکبیر را پیش از امام بگوید گناه کار است و اگر امام یا ماموم شک در عدد تکبیرات کند باید که بنا
کند بحافظ نصاب اگر یقین دارد و شک ندارد در عدد نماز نه میت یا آنکه میت را با اسم یا با اشاره معین کند
و میان او و میت مانع و اجنبی نباشد مکان او و میت و ما بدیشت بلند نباشد و اینکه سر میت در جانب
راست نمازکننده باشد و رو بقبله باشد و نماز بعد از غسل میت یا تیمم و بعد از کفن و حنوط باشد بنا
بر او و میت بسیار دور نباشد و نمازکننده رو بقبله باشد و اینکه ایستاده و مستقر باشد و اینکه مکان و
لباس نمازکننده مباح باشد حتی بر وطل اذن باشد و اینکه تکبیر اولی کم نکند و عربی بگوید و اولی آنست که
جمیع شرایط نماز یومیه و موانع آن را در این نماز با امکان ملاحظه نماید. **فصل** در بیان کیفیت نماز
میت است و طریقه آن است که اول نیت کند که نماز بر این میت حاضر میکنم از جهت اینکه واجب است قربة الی الله
و تکبیر بگوید بعد بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله پس تکبیر بگوید بگوید

یا نباشد ۱۲

اللهم

در بیان کیفیت نماز میت

اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات پس تکبیر چهارم را بگوید بگوید

اللهم صل علی محمد وآل محمد پس تکبیر سوم بگوید بگوید اللهم اغفر لهذا المیت بعد تکبیر پنجم را
بگوید جنازه را بردارند هنر اینست که بعد از تکبیر اول بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له الها واحدا احدا صمدا فردا حیا قیوما دائما ابدا لم یتخذ صاحبة ولا ولدا واشهد ان محمدا
عبده ورسوله ارسله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون پس تکبیر دوم را
بگوید اللهم صل علی محمد وآل محمد کافضل ما صلیت وبارکت وترحمت علی ابراهیم وآل — وابکو بیده
ابراهیم انک حمید مجید وصل علی جمیع الانبیاء والمرسلین پس تکبیر سیم را بگوید بگوید اللهم
اغفر للمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات تابع اللهم بیننا و
بینهم بالخیرات انک علی کل شیء قدیر پس تکبیر چهارم را بگوید بگوید اللهم ان هذا المسجی قدامنا
عبدک وابن عبدک وابن امتک نزل بک وانت خیر منزول به اللهم انک قد قبضت روحه
الیک وقد احتاج الی رحمتک وانت غنی عن عذابه اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا وانت اعلم
به منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه وان کان مسیئا فتجاوز عنه پس تکبیر پنجم را بگوید
که نماز بان تمام میشود و مستحب است که بعد از تکبیر پنجم بگوید ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة
حسنة وقنا عذاب النار وجنازه را بردارند هرگاه میت مخالف باشد بعد از تکبیر چهارم برو نفرین ولعن
کند اگر مستضعف باشد که حق و باطل را تمیز نداده باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اغفر للذین
تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم واگر مذهبش معلوم نباشد مجهول الحال باشد بگوید اللهم
ان کان یحب الخیر واهله فاغفر له وارحمه وتجاوز عنه واگر طفل باشد پدر و مادرش مؤمن باشند بعد
از تکبیر چهارم بگوید اللهم اجعله لابویه ولنا سلفا وفرطا واجرا واگر پدر و مادرش مؤمن باشند
دعا والدینش کند واگر میت زن باشد بجای عبدک امتک بگوید بجای ابن بنت بگوید جمیع ضمیرها را
مؤنث بگوید فصل چهارم در بیان آداب مستحبه و مکروهه نماز میت است و آن چند است اول آنکه
نماز کنند با وضو یا با غسل یا با تیمم باشد دوم آنکه مقابل اگر میت مرد باشد بایستد اگر زن باشد محاذی سینه
او بایستد اگر میت زن باشد سوم آنکه اگر جنازهای متعدده بخواهند یکجا نماز کنند مرد را نزدیک امام
بگذارند بعد طفل شش ساله را و بعد از آن خنثی را و بعد از آن زن را و بعد از آن طفل که از شش ساله کمتر باشد و بعد
از آن دختر که از شش سال [illegible] بگذارند و این ترتیب مستحب است نه واجب چهارم آنکه کفش را از پا بکند بلکه
قدم خود را بخاک برساند پنجم آنکه در تکبیر اول دستها را بلند کند تا نزدیک گوش و همچنین در سایر تکبیرات
علی الاقوی ششم آنکه نزدیک جنازه باشد هفتم آنکه نماز را بجماعت بگذارند هشتم آنکه

در بیان کیفیت نماز میت

خود سر کشف نکند بعد از نماز جنازه را بلند کنند هم انکه امام دعا و تکبیرات را بلند بخواند هم انکه
ماموم در پشت سر امام بایستد یازدهم انکه نماز را در [illegible] مکرر نکنند اگر مانعی نباشد دوازدهم انکه بعد
از فراغ از نماز مکث کند در جای خود بقدر [illegible] سیزدهم انکه نماز میت را بجا آورند در مکانی
که محل اجتماع مردم باشد چهاردهم انکه بعد از تکبیر چهارم وقتی دعا خوانند از برای میت شهادت
نداده بد دعا پانزدهم انکه [illegible] نکند بدعا و قصد شفاعت کند شانزدهم انکه منع کنند کافر و
منافق را از حضور هفدهم انکه در مساجد نماز نکنند هیجدهم انکه قبل از نماز سه مرتبه الصلوة بگویند
و بدانکه اذان و اقامه و حمد و سوره و قنوت و رکوع و سجود و تشهد و سلام و شش تکبیر و افتتاح و دعای توجه
بقصد مطلوبیت در این نماز بدعت و حرام است **فصل پنجم** در بیان نماز بر مصلوب است بدانکه
کسی را که بحکم شرع او را بر دار کشیده اند چون بعد از سه روز او را از دار بزیر آورند بر او نماز کنند مگر انکه
از زیر او و رویش مایوس باشند پیش از سه روز که بر دار است بر او نماز نکنند و اگر نه بحکم شرع او را بر دار
کشیده اند [illegible] وقت [illegible] بر او نماز نگذارند تا او را از [illegible] بیرون نکنند مگر بعد از یاس [illegible] **فصل
ششم** بدانکه اگر در اثنای نماز بر میت میت دیگر حاضر کنند مخیر است نماز کننده میان انکه نماز بر میت
اول تمام کند و بعد از آن نماز بر میت دویم کند و انکه نماز بر میت اول را قطع کند بر هر دو یک نماز کند
در جایی که قطع نماز موجب [illegible] مسلمان [illegible] مثل اینکه اول باشد نشود و انکه نماز بر میت اول قطع
نکند بلکه شریک کند میت دویم را در تکبیرات باقیه و لکن از برای هر میتی دعای مخصوص بتکبیر او را بخواند
پس اگر بعد از تکبیر سیم جنازه اول جنازه دویم را حاضر نمودند تکبیر سیم را بقصد تکبیر سیم جنازه
اول و تکبیر اول جنازه دویم بگوید و دعای اللهم اغفر للمؤمنین را بقصد اول و شهادتین را بقصد
میت دویم میخواند و همچنین در تکبیر چهارم دعا [illegible] بقصد هر یک جدا جدا بخواند و تکبیر پنجم را
بقصد تکبیر آخر میت اول و بقصد سیم میت دویم بخواند و بعد از آن دعای مخصوص میت دویم را می
خواند و بعد تکبیر چهارم مخصوص میت دویم را با دعایش میخواند و بعد تکبیر پنجم مخصوص میت دویم را می
گوید و جنازه ها را بر میدارند و اگر در اثنای نماز امام کسی بخواهد اقتدا کند با امام تکبیر بگوید و هر
تکبیر را تکبیر اول خود حساب کند و دعای مخصوص تکبیر اول را بخواند و همچنین در تکبیرات باقیه متابعت امام
کند و دعای مخصوص تکبیر خود را بخواند و بعد از فراغ امام باقی تکبیرات خود را بی دعاهای
مخصوص مختصر بخواند با عدم اختلال الشرائط و عدم حصول منافی یا اختلال الشرائط مثل برداشتن
جنازه یا بعید شدن زیاده [illegible] و بودن مصلی از ان تکبیرات باقیه دعاهای دیگر در همان مکانی که ایستاده

فصل پنجم در بیان نماز مصلوب

فصل ششم در بیان نماز جنایز

[illegible] نماز [illegible]

مطلب نهم در دفن میت

است بگوید بدانکه مکروهست دوباره نماز کردن شخص بر میت بفرادی یا بجماعت مگر اینکه میت از اهل شرف علم و تقوی باشد کسیکه نماز کرده است کراهت ندارد که بجماعت یا فرادی نماز کند اگر میت امام روز از دفن گذشته باشد بهتر اینست که دوباره بر قبرش نماز نکنند بدانکه تاخیر نماز میت عمدا جایز نیست تا اینکه دفن شود بلکه باید نماز کنند پیش از دفن و میت را بی نماز پیش از دفن نماز ساقط نمیشود بلکه باید بعد از دفن یا بسبب تا یک شبانه روز بر قبر نماز را بکنند لکن هر قدر که مبادرت و تعجیل کنند بهتر است بدانکه نماز میت در هیچ وقتی کراهت ندارد بلکه بر فریضه موسعه مقدم است و اگر نماز فریضه مضیق باشد بسبب خوف فوت را میت نماز یومیه را مقدم بدارند و میت را دفن کنند و نماز بر قبرش کنند بلی اگر با خوف فوت یا دفن نیز ممکن نشود والا بترک نماز یومیه هر چند امکان اگر در حال او وارد شود نماز یومیه را اول کنند و دفن را مقدم بدارد بر نماز میت چه نماز یومیه هر چند با امکان که در حال دفن نماز فریضه را با ایما و اشاره بجا آورد و بعد از دفن فریضه را اعاده نماید نماز میت بعد از دفن نیز بجا آورد بهتر است بدانکه جایز نیست نماز جنازه در اثنای نماز یومیه عمدا از فرایض اگر چه سوره فریضه نشود و بدانکه جایز است تیمم برای نماز جنازه اگر چه مانع از استعمال آب نباشد اگر چه محدث بحدث جنابت باشد و روایت قصد بدل بیت و صنوبا غسل لازم نیست لکن بهتر اینست که تا خوف فوت نماز میت باشد با تمکن از استعمال آب تیمم نکند چنانچه میاید

مطلب دهم در مبادی دفن میت که در ضمن چند فصل بیان میشود

فصل اول در کیفیت وجوب دفن و واجبات آن

بدانکه دفن میت واجب کفایی است چنانکه سابقا ذکر شد شرط نیست در آن بلوغ و عقل پس اگر غیر بالغ یا مجنون مباشر دفن شود که عاقل بالغ ناظر باشد که رو به قبله با آداب شرعیه دفن شود کافی است بدانکه واجب دفن اینست که باذن ولی میت بعد از غسل و حنوط و کفن و نماز در زمین مباح دفن کنند پس جایز نیست دفن در زمین غصبی یا زمینی وقفی غیر ترتیبا مثل مسجد و مدرسه بنابر احتیاط و باید در گودی دفن شده باشد میت به یکی بطریق شرعی و باید بنحوی که جانب راست مطرح او بیشتر باشد رو به قبله و قبر چنان باشد بلی اگر میسر نشود رو به قبله بودن بعلت اشتباه قبله و عدم تمکن معرفت بمشرق و مغرب مطلق تا بقبله بگو مثل خوف فساد و یک ساعت یا انتظار علم بقبله ساقط میشود و رو به قبله بودن واجب است که دفن در زمین بکنند که میت آنجا از جانوران محفوظ باشد بو نیاید یا قبر برهنه نباید اگر رخ و صخره باشد چنانکه جسد میت بسبب گود جانوران از زمین در زمین محفوظ نماند باید قبر را بسنگ یا گچ و امثال محکم نمایند یا باید دفن در مکانی باشد که متلاشی میت نشود مثل تابوت که اول با گور و دفن بمقابر غیر اهل ایمان در

غیر ضروری و اجزا میتی که پاره پاره شده است باید مراعات قبله و سایر احکام مذکوره را در آن بشود و اگر
نیست و بفرمایم چسبیده باشد از هم بکر جدا نمایند بلکه یکیرا بروی قبله دفن کنند و از دیگری ساقط
است و اگر زن ذمیه بمیرد که از مسلم حمل داشته باشد پشت او را بجانب قبله کنند تا روی طفل بجانب
قبله شود و اگر قبله مشتبه باشد و مظنه قبله در هیچ طرف نباشد و صبر و انتظار تشخیص قبله موجب ضرر
بر میت نشود در این فرض بهر طرف که بخواهند دفن نمایند بلی عمل بقرعه در تحصیل قبله بد نیست
در اینجا و در فرض سابق و اگر کسی در دریا بمیرد بعد از غسل و کفن و حنوط و نماز اگر ممکن باشد که
بخشکی برسانند که دفن نمایند واجب است که در خشکی دفن کنند و اگر نقل بخشکی متعذر باشد یا بجهت
ترس دشمن یا درنده یا فساد میت بخواهند بدن او را مصون کنند واجب است که در دریا اندازند یا بخم کرده در حقه
سنگینی بگذارند سر آن را محکم کنند تا آنکه سنگی یا آهنی بپاش ببندند و روی بقبله در دریا بیندازند
در مکانیکه خوف جانوران دریا نباشد یا کمتر باشد تا آنکه بدن میت محفوظ باشد بقدر امکان

فصل هفتم در بیان آداب دفن است و آن چند امر است اول آنکه در جای مقبره نزدیک باشد مگر آنکه
قبر جای در مقبره دور باشد مثل آنکه قبر در مکانی دیگر دوران باشد یا آنکه زیارت اهل قبور در آنجا بیشتر
شود دویم آنکه جنازه را بفاصله دو ذراع یا سه ذراع یا بیشتر نزدیک بقبر بگذارند و در وقت گذاردن در
قبر سه دفعه جنازه را نقل کنند هر دفعه قدری نزدیک بقبر نمایند و کمی صبر نمایند و در دفعه سوم آهسته
داخل قبر نمایند و اگر میت زن باشد در جانب قبله بگذارند و از پهنا داخل کنند و اگر مرد باشد سر او را در جانب
پای قبر بگذارند و از جانب پا داخل قبر کنند و مرد را از سر داخل قبر نمایند و زن را عرضا داخل قبر کنند و دو
برهنه سر قبر بکشند سیم آنکه مباشر دفن با وضو و سر و پا برهنه باشد چهارم آنکه مباشر دفن زن شوهر
یا یکی از محارم او باشد و اگر محارم نباشند کاه ضرورت باشد و لکن بهتر اینست که از صلحا باشد و در دفن
زنی که شوهر دارد بهتر شوهر اوست پنجم آنکه وقت گذاشتن او بگوید بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله
اللهم الی رحمتک لا الی عذابک اللهم افسح له فی قبره و لقنه حجته و ثبته بالقول الثابت و قنا
و ایاه عذاب القبر و در وقت گذاشتن در قبر بگوید اللهم اجعله روضة من ریاض الجنة و لا تجعله حفرة من
حفر النار و در وقت لحد گذاردن بگوید اللهم عبدک و ابن عبدک و ابن امتک نزل بک و انت
خیر منزول به و بعد از گذاشتن در قبر بگوید اللهم جاف الارض عن جنبیه و صاعد عمله و لقه منک
رضوانا ششم آنکه گودی قبر تا چنبره گردن یا بقد قامت متعارف باشد هفتم آنکه در زمین سخت
لحد از جانب پیش روی میت رو بقبله بشکافند که میت را در آن بخوابانند و در زمین سست که خوف

فصل هفتم در آداب دفن

قبر

در بیان کیفیت دفن میت

خوابیده و بغلش رو به قبله باشد در وسط مثل نهر بکنند اگر خواهند بنا کنند در زمین سست عوض شق کاوند
وسط نهر را با خشت بنا بپوشانند هشتم آنکه لحد گشاده و بلند باشد قدر نشستن یک مرد و سنت است
نهم آنکه بعد از گذاردن میت در قبر گره کفن را از جانب سر و پا بگشایند و روی میت را باز کنند و بر خاک بگذارند
و اگر خاک کربلا باشد افضل است و اگر خوف ضایع شدن تربت باشد در زیر سر یا مقابل رو بچینند
بگذارند مثل خشتهای تربت مانند آن و روایت شده است که زنی زنا میکرد و اولاد زنا را بعد از زا
شدن میسوزانید از جهت خوف از اهل خود و بر حال او کسی مطلع نبوده مگر مادرش چون مرد دفنش
کردند پس قبر او را بیرون انداخت و قبول نکرده پس نقل بجای دیگر کردند باز قبر قبول نکرد پس
اهلش آمدند بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و حکایت را نقل کردند پس حضرت از مادرش
پرسیدند که این زن چه کار میکرد مادرش قصه را نقل نموده حضرت فرمودند که زمین قبول نمیکند
بجهت آنکه عذاب میکرد خلق خدا را بعذاب خدا پس فرمودند قبرش از تربت حسین صلوات الله علیه بگذارید پس
گذاشتند پس خدا ستر کرد او را دهم آنکه خاک را بر سر قبر بپاشند با پشت دست یازدهم آنکه خشتی
یا کلوخی در پشت میت بگذارند تا آنکه بر پشت نغلطد دوازدهم آنکه ولی یا ماذون از ولی دهان خود را
نزدیک گوش میت ببرد و شانه راستش را بدست راست و شانه چپش را بدست چپ بگیرد و حرکت دهد
تلقین کند و اعتقادات حقه بگوید سه مرتبه یا یک مرتبه بگوید در کتب معتبره مذکور است
سیزدهم آنست که بعد از آن تلقین بیرون آید آنکه میت را استغفار تلقین نماید که جمع کرده باشد میان تلقین عربی
و تلقین کردن بلغت و زبان خود میت شاید اولی باشد چهاردهم آنکه لحد را بخشت و بخوان بپوشانند که خاک
بر میت نریزد و از جانب سر ابتدا بپوشانند لحد را در وقت پوشانیدن لحد بگوید اللهم صل وحدته
وَآنِسْ وَحْشَتَهُ وَآمِنْ رَوْعَتَهُ وَأَسْكِنْ إِلَيْهِ مِنْ رَحْمَتِكَ رَحْمَةً تُغْنِيهِ بِهَا عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاكَ فَإِنَّمَا
رَحْمَتُكَ وَسِعَتْ لِلطَّالِبِينَ و اگر میت زن باشد ضمیرها را مونث بگوید پانزدهم آنکه در وقت بیرون
آمدن از قبر از جانب پا بیرون بیاید بجهت احترام و بجهت آنکه برای هر چیزی دری هست و در قبر از طرف
پای میت است و بعد از بیرون آمدن از قبر بگوید اِنّا لِلهِ وَاِنّا اِلَیهِ راجِعُونَ اللّهُمَّ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ فِی اَعْلَی
عِلِّیِّینَ وَاخْلُفْ عَلَی اَهْلِهِ فِی الْغابِرِینَ وَعِنْدَکَ نَحْتَسِبُهُ یا رَبَّ الْعالَمِینَ شانزدهم آنکه حاضران
غیر خویشان میت خاک را با پشت دستها بر قبر بریزند هفدهم آنکه در وقت خاک ریختن بگویند
انا لله و انا الیه راجعون و حدیث از حضرت امام رضا صلوات الله علیه
روایت شده که هر کس سه مرتبه خاک بر قبر بریزد و بگوید اللهم ایمانا بک و تصدیقا بکتابک

وضعیف است خاک شفا ۱۲

در بیان کیفیت دفن میت

هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله سنو لبید بخداوند جزیره حسنه هفتم
انکه قبر را از زمین بلند کنند تا انکه قبر مسطح باشد قصد باره او بکنند پیش کنند هیچ انکه
بلند قبر را بقدر چهار انگشت هم اماده تا ازین بگیر دور شده قرار دهند نوزدهم انکه بر روی قبر آب بریخ
بریزند بیستم انکه نشانه بر سر قبر بگذارند بیست و یکم انکه آب بر روی قبر بریزند ابتدا از جانب سر بریزند
تا از سر بگردانند تا از جانب پا بجانب سر از گردند اگر آب زیاد آید در وسط قبر بریزند و مستحب است که رو بقبله
و دیگر انکه چهل ... ایستاده ... بیست و دوم انکه ... نکنند ... بریزند تا آخر
بیست و سوم انکه در وقت آب ریختن رو بقبله باشد بیست و چهارم انکه بعد از ریختن آب حاضران دست
بگذارند بر قبر و بقدری فشار دهند که اثر انگشتان باقی بماند بلکه تمام دست
قبر باید خصوصا بر قبر بنی هاشم و برای کسی که بر میت نماز نکرده و مستحب است که ... در حال
گذاشتن ... بیست و پنجم انکه در وقت دست گذاشتن رو
بقبله باشد بیست و ششم انکه دران وقت هفت مرتبه سوره انا انزلناه را بخواند و بعد از دعا الحمد بپوشانند
تا مثل ... بیست و هفتم انکه ولی میت یا شخصی از حاضران ... بعد از رفتن حاضران
قبر ... بلند تلقین میت نماید ... که ... تلقین ... میشود که ...
میشوند از سوال ... تلقین میت ... از سوال ... بعضی ظاهر
شود که تلقین مستحب است ... بعد از کفن ... بعد از برکردن
قبر ... بیست و هشتم انکه در حال تلقین رو بقبله باشد بیست و نهم انکه ولی میت
بعد از تلقین سوره حمد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و قل هو الله احد و آیة الکرسی بخواند
از قرائت اینها اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید و صلوات ... سی ام انکه اسم میت را با اسم پدرش
در لوح بنویسد ... بر بالای سر قبر نصب کنند سی و یکم انکه قبر را چهار گوشه بسازند سی و دوم
انکه قبر را ... سی و سوم انکه انگشت ... بر قبر ... بگذارند و نقش
لا اله الا الله ... محمد نبیی و علی امامی و ائمه ... باشد **فصل هفتم** در امور مکروهه ... چند چیز
اول انکه میت ... در یک قبر دفن ... بعضی ظاهر میشود که مرد و اجنبیه
و زن ... در یک قبر ... فاصله بگذارند
و افضل ... سوم انکه ... آب بر ... چهارم انکه
... از قبر بلند ...

در بیان کیفیت دفن میت

علامه اعلی الله مقامه کراهت نوشتن بر قبر را مخصوص [illegible] قرار داده است چهارم آنکه غیر اهل میت قبر کنند
اندر و اندبر کار کنند [illegible] بلکه ظاهر [illegible] آنست که از بعضی ظاهر می‌شود که مخصوص
کراهت [illegible] کل کاری کردن چنانچه از بعضی اختصاص کراهت [illegible] ظاهر می‌شود [illegible]
ان پنجم آنکه قبر را ماهی پشت قرار بدهند ششم آنکه قبر را بعد از شکستن تعمیر کنند که خداوند عالم دوست
میدارد دل شکسته و قبر شکسته را بلی قبور انبیا و ائمه و علما و صلحا و شهدا را تعمیر کردن مستحب است
بلکه بنا باید کرد و واجب می‌شود هفتم آنکه بنا و عمارت بر قبر درست کنند بلکه خیمه بر آن بزنند و حکم
آنست که در قبور ائمه و صلحا هشتم آنکه قبر را گل کاری بکنند اگرچه به آن همان قبر باشد [illegible] گل کاری بکنند
چه در ظاهر قبر و چه در باطن مکروه است مثل لحد [illegible] مکروه است مگر در قبور انبیا و اولیا
و ائمه هدی که ممکن نباشد مگر برای اغراض صحیحه مثل تلاوت قرآن و دعا نهم
آنکه بر سر قبر بنشینند یا دهم آنکه قبر را مسجد قرار بدهند که نماز بالای آن بکنند یا آنکه او را محل سجود
قرار دهند یا آنکه بالای قبر و پهلوی قبر مسجد درست کنند که نماز جماعت یا فرادی نمایند لکن در پهلو
قبر امام بعنوان مسجد ضرر ندارد یازدهم آنکه بالای قبر راه بروند بدون غرض و داعی پس اگر زیارت
اهل قبور موقوف باشد بگام نهادن ضرر ندارد و در حدیث است که هرگاه داخل قبرستان می‌شوی
گام بنه بر قبرها و بالای ایشان راه برو که هر که مؤمن است از راه رفتن تو راحت می‌یابد و هر که منافق است درد
میکشد دوازدهم آنکه بالای قبر یا آنکه در مقبره بول و غایط بکنند چهاردهم آنکه سر قبر یا آنکه در مقبره
خنده بکنند پانزدهم آنکه از مکانی که فوت شده میت از آنجا نقل بمکان دیگر بکنند مگر به مشاهد مشرفه
و اما کنه متبرکه و نقل از عرفات بحرم که در حدیث است بلکه از حدیث معروف و غیره استفاده میشود نقل به مشاهد
مشرفه بلکه بجهت بعضی از خواص و فضیلت میشود هرچند خصوص نقل از مشاهد به مشاهد دیگر
خالی از کراهت نیست و فی الجمله احترام مشاهد و بعضی از بزرگان علما مثل صاحب مقامع اعلی الله مقامه
ذکر کرده اند که دفن در بعضی مشاهد بهتر است از دفن در کربلا و لکن کلام بعضی اینست که دفن در کربلا بهتر
از دفن در جمیع مشاهد مشرفه و مقابر ائمه و اماکن متبرکه حتی مکه و مدینه و نجف اشرف و الله العالم شانزدهم
آنکه قبر را در خانه قرار بدهند که باعث وحشت اهل خانه میشود و موقوف [illegible] او کثرت [illegible] هفدهم
هفدهم آنکه قبر را آلوده بنجاست و کثافات نمایند اگر آلوده شده دور نمایند فصل [illegible] در احکام
بعد از دفن و آنچه حرام است در این باب از آن چند چیز است اول نبش قبر و آنکه حرام است نبش قبر انبیا
و ائمه معصومین و فاطمه زهرا سلام الله علیها [illegible] از مقامات [illegible] هر چند [illegible]

در بیان کیفیت نبش قبر میت

هرچند عقل و روایت باشد لکن حرمت نبش قبر غالبا مشروط بچند شرط است اول آنکه میت خاک
نشده باشد بالمره پس اگر خاک شده باشد جایز است که نبش نمایند بلکه جمعی از علما تصریح کرده‌اند
که اگر دفن در زمین وقف مثل مقبره مسلمانان نشده باشد و میت خاک شده باشد واجب است که قبر
خراب کنند صورت قبر را باقی نگذارند و با زمین مساوی کنند تا اینکه هر کس که خواهد میت خود را در آنجا
دفن کند و وجوب خراب کردن صورت قبر باقی نگذاشتن هر چند ضعیف است خصوص در وقتی که حاجت
با نقیر معلوم نباشد لکن جواز شرعی حرمتی ندارد و بی مضایقه است در غیر علما و صلحا و شهدا و اولاد
ائمه و اما اگر جسد میت خاک شده باشد استخوان آن باقی باشد پس اگر استخوان چنان سست شده باشد
که با اندک صدمه ریزه ریزه و خاک شود پس آن هم جایز است و اما اگر سخت و صلب باشد خلاف است قوی جواز است
و احوط ترک است حتی آنکه اگر با اعتقاد خاک شدن میت نبش قبر نموده و بعد معلوم شد که خاک نشده و استخوان
باقیست احوط آنست که دوباره پر کنند قبر را و بدانکه شرط جواز نبش در این صورت آنست که یقین بخاک
شدن حاصل شود و اما اگر ظن بخاک شدن حاصل باشد پس اقوی عدم جواز اعتماد بظن است و بدانکه
این شرط در حق انبیا و ائمه معصومین بلکه علمای کاملین محققین نیست و نخواهد شد زیرا که بدن ایشان هرگز
در زمین [illegible] و ابدان ایشان تغییر نمیکند عقل و نقل بر مؤید مطلب است در این خصوص جماعتی شهدا و اولیا
اعلی الله مقامهم در ذکری نقل شده که از طرق عامه و خاصه از پیغمبر صلی الله علیه و آله که آن بزرگوار فرمودند
زندگانی من خیر است برای شما و مردن من نیز خیر است برای شما عرض کردند یا رسول الله این چگونه میشود فرمود
اما حیوة من خیر است بجهة آنست که خداوند عالم فرموده در قرآن مجید که نیست خداوند تعالی که عذاب کند
ایشان را و حال آنکه بوده در میان ایشان باشی و اما مفارقت من از شما پس بجهة آنست که اعمال شما عرض میشود
بر من در هر روز پس اگر خوبیست از خداوند تعالی طلب زیادتی میکنم و اگر بد است از خدا طلب مغفرت
میکنم عرض کردند چگونه میشود و حال آنکه شما خاک شده اید [illegible] فرمودند حاشا و کلا بدرستی
که خداوند جل و علی حرام نموده است گوشتهای ما را بر زمین اینکه بخورد از او چیزی را و جسد صدوق
را در زمانی [illegible] بلکه معروف است اگر کسی [illegible] بدون [illegible]
جسد میت [illegible] ظاهر کنند که این نبش حرام است پس اگر [illegible] ظاهر شود اصلا مثل آنکه
میت با صندوق باشد یا تابوت [illegible] و ضرری ندارد دویم آنکه مثل سرداب [illegible] نباشد که در مثل سرداب
[illegible] میت حرام است [illegible] کنند که میت [illegible] بگذارند که این نبش
نبش حرام نیست چهارم آنکه بقصد دفن باشد پس اگر [illegible] بگذارند در زمین [illegible] با زمین غصبی باشد

مالک

در بیان کیفیت دفن میت

مال الغیر یا اجاره بقصد امانت یا بکراهه و بعنوان یا آنکه نقل کنند جایز است بلکه بعضی لازم دانسته‌اند در این وقت
طول بکشد و بمانند که صدا دفن کنند پنجم آنکه زمین تمام آن یا بعض آن غصبی باشد پس اگر زمین بعض غیر
شود سهوا یا جهلا جایز است نبش قبر هر چند باعث هتک حرمت شود و واجب نیست صاحب ملک
قبول اجرة یا بقاء آن باشد بلکه هر چند باعث شود بلکه جایز است برای هتک حرمت بلکه برای هر مؤمن
قبول اجرة و قیمت مثلا و اگر اذن در دفن داشته باشد هنوز میت را دفن نکرده باشند یا آنکه گذاشته
و نیز را پر نکرده‌اند و آن شخص رجوع از اذن خود نموده یا آنکه مرده است و بوارث او منتقل شده است
یا آنکه ملک بدیگری منتقل شده است پس اگر با اینها از اذن جدید دفن نمود جایز است نبش آن و اگر بعد از
دفن نمودن رجوع نموده یا آنکه بیهوش شده یا آنکه مرده و بدیگری منتقل شده در این وقت جایز نیست نبش
هیچکس نبش و لازم است که میت را در مکان باقی باشد تا آنکه حال شود ششم آنکه کفن غصبی یا حریر
باشد یا مثل حریر علی الاقوی دفن شده باشد که در این وقت جایز است نبش و واجب است قبول قیمت
صاحب آن کفن هفتم آنکه در مکان مناسب دفن شده باشد پس اگر در مقبره یهود یا در مزبله یا در مکان
غیر مناسب دفن شود یا آنکه در قبر نجاستی حاصل شود که هتک حرمت میت شود یا آنکه با دشمن
دین خدا دفن شود یا با زنا جنبیه دفن شود یا آنکه هتک حرمت میت شود بکثرة مرور در این وقت نبش قبر
جایز است هشتم آنکه خوف باشد بر بدن میت از سیر و یا درندگان یا دشمنان او یا حیوانی که در این وقت
جایز است نبش یا آنکه واجب شود نهم آنکه بجهة نقل بمشاهد مشرفه و قرب جوار ائمه و صلحاء و
علماء و هر مکانی که رجای ثواب و امید برکت و امن از عذاب و لعو زیادتر باشد بنا بر شد ١٦ الا جایز است بلکه
بعضی گفته‌اند که جایز است هر چند هتک حرمت میت شود بلکه بعضی گفته‌اند هر چند مستلزم پاره
پاره شدن میت شود و احکام خالی از قوت نیست حتی در شهید هر چند در شهید بلکه مطلقا احوط
ترک نبش است مگر آنکه در وصیت او باشد که او مال قیمتی مانده باشد چنانچه مثل انگشتر یا انجیر علی الاقوی
مثل که شواره و انگشتر قیمتی که و صیت نبش او نکرده باشد که در این وقت جایز است نبش
یازدهم آنکه بجهة اثبات حق و شهادت بر عین او بناشد پس اگر نبش کنند بجهة ارث یا بجهة عده زن یا
بجهة جنایتی که بر میت شده یا از میت شده جایز است نبش بشرط رجاء ثبوت حق به نبش پس اگر رجاء نباشد
بجهة تعیین صورت میت که نتوان شناخت جایز نیست نبش دوازدهم آنکه دفن بشرع نشده باشد پس اگر
دفن کردند که بعد بر غسل دفن شده یا آنکه رو بقبله دفن نشده یا آنکه از دست چپ و بقبله دفن
شده یا آنکه بی غسل یا کفن و بی حنوط یا بی نماز مکانی که وصیت نموده و اذن اولیاء داده اند نموده دفن

۷ در سرداب
مسلمانان دفن
شود که ضرر به
مادة شود یا آنکه

در بیان کیفیت نبش قبر

حکم نبش قبر

هر چند طفل و دیوانه باشد لکن حرمت نبش قبر غالباً مشروط بچند شرط است اول آنکه میت خاک
نشده باشد بالمره پس اگر خاک شده باشد جایز است که نبش نمایند بلکه جمعی از علما تصریح کرده اند
که اگر قبر در زمین وقف مثل مقبره مسلمانان شده باشد و میت خاک شده باشد واجب است که قبر را
خراب کنند و صورت قبر را باقی نگذارند و با زمین مساوی کنند تا اینکه هر کس که خواهد میت خود را در آنجا
دفن کند و وجوب خراب کردن صورت قبر را باقی نگذاشتن هر چند ضعیف است خصوص در وقتیکه حاجت
بآن قبر معلوم نباشد لکن جوازش عیبی ندارد و در مضایقه است در قبر علما و صلحا و شهدا و اولاد
ائمه اما اگر جسد خاک شده باشد و استخوان باقی باشد پس اگر استخوان چنان سست شده باشد
که باندک صدمه ریزه و خاک شود پس اینهم جایز است و اما اگر سخت و صلب باشد خلاف است اقوی جواز است
و احوط ترک است حتی آنکه اگر باعتقاد خاک شدن میت نبش قبر نموده و بعد معلوم شد که خاک نشده و استخوان
باقیست احوط آنست که دوباره پر کنند قبر او را و بدانکه شرط جواز نبش در این صورت آنست که یقین بخاک
شدن حاصل شود و اما اگر ظن بخاک شدن حاصل باشد پس اقوی عدم جواز اعتماد بظن است و بدانکه
این شرط در حق قبور انبیا و ائمه معصومین بلکه علمای کاملین محقق نیست و نخواهد شد زیرا که بدن ایشان
و زمین و هوا ضرر بابدان ایشان نمیکند و عقل و نقل نیز موید همین است خصوص حیات شهدا و اولیا
اعلی الله مقامهم در ذکر نقل میشود از طرق عامه و خاصه از پیغمبر صلی الله علیه و آله که آن بزرگوار فرمودند
زندگانی من خوبست برای شما و مردن من نیز خوبست برای شما عرض کردند یا رسول الله این چگونه میشود فرمود
اما حیات من خیر است بجهة آنست که خداوند عالم فرموده در قرآن مجید که نیست خداوند عالم که عذاب کند
ایشان را و حال آنکه بوده در میان ایشان باشی و اما مفارقت من از شما پس بدرستیکه اعمال شما عرض میشود
بر من در هر روز پس آنچه خوبست از خداوند عالم طلب زیادتی میکنم و آنچه بد است از خدا طلب مغفرت
میکنم عرض کردند چگونه میشود و حال آنکه شما خاک شده اید حضرت فرمودند حاشا و کلا بدرستیکه
که خداوند جل و علی حرام نموده است گوشتهای ما را بر زمین بآنکه بخورد از او چیزی و جسد صدق
را در زمین جا [illegible] بلکه معروف است که اگر کسی غسل جسد را بدهد او مثل کند بدن [illegible]
جسد میت را بیرون آورد تا آنکه ظاهر کنند که این نبش حرام است پس اگر میت ظاهر شود اصلا مثل آنکه
میت با صندوق یا تابوت بیرون آورد و بی ضرر ندارد [illegible] اگر مثل سنگ یا استخوان نباشد که در مثل سنگ
و استخوان بیرون آوردن میت حرام است نه آنکه سر را باز کنند که میت پیدا کند و بگذارند که این نبش
نبش حرام نیست [illegible] آنکه بغصب دفن باشد پس اگر غاصب بگذارند در زمین مباح یا زمین غیر با اذن

مالک

در بیان کیفیت دفن میت

مال الناس یا اجاره بقصد امانت یا بکاه بعنوان آنکه نقل کنند جایز است بغیر استثنا و در این وقت
طول بکشد تا بکلی ... صدا دفن کنند پنجم آنکه زمین تمام آن یا بعض آن غصبی بنا باشد پس اگر بعد دفن غیر کی
شود سهواً یا جهلاً جایز است نبش قبر هر چند ... هتک حرمت شود و واجب نیست صاحب زمین
قبول اجرت یا قیمت زمین ... هر چند ... باشد ... از برای رحمت بلکه برای هر مومن
قبول اجرت و قیمت مستحب است و اگر از نهر رد ... باشد هنوز صبر ... نکرده باشند یا آنکه کذا
و غیر ... دهد آن شخص رجوع از اذن خود نموده یا آنکه مرده است و بوارث او منتقل شده است
یا آنکه ملک کسی دیگر است پس اگر با ... اذن جدید دفن نمودند جایز است نبش قبر و اگر بعد از
نمودن قبر رجوع نموده یا آنکه بیهوش شده یا آنکه مرده و بدیگری منتقل شده در این وقت جایز نیست
هیچ کس نبش و لازم است که صبر ... تا کفن باقی باشد تا آنکه خاک شود ششم آنکه کفن غصبی یا غیر
جایز مثل حریر ... علی الاقوی دفن شده باشد که در این وقت جایز است نبش و واجب نیست قبول قیمت ثوب
جایز کفن شد هفتم آنکه دفن در مکان نامناسب شده باشد پس اگر در مقبره یهود یا در مزبله یا در مکان
غیر مناسب دفن شود یا آنکه در ... حاصل شود که هتک حرمت شود یا آنکه با دشمن
دین خدا دفن شود یا بازن اجنبیه دفن شود یا آنکه هتک حرمت شود بکثرت ورود ... در این وقت نبش قبر
جایز است هشتم آنکه خوف باشد ... بیرون آوردن میت دشمن او یا ... در این وقت
جایز است نبش تا امن شود که واجب ... نهم آنکه ... نقل بمشاهد مشرفه و قبر ... اولیا و صلحا و
علما و هر مکانی که رجا ثواب در او بیشتر و امن از عذاب او زیادتر باشد ... جایز است بلکه
بعضی گفته اند که جایز است هر چند هتک حرمت شود بلکه بعضی گفته اند هر چند ... یا
پاره شدن میت شود و لیکن حکم خالی از قوه نیست حتی در شهید هر چند ... شهید بلکه مطلقا احوط
ترک است دهم آنکه در قبر او یا در ... مال قیمتی مانده باشد چه از خودش باشد یا از غیر علی الاقوی
حتی مثل انگشتر و ... که وصیت ... کرده باشد که در این وقت جایز است نبش
یازدهم آنکه بجهة اثبات حق و شهادة بر عین او بنا شد پس اگر نبش کنند بجهة ارث یا بجهة عده زن یا
بجهة جنایتی که بر میت شده یا از میت شده جایز است نبش بشرط رجا ثبوت حق به نبش پس اگر رجا نباشد
بجهة تغییر صورت میت که نتوان شناخت جایز نیست نبش دوازدهم آنکه دفن شرعی نشده باشد پس اگر
دفن ... که جمعی ... دفن شده یا آنکه رو بقبله دفن نشده یا آنکه از ... دفن
شده یا آنکه بی غسل یا کفن ... حنوط یا در غیر مکانی که وصیت نموده و اذن اولیا ... دفن

از برای او رحمت بلکه

۷ در سر راه مسلمانان دفن شود که ضرر ... ماده شود یا آنکه

در بیان کیفیت دفن میت

نموده باشند دفن نمودن جایز است بلکه علی الاقوی و هم چنین اگر فرض شود که میتی را دفن نموده و هنوز پوسیده
نشده یا آنکه نبش قبر او جایز نشده یا بالجمله نبش قبر او نموده و میت دیگر را در آن قبر دفن نمودند حال اگر
بخواهند که این قبر را نبش کنند بجهة نبش میت ثانی مثل اینست باید در جواز نبش ملاحظه [illegible] اول را باید ملاحظه
دو میت را که اگر استخوان جسد اول یا پوست نبش مرقوم حرام است هر چند فرض شود که استخوان جسد
میت دویم خاک شده باشد اگر استخوان جسد میت اول خاک شده جایز است علی الاقوی نبش مرقوم هر چند
استخوان جسد میت دویم هنوز خاک نشده باشد بلی احوط ملاحظه میت دویم نیز هست بجهة آنکه هر چند
حرکت دفن در مال الغیر بوده ولکن بقا او بر وجه حرام نبوده بعد فرض مرقوم و شاید از این قبیل باشد
دفن اموات متعدده در مشاهد مشرفه که غالبا مستلزم نبش است و علما منع نمیکنند بجهة احتمال
یا از جهة احتمال وجود محل صحیح دیگر یا از جهة اینکه علم به نبش در حین دفن ندارند بعینه مکان را [illegible]
میکنند [illegible] مثل اینکه [illegible] و معارضه با حمل فعل مسلم بر صحت نمیکنند یا از جهة اینکه [illegible]
بپسندند بلکه جواز نبش قبر در وقتیکه خوف [illegible] میت یا آنکه [illegible] باشد حرمت میت باشد یا
[illegible] اصل [illegible] بجهة اصل کفن یا اتمام کفن یا اوصیا کفن بلکه برای [illegible] دفن بلکه
[illegible] خالی از قوة نیست هر چند برای [illegible] نماز [illegible] نبش نیست بجهة امکان نماز کردن بر قبر
و هم آنکه بجهة [illegible] بعضی از اجزای میت یا شد یا آنکه [illegible] بعد از دفن بدن [illegible] پیدا شد کنند
[illegible] هر چند مستلزم نبش قبر و ظاهر شدن جسد میت شود علی الاقوی لکن [illegible] است که [illegible]
میت [illegible] مستلزم [illegible] جسد میت [illegible] آنکه [illegible] شده میت [illegible] باشد
[illegible] احتمال [illegible] که میت [illegible] شده [illegible] نبش جایز است یا نه [illegible]
باشد [illegible] بجهة اصلاح [illegible] کرده اند
[illegible] جایز است [illegible] کرده اند [illegible] نبش [illegible] بجهة اصلاح [illegible] مقبره باشد
بلکه [illegible] جایز است [illegible] خانه [illegible] باشد [illegible] نبش مثل آنکه از جهة اضطرار
یا [illegible] آنکه [illegible] بنابر [illegible] آنکه لازم نیست بر فرض نبش
حرام [illegible] آنکه میت [illegible] در [illegible] قبر که نبش کرده اند دفن کنند بلکه اولیا
میت [illegible] اولیا هر جا که خواهند دفن کنند بعضی [illegible] بر کسیکه [illegible] میت
از قبر [illegible] است [illegible] غیر مشروع [illegible] بعض [illegible] نموده اند که ممکن است
[illegible] حکم [illegible] غایة [illegible] این [illegible] صورت [illegible] باشد که این شخص [illegible]

در حین

تتمه در بیان کیفیت دفن میت

در غیر مکان اول که دفن شده ولا لزوم اعاده در همان مکان اول مشکل است پس هرگاه دفن بعد
از نبش در حق هر دو نبش اذن او ولی او باشد علی الاحوط حتی رجلی که استخوان میت باقی باشد که
بعد از نبش استخوان را در همان مکان دفن کنند یا جای دیگر ولی اذن ولی هم هر چند احتمال سقوط
اذن ولی در مثل میتی که استخوان شده یا مبتلا شده خالی از قوت نیست لکن احتیاط اولی است
دوم و سوم و چهارم از محرمات سیلی بر رو زدن و رو خراشیدن و گیسو بریدن بلکه جماعتی ذکر
کرده اند که حرام است پیچیدن گریبان و پاره کردن جامه از برای غیر پدر و برادر و اما در حق پدر و
برادر جایز است بلکه در حق پدر بلکه در حق زوجه نیز بمقتضای بعضی از اخبار و فتوی بعضی [illegible]
باشد و فریاد بخارج از متعارف نیز بعضی حرام دانسته اند و نوحه که مشتمل بر دروغ و [illegible]
باشد نیز حرام دانسته اند و اما نوحه حق چه با شعر و چه بغیر شعر ضرر ندارد بلکه جایز است که نوحه کنند
مزد بگیرند در نوحه سرائی چنانچه وقف بر نوحه کنندها و وصیت برای ایشان نیز جایز است [illegible] نوحه
شب را مکروه دانسته اند بعضی و بلکه گریه [illegible] جایز است و کراهت ندارد و حرمت نیز ندارد مگر آنکه مشتمل
بر جزع و بی صبری و عدم رضا به قضا و قدر باشد که در آن وقت اگر حرام باشد از جهت دیگر است و
بعضی مکروه دانسته اند نشستن از برای تعزیه زیاده بر یک روز تا سه روز بلکه از بعضی جزء استفاده
میشود و حرمت کراهت [illegible] نسبت [illegible] کراهت نشستن زیاده بر یک روز با الغاء
نظر از قصد یک مثل آنکه قصد نماید در نشستن زیاده بر یک روز تا سه [illegible] قرائت قرآن و دعا و فاتحه
برای میت [illegible] اینکه از برای حرمت نفع شده و [illegible] شود و لکن حرمت این مذکورات و کراهتش در حق غیر
اولیاء الله ثابت است اما در حق اولیاء الله از انبیاء و ائمه اطهار و فاطمه زهرا بلکه علما و شهداء هم مشکل
اشکال است چنانچه استحباب [illegible] ثابت نسبت [illegible] خصوص آنچه [illegible] یعنی سید الشهداء روحی
و روح العالمین فداه هر گریه [illegible] ظاهر [illegible] مثل رو خراشیدن و قصداً بلند کردن بلکه
سیلی بر رو زدن بلکه مطلقاً [illegible] سر و صورت [illegible] که در بعضی از احادیث
هست که مورد [illegible] و ثواب است [illegible] شعائر الله باشد [illegible]
معلوم باشد [illegible] تتمه هرگاه زن حامله باشد و بچه اش در شکمش مرده باشد و
علم به مردنش حاصل شده باشد پس اگر خوف در بودن طفل در شکم برای آن زن حامله نباشد [illegible] ضرر
ندارد و اگر خوف باشد باید کاری بکنند که طفل از شکم بیرون بیاید بهر نحوی که ممکن باشد [illegible]
علاجی که مقدور [illegible] ندارند بغیر از آنکه طفل را [illegible] است هر چند [illegible]

خاتمه در بیان اغسال مستحبه

اگر دست برای اخراج در فرج زن نمایند طفل را پاره پاره نمایند بیرون آورند و اگر جنین طفل در شکم مادر مرده باشد
امر او کلاشوه ... باید کار به زنان شوند با امکان و با عدم امکان مردان که محرم باشند از پدر و برادر و پسر
با عدم امکان مردان بیگانه نیز اگر حامله بمیرد و بچه زنده باشد پس اگر ممکن باشد بیرون آوردن بچه
بدون پاره کردن شکم پس همان متعین است با عدم امکان پهلوی چپ او را بشکافند و بچه را بیرون
آورند و بعد از آن بدوزند هر چند قطع نداشته باشند بزنده کانی بچه بعد از خروج بلکه اگر قطع داشته
باشند که بعد از خروج نیز بچه خواهد مرد باز لازم است اخراج طفل بلکه کافی است در لزوم اخراج طفل
اینکه اگر در شکم بماند دفن کنند و دفن خواهد کرد و اگر موت چنین طفل معلوم نباشد شکافتن
جایز نیست و هر گاه بچه زنده و حامله نیز زنده باشد ولکن خوف فوت در حق مادر و بچه هر دو باشد
در این صورت لازم است که منتظر شوند تا موالید شوند خاتمه در بیان اغسال مستحبه بدانکه مجموع اغسال
مستحبه هر چند بسیار است الا آنکه در اینجا ذکر نماییم که زمان خاص از جمله شهر ... که ... و عمره سبب
استحباب آن شده و از جمله اول غسل جمعه است بنا بر اقوی مستحب است نه واجب و استحباب آن ثابت
است در حق مردان و زنان هر چند که در حق مردان بیشتر است و هم چنین آزاد و بنده هر چند بنده باشد
از آنها ... در ... و پیرمردان ... ولیکن ... نیست بلکه استحباب
او ثابت است در حق حاضر و مسافر و در حق کسی که بجا آورد نماز جمعه را یا بجا نیاورد بلکه برای طفل
ممیز نیز مستحب است علی الاقوی و احادیث در فضیلت این غسل بسیار است از جمله منقول است از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام که غسل جمعه پاک کننده از گناهان و کفاره گناهان است که واقع می
شود از جمعه تا جمعه دیگر بلکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در مقام ملامت بعضی از اشخاص
میفرمودند که تو عاجزتری از کسی که ترک غسل جمعه کند بلکه در حدیث است که غسل جمعه باعث پاکی غسل
کننده است از جمعه تا جمعه دیگر بلکه در حدیث وارد است که تارک غسل جمعه همیشه محروم است تا جمعه
دیگر بلکه از جمله مبالغه در این تاکید در ترک غسل جمعه عمدا نیز وارد است که از خداوند طلب
آمرزش از گناه نماید بلکه در حدیث است که بترک غسل عمدا و بقا وقت نماز غسل کنند نماز را اعاده
کنند بلکه ... از اخبار کراهت ترک غسل جمعه نیز معلوم میشود و وقت آن علی الاقوی از ابتدا
طلوع صبح صادق از روز جمعه است تا ظهر و بعد از آن قضا میشود هر چند احوط آنست که از زوال که
وقت نماز جمعه باقی است بلکه تا غروب قصد ادا و قضا ننماید جایز نیست مقدم داشتن غسل جمعه
مگر اینکه در روز پنجشنبه خوف داشته باشد از نبودن آب در روز جمعه ... پس غسل برای ... در غسل

... باغسال مستحبه

... و مقدمات آنکه در این وقت جایز است که در روز پنجشنبه مقدم بدارد غسل جمعه را
و غسل را بر تقدیم خصوص اگر خوف بودن آب در روز قضا نیز باشد بلکه بعضی تصریح
کرده اند که در این حکم با قضا نیز تقدیم بر قضا مخالفی ندیدم بلکه بعضی ... ملحق نموده اند
روز پنجشنبه در جواز تقدیم غسل جمعه با خوف بودن آب بلکه بعضی مطلق خوف ... از استعمال
آب یا نبودن آن در روز جمعه و در روز پنجشنبه یا ممکن است در روز چهارشنبه تقدیم غسل در روز چهار
شنبه و هم چنین تا روز شنبه نیز محتمل است ... آنستکه اگر عدم تمکن از استعمال آب ... رفع شود
... یا بقول نمودن ... باشد و اعاده تقدیم غسل جمعه قرار بدهد
یعنی اگر مستلزم شود استعمال آب در روز پنجشنبه اگر لا بد ... باشد اولی است قضا بعد از تقدیم
در روز پنجشنبه ... اگر اعتقاد به نبودن آب مقدم داشت غسل جمعه را و در اثنا غسل معلوم شد
بودن آب تمام کردن غسل به قصد ... مشروع نیست ظاهر اینست که حدث حیض و ... مانع
مانع از مشروعیت غسل جمعه نیست چنانچه ... تقدیم بالتعقیب ... شرط صحت غسل جمعه نیست علی
الاقوی چنانچه حدث بعد از غسل جمعه با نوم و ... از مبطلات وضوء مبطل غسل جمعه نیست ... بلکه
بعضی ذکر کرده اند که حدث واقع در اثنای اغسال مانند ... ندارد بلکه بعضی نیز ذکر کرده اند
هرگاه کسی غسل جمعه بکند با اعتقاد اینکه روز جمعه است و بعد معلوم شد که پنجشنبه بوده در
هر دو فرض غسل صحیح است ... از غسل جمعه ... اگر ... از اغسال ... افضل ...
و بعد معلوم شد که ... بوده بلکه جمعه بوده یا آنکه قضا جمعه نموده و بعد معلوم شد
که جمعه نبوده و غیر جمعه از ایامی بوده که در آن غسل مستحب است در این وقت غسل فاسد است و لکن
غسل در این فرض نیز خالی از وجه نیست و وقت قضا ممتد است از ظهر روز جمعه تا غروب روز شنبه
بلکه امتداد وقت قضا تا جمعه دیگر نیز خالی از قوه نیست چنانچه بعضی نیز روا داشته و لکن ... خلاف
مشهور است اقتصار نماید در قضا بهمان روز شنبه بلکه بهتر اینستکه در شب شنبه نیز قضا نکند که از
بعضی ظاهر ... قضا خصوص روز شنبه است ... بعضی شرط کرده اند در
قضا تمکن از ادا و ترک نمودن آن عمدا یا سهوا یا جهلا اگر ترک نموده از جهت عدم تمکن از استعمال آب
در وقت ادا ... قضا ... با عدم تمکن از ادا خالی از قوه نیست خصوص اگر ترک کرده باشد
غسل جمعه را و ترک نموده عمدا یا سهوا ... کفاره ... بلکه اگر مقدم داشت
غسل جمعه را بجهت خوف نبودن آب در وقت ادا لکن بعد از آن متمکن از ادا شد اعاده نماید ...

... بوده هم جمعه شود معلوم و بعد ... غسل ... قضا

خاتمه در بیان غسلهای مستحبه

و در روز جمعه هر چند بعضی اعاده را مشروع ندانسته‌اند بلکه اگر در روز جمعه اعاده نموده قضا نماید
بلی اگر متمکن از ادا نشده قضا ساقط است پس شرط اعاده و قضا با تقدیم غسل در پنجشنبه تمکن از ادا
نیست ولکن متمکن از قضا باشد مراد اعاده بنحو قضا مشروع نیست لکن مع ذلک مضایقه از قضا در روز
شنبه ندارم بجهت احتمال مطلوبیت والله العالم و آخر وقت ادا افضل است از اول وقت و اول وقت
قضا و هر چند نزدیکتر باشد بآن افضل است از آخر وقت قضا و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
منقول است که هر که غسل جمعه بکند و بگوید أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ
أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ
پاک باشد [illegible] تا جمعه دیگر و در هم اغسال زمانیه غسل در ماه مبارک رمضان
کرد در لیالی افراد غسل مستحب است و در عشر آخر جمیعاً غسل مستحب است چنانچه در حدیث ثابت است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در هر شب از دهه آخر ماه مبارک رمضان میان مغرب و عشا غسل
میکردند و در شب بیست و سیم بخصوص دو غسل مستحب است یکی در اول شب و یکی در آخر شب بجهت نماز
تا وقتی از آخر شب که در آن نماز شب میتوان کرد جایز است که اقتصار نماید بغسل اول شب چنانچه جایز است
که اقتصار نماید بغسل آخر شب بلکه جایز است که بملاحظه غسل مطلق شب قدر یا طاق یا مطلق شب
دهه آخر ماه مبارک اگر غسل اول شب را فوت نموده یک غسل در وسط شب و یک غسل در آخر شب نماید و غسل
وسط شب بسبب عدم مشروعیت غسل آخر شب بخصوص چنانچه مشروعیت غسل بخصوص اول شب بسبب عدم
مشروعیت مطلق غسل نخواهد شد بلی اگر غسل مخصوص اول شب را بجا آورده نزد [illegible] باید غسل مطلق
شب را بجهت قوت احتمال تداخل فعل نماید هر چند بعضی از بزرگواران فرموده‌اند که اگر تمام شب غسل نموده نماز
نماید غسل در آخر شب را بجهت احتمال مدخلیت وصل بخصوص در مشروعیت غسل آخر شب فاین سخن خالی از دقت
نیست هر چند خالی از مناقشه نیز نیست و در شب اول غسل در نهرها مستحب است و مستحب است که سی کف آب
بر سر بریزد که باعث رفع فشار از بلاء [illegible] و ظاهر غسل در نهر است که در او غسل کنند چنانچه [illegible]
بر ترتیب لکن بعضی از بزرگواران تصریح کرده‌اند که اگر آب سی کف بریزد بجای [illegible] بکرد و غسل کنند [illegible]
چه [illegible] عمل [illegible] کرده است شرط [illegible] هر چند [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] که این سی کف آب [illegible] غسل [illegible] و ظاهر این است که این
کف [illegible] غسل [illegible] ظاهر این است [illegible]
[illegible] غسل مخصوص [illegible] شب [illegible] که غسل [illegible] سی کف آب [illegible]

اغسال ماه مبارک رمضان

نیز

خاتمه در بیان غسلهای مستحبه

بنه مستحبست که هر دو اول سال میباشد بلکه مجلسی اعلی الله مقامه در زاد المعاد فرموده اند که در جمیع شبهای
ماه مبارک رمضان غسل مستحبست ولکن روایت صحیحی که ظاهر الدلالة باشد بنظر نرسیده بلکه بر فرض
دلالت استحباب غسل بجمیع لیالی شهر مبارک رمضان بدلیل ظاهر الدلالة نرسیده استحباب غسل در
جمیع اجزای شب نیز بنظر نرسیده بلکه در خصوص بین عشائین وارد شده است لکن مجرد ورود این مقدار
کافی نیست در استحباب غسل موقوف در هر جزئی از اجزای شبهای ماه رمضان اگر باشد بنا بر این بعد غسل لیالی
شهر رمضان المبارک بحسب ظاهر احتیاط میدر غسل خواهند بود و ظاهر اینست که غسل شبهای ماه مبارک
در حال سقوط قرص شمس و حال غروب باید بجا آورد چنانچه در حدیث است پنجم غسل شب عید فطر و عید قربان
که در جمیع اجزای این دو شب ظاهر اینست که غسل مستحب باشد هر وقت از شب که باشد لکن در بعضی از روایات
است که غسل این شب را بعد از غروب آفتاب باید بجا آورد چنانچه بعضی از علما نقل کرده اند که روایت شده که غسل
عید را قبل از غروب بجا آورد و ما کو معلوم شود که شب عید است ششم غسل روز عید فطر و عید قربان
بلکه بعضی این دو غسل را واجب دانسته اند بلکه در حدیث است که اگر غسل عید را فراموش نموده در وقت
متذکر شده باشد وقت باقی باشد غسل کند و نماز را اعاده کند بلکه در بعضی از روایات است که
غسل عید قربان واجب است که بر معنی محمول است بر عدم ترک استحباب بهر کیفیت احتیاط در وقت
این غسل از طلوع فجر بجا آورد تا ظهر و اگر از ظهر گذشت ترک کند غسل روز عید را و لکن بجا آورد
بقصد قضا و نه بقصد ادا آن ضرر ندارد و مستحب است که غسل روز عید فطر را در نهر جاری بجا آورند
و هر گاه نهر جاری نباشد خود بنفسه از چاه و حوض غسل را بجا آورد در وقت شروع فرمودنی باید
غسل را در زیر سقف بجا آورد و بجا آورد میان الغروب در سنت نماید در وقت اراده که در روز عید فطر بگوید
اللهم ایمانا بک و تصدیقا بکتابک و اتباع سنة نبیک پس از آن بسم الله بگوید و غسل کند
و بعد از غسل بگوید اللهم اجعله کفارة لذنوبی و طهر دینی اللهم اذهب عنی الدنس جای دیگر
یوم عید فطر وارد است و در یوم عید اضحی نیز اگر باین طریق عمل نماید شاید بد نباشد هفتم غسل
در روز ترویه که هشتم شهر ذی حجه باشد هشتم غسل روز عرفه قبل از زوال تا هر وقت که بجا آورد
نهم غسل روز عید غدیر که هیجدهم شهر ذی حجه باشد پیش از زوال به نیم ساعت تا هر وقتی
که بجا آورد لیکن پیش از نماز روز عید بجا آورد بهتر است دهم غسل روز مباهله که بنا بر مشهور
بیست و چهارم ذی حجه میباشد بلکه اگر غسل مباهله را در بیست و یکم تا بیست و پنجم
بلکه در همه این ایام نیز بجا آورد باحتمال آنکه روز مباهله باشد شاید بد نباشد بعضی گفته اند

خاتمه در بیان اغسال مستحبه

از غسل جمعه غسل مباهله با مرد و هشتم بنا بر مشهور مطلقا مستحب است از آنکه جمعه روز مستحب باشد منافیه
از این بیست هم کاه مباهله با مطلق خصم باشد از انواع مشروع بدانکه غسل شب نیمه رجب
و شب نیمه شعبان و هم غسل بیست و هفتم که بیست و هفتم شهر رجب است پانزدهم غسل روز مولود
که هفدهم ربیع الاول است و اگرچه ولادت دوازدهم ربیع الاول نیز بعضی از علما اورده با احتمال انکه روز
ولادة آن بزرگوار این روز باشد شاید باید باشد دوازدهم غسل نیمه ربیع الاول سیزدهم غسل روز
نوروز و در تعیین آن اختلاف عظیم است ولکن اکثر بر آنند اول زمان تحویل آفتاب است که روز اول انتقال
شمس به برج حمل باشد غسل نماید بلکه هر روز بکند احتمال بود که روز نوروز باشد غسل نماید
شاید بنا باشد چهاردهم غسل شب بیست و پنجم پانزدهم غسل نیمه رجب المرجب است چنانچه بعضی ذکر کرده اند
بلکه از بعضی روایات استفاده استحباب غسل در روز اول رجب و روز آخر آن نیز مشهور است شانزدهم غسل
روز دحو الارض که روز پهن شدن زمین است که روز بیست و پنجم شهر ذی القعدة الحرام است و از بعضی
علما ظاهر میشود که غسل مستحب است برای هر زمان شریف بلکه هر مکان شریف دوم از اغسال
مستحبه غسل مکانی مستحب اکثر از مکان نا عشر و عشرین سبب استحباب آن شده است مثل دخول که
و بلد و دخول حرم مکه و بلد و دخول خصوص خانه کعبه غسل دخول مسجد الحرام و مسجد النبی ص و مثل
غسل برای دخول مشاهد مشرفه و بنابر این داخل اغسال اربعه از دخول حرم مکه و دخول خود مکه و دخول
مسجد الحرام و دخول بیت الله و اغسال ثلثه در حرم مدینه و خود مدینه و مسجد النبی صلی الله علیه و آله
جایز است بلکه بملاحظه غسل زیارت حضرت رسول الله ص هم داخل اغسال اربعه نیز جایز است اگر مکرر
داخل شود و غسل را مکرر کند بهتر است خصوص اگر فاصله زیاد شده باشد سیم از اغسال مستحبه
اغسال فعلیه مثل آنکه بعد از فعل مستحب است و ان نیز بسیار است اول غسل بعد کشتن وزغ که چلپاسه باشد
که از [illegible] کشتن او نقل الخروج از گناهان و شکرانه غسل مستحب است بلکه این غسل نیز
غسل توبه مستحب بلکه غسل بیست که هر کسی اوراکشته مثل آنکه شیطان را کشته باشد بعضی
کشتن اورا بهتر از شهید کشتن است هکذا اگر کشتن بگفته دلیل بر کمال ایمان است و هم غسل
کسیکه سعی نماید بعد از آنکه غسل داده شده است میت سیم غسل مولود که مستحب است غسل طفل
بعد الولادة و از بعضی شده باید این غسل بکرو زیاد و ورود شده است قائم مقام آن روز هفتم نیز غسل
است و اما علم هم شده بر نفوم است بعضی گفته اند که غسل مولود باید اتفاق طول نکشد [illegible]
که غسل مولود تا سه روز باشد بعضی غسل [illegible] مولود جایز نداند [illegible]

بیان اغسال مکانیه مستحبه

بیان اغسال فعلیه مستحبه

خاتمه در بیان اغسال مستحبات

توبه از معاصی خصوص کبیره و خصوص توبه از کفر اصلی یا ارتدادی پنجم غسل برای کسی که برود به
دیدن مسلمانی که او را بر دار کشیده اند مرده باشد یا نمرده باشد بشرط آنکه سه روز گذشته باشد از آن
ابتدا که بر دار کشیده اند شب آن روز مرده باشد و بشرط آنکه نظر نیز متحقق شود بعد از سه روز و اگر بعضی بر دار
باشند چون زیاده بر سه روز حرام است باقی گذاشتن مصلوب را بر دار این غسل را باید بجهة عقوبت
بلکه بعضی گفته اند که اگر مصلوب باطل باشد روز اول نیز غسل را باید بجهة عقوبت بلکه بعضی
علما نقل شده است که حرامست رفتن بسوی مصلوب از مسلمین بعد از سه روز بقصد آنکه نگاه کند
او را بعد از سه روز بلکه غسل او واجب است تنبیه از او ولیکن گفته اند که غسل بشرط صحت توبه نیست و فی
حدیث است که هر که برود بسوی کسی که بر دار کشیده شده است پس نظر کند بسوی او پس واجب است غسل
و بعضی شرط کرده اند که نظر و سعی با یکدیگر و بعد از سه روز باشد یا آنکه سعی در سه روز باشد و نظر
بعد از سه روز باشد غسل نیست نیز شرط کرده اند که نظر از روی قصد و اختیار باشد نه نظر اتفاقی و
نه نظر اجباری و شرط کرده اند که نظر برای غرض صحیح مثل ادای شهادة یا تحمل شهادة بر عین او نباشد
ششم غسل کسی که تفریط نموده است در بجا آوردن نماز کسوف و خسوف در وقتی که تمام قرص گرفته
باشد و احتمال دارد که این غسل برای قضا این نماز باشد که بعد بجا می آورد هفتم غسل برای کسی که
شک کند که امری که موجب غسل باشد حدث اکبر باشد از او صادر شده باشد یا نه در وقت الحظر
احتیاطا مستحب است که برای این امر غسل نماید هشتم غسل برای کسی که بر او آب مظنون النجاسة ریخته
شده باشد نهم برای مجنونی که از دیوانگی خوب شده باشد دهم برای کسی که غسل را قصد بجا آورد
از جهة عذری مثل جبیره و غسل داده شد بکری او را از جهة ضرورة و عجز و بخوانکه مستحب است که غسل
را بعد از زوال عذر اعاده نماید یازدهم غسل برای کسی که در توبه مشترک منی ببیند شرعا ملحق
نشود که از کیست دوازدهم غسل از برای کسی که قبل از مرگ جنب شده بود یا اگر مطلقا و مستحب است از میت
حتی اگر برای او حاصل شده پس غسل دهند میت را برای این سبب پیش از غسل میت سیزدهم غسل
از برای ظهور آثار سماوی چهاردهم غسل از برای کسی که خود را مشغول شود که از برای عمرش و
کرده شده است که قبول نمیشود از او نماز مگر آنکه غسل کند از طیب خود مثل غسل کردن از جنابة
و شاید مراد غسل توبه باشد چنانچه احتمال دارد که مراد شستن از طیب باشد نه غسل کردن از جهد آن
پانزدهم غسل از برای صبی که بالغ شده باشد شانزدهم غسل از برای کسی که شراب خورده باشد
و بخواند رشته که مرویست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که هر کس که در شب

خاتمه در بیان اغسال مستحبه

این غسل بجهت عمل مباهله یا امر دیگر نیست بلکه بجهت روز مستحب باشد مضایقه
از این نیست هرگاه مباهله با مطلق خصم باشد در این اعمال مشروع بدانیم که غسل شب نیمه رجب
و شب نیمه شعبان هم غسل بدون شک ببیست و هفتم شهر رجب است پانزدهم غسل روز مولود
که هفدهم ربیع الاول است و اکثر برآنند که هفدهم ربیع الاول است بنابر بعضی علما ایجا اورد با احتمال آنکه روز
ولادت آن بزرگوار این روز نباشد شانزدهم باید بجا آورد دوازدهم غسل نهم ربیع الاول سیزدهم غسل روز
نوروز و در تعیین آن اختلاف عظیم است ولکن اکثر برآنند اول روز سال فرس که روز اول انتقال
شمس به برج حمل باشد غسل نماید بلکه هر روز که احتمال رود که روز نوروز باشد غسل نماید
شاید بنا شد چهاردهم غسل شب نیمه یا پانزدهم غسل نیمه رجب المرجب چنانچه بعضی ذکر کرده اند
بلکه از بعضی روایات استفاده استحباب غسل در روز اول رجب و روز آخر آن نیز میشود شانزدهم غسل
روز دحو الارض که روز پهن شدن زمین است که روز بیست و پنجم شهر ذی القعدة الحرام است فائده بعضی
علما ظاهر میشود که غسل مستحب است برای هر زمان شریف بلکه هر مکان شریف و قسم دوم از اغسال
مستحبه غسل مکانی است پس اگر شرافت مکان باعث مشروعیت و سببیت استحباب شده است مثل دخول مکه
و مدینه و دخول حرم مکه و مدینه و دخول خصوص خانه کعبه و غسل دخول مسجد الحرام و مسجد النبی ؐ و اما
غسل برای دخول مشاهد مشرفه و بنا بر تداخل اغسال اربعه از دخول حرم مکه و دخول خود مکه و دخول
مسجد الحرام و دخول بیت الله و اغسال ثلثه در حرم مدینه و خود مدینه و مسجد النبی صلی الله علیه و آله
جایز است بلکه عمل احوط غسل از برای حضرت رسول الله و تداخل اغسال اربعه نیز جایز است و اگر مکرر
داخل شود غسل را مکرر کند خصوص اگر فاصله زیاد شده باشد قسم سیم از اغسال مستحبه
اغسال فعلیه است مثل آنکه بعد از فعل مستحب است و آن نیز بسیار است اول غسل بعد کشتن وزغ که چلپاسه باشد
که از زیادتی ثواب کشتن او قضاء الحوائج از گناهان و شکوه از نوع غسل مستحب است بلکه این غسل برای
غسل ثواب است بلکه بعید نیست که هر که او را بکشد مثل این است که شیطان را کشته باشد و بکشتن
کشتن ثواب بسیار از دو چیز کشتن است هکذا اگر کشتن بکشند دلیل بر کمال ایمان است دوم غسل
کسی که مس میت نماید بعد از آنکه غسل داده شده است سیم غسل مولود که مستحب است غسل طفل
بعد از ولادت و از بعضی مشایخ این غسل بسیار زیاد وارد شده است فاصله تا روز هفتم نیز محل
است و از علم شیخ به موقوم است بعضی گفته اند که غسل مولود باید تا هفت روز نکشد یعنی
که غسل مولود تا ... باشد بعضی غسل از آنها بی ... از غسل مولود جایز ... [illegible]

خاتمه در بیان اغسال مستحبه

توبه از معاصی خصوص کبیره و خصوص توبه از کفر اصلی یا ارتدادی پنجم غسل برای کسیکه برود بسوی
دیدن مسلمی که او را بردار کشیده اند مرده باشد یا نمرده باشد بشرطیکه سه روز گذشته باشد یا از
اینکه بردار کشیده شده است یا از روز مردنش و بشرط آنکه نظر نیز محقق شود بعد از سه روز اگر بقصد دیدن رفته
باشند چون زیاده بر سه روز حرام است باقی گذاشتن مصلوب بر دار پس غسل نماید بجهت عقوبت
بلکه بعضی گفته اند که اگر مصلوب باطل باشد و رفته او را ببیند نیز غسل نماید بجهت عقوبت بلکه بعضی
علما نقل شده است که حرامست رفتن بسوی مصلوب از مسلمین بعد از سه روز بقصد آنکه نگاه کند
او را بعد از سه روز بلکه غسل او واجب است نزد بعضی از ایشان بلکه گفته اند که غسل شرط صحت توبه است و در
حدیث است که هر که برود بسوی کسیکه بر دار کشیده شده است پس نظر کند بسوی او پس واجب است غسل
و بعضی شرط کرده اند که نظر و سعی یا هر دو بعد از سه روز باشد یا آنکه سعی در سه روز باشد و نظر
بعد از سه روز باشد غسل نیست و نیز شرط کرده اند که نظر از روی قصد و اختیار باشد نه نظر اتفاقی و
نه نظر اجباری و شرط کرده اند که نظر برای غرض صحیح مثل ادای شهادت یا تحمل شهادت بر عین او نباشد
ششم غسل کسیکه تفریط نموده است در بجا آوردن نماز کسوف و خسوف در وقتی که تمام قرص گرفته
باشد احتمال دارد که این غسل برای قضا لازم باشد که بعد بجا آورد هفتم غسل برای کسیکه
قتل کند که امر بکشتن او شده باعث حدث اکبر باشد از او بیدار شده باشد [illegible]
احتیاطا مستحب است که برای آن امر غسل نماید هشتم غسل برای کسیکه بر او مظنون النجاسة [illegible]
شده باشد نهم برای مجنونی که از دیوانگی خوب شده باشد دهم برای کسیکه غسل نافله بجا آورد
از جهت عذری مثل جبیره و غسل را داده بجای او از جهت ضرورت و عجز و بخواند که مستحب است که غسل
را بعد از زوال عذر اعاده نماید یازدهم غسل برای کسیکه در روز جمعه نیز [illegible] شرعا ملوث
نشود که از کسی [illegible] دوازدهم غسل از برای کسیکه قبل از مردن جنب شده بود یا آنکه مطلقا احتیاطا
حدث اکبر برای او حاصل شده پس غسل [illegible] سیزدهم غسل
از برای [illegible] چهاردهم غسل از برای [illegible]
کردن [illegible] است که قبول نمیشود از او نماز مگر آنکه غسل کند از طیب و مثل غسل کردن از جنابت
[illegible] مراد غسل توبه باشد چنانچه احتمال دارد که مراد شستن از طیب باشد غسل کردن از جهت آن
پانزدهم غسل از برای صبی که بالغ شده باشد شانزدهم غسل از برای کسیکه شراب خورده است
و [illegible] مرویست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که نیست کسیکه در شب [illegible]

خاتمه در اغسال مستحبه

مگر آنکه عروس سبب طاری شود تا صبح پس چون صبح شود واجب گردد بر او که غسل جنابت کند یا غسل با آنکه شوهر
با او جماع کرده است پس اگر غسل نکند مثل کسانی است که حق تعالی از او و نیز توبه او نیز کار خود را اگر بعد از او کند
و غیر شراب از سایر مسکرات و امر ... شامل است چهارم از اغسال مستحبه اغسال فعلیه است مثل آنکه غسل برای
قبل از فعل مستحب است مثل ... اول و دوم از برای وقوف بعرفات و وقوف بمشعر سیم و چهارم
از برای طواف زیارت و طواف نساء پنجم و ششم احرام حج و عمره چنانچه انشاء الله تعالی بتفصیل بیاید از برای زیارت
پیغمبر و ائمه هدی و فاطمه زهرا و انبیا و اوصیا صلوات الله علیهم بلکه بعضی ملحق کرده اند زیارت اموات
مؤمنین را بلکه احیاء ایشان را نیز هر چند ... تامل است و استحباب غسل زیارت ائمه چنانچه ثابت است
در حال ممات ایشان هم چنین ثابت است در حال حیوة ایشان بلکه ... شریفه خذوا زینتکم عند کل
مسجد تفسیر شده است بغسل در نزد ملاقات هر امام بلکه قدری بعید نیست استحباب غسل بجهة زیارت در روز
روز ... هفتم از برای نماز حاجت بلکه برای خود حاجت خواستن نیز هشتم برای طلب باران نهم از برای نماز طلب
خیر از خدا با استخاره و دعا بلکه برای خود استخاره نیز مستحب است ... تعالی ... دعا دهم
برای عمل استفتاح که در نیمه رجب بجا میآورند در زاد المعاد بتفصیل مرقوم است یازدهم از برای کسیکه
جنب شده باشد بجماع و اراده عود بجماع داشته باشد بعضی از رسائل ... نقل نموده اند که حضرت
امام رضا علیه السلام فرموده که اعاده جماع بدون غسل باعث جنون ولد میشود دوازدهم و سیزدهم غسل
از برای کسیکه اراده غسل دادن یا کفن کردن میت نماید چهاردهم غسل برای نماز شکر پانزدهم غسل برای
اخذ تربت طاهره سید الشهدا روحی له الفداء بتفصیلی که در کتب مزار و تحفه و غیره مذکور است
شانزدهم غسل برای کسیکه اراده سفر دارد بخصوص سفر زیارت سید الشهدا روحی له الفداء هفدهم غسل
از برای کسیکه بخواهد ائمه هدی صلوات الله علیهم را در خواب ببیند که در حدیث است که هر کرا حاجتی
باشد بخدا و اراده داشته باشد که ما ائمه را ببیند و بشناسد ... خود را در پیش ما و محتمل
که مراد این باشد که بشناسد موضع حاجت را ... غسل نماید ... نماز ... که
خواهد ... امر ... خواهد بواسطه ما هیجدهم اعاده غسل احرام از برای کسیکه بخوابد یا بپوشد
چیزی که جایز نیست از برای محرم نوزدهم اعاده غسل احرام از برای نائم و محدث بیستم اعاده غسل
بلد ... و حرم و مسجد ... زیارت از برای محدث بعد از غسل بیست و یکم غسل برای نماز شب بیست و دوم
غسل مظلوم که ... تظلم کند یعنی مظلوم ... بخواهد نزد خدا ... انتقام کشد از ظالم و نماز
کند پس غسل میکند و دو رکعت نماز میکند در زیر آسمان ... دعائی که مروی است بخواند ... اللهم

[illegible]

ان

خاتمه اغسال مستحبه

ان فلان بن فلان قد ظلمنی و لیس لی احد اصول به علیه غیرک فاستوف لی ظلامتی الساعة الساعة بالاسم الذی
اذا سألک به المضطر اجبته فکشفت ما به من ضر و مکنت له فی الارض و جعلته خلیفتک فی خلقک فاسألک ان تصلی ٣ علی خالقه
علی محمد و آل محمد و ان تستوفی ظلامتی الساعة الساعة و در عوض فلان بن فلان اسم ظالم و پدرش را ذکر میکند
و اگر بزبان خود هم تظلم نماید خوبست خصوصا اگر بمضمون دعا باشد و اگر بعنوان بنیت [illegible] غسل نماز
برای کسی که خوف از ظالم داشته باشد پس غسل میکند و دو رکعت نماز بجا میآورد و زانوی خود را برهنه
میکند و نزدیک مصلای خود قرار میدهد و صد مرتبه میگوید یا حی یا قیوم یا حی لا اله الا انت برحمتک
استغیث فصل علی محمد و آل محمد و ان تلطف بی و ان تغلب لی و ان تمکر لی و ان تخدع لی و ان تکید لی و
ان تکفینی مؤنة فلان بن فلان بلا مؤنة و در عوض فلان اسم آن شخص و پدر او را میبرد و ظاهر آنست که دعا بعد ابن فلان
از نماز است [illegible] غسل [illegible] بنیت چهلم غسل از برای رفع [illegible] از بلاد [illegible] سیزدهم و
چهاردهم و پانزدهم را روزه بدارد و در وقت زوال روز پانزدهم غسل نماید بنیت قربت و بجا آوردن غسل
بقصد تجدید نمودن چنانچه از بعضی ظاهر میشود هر چند خالی از اشکال نیست بنیت قربت [illegible] برای
که تفرج جویند بجا آوردن [illegible] غسل بنیت [illegible] غسل از برای جماعت هر چند بعضی روایت وارد [illegible] را
بلفظ جمعه خوانده اند بجا آوردن بنیت [illegible] و سی ام و سی یکم از برای [illegible]
[illegible] غسل از برای نماز طلب باران هر چند ظاهر بعضی استحباب غسل از برای [illegible] طلب باران
نه نماز طلب باران بدانکه لازم است تنبیه بر چند امر اول آنکه اگر غسل نموده برای زیارت یا عملی در اول
روز با نیت غسل او تا تمام روز چنانچه اگر غسل نموده برای زیارت مثلا در اول شب باقی است غسل
او تا تمام شب بلکه اگر در اول روز غسل نموده باقی است غسل او تا آخر شب بعد از آن روز چنانچه اگر در
اول شب غسل نموده باقی است غسل او تا آخر روز بعد بلکه اگر در وسط روز یا شب غسل نموده
باقی است تا وسط روز بعد یکی یا شب یکی پس عمر غسل فعلیه که قبل از وقت انجام بیاید یکروز یا یکشب
بلکه یکروز و شب بلکه روز و شب که بقدر بیست و چهار ساعت باشد میشود [illegible] اگر [illegible]
خوابیدن باطل [illegible] غسل فعلیه میشود پس غسل مزبور با نیت برای فعلی که برای او غسل نموده اگر بعد
خوابیده باشد [illegible] از او صادر شده باشد هم چنین در غسل احرام [illegible] لکن غسل برای
او مستحب [illegible] باعاده مستحب است هر گاه صادر شود [illegible] از نواقض وضو خصوصا خواب و خصوص
اگر نواقض وضو در اثنای اغسال مستحبه صادر شود [illegible] اغسال زمانیه از قبیل غسل روز عید
فطر و لیالی [illegible] از جهاتی که مخصوص است برای آن وارد نشده بنا بر احتیاط [illegible]

خاتمه در بیان اغسال مستحبه

خصوص کرد باحتمال مطلوبیت باشد هر چند احوط ترک قضا نمودن است در غیر غسل جمعه در بعض
غسلها تصریح شده که در جهها انکه بعضی تقدیم غسل زمانیرا بجهت ظاهر دلیل با خبار مشروع نموده اند
الا در غسل جمعه از برای کسیکه خوف نبودن آبرا داشته باشد محتمل است که این حکم را جاری بدانیم در سایر
اغسال زمانیه پس خوف نبودن آب یا تعذر استعمال آنرا در زمان مجوز تقدیم بدانیم و عسل او در قرض
مرفوع باحتمال مشروعیت تقدیم میشود که مشروع بدانیم پنجم انکه از بعضی از علما ظاهر میشود که غسل را
قطع نظر از اسباب و غایات فی نفسه طاعت و محبوب میباشد مثل نماز و روزه و این محل تامل است اما هر چند بعنوان
این قول ضرر ندارد ششم انکه اغسال فعلیه کذشت که بر دو قسمند یک قسم انکه فعل یا امری سببیت
غسل شده که استحباب غسل بعد از حصول آن امر میباشد مثل توبه و بجا آوردن نماز کسوف یا خسوف یا سعی تفصیلی
بجهت دیدن بر دار کشیده یا بجهت کشتن چلپاسه و قسم دیکر انکه غرض و غایت غسل فعل باشد اما اغسال
فعل سببیت مشروعیت آن شود غسل او موخر میباشد و ممتد است تا آن امتداد عمر بلی و انکه موقت
بوقت خاص باشد هر چند فوری میباشد چنانچه بعضی تصریح کرده اند و اما غسلیکه غایت آن فعل باشد
مقدم میباشد بر فعل و لکن با فاصله زیاد مثل دو روز و سه روز تاخیر بفعل از آن بجا اگر برای او
غسل کرده هر چند بجهت فعل مافوق شرط نیست هفتم انکه اغسال مستحبه مکانیه و زمانیه و فعلیه هیچ
یک رافع حدث نیست پس محتاج میباشد در رفع حدث اصغر بوضو چه قبل از آن و چه بعد از آن و چه در اثنای آن
هشتم انکه اکر اغسال واجبه سببیت جوب آن متحقق نشود مثل دخول وقت نماز یا داشتن نماز قضا یا جو
آن و لکن سبب آن موجود شده باشد مستحب است بجا آوردن آن باستحباب نفسی چنانچه بنا میشود که مستحب نفسی
میشود یا بقصد اعمالی برای مثل زیارت و خواندن دعا و تلاوت قرآن نهم انکه اغسال زمانیه را با جنابت
جایز نیست که مقدم بدانند بر آن زمان مکر غسل لیالی قدر را بلکه مطلق غسل شبهای ماه مبارک رمضان
را چنانچه کذشت بلکه غسل شب عید فطر را نیز چنانچه بعضی از علما روایت کرده اند چنانچه کذشت
و احوط با احتیاط عدم تقدیم اغسال زمانیه است مطلقا و اما غسل مکانی پس باید که پیش از دخول در آن مکان
باشد هر چند جواز غسل بعد از دخول در آن مکان نیز خالی از قوت نیست دهم انکه اکر کسی غسل واجب
حاجت غسل مستحبی را نداشت هر چند التفات بغسل مستحبی نداشته باشد یا انکه التفات داشته
قصد آن نکند بلکه اکر قصد عدم نیز کند کفایت غسل واجب از غسل مستحبی نیز خالی از قوت نیست بجهت
قوت احتمال غیر آن از غسل مستحب بغسل واجب و اکمل آنست اکر جنب غسل جنابت نموده در روز
جمعه غسل از برای روز جمعه و زیارت و سایر اغسال مستحبه نیت دارد هر چند احتمال

احتمال

مقصد سیم در بیان تیمم است

اغسال را در واجب و مستحب جایز ندانسته‌اند تا آنکه بر فرض جواز تداخل وقوع تداخل را مشروط بقصد نمایند
جمع نمایند بلی اگر بملاحظه احتیاط و احتمال تنافی کمال بعد از غسل واجب غسل مستحبی نیز نماید
شاید بد نباشد یازدهم آنکه مقصود از اغسال فعلیه غالبا دو چیز است تا کمال فعلی حاصل شود اگر بعد از آن
بجا میآورد که غسل بقع منفصل است مثل نمازهای استخاره عمل موجبی هست اگر از او صادر شده و غسل مولود
بجهة حصول معنویت است در طفل یا بجهة رفع مس میت یا الجنب و الحیض و نحو آن دوازدهم آنکه بعضی از اجله
علما ضبط اغسال را هشتاد نموده‌اند بلکه بصد نیز رسانیده‌اند و هم اغسال را بر سه قسم نموده‌اند زمانیه
و فعلیه و مکانیه را داخل در فعلیه نموده‌اند که دخول در مکان فی الحقیقه سبب مشروعیت غسل است و اول
بقسم هم ضرر ندارد چنانچه بقسم‌ها اربعه نیز ضرر ندارد هرچند ضبط ... بعمل آید پس اولی باستقراء
و اجماع همه اغسال ثلاثه الی اربعه و اندراج بعضی از افراد بعضی از اقسام نیز محل ما قسم است والله العالم
مقصد سیم در تیمم است بدانکه تیمم واجب است در صورتی که ممکن نشد وضو و غسل بجهة امور اول
نداشتن آب بجهة نبودن آن در وقت هرچند در خارج وقت یافت شود و بجهة نبودن آب در حضر باشد
یا در سفر سفر معصیت باشد یا طاعت دوم خوف است یا بجهة ترس از درنده و دزد و فساد در حق
زن و غلام امرد و صاحب طلب و حبس بغیر حق یا خوف جان و یا موقوف مال اگر معتنی به باشد نه مثل یک دانه
گندم هرچند این خوف بر امر موهوم باشد مدار خوف بر غالب ناس است یا بر جبان و شجاع و شجاع ...
ناس نباشند بلی اگر اندک وسواسی ببیند که از دشمن یا شیر درنده بکند تیمم بکند ... معلوم شود
تیممش صحیح است چنانچه اگر جبن مفرط منشاء مرض ضرر بگردد مثل ناخوشی یا جنون شود تیمم میشود
سیم نرسیدن بآب بسبب پیری که نتواند خود را بآب برساند یا آنکه ناخوش است و کسی نیست
که او را بآب برساند یا میسر نشود رفتن بچاه و نبودن آلات کشیدن هرچند بودن جامه است و کرباس
عمامه و نحو آنکه بکشد بکر بسیند هرچند پاره کردن عمامه باشد یا برساند جامه را بآب که جذب
آب کند و از آن وضو بسازد مادامیکه متضرر نشود به پاره کردن بعضی یکه فضیلت ... یا آنکه
باعث سفه عقلا گردد چهارم آنکه خوف ضرر در استعمال آب باشد بجهة حادث شدن مرض یا زیاد شدن
آن یا طول کشیدن مرض هرچند شدت نباشد بخوبیکه باعث خوف شود اگر شکی از وسواس
نباشد و قول طبیب اگر باعث ظن باشد معتبر است و الا مراعات ظن خود نماید هرچند آن
ظن ... حاصل شود یا آنکه غالب احوال خود و تجربه سابقه بفهمد اگر مرض جزئی و سببا کم باشد
که عقلا اعتنا بآن نمیکنند باعث تیمم نمیشود و اگر ضرر ... باشد که شستن آن ...

مقصد سیم در بیان تیمم است

واجب باشد احوط آنست که جمع کند میان وضوی مقدّمه علیه و تیمم چنانچه اگر در مرض صعب متضمنات اسم
باشد که علاج یکی منحصر باستعمال نکردن آب باشد علاج دیگری منحصر باستعمال آب باشد و تحمل یکی از
آنها اصعب یا اخوف یا اطول از دیگری نباشد بلکه هر دو مرض از جمیع جهات متساوی باشند جمع نماید
تیمم و وضو یا غسل هر چند که هر دو مرض ظاهراً مانند قوی مشتبه و اگر تیمم نموده باعتقاد اینکه وضو
یا غسل ضرر دارد و بعد خلاف آن معلوم شود یعنی ضرر نداشت چنانچه اگر استعمال آب کند بگمان اینکه
ضرر ندارد و خلاف آن معلوم شود ضرر یعنی وضو یا غسل باطل است علی الاقوی و اگر چنانچه جنب شد عمداً یا
وجوا اینکه بداند غسل ممکن نیست یا اینکه متضرر بغسل میشود جایز است جنب شدن با اهل الخوف و صحیحست تنبیه
تیمم و حرام است غسل یا اینکه متضرر شود و نماز با آن صحیح است و قول بوجوب غسل با فرض ضرر ضعیف است بجهة
معتبر بودن آن بجهة اینکه ایمن نیست کسیکه میداند که یکی را متضرر شد یا اینکه متضرر شد بجهة یکه نیست
اصلا یا اینکه بعضی میگویند که معتبر نیست مثل آن هرچند بجهة این باشد که صاحب آب زیاده و قیمت
میخواهد بجهة آنکه دادن قیمت ضرر بحال او داشته باشد بالفعل یا بالمآل مثل مساکه بسبب خرید
آب کمی نفقه خود را در سفر بتوقع وصول بالد در سفر نباشد خصوص اگر ضرر بحال باشد که باعث بی عنائی
یا بی لباسی او در آن روز شود پس خریدن آب دادن مثل که متضمن امکان و زمان باشد یا باعث تیمم نمیشود
هرچند باضعاف مضاعفه زیاده بر متعارف باشد بمقدار هزار اشرفی باشد یا زیاد باشد و بعضی از
اشخاص بلکه اگر بلا قیمت بهبه بدهند و منت بحال او داشته باشد قبول لازم نیست اگر بنحوی باشد که منکر
شد یا اینکه مثلا او را از اعتبار ببیندازد و از بعضی ظاهر میشود که فوت مقصود و حاجتی نیز از افراد
ضرورتست ضرورت باعث جواز تیمم است مثل اینکه هرگاه کشتن یا اصطیاد باینکه صید کند بجهة تجارت
نه بجهة لهو و لعب اگر بجهة تحصیل آب مطلوب از دست میرود و این هرچند خالی از قوه نیست
ولکن احوط با امکان جمع میان کشتن است مگر اینکه بر کشتن بسبب فوت نفقه او شود یا تتمه
خوف تشنگی بر خود یا غیر خود از انسان یا حیوان که خود یا غیر خود داشته باشد خواه ماکول اللحم باشد
یا غیر و هرچند باشد که کشتن حیوان لکن اراده کشتن نداشته باشد یا اینکه مقتضی کشتن آن هرچند
احوط لکن در ضرری بحسب شرط است که حیوان یا انسان
محترم باشد خون او هدر نباشد مثل انسانیکه بجهة کفر یا غیر آن خونش مباح شده و مثل سلسکه
که سلطان و کلب بوده باشد او بود متضرر شود و عطش بنحوی بوده باشد که خوف
هلاک یا عروض مرض یا مشقت شدیده یا ضعیف زیاد شود و اتفاق افتاده از ابتدا مقتضی باشد که کفایه

ضرورة

مقصد سیم باب بیان تیمم

ضرورت او یا بشدت انشود بلکه ضرورت و طبع بلکه ضرورت با آنکه چنین بلکه ضرورت چه ضرورت
بالفعل باشد یا بالمآل و یا خوف تشنگی اگر وضو بسازد یا غسل کند فوری تیمم وضو و غسل است
ششم آنکه در استعمال آب درد شدید عارض شود که بحسب عادة نتوان متحمل آن شد یا آنکه گرمی
مفرط یا سرمای مفرط باشد که چاره در آن نباشد که متحمل شود یا آنکه خائف باشد یا آن سرما و گرمی
زیاده از حد از عروض مرض و حکم مرض یا آنچه بر آن شدید بالفعل اگر خوف سوء عاقبت بدارد و عادتا
تحمل او ممکن باشد باعث تیمم نمیشود چنانچه مجرد سرما و گرمی نیز چنین است که باعث تیمم نمیشود
مگر با خوف سوء عاقبت یا عدم تحمل او عادة و همچنین لازم است تیمم اگر استعمال آب سبب ترکیدن
پوست یا سبب خارج شدن خون شود یا سبب زشت شدن شود بحدی که قبیح المنظر شود که مدتها باقی
ماند بدن آن هفتم آنکه پیدا کردن آب محتاج باشد بدادن قیمتی خوار که مناسب حال شخص نباشد
پس تیمم میشود که خواستن آب بسؤال یا قبول بدل یا هبه یا قرض آن یا هبه و قرض ثمن و مقدمات تحصیل
آب اند که تیما و دلو و مخوان بعاریه و غیر آن واجب نمیشود بلکه قبول او و قرض ثمن مطلقا نیز محل تامل
است هرچند احوط قبول است مطلقا ما دام که مستلزم خواری و منت و قبول نباشد علاوه بر امتنان
نفس قبول بلکه احتیاط آنست ما دام که آب یا قیمت آن یا مقدمات تحصیل آن موجود باشد تیمم ننماید
حتی در قرض استلزام قبول آب منت خواری بلکه صبر نماید تا آنکه وقت مضیق شود از استعمال آب
ظهر آنکه وقت گنجایش وضو یا غسل را نداشته باشد هرچند بعمد در یک رکعت از نماز در بیابد
خواه عمدا تاخیر نماید تحصیل آب را تا وقت یا اضطرارا و همچنین اگر آب موجود باشد لکن وقت بسعت
وضو یا غسل را نداشته باشد مثل آنکه از خواب بیدار شود در وقتی که اگر وضو بگیرد یا غسل بکند
آفتاب طلوع میکند یا آنکه خوف طلوع داشته باشد که در آن وقت تیمم میکند علی الاقوی نه آنکه غسل
کند نماز را قضا کند علی الاحوط جمع است ما بین ادا با تیمم و قضا با وضو یا غسل و اگر ترک تیمم نماید
و مرتکب وضو و غسل شود بدرستیکه همین نماز یا غیر آن از غایات بکراهت و احوط حکم بطلان است خصوص
در وقتیکه از برای همین نماز وضو یا غسل بعمل آورد هرچند صحت وضو و غسل خالی از قوة نیست
خصوص اگر وضو یا غسل برای غیر نماز از غایات دیگر بعمل آورد و اگر کسی برای نماز جمعه حاضر شده
باشد و حدث از او صادر شود و ازدحام ناس برای جمعه بحدی باشد که اگر بیرون رود وضو بسازد
نماز جمعه از او فوت میشود تیمم کند نماز جمعه را بجا آورد و احوط آنست که نماز ظهر را نیز بکند با وضو
نهم آنکه بدن یا جامه نجس شود بنجاستی که معفو نیست و آب کفایت از غسل یا وضو با ازاله نجاست

مقصد پنجم در باب تیمم است

هر دو را نکند هر چند بجمیع نظرات غسلها و وضو و غسل را بشد و لکن کفایت از ازاله نهار ابکند و چیزی هم داشته
باشد که تیمم بآن نماید تا آخر وقت لازم است که نجاسته را بشوید و برای وضو یا غسل تیمم نماید و اگر چیزی
نداشته باشد که تیمم بآن نماید استعمال آب را در وضو یا غسل نماید و نماز را با نجاسته نماید بجهة نجاسته
در بدن باشد یا لباس و اگر آب بکفایت وضو و فقط را بکند از ازاله را عکس این پس مقدم بدارد آنچه را
که تمام کفایت او را میکند و اگر هیچکدام را تمام کفایت نکند تخفیف نجاسه بآن احوط است یازدهم
آنکه آب موجود است ولکن امر جابری یا غیر آن مانع شود از استعمال آب و نگذارد که وضو یا غسل
کند هر چند بعنوان قهر و غلبه نباشد و دوازدهم آنکه محتاج شود بآخر و احتیاج داشته باشد مثل شستن
بول یا سایر چیزهائی که ستر دمش حرام است اگر صرف کند آب را در طهارة پس در آن صورت تیمم کند پس اگر
آب کمی داشته باشد که اگر صرف کند در طهارة خوف مثلا باشد نه شرب حیوان داشته باشد وجوب طهارة
با آب ساقط است و اگر کسی در مواضع غسل یا وضو بر اسم خدا مثلا یا قرآن نقش کرده باشند معین مثلا
در حلوای اینکه وضوئی بگیرد یا غسلی نماید که محتاج بمس آن شود هر چند بوضوء تمام مسح یا غسل آنها
باشد یا آنکه محو آن نقش نماید یا امکان و اگر هیچ یک ممکن نباشد مثل اینکه آب کمی داشته باشد که محتاج
بهمان باشد در حلوای آب آن نقش و چیزهای غیر آن نیز نباشد که یا استعانت در حلو او بعضا آب
نقش نماید یا اینکه آن نقش در موضع مسح وضو باشد نحو لستعاد از وقت تیمم نماید چنانچه بعضی
تصریح کرده اند که اگر وضو یا غسل موقوف بغصب یا مس محرم باشد تیمم نماید بنا بر این اگر آن نقش
در مواضع تیمم باشد تیمم نیز ساقط میشود و فاقد الطهورین میشود ولکن احوط آنستکه با تیمم وضو
نیز بجا آورد یا غسل کند ولکن با استعانت غیر طاهر در ایصال آب بآن نقش اگر آن نقش در موضع غسل باشد
یا بمس آن عضو اگر آن نقش در مواضع مسح وضو یا تیمم باشد و مع ذلک وضو یا غسل یا تیمم جبیره نیز
نماید که چیزی بر بالای آن نقش بگذارد و مسح نماید و یا عدم امکان وضع و مسح اقتصار کند بشستن
یا مسح نمودن ما عدای آن نقش در طهارة مائیه یا اقتصار کند بمسح ما عدای آن نقش در طهارة
ترابیه و اگر مع ذلک نیز وضو بجا آورد یا غسل نماید یا تیمم نماید با مسح آن عضو که آن اضطرار داعی بمسح
بدان تیمم نمیشود تیمم چنانچه آن شهید غیر آن ظاهر میشود در جائی که امر دائر شود میان طهارة مائیه
و شرب آب نجس شاید بعید نباشد و اگر آب بکفایت تمام وضو نکند حتی بجمیع غسلها و قطرات آب با داخل
کردن مضاف علی الاحوط که باعث سلب اطلاق نشود یا بنشستن در زمین نمناک یا به تر کردن اعضا
وضو بعضا و چون آن نیز بر آن که باعث کفایت آب کند لازم است تیمم و اگر کمی آب داشته باشد و عدا انها

بعض

مقصد بیان تیمم

پیش از وقت یا بعد از وقت تلف کند یا ببخشد بدیگری یا میرود بمقصد دیگر که نیابد آنکه بیابد مگر
در وقت نماز آب نخواهد یافت یا آنکه با طهارت بوده و عمداً طهارت خود را باطل کند تا آنکه آب نیابد
و عمداً وضو نسازد تا آب یا باران غسل بی آخر وقت تیمم بعد از یاس صحیح است هر چند
صلوة با همان معصیت کرده باشد اگر با طهارة باشد باید که اگر وضو را بشکند ممکن از وضو
برای نماز در وقت نخواهد شد البته نشکند وضوی خود را اما اگر ممکن او نشود
بول و غایط نباشد بلکه غذایی یا دوا یا چیزی خورد که محتاج بشکستن وضو شود باید که اگر وضو
و غسل هر دو واجب شود بر مکلف و آب کفایت وضو تنها یا غسل تنها نماید همان مقدار است
و عوض دیگری تیمم نماید و اگر آب بقدر یکی از آنها باشد که یا وضو بگیرد یا غسل تنها بکند مخیر است
ما بین وضو ساختن یا غسل کردن هر چند اختیار غسل اولی است خصوص با اینکه چیزی که محتاج
بغسل تنها است مثل چون مکث در مسجد و قرائت سوره عزائم و لکن برای هیچ کدام آب نباشد اصلاً یا
بقدر کفایت یکی از این دو نبود تیمم کند علی الاحوط و اینجا مستفاد است که یک تیمم برای صلوة متعدد
یا برای غسلهای متعدده کافی نیست اما کفایت یک تیمم برای چیزی که محتاج بوضو و غسل هر دو مثل حیض محل
اشکال است هر چند اکتفا بیک تیمم بقصد بدل از وضو و بدل از غسل خالی از قوت نیست و باید که
اگر کسی آب نداشته باشد یا آنکه علم نداشته باشد باید که در فلان مکان آب هست باید برود و آب
بردارد بشرط بقای وقت نماز و عدم خوف و عدم ضرر بدنی و عدم مشقت بدنی اگر چه مسافت بسیار باشد
تا موضع آب زیاده بر مقدار مسافت قوس تیر انداختن باشد اگر بداند که آب در فلان موضع است
احتمال بدهد در هر چهار سمت که اگر تفحص کند آب بدست آید باید با بقای وقت که در زمین هموار
بی بلندی و پستی و بی اشجار از چهار جانب بقدر مسافت دو تیر پرتاب متعارف از جهت ... و هوا
سایر جهتها که ... بقدر یک تیر پرتاب در زمین سنگلاخ و ناهموار و با پستی
و بلندی و با اشجار طلب آب نماید اگر محل وقوف خود را مثل مرکز دایره قرار دهد از چهار سمت مثل
دایره تفحص نماید ضرور ندارد بلکه شاید بهتر باشد اگر بعضی از یک سمت هموار و بعضی ناهموار باشد
احتیاطاً ملحق نماید به هر یک زمین هموار و ... مثل قلعه و شهر نیست بلکه در مثل بیابان ...
و اندازه برای طلب آب در غیر بیابان نیست بلکه هر جا که احتمال دهد وجود آب را در آنجا باید تفحص نماید
هر چند در تنها محله و قافله و جماعت باشد چنانچه از برای طلب خاک و حکم خاک برای تیمم اندازه نیست
بلکه باید با بقای وقت مع عدم خوف نقصان وقت این قدر طلب کند تا آنکه مأیوس شود یا آنکه ...

فوت وقت حاصل شود و یا پس از وجوب یا تحصیل آن طلب ساقط است چه یأس بدو هم تنها داشته باشد
یا در بعضی از جهتها بلکه احوط آنستکه با عدم یأس تحصیل یا به مرحله چند عدلین خبر دهند که آب نیست
اگر بخبر عدلین یأس حاصل نشود بل اقوی سقوط وجوب فحص است یا در خبر عدلین نبودن آب با عدم
امکان تحصیل آن چنانچه احوط بلکه اقوی عدم سقوط وجوب فحص است با اخبار عدل واحد اگر
باعث یأس نشود و اگر ممکن نشود که خود طلب نماید واجب است که نایب بگیرد یا اجرت
یا تبرع بشرط آنکه بذل اجرت به نحوی باشد که در سابق ذکر شده و احوط آنستکه نایب محل اعتماد باشد
بطوریکه از خبر او علم حاصل شود اگر ممکن شود والا بعد عادل نایب بگیرد والا بکفایت الرد والا امین
والا هر که ممکن باشد بشرط آنکه بعد بمقدم مدارد انکه اگر اطمینان باو بیشتر حاصل باشد و وقت طلب
آب بعد از دخول وقت نماز است و اگر پیش از وقت یا بعد از وقت قبل از شروع نماز یا بعد از یک نماز تفحص
نموده و دوباره تفحص ننمود لازم نیست تجدید خصوص برای نماز ثانی مگر آنکه احتمال تجدید آب بدهد
علی الاحوط و اگر با وسعت وقت و احتمال تحصیل آب طلب آب ننماید و تیمم کند تیمم و نماز باطلست هرچند بعد
ظاهر شود که آب نبوده و بدانکه اگر جمع شود میت که مکلف نبوده باشد و کسیکه جنب باشد آب کفایت هر
سه را نکند هرچند بجمیع غسلها و وضو برای غسل جنب و غسل جنب برای غسل میت بهتر آنکه غساله
غسل طاهر مطهر است علی الاقوی پس اگر آب ملک یکی از ایشان باشد لازم است که صرف در مصرف همان
کس شود و اما اگر آب ملک غیر باشد اختیار با مالک است هر که بخواهد بدهد الا آنکه بهتر آنستکه
مالک به مرجح قلب نماید باو بخشد چنانچه در بعضی از اخبار است نظر باینکه غسل جنابت فرض الهیست
که در قرآن ذکر شده است بخلاف غسل میت که واجب است از لسان پیغمبر صلی الله علیه و آله و واجب شده
و در قرآن ذکر نشده است در بعضی از اخبار است که میت را غسل دهند بیان آنکه تیمم بدل مشروع
از برای هر غسل و وضوئیکه رفع حدث کند یا مبیح شود مثل وضوی مستحاضه و غسل او و مسلوس و المبطون
و غسل جنب برای داخل شدن در مسجد و مکث در آن و دست کردن بخط قرآن و مثل آن از چیزهائیکه وضو
و غسل شرط جواز ارتکاب آنها است پس جایز است با نبودن آب مثلا تیمم برای داخل شدن در مسجد و مکث
در آن و دست کردن بخط قرآن و غیر آن هرچند ضرورت در ارتکاب آن امور نباشد پس واجب میشود
برای هر چه که وضو و غسل برای او واجب است و مستحب است برای هر چه وضو و غسل سنت بوده برای
رفع حدث مثل وضوی تجدید بلکه وضوی تجدید بگمان رفع حدث میکند حتی آنکه گذشت که اقوی آنستکه
وضوی بقصد تجدید بفرض عدم صحت وضوی اول رافع حدث است پس هرچند وضوی ... از وقت

تحصیل تا انکه آب ممکن نبود

بجهت

مقصد سیم در واجبات تیمم

بجهت ماده شدن برای نماز در اول وقت هرگاه فرض شود که مکلف بداند که از اول وقت تا انقضای
چهار رکعت بعد از انقضای وقت اصلا متمکن از طهارة نیست و ساقط [illegible] حاصل میشود از جنون یا حیض
و نحو آن که در این وقت هر چند لازم نیست تحصیل طهارة قبل از وقت لکن اگر با طهارة هم بوده
و نحو آن اقدام بنماز در اوّل محل تأمل است لکن ظاهرا همین است که مشروعیت اقدام بنماز مع [illegible] طهارة [illegible]
یعنی وضو و غسل در حال اختیار و یا تیمم در حال اضطرار محل کلام نباشد اما وضو و غسلی که رفع
حدث نمیکند مثل وضوی حائض و وضوی جنب و غسل جمعه و غسل احرام و غسل توبه
پس بدل شدن تیمم برای آنها خالی از قوّة نیست و [illegible] ضرور ندارد و بدانکه هرگاه چیزی واجب شده
باشد بخصوص طهارة مائیه بنذر یا عهد یا استیجار اگر خصوص طهارة قابل استیجار باشد و متمکن
از آن نشود تیمم بدل آن نمیشود و همچنین اگر نذر مطلق طهارة کند بلی اگر نذر و استیجار بخصوص طهارة
ترابیه نماید در مقامی که طهارة ترابیه مشروع باشد یا آنکه نذر صلوة یا چیزی کند که مشروط بطهارة
مائیه باشد با امکان در آن وقت تیمم مشروع [illegible] تیمم بدل نمیشود مثل [illegible] نمیتوان اما در استیجار
صلوة و نحو آنکه مشروط بطهارة مائیه نمیباشد و منعقد شود پس مشروعیت تیمم در اینجا محل [illegible]
شدّة التأمل **و واجبات تیمم** چند چیز است اوّل اباحه مکان ضرب [illegible] در [illegible] کفتیم [illegible]
کرد [illegible] در فضا در سفر [illegible] با مسح [illegible] بخصوص اگر محل تیمم کند [illegible]
تیمم [illegible] علی الاقوی و تیمم خاک بودن [illegible] ممکن است [illegible] احوط [illegible] خاکستر
سفید باشد [illegible] هر چند اقوی در حال اختیار جواز تیمم است [illegible]
[illegible] اقوی جواز تیمم [illegible] خاک [illegible] تیمم [illegible] و سنگ [illegible]
تیمم [illegible] و [illegible] در حال اضطرار خالی از اشکال نیست [illegible] جواز تیمم در [illegible]
و [illegible] خالی از قوّة نیست لکن [illegible] امکان استعمال در تیمم نماید [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] نماید [illegible] احتراز نماید و همچنین از خاکستر [illegible]
سوخته [illegible] از خاکستر [illegible] احتراز نماید علی الاحوط و اگر زمین [illegible] در حکم زمین است [illegible]
تیمم نماید [illegible] باشد [illegible] حیوان و [illegible] از چیزها [illegible]
از [illegible] باشد [illegible] خاکستر و [illegible] بدل [illegible] اگر [illegible] تیمم نماید
[illegible] اولا [illegible]
[illegible]

غبار تیمم نماید و تیمم است که بر همان جامه غبار که غبار شود جمع نکرده تکان نداده دست زند و تیمم نماید
و این تیمم جایز است هرچند قول بعضی است و تیمم بلکه بعضی مجتهدین جایز ندانسته اند با امکان اول
و در تیمم به غبار قسم سیمی فرض مرتبه و آن آنست که تیمم بعد بخواند آنقدر بتکاند که بروی او از کثرت
ایصال غبار خاک جمع شود بنحوی که خاک بگویند غبار در این صورت تیمم با امکان مقدم است
بر دو قسم اول و در حال اضطرار اگر نه خاک باشد نه غبار باشد که تیمم کند بگیرد مرکب کند گل
خود را از خاک و سنگ یا غبار و تیمم دیگر نیز از سنگ خالص یا غبار خالص نماید اگر گل بگیرد یا تیمم میکند
فاصله باشد لازم احاطه تمام باطن هر دو دست میکند که تیمم هر دو دست را برای احاطه بر مواضع
و اگر تکرار ممکن نشود اکتفا بان ضرب نماید و لکن نماز را نیز قضا نماید چنانچه در حال اضطرار اگر تیمم به
گچ و آهک پخته و خاکستر نماید بنحو نماید و لکن بعد از آن نماز را قضا کند و در حال اضطرار اگر
ممکن از گل شود تیمم بان جایز است بشرطیکه قادر بر خشک کردن آن نباشد و دست آلوده کردن
و بهم مالیدن تا آنکه خشک شود بعد از آن تیمم بخواند نداشته باشد بجهت تنگی وقت یا از جهت دیگر چنانچه
در حال اضطرار اینکه تیمم بر برف نماید بعضی گفته اند و تیمم به گل مقدم است بر خاک گل چنانچه گل از خاک
مقدم است بر گل از غبار و اگر ممکن است سنگ را مقدم بدارد بر دست تکانیدن و بعد از دست نشستن
هر دو دست را بهم بمالد و تیمم را تمام نماید هرچند لازم نیست که هر دو دست را بهم بمالد اما بر برف پس
اگر ممکن است که گرم کردن آن و آب شدن و ذوبان آن بقدری که مستی غسل و تمام شستن حاصل شود
پس همان مقدم است و الا پس آنرا بمالد و بر مواضع وضو یا غسل تا آب بمواضع تیمم و تا اینکه مثل خاک
بر او دست نشسته باشد هرچند بعضی از علما منع کرده اند و مختصر حکم تیمم بر برف
و مثل تیمم بر گیاه و چوب بعنوان مستحب پس احتیاط آنها بکند و بعد از آن نماز را قضا کند و لازم نیست
بر مثل خاک و بعنوان نبودن پس جایز است تیمم بر دیوار و خاک جمع در بدن بنحوی که دست تمام از او و
گیرد تیمم آنکه آنچه که بر او تیمم میکند طاهر باشد و نجس نباشد حتی از نجاست معفوه و با عدم قدرت بر
تحصیل خاک طاهر تیمم ساقط است چهارم آنکه آن خاک بعنوان مباح باشد پس اگر تیمم نماید بر خاک
غصبی عمدا و اختیارا و همچنین جاهل بمسئله باشد تیمم باطل است و اگر سهوا یا جهلا باشد بنحوی که
جهل بان معذور باشد مثل آنکه جاهل باشد بغصبی خاک یا جاهل بحکم غصب بوده بجهلی که معذور
بوده پس تیمم او صحیح است و اگر تیمم با جرت فرض شود لازم است بر شخص تیمم کننده ادا آن بمالک
خاک بنحوی و در مکان غصب و زمین غصب و خاک غصب بشرطی که خود غاصب با معین نماید نیست

مقصد سیم در واجبات تیمم است

وکراهتی از مالک ظاهر باشد ضرر نیز ندارد بلی هرگاه مالک بوسیدن تیمم براو نیز منحصر انکه خالص باشد عرفا اذن بگیرد
تیمم بران جایز نیست هرچند که باشد علی الاحوط مادامی که وسعت داشته باشد ششم آنکه باطن هر دو دست
واعضائی تیمم که تیمم بدانها واقع میشود نیز صحیح کردن بهمه طاهر باشد و نجس نباشد حتی از نجاست معفو در نماز قبل
از تیمم و نجاست باقی اعضا ضرر ندارد در حال اضطرار و اختیار ولکن بهتر اینست که هرگاه آب موجود
باشد بقدر ازاله نجاست اول ازاله نجاست از بدن نماید و بعد از ان تیمم کند و اگر باطن دست و مواضع تیمم
نجس باشد ممکن نباشد ازاله آن بعضی از ان تیمم کند با نجاست بشرطی که تعدی بجاهای نکند یا آنکه نکنار
کر تعدی کند و اگر جائی که تعدی نماید و ممکن نباشد منع ان تیمم نماید بپارچه نشیند و اگر آنهم ممکن نباشد
احوط آنست که تیمم بباطن دست نماید با همان نجاست متعدیه بجای نماز کند بعد از ان قضا نماید اگر
ظاهر و باطن هر دو دست نجاست متعدیه باشد یا آنکه در موضع مسح نجاست متعدیه باشد ممکن
نباشد تطهیر با خشکانیدن ساقط است تیمم هفتم ترتیب هر دو مقارن بود نیت بزدن دو کف دست که
نخستین دست بخاک اول افعال تیمم است نه مسح پیشانی اگر حدث بعد از زدن دست عارض شود باطل میشود
تیمم پس لازم است مقارن نیت بزدن بیقین بدلیت غسل یا وضو و صلوة نمیدهد بلکه مطلق علی الاحوط
و نیت رفع حدث نکند بلکه نیت استباحه صلوة و نحو آن نماید و اگر تیمم کند بدل وضوئی یا غسلی و معلوم
شود بعد از تیمم خلاف آن اعاده نماید تیمم بدل وضو را بلی اعاده نماید تیمم بدل غسل را مثل آنکه تیمم
نموده بدل غسل جنابت و بعد معلوم شد که جنب نبوده بلکه غسل مس میت یا غیر آن داشته هرچند
عدم اعاده در تیمم بدل غسل نیز خوبست چنانچه هرگاه تیمم کند برای جنابتی بزعم وجوب و بعد
خلاف آن معلوم شود و لکن مشغول الذمه بود بعبادة دیگر که تیمم برای آن جایز بوده عدم اعاده تیمم
قوی است و احوط اعاده است و هرگاه تیمم نموده برای وضوهای متعدده یا اغسال متعدده و بعد معلوم
شود که بعضی از انها نبوده تیمم صحیح است و هرگاه بداند که یک تیمم در ذمه دارد ولکن نداند که بدل وضوئی
باشد یا بدل غسل جنابت یک تیمم کند بقصد واقع و اگر احتمال بدهد تیمم بدل هر دو از جهت آنکه غسل غیر جنابت
در ذمه داشته باشد دو تیمم نماید و اگر مضطر شود به تیمم غیر مشروع از جهت ترس و نحو آن و
آن تیمم مشتمل باشد بر مشروع و زاید بر ان واجب نیست تخصیص بلکه نیت خصوص مشروع را یا بنیت
خارج نموده زاید بداعی مقام نیت هرچند احوط است هشتم دور کردن چیزیکه مانع باشد در مواضع
تیمم مثل انگشتر و نحو آن علی الاقوی و اگر جائی غیر از جبیره مانع باشد مسح کند و خاک یا ممسوح باشد ممکن
نباشد رفع آن احوط آنست که تیمم نماید با آن و نماز کند و قضا هم بکند و جبیره و موی در مواضع

ششم

هفتم

هشتم

مسح مانع نیست بلکه اگر مسح بجبیره یا موی جبهه یا پشت دست باید بکند احتیاط تیمم جبیره برداشته شود
تا اینکه موی زایل شود ضرری به تیمم ندارد هر چند احوط اعاده است چنانچه اگر احتیاط نماید در تیمم
مثل خصوص تیمم بدل غسل باینکه باطن موی را مسح نماید شاید بهتر باشد هر چند نسبت باید تیمم کننده
بنفسه هر دو دست خود را بر خاک بزند بنحوی که اسم الارض زدن صادق باشد عرفا نه اینکه آهسته
بگذارد که اسم زدن صادق نباشد یا اینکه محل شک باشد نه اینکه مبالغه و اغراق در زدن نماید
و اگر زدن هر دو دست جمیعا محتاج بمعین شود لازم است اخذ معین بنحو تبرع یا با اجرت بنحوی که در مسائل
سابقه گذشت و اگر زدن هر دو دست جمیعا ممکن نباشد چون معین اقتضا کند بزدن یکی و دیگری
را بر زمین بگذارد و اگر قادر نبود بزدن بطریق مذکور دست معین باشد که خود بزند و لکن قادر بر گذاشتن هر دو
دست بر خاک باشد احتیاطا باید خود گذاشتن را انجام دهد بلکه نایب هر دو دست او را بزند و اگر از زدن
دو دست خود عاجز و هم چنین از گذاشتن دو دست ما هر دو باشد دست نایب هر دو دست خود را بر خاک
بزند تیمم دهد او را و ظاهر اینست که اگر تعارض شود ما بین مرتبه اول از واجب لکن نه بمباشرت
و اسفل از دو مرتبه بعد از آن لکن از خود تیمم کننده و یا اسفل از مرتبه بعد مقدم است لکن احوط
جمع است مطلقا و بکفی ضربه واحده در تیمم چه بدل از وضو باشد چه بدل غسل و احوط دو مرتبه است
حتی در بدل وضو و احوط از آن سه مرتبه است یکی برای جبهه و دیگری برای دست راست و دیگری برای دست
و احوط بجهت خروج از خلاف موالاة است که تیمم نماید یکی در بدل الوضو یکی بیک ضربه و دیگری بدو ضربه
و دیگری بسه ضربه که واجب نیست ضرب برای عضو خاص نیست هر مسح تمام جبهه بلکه قلیلی زیاد
از آن هم چنانکه جبهه واجب است باطن هر دو دست یکدفعه پشت دست نه باطن دو دست تا هم
از رستنگاه موی تا بالای بینی و از ابتدای نرمه بینی باشد تمام هر دو جبین بنابر احتیاط و ابتدا با علی نماید
در تیمم با مراعات الاعلی فالاعلی بطوری که در وضو گذشت بلکه مراعات الاعلی فالاعلی بالنسبه بجمیع
اجزاء جبهه نیز بالنسبه اعلی بر یکدیگر که مراعات الاعلی فالاعلی در یکدست کفایت میکرد در وضو چنانچه
گذشت و کشیدن تا اسفل دماغ و سر دو بینی بهتر است و داخل کردن تمام جبینین در مسح احوط است
و گذشت که لازم نیست مسح کردن بر موهای جبهه در مثل کسیکه موی سر او بر پیشانی او رسیده هر چند
تیمم بدل غسل باشد آگر از جهت اضطرار بسبب مرض و جبیره مثل آن شود که تیمم نماید منکوسا یا اینکه جمیع
اعضا را در غسل بجمیع مواضع وضو را در وضو مسح نماید که مانعی نیست و این تیمم صحیح است
پس ان هم مسح ظاهر تمام پشت دست راست را از مفصل زند که تا سر انگشتان بلکه قلیلی زیاد از آن الاعلی فالاعلی بباطن کف

عه اول یعنی زدن هر دو دست جمعاً مرتبه اول یعنی زدن هر دو دست ازان محتاج بمعین شود و هر سه مرتبه لعید یعنی و لکن قادر بر گذاشتن هر دو دست بر خاک باشد ۱۲

منه

منه

منه

مقصد سوم در واجبات تیمم است

چهارم مسح ظاهر دست چپ است بکف دست راست و بالاحوط مسح مابین انگشتان و اطراف ناخن و روی ناخن
و زیاده از قدر واجب لازم نیست حتی آنکه اگر استیعاب حقیقی در مسح حاصل نشود که مقدار بسیار
کمی باشد که مسح نشود ضرر ندارد و بعضی گفته‌اند هر آنکه زدن بر خاک و مثل آن بباطن هر دو دست با هم باشد
پس اکتفا با عدم ضرورت با امکان و اگر زدن بباطن ممکن نشود اصلا اکتفا کند بزدن ظاهر کفین یا ظاهر
یکی و باطن دیگری و اگر زدن تمام باطن هر دو بیک ضرب با هر دو دست ممکن نشود و لکن زدن بعض یکی
یا بعض هر دو دست ممکن شود جمع احوط است پس نیت بجای امکان ضرب بعض نماید نیت بجای عدد
وضع نماید لکن اکتفا بوضع قوی است و اگر هر دو باطن نجس شود بما بین زدن بپشت دست و کذا اشتی الجمع
بین جمع احوط است هر چند که اول اولی است که زدن دست با جبیره باشد اقوی تخییر است و در
ثانی اقوی است که کذاشتن باطن دست با شد پس اگر زدن بباطن ممکن نشود اکتفا نماید بکذاشتن
باطن و اگر آنهم ممکن نشود اکتفا نماید بزدن به پشت دست و اگر آنهم ممکن نشود اکتفا بکذاشتن پشت
نماید باید مسح بچیزی شود که ضرب با او شده پس اگر به پشت دست ضرب بشود به همان مسح نماید مگر آنکه
مسح بباطن نماید و اگر دستها هر دو بریده باشد از فوق مفصل مسح دستها ساقط است و بعد ذراع خود
را بر زمین بزند و جبهه را با او مسح کند با امکان و الا نایب بگیرد بلکه احوط آنست که خود نیز پیشانی را
بخاک یا دیوار یا بالشت اکتفا نماید بلکه چنانکه اگر نایب ممکن نشود پیشانی را بخاک یا دیوار یا بالشت مرتفعا
الاعلی فالاعلی تا آنکه بزند و اگر یک دست از بالای مفصل بریده باشد بیکی تیمم نماید که بزند دست
و ذراع بر خاک و جبهه را بدست تنها یا بعض ذراع علی الاحوط مسح نماید و پشت دست دیگر را بذراع
مسح نماید پنجم آنکه خود افعال تیمم را بجا آورد چنانچه اشاره شد با عدم امکان نایب بگیرد هر چند
با اجرت باشد لکن بنحویکه در مسائل سابقه گذشت چهارم ترتیبیکه اول دو دست را بزمین بزند
و بعد مسح جبهه نماید و بعد مسح پشت دست راست و بعد مسح پشت دست چپ نماید و اگر خلاف ترتیب
نماید بعمد یا جهل یا سهو یا اضطرار باید عود بمقدار نماید بر فرض عدم اخلال بموالات یا اعاده
تیمم نماید بر فرض اخلال بموالات یا ترک موالات هر چند تیمم بدل غسل باشد لکن بمعنی آنکه افعال
را پی هم بجا آورد و فصل غیر متعارف حاصل نشود بلی اگر اصلا که ضرر نرساند و شاید هم آنکه چیزیکه مراد
تیمم میکنند از خاک و زمین و غبار مثل آن مطلق باشد نه مضاف یا ممزوج با مطلق باشد که اسم آنها باقی نماند الزام
یا ضمه از زوال آنها حاصل یا شد مثل خاک کل و خاک اکلتشان و غبار دو و آن شا لیکن باشد چنانچه اشاره
شد هفتم آنکه دست و آنچه مسح نماید و جبهه پاک باشد آنکه مسح با آنکه تمام مسح

سیم در واجبات تیمم است

نماید و همچنین باطن یکدست را مسح پشت دست دیگر همچنین انکه پشت دست را مسح باطن دست دیگر

و همچنین انکه بعد از مسح باشد جبهه و انکه مسح جبهه باید بطول از رو و دست طول جبهه باشد یعنی

و مسح پشت دست عرض ما مسح باید ملاحظه شود و طول ممسوح از سر انگشت و کف ... مشتمل بر آن

رستنگاه موی جبهه بکنار دو بکشد تا ابرو و در مسح سر ... باید دست دیگر را ... از انکه

بلکه قلیلی بالاتر من باب المقدمه و بکشد و طول پشت دست دیگر و احوط انست که چیزی که بر او تیمم

میکند از قبیل زمین و کلوخ سطح او مستوی باشد و نا هموار نباشد و هرگاه دیوار باشد سوراخ

نیز نداشته باشد احوط انست که مسح را بتمام کف و باطن انگشتها هر دو وارد همچنین انکه اقتصار کند

بکف ... و باطن انگشتها و لازم نیست که چیزی از خاک بدست بچسبد هر چند مستحب است بلکه

احوط انست که قدری بچسبد که با ان مسح کند هر چند تکاندن دستها نیز مستحب است که زیادتی انها

بریزد چنانچه مستحب است که در وقت تکاندن ... انگشتها را از یکدیگر جدا نماید چنانچه مستحب است

که برای هر نماز تیمم علیحده نماید در اول تیمم بسم الله بگوید و سوال نماید برای تیمم و دست ... مسح

عضو وضو ندارد ... تمام شود و اگر جنب تیمم بدل غسل نماید بعد از ان حدث اصغر شود

... تیمم نماید بدل غسل ... نیست ... وضو اگر ... وضو داشته باشد ... تیمم بدل وضو

اگر اب نداشته باشد هر چند ضم وضو تیمم بدل غسل با امکان ... تیمم دیگر بدل وضو با عدم امکان

احوط ... تیمم برای نماز پیش از دخول وقت ان نماز نماید مگر انکه ... باشد

بعد از دخول وقت ... چهار رکعت ... حاصل میشود که ... نماز است ... که

در این ... اگر تیمم نماید ... هر چند احوط ... انست که تیمم نماید برای ... تیمم

نماز ... هم چنین باید بعد از دخول وقت ... تیمم نماید تا انکه وقت ... شود

اگر ... وقت تیمم کند ... نماز ... بعد ... شود و ... احوط اعاده نماز است

... تیمم ... هر چند ... جواز تیمم است خصوص بعد از یاس تا اخر وقت ... در صورت

... و ... نماز ... که ... بعض نمازها قبل از نماز برای ... دیگر تیمم

نماید ... تیمم نماز کند مثل انکه قصد کند ... تیمم قرائت قران یا نماز مستحب را مگر نوافل ... را

اول وقت ... از چیزهائی که برای انها تیمم جایز است ... کسیکه نماز ... دارد

... تیمم نماید ... هر چند ... باشد ... تیمم برای نماز ...

... انست قبل از شروع ... علی الاحوط و اگر ... باشد ... وقت ...

مقصد [illegible] اسباب تیمم است

نماید تیمم را تا اینکه خوف شروع یا بجا آوردن حاصل شود برای نماز در تیمم و احوط در تیمم برای نماز استسقا آن
که وقت شروع امام به نماز به عمل آورد نه وقت اجتماع خلق در صحرا و نه وقت بیرون رفتن به صحرا و نه
وقت طلوع آفتاب و زمستان و بدانکه هر چیز وضو و غسل را می‌شکند تیمم را نیز می‌شکند چنانچه
علاوه بر آنها تمکن از استعمال آب نیز تیمم را می‌شکند چنانچه علاوه بر آنها تمکن از استعمال آب نیز تیمم را
می‌شکند بلکه اگر جمعی با تیمم باشند و آب مباح به قدر آب وضو برای یک نفر غیر معین حاصل شود
تیمم همه باطل می‌شود بلی مجرد وجود آب ناقض تیمم نیست پس اگر تیمم بود و آب پیدا شد به قدری که وضو و
غسل بآن ممکن بوده و آنقدر از زمان هم گذشت که می‌توانست در آن مدت از زمان وضو یا غسل
نماید تیمم او باطل می‌شود هر چند آب بعد از آن برود بخلاف اینکه اگر آب برود پیش از آنکه بگذرد زمانی که
در آن بتواند وضو یا غسل بجا آورد تیمم شکسته نمی‌شود و بدانکه غالب شرایط وضو و غسل و تیمم
مثل هم می‌باشد و از شرایط غسل و وضو شرایط تیمم نیز معلوم می‌شود حتی بودن یا در دست و لکن نکته
و تحدید به جهت بستن دست رجوع به متعارف ناس و غیر آن از شک در تیمم بعد از فراغ یا در اصل تیمم بلی
اگر شک کند در اثنای تیمم بعد از مسح جبهه مثلا در اینکه آیا دست بر زمین زده یا نه و هم چنین اگر بعد
از مسح دست راست شک نموده که آیا مسح جبهه نموده یا نه باید برگردد پس تیمم در این حکم ملحق به وضو می‌باشد
هر چند بدل از غسل باشد تا اینکه شک در اثنای غسل را مثل شک در اثنای وضو ندانستیم مگر از
جهت احتیاط و بدانکه اگر شخص با تیمم متمکن از استعمال آب شود به نحو مرقوم پیش از شروع در نماز باطل
می‌شود تیمم و نماز و اگر بعد از رکوع باشد باطل نمی‌شود تیمم و لکن احوط اعاده نماز است با وضو در وقت
وقت و قضای است با خروج وقت و در نافله نیز محتاط اعاده و قضا احوط است خصوصا به جهت احوط اعاده
و قضا است هر گاه اسباب تیمم از مرض و بخواند در اثنای نماز رفع شود هر چند در کفایت تیمم باشد بلی اقوی
عدم لزوم اعاده و قضا است و هم چنین اگر در اثنای نماز میتی که امثال را عوض غسل تیمم داده اند
بقدر غسل میت آب پیدا شود احوط آنست که نماز میت را اعاده نماید بعد از غسل دادن میت خصوصا
گذشت بدانکه دو تیمم است که مشروط به نبودن آب نیست اول تیمم به جهت نماز جنازه هر چند خوف فوت
نماز جنازه نداشته باشد چه جنب باشد یا نه دوم تیمم به جهت خواب چه بی وضو باشد چه جنب
باشد چه غیر جنب فراموش کرده باشد وضو را تا اینکه داخل رختخواب شده باشد یا نه آب نزدیک
رختخواب باشد یا نه چه تعجیل در خواب داشته باشد یا نه چه عازم بر نوم باشد یا نه هر چند
حدیث شامل همه صور مزبوره نیست لکن با این دو تیمم سابق غایات مباح می‌شود و قصد بدلیت [illegible]

مقصد چهارم در اقسام آبها

تا غسل هم اگر در این تیمم تکند بنا بر ضرورت ندارد ولیکن بعضی از اجله علما هم مشهور که این تیمم افضل از وضو
مشتبا و بدانکه مکروه است تیمم بر خاک شوره با آنکه سنت است که تیمم کند بر خاک بلندیها و کنار راهها و هم
چنین مکروه است تیمم بر زمین شوره زار بشرط آنکه نمک بر روی زمین نباشد و الا جایز نیست و هم چنین
مکروه است بر مطلق ریگ تا بر خصوص ریگ بیابان نرم و بدانکه اگر کسی در مسجد الحرام یا مسجد حضرت رسول صلوات
الله علیه خوابیده و محتلم شده واجب است که بعد از بیدار شدن فورا تیمم کند بجهت مباح شدن مرور
و خروج از مسجد و مرور نکند مگر بعد از اتمام تیمم و این حکم مخصوص مسجدین است نه سایر مساجد و
و الحاق مطلق جنب در این دو مسجد به محتلم بعید نیست مثل الحاق زن بر وی مثل الحاق حایض و نفسا
بعد از پاک شدن و احوط آنست که در این تیمم قصد کند مباح بودن خروج و او را غایت تیمم قرار دهد
و احوط آنست که اجتناب نماید از هر راهی که نزدیکتر به بیرون رفتن باشد بلکه بعضی تصریح بوجوب آن کرده
اند چنانچه احوط آنست که در افعال تیمم مسارعت نماید بلکه بهتر آنست که مستحبات تیمم را نیز ترک کند اگر
موجب زیادتی مکث باشد و بعضی گفته اند که اگر زن از اول در مسجد حیض یا نفاس عارض شود همان
شود بیدون تیمم و این حکم خالی از اشکال نیست اگر در حین خروج که مستلزم مکث نباشد تیمم نماید
بجهت خروج ضرورت ندارد بلکه احوط است و ظاهر آنست که خروج در وقتی لازم است که بدانکه در بیرون
از مسجد تمکن از استعمال آب میباشد و الا حکم بوجوب خروج مشکل است بلکه جایز است که تیمم نماید به
با هم مکث سجده نشود بلی احوط خروج است **مقصد چهارم** در اقسام آبها است و آن بر سه قسم است
اول آب جاری و آن عبارت است از آبیکه از زمین بجوشد و روان شود اگر چه بر زمین باشد مثل قنات و اکثر
نجس نمیشود بملاقات نجاسات هر چند که از کر کمتر باشد بنا بر اقوی و نجس میشود به تغییر و لیکن بعد از زوال تغییر پاک
میشود و در حکم جاری است حوضهای کوچک حمام که متصل بخزینه باشد و هم چنین حوضهای کوچکی که
حمام از سایر [illegible] و بخزینه شود و هم چنین آب باران نیز در حکم جاری است تا [illegible] میبارد و هم چنین چشمه آب
اگر چه جاری نشود و کمتر از کر باشد بملاقات نجاست نجس نمیشود بلکه اگر نجس شود بسبب تغییر پاک میشود بزوال
تغییر [illegible] بکم کردن آب مثل چاه و جوشیدن آب تازه و امتزاج آب تازه یا به سایر [illegible] هر چند
احوط آنست بلکه احوط ملاحظه اشتراط کریت است در چشمه و حمام آب [illegible] پس اگر بقدر کر باشد نجس
نمیشود مگر به تغییر رنگ یا بو یا طعم بشرط آنکه تغییر بنجاست باشد نه بمتنجس مگر آنکه بعد از حلول متنجس
تغییر از اوصاف نجاست باشد مثل آب خونی که رنگ آب سرخ شود نه مثل آب بقم که سرخ شود و بشرط
آنکه تغییر بالفعل باشد نه بتقدیر و این نحو که اگر آن نجاست [illegible] بو یا طعم پیدا است تا آنکه آن آب اگر

کوارا

در اقسام آبها

کو از امسبوق نباشد یا نیشتر بن مسبوق نامسبوق هر اسیر یا بن فلکا دنجاستر یا ابن نجس متغیر مشتد بعلی کان متمکنه
تغیر بالفعل هر چند بحسن ظاهر معلوم نشود و ظاهر نشود بسبب واقعة صفات آب با نجاستر بشرط
انکه بدانیم که واقعا تغیر در آب حاصل شده هر چند بحسب تمیز ندهیم بلی شرط است که تغیر بملاقات
باشد نه بمجاورت چنانچه شرط است که نجس متصل در تغییر آب باشد نه اگر بانضمام چیز دیگر تغیر
آب حاصل شود و آب نجس اگر جمع شود و بسر حد کر برسد پاک نشود هر چند هر کر با یکدیگر در آب شوند
و هم چنین اگر آب نجس را که کمتر از کر باشد بواسطه یعنی آب طاهر پاک کنند باید که آب باینهای پاکی است
چنانچه اگر آب طاهر کمتر از کر باشد که غیر باشد بواسطه یعنی بول یا از کر بخواهند هر چند بول بمحل
باید شود بلکه نجس میشود و اگر زوال تغیر شود پاک نمیشود مگر مطهر دیگر از قبیل باران یا آب جاری یا کر
دیگر و او را پاک کند بمجرد ملاقات او بشکل آنکه متصل شد و شرط نیست ممزوج شود بنا بر احوط است
حتی در باران و شرط نیست دیگر و هم چنین یکدفعه چنانچه شرط نیست که زوال تغیر بخصوص از کر یا جاری
یا چشمه شود بلکه اگر از آب قلیل و یا بخودی زوال تغیر شود و بعد از آن متصل بکر شود پاک میشود بلی
شرط است که مطهر متغیر نشود و مقدار کر بحسب مساحت سه وجب و نیم است در طول و عرض و عمق که
متعارفه که مجموع آنچهل و سه وجب الا ثمن وجب میشود و بحسب وزن بسنگ تبریزی که صد و
چهل مثقال صیرفی باشد صد و بیست و هشت من الا بیست مثقال صیرفی است و اگر شک شود در کربودن آب
پس رجوع بحالت سابقه آب نمایند اگر حالت سابقه معلوم نباشد حکم قلیل را بر او جاری بکنند علی الاحوط
و اگر قطع بحدوث کریت و ملاقات بنجاست هر دو حاصل باشد و تاریخ هر دو نیز معلوم باشد پس اگر
زمان حدوث کریت مقدم باشد زمان ملاقات بنجاست مؤخر حکمش واضح است که پاک است چنانچه
در عکس حکمش واضح است که نجس است و هم چنین اگر تاریخ حدوث کریت معلوم باشد و زمان ملاقات
بنجاست مجهول آن آب پاک است چنانچه در عکس آن آب نجس است و اگر قطع بمقارن باشد در تقدم و تاخر
یا تقارن هر دو باشد اقوی طهارة و احوط اجتناب است این شش قسم در حالتی بوده که آب مسبوق بعدم
کریت بوده و اگر آب مسبوق بکریت بوده و قطع بکم شدن آب از کریت حاصل شده باشد و قطع بملاقات
بنجاست نیز حاصل شده باشد پس این نیز چند قسم است اول اینکه معلوم باشد تاریخ نقص از کریت
و زمان ملاقات در این قسم آن آب محکوم بنجاست است و هم اینکه تاریخ هر دو معلوم نباشد در این قسم
نیز احوط حکم بنجاست است هر چند حکم بطهارة نیز خالی از قوت نیست بشرط اینکه عین نجاست در آب
موجود نباشد سیم تاریخ ملاقات معلوم نباشد و تاریخ نقص معلوم باشد در این قسم نیز احوط حکم

نجاست است هر چند حکم بطهارة بئر خالی از قوة نیست بشرط مرور چهار ساعت عکس این فرض است در این
قسم آن است که محکوم بطهارة است مگر در جائی که عین نجاست در حال نقص موجود باشد نجس است اگر تاریخ
نقص معلوم باشد و تاریخ ملاقات موخر بود این قسم حکم بنجاست میشود قسم ششم آنکه عکس این قسم است
در این قسم محکوم بطهارت است مگر آنکه عین نجاست باقی باشد تا حال نقص قسم پنجم آب چاه و این نجس نمیشود
مگر آنکه رنگ یا مزه یا بوی آن بواسطه نجاست متغیر شود و رنگ یا بو یا مزه نجاست در او حاصل شود
که در این وقت نجس میشود و اگر آنقدر آب بکشند که تغیر از او زایل شود پاک میشود و واجب نیست بکشند جمیع
آب تا امکان نیست و همچنین اگر تغیر از او زایل شود بنفسه بعد از نزح یا بدون مطهری پاک نمیشود
و واجب است نزح تا مطهر بکر نیست هر چند که احوط آنست که آنقدر آب بکشند که اگر تغیر موجود بود زایل
میشد بلکه احوط آنست که مراعات مقدار آن نجس و امثال آن نمایند اگر زوال تغیر بکثیر حاصل شود و بعد از
زوال التغیر بعلی الاقل اکتفا نکنند و مستحب است کشیدن آب چاه برای چیزهائی که فقها در کتب خود ذکر
نموده اند و قبل ازین واجب بود ذکر آن نمودیم و اگر بخواهند که نزح آن مقدار نمایند رجوع بکتب فقها نمایند
ضرر ندارد پنجم آب مضاف مثل آب غوره و آب لیمو و گلاب که بعد از اضافه اطلاق آب بر او صحیح نیست
و قلیل و کثیر آن اگر چه یک دریا باشد بملاقات نجاست نجس میشود هر چند یک سر آن در مشرق باشد
و یک سر آن در مغرب و هر چند آن نجاست یک ذره باشد بلکه همان آب مضاف در سمت مغرب نجس
شده همانا آن در مشرق نیز نجس میشود بالاتصال و لیکن نجاست تا اثر از پائین ببالا نمیکند و غیر آن
مثل گلاب که بدست بریزند و از دست بپائین [illegible] مثل آن با احکام ریختن آن سیل آن [illegible] آب نشسته
بریخ که در مکان نجس میریزند پس همان جزء ملاقی نجس نجس است اما اجزاء فوق که متصل بجزء متصل
بنجس است نجس نمیشود [illegible] اینها مانع است تا اثر نجاست [illegible] بالا اگر آب مضاف [illegible]
باشد بنجاست از پائین تا اثر [illegible] بالا [illegible]
مثل عرق و شیر و بول شتر [illegible] و اگر نجس شود پاک نمیشود قابل پاکی نیست
مگر آنکه از اضافه بیرون آید [illegible] قابل تطهیر شود تا منقلب بآب شود و [illegible]
قابل تطهیر [illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] پاک میشود و همچنین [illegible] و اگر [illegible] نمایند بعد
از آن [illegible] پاک میشود و اگر [illegible]
مثل [illegible] بعد از [illegible]

مطهر

تطهیر بآب مشتبه و آب مضاف بالذات طاهر است مگر آنکه اصلش نجس باشد که او نیز نجس است مگر اینکه بطور
عرف گرفته باشند و لکن جمیع اقسام مطهر نیست از حدث و خبث نیز در حال اختیار و نیز در حال اضطرار
و اگر شک کند در اطلاق و اضافه رجوع بحالت سابقه کند و اگر حالت سابقه معلوم نباشد پس در قلیل بی
ماده حکم مضاف بر او جاری کند و او را نیز رافع حدث نداند نیز رافع خبث و اگر کثیر یا قلیل ذی المادة باشد
او را بملاقات نجاسه نجس نداند لکن مع ذلک او را نیز رافع حدث و خبث نداند و مظنه باطلاق یا اضافه
را اعتبار نکند هر چند بظن قوی باشد که اماره برای اینکه مطلق یا مضاف باشد مگر آنکه علم عادی باینها
حاصل شود پنجم آب استنجا و حکم آن گذشت ششم آبی که استعمال شده در ازاله نجاسه شود پس اگر غساله غسل
مزیله باشد نه مطهره که تطهیر بآن حاصل نشود نجس است مثل آبی که در ازاله عین نجاسه بآن شود و لیکن طهارت
حاصل نشود بجهت عدم شرط تطهیر از تعدد [illegible] نجاسه اول اگر شرط باشد [illegible] یا بجهت کم بودن
آب بخوان و اگر غساله غسله مطهره باشد که طهارت بآن حاصل شود پس اگر از آب کر یا جاری یا باران
باشد چون نجس نمیشود که در طهارت و مرتبه شستن ضرور نیست پس اینها غساله ندارند و غساله اگر در یک
مثلا باقی بماند از آب کر و جاری و باران مثلا آن پاکست و اگر از آب قلیل باشد تطهیر حاصل شود
لکن عین نجاسه در او باشد [illegible] باشد یا متغیر شده باشد نجس است و اگر تطهیر حاصل
شود و متغیر نشده باشد عین نجاسه هم در او نباشد حکم بنجاسه نمیکنم بلکه قول بطهارة قوی است
خصوص در مثل چیزها اینکه بفرض نجاسه غساله تطهیر آن ممکن نشود مگر بجاری یا کر یا آفتاب مثل زمین
و ظروف و بخرده و آنچه که فرش کرده اند و غالبا ابتلا و عسر و حرج است لکن احتیاط شدید در اجتناب غساله است
خصوص در مثل جامه و دست و نحو آن از چیزها اینکه غالبا استعمال مردم میشود و همچنین احتیاط اینست
از غساله نجاسه که در یک دفعه باشد که پیش از غسل [illegible] زایل کنند و همچنین غساله استنجا خصوص
غساله دوم غسل اول و اگر خواهند که در تطهیر نجاسات از غساله مطلقا احتیاط کنند باین نحو عمل کنند که در
مطلق نجاسات بیک دفعه اکتفا نکنند در دفعه اول قطرات که بمحل چسبیده که بسبب تکان دادن از محل جدا
جدا نشود لکن از جمیع رطوبات موضع اجتناب نمایند که ملاقی آن رطوبت و ملاقی آنچه در حال رطوبت
نجس باشند چه رطوبت جدا شده یا باقی مانده باشد و در دفعه دوم اگر بمثل کر و جاری و چشمه و باران تطهیر
نمایند حاجت بغساله اگر فتن ندارد و اگر با آب قلیل تطهیر کنند در مرتبه دوم نیز احتراز کنند از آبی که بنفسه
یا بخود بخود جدا شده و همچنین از قطراتیکه بمحل چسبیده که بتکان دادن از محل جدا میشود و از زیاده
بر این احتراز لازم نیست که مکرر تکان بدهند که هیچ رطوبت نماند که آن رطوبت پاکست و اقوی

اتاق [illegible] لفظ ترکی بمعنی خانه و خیمه و جای [illegible]

اینست که اگر زمین پست فرش سنگی یا آجری خواهد نجس شود و نمی‌شود که از آن بگیرد بکشد شستن آن
که آب غساله در آن فرو رود و آب غساله در جای دیگر جمع شود و از آنجا برداشته شود با پیچیدن یا ظرف بکشد نهر پس
نجس و موضع غساله هم پاک می‌شود بشرط وحدة مکان و محل غساله از حوض و ظروف منصوبه ملکه
اقوی اینست که اگر زمین نجس سخت کوبیده که غساله از جای بگریزد و غساله اثر را بگیرد بد هم ضد بسوی
کردن زمین باشد آن زمین نیز پاک می‌شود بخروج غساله نظیر ظرف که در ظرف نجس شود و غساله
در ظرف باقی بماند والله العالم و آقا اعلی الله مقامه و مقامع سوال کردند که خانه که آفتاب در آن نمی‌تابد
باشد قابل تطهیر می‌تواند بود جواب فرمودند بعد از زوال عین نجاسه هرگاه آب بریزند بحیثیتی که
مستولی شود بر موضع نجس مثل کر یا پاک می‌شود علی الاقوی تمام شد کلام آن بزرگوار و احقر
می‌گویم زمینی که آب جاری یا کر نباشد بجز یکی غساله از وی جدا نشود یا آنکه خالی لازم داشته باشد
در شستن غساله اشکال بوده لهذا احتیاط کردم بر زمین نجس والله
العالم هفتم اگر از قطرات وضو یا غسل جمع شده است در آب یا آنکه آبی است اگر کسی وضو
بگیرد یا غسل کند بکوزه خودش قطرات وضو یا غسلش را جمع کند وضو بگیرد یا غسل کند
نداند الا اینکه در خصوص قطرات غسل الجنابة احتیاط کنند که وضو بآن نگیرند و غسل نکنند هشتم
آب نجس بوده و آن پاک نشد تا جمع چو آن الاخبار مثل بعد خوف و کافر نظر آب نجس
نجس یا پاک اما اول پس جایز نیست استعمال آن ولیک اگر از اول نجاسه دانسته باشد
دانسته باشد پس باید ... اگر وضو و غسل نموده وضو و غسل باطل است اگر عمدا و عالما
باشد اما دوم پس اجتناب اینهم لازم است و اگر قطره یکی از آنها بلباس یا بدن بچکد عمدا
باشد آن قطره نماز نکند و آن قطره را نیز با شامه لکن بعد از خشک شدن ضرر ندارد نماز کردن
با آن لباس و بدن و آن طاهر و نجس است بخلاف ملاقی یکی از آنها هم چنین است حال در هر شبهه محصوره
و وضو و غسل نیز با آن جایز نیست لکن از ازاله نجاسه جایز است بشرطیکه طاهر دو باشد نه یکی پس اگر نجس
را طاهر و نجس شد پاک می‌شود و اگر طاهر را طاهر و نجس شد نجس می‌شود و اما سوم پس استعمال آن ضرر
ندارد و لکن در وضو و غسل و ازاله نجاسه مشروط است باینکه آن طاهر باشد و استعمال یکی در وضو
و غسل از ازاله نجاسه کافی نیست مقصد نجس در مطهر است و آن بیست و هفت است اول آب
با آنکه مطهر خودش نیز اگر نجس شود پس اگر آن آب نجس شده باشد با مطلق یا مضاف باشد
قلیل بلکه باید که نجس ملاقات نجاسه نجس شود مثل کر و مثل کرسی و چشمه و چاه و باران ... ملاقات

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ولهذا علی الاحوط حتی در تطهیر به آب باران کرچنان نمایند که آب باران بر آن و بخوان باب نجس مرتفع
شود هر چند اقوی عدم اشتراط امثال این امور باشد بلکه بمجرد باریدن باران با اتصال بکر و جاری و چشمه
و غیر آن پاک میشود چنانچه گذشت دوم از مطهرات آفتاب است و آفتاب پاک میکند زمین و خاک زمین و دیوار
و عمارات و در و پنجره و میخ و چوب که مثل آن نصب شده باشد و همچنین اگر در زمین فرش نمایند از قبیل
آجر و سنگها و امثال آن از زمین جدا نشده باشد یا آنکه جدا شده باشد لکن از توابع زمین محسوب
شود مثل خاک زمین و نبات زمین و همچنین درخت و برگ متصل بدرخت و میوه متصل بدرخت
و گیاهها و زراعتهای زمین و جمیع چیزهای غیر منقول مثل دیگ آش پزی و خمره و امثال آنها که بر زمین
نصب باشد و پاک میکند از منقولات خصوص بوریا بلکه حصیر را و فی حصیر نیز تامل است و کشتی
و طراده و ظرف سیما بوریا داخل در غیر منقول میباشند احوط منع کنند و بخوان پس احوط عدم الحاق
آنها بغیر منقول هر چند در حصیر و بوریا الحاق آنها خالی از قوت نیست و شرط تطهیر به آفتاب چند
چیز است اول آنکه عین و جرم نجاست زایل شده باشد دوم آنکه آن محل رطوبتی داشته باشد که صدق
خشک شدن حاصل شود و اگر رطوبتی نداشته باشد باید آب بریزند هر چند آب نجس باشد و اگر بول
باشد در غیر مسجد و رجال الحساب سیم آنکه تابش آفتاب و شعاع باشد بر محل و هوا و غیر بود
باد و اگر باد و هوا فی الجمله معاون آفتاب باشد ضرر ندارد و اگر اولا بشعاع شمس فی الجمله رطوبتی
کم شود و بعد از آن باد یا بگرمی آفتاب بدون شعاع تمام خشکی حاصل شود پاک نمیشود بخلاف
عکس و اگر بباطن نجاست نیز رسیده مثل زمین پس شرط طهارت باطن وصول جفاف بباطن است
پس اگر بعد از تابش آفتاب جفاف بباطن نرسید همان ظاهر تنها پاک است و باطن نجاست خود باقیست
و اگر رسید هر دو پاک است بلکه باید که جفاف ظاهر و باطن باشراق واحد باشد پس اگر جفاف ظاهر
شد و بعد از آن باشراق دیگر یا بغیر اشراق جفاف باطن حاصل شود طهارت حاصل نمیشود علی الاحوط
هر چند اقوی کفایت وصول جفاف بباطن مطلقا چنانچه احوط در مثل میوه و حصیر و دیوار ذی
وجهین یا وجوه اشتراط اشراق بر هر دو وجه است اگر چه شیء واحد حساب میشود چنانچه اگر دو بوریا مثلا
بر روی هم باشند و نجس شوند یا کشیدند فوقانی و تحتانی پاک میشوند و هر دیوار که بکل نجس شده باشد
تابش ظاهر و باطن هر دو پاک میشود و تحتانی بکر تابش او نرسیده علی الاحوط و اگر باطن دیوار
نجس شود و تابش بیرون که نجس نشده و خشک شده اند درون پاک نمیشود چنانچه اگر دیوار ذی
با وجوه هر طرفی به نجاست مستقله نجس شود و نجاست نفوذ نکرده باشد از طرفی بطرفی دیگر به هم

در مطهرات

متصل نشده باشد پس پاک نشد بکلی بلکه فقط آن طرف پاک میشود و هرگاه چیزی متنجس
شود بعد از زوال عین نجاسة منفی باشد که داخل بعضی شود مثل اینکه فرش نجس را همان
نجاسة ببینند و متصل نباشند و یا آنکه خود دیوار نباشد بی واسطه تابش آفتاب پاک نمیشود پس اگر گل
نجس را کاه و حصیر یا گچ نجس را بر زمین یا دیوار اندود نمایند یا آنکه بعد از اینکه در زمین نجس شود
پاک نمیشود بتابش آفتاب بلکه اگر کاغذی یا مانند آن چسبیده بدیوار یا زمین و امثال
ببینند اگرچه آن شود دور نیست که بتابش آفتاب پاک شود چنانچه اگر چیزی منقول منقول شود پاک
نمیشود بتابش آفتاب و هرگاه شک در اصل خشکی باید پس حکم نماید که این خشکی بواسطه تابش
آفتاب شده یا بغیر آن محکوم بنجاست است چهارم زمین و آن پاک میکند زیر قدم و زیر کفش و نعل بسه
چند شرط اول آنکه عین نجاسة زایل شود هرچند بزوال عین براه رفتن حاصل شود پس اگر نجاسه مثل
بول باشد براه رفتن بر زمین تا مادامی که هرگاه رطوبتی باقی باشد پاک نمیشود دوم آنکه این زمین پاک
باشد بنا بر احوط سیم آنکه این زمین خشک باشد پس اگر رطوبتی منتقله ندارد شرط نیست چهارم
آنکه موضع نجس از زمین یا سنگ یا خاک یا مانند آنکه سنگها فرش باشند اکثر موضع نجس عالی علی
الاحوط پنجم آنکه مسح بدهد بغیر الرطوبه ما سیح از نعلین قدم و امثال آن باشد علی الاحوط هرچند
اقوی عدم اشتراط است ششم آنکه حصول موضع نجس بزمین از جهت راه رفتن یا مسح و امثال آن باشد
پس اکتفا بمجرد مسح نمایند علی الاحوط هرچند اقوی اکتفا بمجرد مماسه است مثلا و اگر چه عین نجاسة زایل
شده باشد باید قدری راه رود که اگر نجاسه باقی بود هرآینه زایل میشد بلکه بعضی در زمین نرم اکتفا
بمجرد تقدیر کرده اند که اگر زیر کفش که نجس شده مثلا ببول هرگاه خواهند بر زمین پس راه رود و مثال پاک
شود مثل اوقات باران و امثال آن پس باید که اتفاقا راه برود که اگر در زمین خشک راه میرفت زیر کفش
خشکیده بود و این حکم خالی از اشکال نیست مثل اعتبار تقدیر جفاف در تطهیر شمس و بعضی گفته اند آن است
که بمقدار پانزده ذراع راه رود تا که هم نجاسه بکلی زایل شده باشد و ظاهر است که هیچ شرط و اشتراط
قدم که بر قدم باطل است و حکم باطن مثلا یا بی ما بین انگشتان و جاهائی که بزمین نمیرسد غالبا
پاک نمیشود مگر با آب چنانچه ظاهر است که در عصای اعرج و اقطع قول اقوی نیست که پاک کعب و عصا
و نیزه و عراده نیز پاک نمیشود هرچند احوط عدم تمسک است و احوط آن است که
ته نعلین و زیر کفش مثلا و باطن شقاف نعل یا کف کفش و شقاف که ظاهر نیز کند نجاست
ظاهر آن نیز تابع ظاهر است و ظاهر میشود بزوال الحلوة باطن ظاهر آنها پاک نمیشود و باطن

در مطهرات

و در چیزی که در تطهیر آب محتاج نیست در غسل مسبّبا مثل بول در تطهیر بعضی زمین محتاج
بتکرار نیست و ضرور ندارد باقی ماندن اجزای نجاست از بدن و رز بر خف و نعل مثل باقی ماندن اجزا
صابون و اشنان با حجار و در مثل جوراب و سایر چیزهائی که متعارف نیست پا کردن آنها و در تنزیه
بان احتیاط اولی است و اما نعل پا بر سر اول تابع بدن حیوانست در حصول طهارت و زوال عین هر چند
بغیر زمین باشد و نعل کفش و نیز موزه که در ته موزه واقع شده است تابع ته موزه است و ظاهر آن
است که ریگ زمین و سنگ زمین و فرش آجر و گچ و صاروج نیز میتوان در حکم زمین دانست و احوط آنست که
اکتفا کنند بزمینی که اسم زمین بر او صادق باشد بلکه تا احتیاج بعید کند بر زمین معدن
که بواسطه اشتمال بر خاصیتی نیز کلیةً از اسم زمین بیرون رفته باشد مثل طلا و نقره و غیر و کبریت
و فیروزه و عقیق و مرجان مطهر نخواهد بود چنانچه تولید زمین که از اسم زمین خارج باشد مثل
علف و گیاه زمین و چوب و تخته که بر زمین فرش باشد نیز مطهر نخواهد بود هر چند اکتفا بهما
خالی از وجه نیست چهارم و پنجم و ششم استحاله و انقلاب و انتقال است و مرجع همه فی الحقیقه بآنست
که حقیقت نجس العین مبدل شود بحقیقت طاهر العین مثل نطفه که حیوان شود و نجاستی که خاکستر
یا دود شود بشرط آنکه علم بخلط اجزای هیئت عرفیه باو داشته باشد و نجس العین که در نمکزار افتد
و نمک شود یا آنکه نجاسه گوم با خاک شود و آب نجسی که حیوان ماکول اللحم بخورد و بول شود یا آنکه
چیز نجسی را بخورد که شیر یا سرگین او شود و همچنین است بخار و عرقی حاصل از نجس یا متنجس هرگاه علم
بانضمام عین نجس یا متنجس در بخار و عرق حاصل نشود و همچنین اگر شراب یا عصیر نجس منقلب
بسرکه شود هر چند عصیر انگور ترش باشد بعد از آنکه علم حاصل شود با غیر شیء ساقی او یا آنکه منقلب
بسرکه شده و بعضی گفته اند که اگر عصیر نجس قبل از ذهاب ثلثین شیره شود نیز پاک میشود و حصول
انقلاب باین قسم مشکل است و مثل اینکه خون آدمی و غیره بشکم پشه یا کیک یا غیر آن رود بشرطیکه
آنحیوان خون جهنده نداشته باشد و احوط آنست که در مثل خون پشه و غیر آن اولی آنکه بعد کنند تا
اجتناب نمایند و اگر بسبب عصیر عنبی را بعد از جوش و قوام و قبل از ذهاب ثلثین بظرف دیگر بریزند
و بماند تا آنکه شراب شود و بعد از آن سرکه شود یا آنکه ابتدا سرکه شود پاک میشود و انقلاب
و بسبب نقل عصیر نیز بنجیس ولکن بنا بر احتیاط شرط حصول طهارت باستحاله و انقلاب آنست که نجاست
دیگر عارض نشده باشد مگر بر خصوصیتی که متنجس بان نجس یا حکم آن نجس منقلب بان نجس یا حکم
نجس شود بعد منقلب بطاهر شود مثل آنکه انگور نجس بشراب یا بعصیر عنبی قبل از ذهاب ثلثین

شراب شود و بعد از آن سرکه شود پاک میشود آن شراب بانقلاب و ثفل انگور نیز به تبعیت پاک است یا انکه
انگور نجس شراب شود بعصیر عنبی یا قبل از ذهاب ثلثین نجس شود عصیر او بجوش آید قبل از ذهاب
ثلثین سرکه شود پاک میشود بخلاف انکه اکر ذهاب ثلثین شود که در این صورت پاک میشود ذهاب
ثلثین اثر ندارد بخلاف انکه از انگور نجس شراب با عصیر عنبی قبل از ذهاب ثلثین ابتدا سرکه شود
یا انکه از انگور نجس بول یا خون شراب شود و بعد سرکه شود یا انکه عصیر شود و ذهاب ثلثین
نشده سرکه شود یا ذهاب ثلثین شود پاک نمیشود و نجاست عرضیه محل نجس از همان نجس مانع طهارة
باستحاله نیست ولا اسلت در مثل انکه مثل میشود و شراب که سرکه میشود باید پاک شود بجهة نجاسة
محل واما هر کاه هیزم نجس اتش زده ذغال شود و شیر نجس ماست شود و کندم نجس ارد شود یا خمیر نجس
نان شود پس اینها استحاله نخواهد بود و نجاسة خود باقی است مانند بول و آب نجس که یخ شود و
فرق نیست در طهارة باستحاله ما بین نجس و متنجس مکر انکه استحاله در متنجس غالبا متیقن نمیشود مثل
اکر چوب نجس ذغال شود استحاله اش محل تامل است بخلاف انکه خاکستر شود چنانچه فرق نیست در انقلاب
شراب به سرکه و ظاهر شدن انها انکه بنفسه منقلب به سرکه شود یا بعلاج مثل نمک و غیر آن ... خوا
عین آنچه او را علاج کرده اند باقی مانده باشد بعد از علاج یا انکه مستهلک شده باشد بعضی انها را
مطهر دانسته اند و خواسته اند که مطهر نیست مادامیکه استحاله حاصل نشده باشد و بعد از استحاله فرق
نیست میان انکه از اتش حاصل شده باشد یا از هوا یا برف یا زمین یا نمک خواه پس هر کاه کل نجس
اجر یا سفال نمایند پاک نمیشود یا انکه در حال پختن نجس شود یا انکه خمیر نجس را نان نمایند یا
انکه تنور نجس را باتش سرخ کنند پاک نمیشود هفتم اسلام و آن پاک میکند کافر اصلی را از نجاسة کفر
و هم چنین کفر حاصل از ارتداد را هر چند فطری باشد علی الاقوی پس اکر مرتد توبه کند و مسلمان شود
پاک میشود بدن او بنا بر اقوی هر چند بعضی احکام نسبت باو باقی است مثل لزوم قتل و مرتد فطری
و بینونة زوجة او و تقسیم اموال او بین ورثه او پس ساقط میشود حد
او و مال او با او بر میکردد ... انکه مسلم و بکر بکر از هر دو ...
نماید هشتم نقص و ان کم شدن ... اب انکور است پیش از جوش امدن و قوام کرفتن که کم شدن
دو ثلث ان طهارة باقی حاصل میشود هر چند باتفاق باشد بمیزان اشتد بهتر انستکه ذهاب و نقصان ...
... و ... مطلقا نماید هر چند اقوی ... ... الحاق مویز و خرما
با انکور است ... ذهاب ثلثین هر چند اقوی ... ... و اصل جوش امدن نماید باقی

پنجم اسلام

ششم تبعیت ... ...

در مطهرات

است بر طهارت و حلیت چنانچه اگر شک کند در ذهاب ثلثین بنا بر بقاء حرمت و نجاست و اگر شک نماید
که این عصیر از انگور میباشد یا از خرما یا از مویز یا غیر آن محکوم است بطهارت و حلیت اما شخص هم لازم
نیست بلکه مظنه هم کافی نیست و اگر مباشر اخبار کند بحلیت یا بنجاست یا اینکه این عصیر بعد از غلیان یا ذهاب
ذهاب ثلثین شده اخبار او حجت است اگر او مباشر باشد و در صورت طهارت نیز اهل ورع باشد لا
و حلیت او ثابت نشود و اگر نیز ریختند آب انگور در جوش که از ذهاب ثلثین کم شود یا بسوزد و بعد مثل آن آب داخل
کنند بعد از آن بذهاب ثلثین پاک نشود مثل اینکه سه من آب انگور یا مویز را شش من آب داخل کنند بعد
از آنکه شش من بسوزد پاک نشود اگر قطره از عصیر پیش از ذهاب ثلثین بجائی بچکد نجس است و بعد از ذهاب
ثلثین از آن قطره شود پاک نشود هرچند در اطراف غیر مباشر باشد و هرچند بود ذهاب ثلثین از
آنچه در دیگ است شده باشد و اگر آن قطره بجای خود باقی باشد هنوز خشک نشده باشد ذهاب ثلثین
آن قطره نیز نشده باشد پس اگر در اطراف دیگ مباشر طبخ باشد ذهاب ثلثین اصل نیز بشود آن
قطره نیز پاک میشود بتبعیت و اگر در اطراف غیر مباشر باشد یا آنکه در اطراف مباشر باشد لکن هنوز
ذهاب ثلثین از اصل نشده آن قطره پاک نشود بلی اگر بعد از جوش آمدن قبل از ذهاب ثلثین
چیزی در او بریزند پاک میشود آن چیز بتبعیت مثل نشاسته و باسلوق و مربات و غیر آن بشرط آنکه
ذهاب ثلثین بشود و اما اگر نشود پاک نشود مگر آنکه قبل از جوش آمدن انداخته باشند مثل نشاسته و غیره
آن در او بریزند که اسم عصیر بر او نبود هرچند اسم باسلوق و حلوی بگیرد او صدق نباید بدانکه
شرط نیست در حرمت یا نجاست عصیر عنبی اینکه جوش و غلیان از آتش باشد علی الاحوط هرچند مخصوص
حرمت و نجاست باتش و نیست چنانچه احوط است که دو ثلث آن نیز باتش کم شود نه بغیر آن و بدانکه اگر نه من
آب انگور بجوش آمد سه من ناقص شود و شش من باقی بماند و بعد از آن نه من دیگر بریخته شود باید از مجموع
باقی و الا حوط که پانزده من باشد و ثلث او که پنج من باشد برود و پنج من بماند انکه علما بالشق نه اینکه
دوازده من که ثلثین بود نه من بسوزد بل الا حوط است بسوزد و شش من از این پانزده من بماند هم چنین اگر در
این فرض شش من بسوزد و سه من باقی بماند و بعد نه من دیگر داخل کنند باید از مجموع دوازده من هشت
من بسوزد و چهار من بماند نه آنکه شش من از این دوازده من بسوزد و شش من بماند ...
از پیه و سنگ و امثال آنکه مطهر ... غایط اند ... ذکر شد ... نجاست ...
آن از بدن حیوان ... مثل ... حیوان نه مثل لجام و رکاب ... هرچند احتمال ...
و باطن ... چشم و بینی و امثال آن از انسان مسلم ... مثل گوشت ... اسب ... حاجت

۱۷ از ص

یازدهم تبعیت

بتطهیر نیست بلکه بزوال عین نجاست بلکه بسبب باد و بخوار پاک میشود هرچند نجاست از خارج
بجوف او رسیده باشد یا از قی و خون دماغ حاصل شده باشد و همچنین بینی حیوان اگر نجس شود
بمکیدن بچه و بخوار پاک میشود بلکه در مثل مکیدن بلکه لیسیدن حاجت بحیوانات نیست و هرگاه رطوبت
از باطن دهن بمحل برسد که رطوبت دهن بخروج نشود تا اینکه متنجس محل شود بلکه رطوبت بیفتد از محل نجس
که از عین نجاست یا از متنجس باشد باید خشک شود که چنانچه این شرط حصول تطهیر است باز دهم تبعیت
و آن بر چند قسم است قسم اول تبعیت در اسلام که در حقیقه مرجعش بتطهیر بودن اسلام است چنانچه اصل جانی
ذکر شد چیزهایی مثل طفل صغیر کافر که اسیر مسلم شود بی پدر و مادر و بی جد و جده و مثل طفل
صغیر متولد از دو کافر که بالغ نشده باشد یا آنکه بالغ شود در حال جنون که تابع پدر یا مادر یا جد
یا جده میشود باشد هرگاه یکی از اینها مسلمان شود و اولاد صغیر اینها نیز محکوم باسلام میشوند و پاک میشوند
فقرا هرچند با تمیز باشند و اظهار اسلام نکنند یا آنکه اظهار کفر کنند بلی اطفال مرتد بطهارة
خود باقی میباشند هرچند پدر ایشان بعد از ارتداد باشد و مثل طفل گم شده در دار الاسلام بلکه در
دار الکفر نیز بشرط قطع بودن مسلم در آن و بشرط احتمال تولد آن طفل از آن مسلم و بشرط عدم
کافر که این طفل گم شده از منست که با این سر شرط طفل صغیر به تبعیت دار محکوم باسلام است
قسم دوم تبعیت در اسلام ولکن بشرط انضمام مطهر مثل پاک شدن باسلام عرق و آب دهن و آب بینی
و سایر رطوبات حتی از عرق که موجود باشد در بدن کافر حین اسلام و مثل نجاسات دیگری که در بدن کافر
موجود میباشد از فضلات او یا از سایر نجاسات بشرط زوال عین پیش از اسلام مثل محل استنجا
و بخوار بلکه اگر کافر در دست خود آبی گرفته باشد یا آنکه در دهن خود آبی برای مضمضه بخوار نگاه داشته
باشد و مسلمان شود طهارة آن آب بلکه طهارة ثیابی که در بدن کافر حین اسلام موجود باشد متنجس
بنجاست کفر شده باشد نیز خالی از قوة نیست بلی اگر عرق جنب از حرام و اجنبی باشد و کافر بکه جنب از
حرام شده باشد عرق نیز کرده باشد و حین جنابت یا بعد از آن و عرق نیز خشک نشده باشد
و مسلمان شود پس فرق مشکل است که به تبعیت اسلام پاک شود مثل عرق حاصل بعد از اسلام که
است قسم سیم تبعیت بسایر مطهرات مثل ظرفیکه شراب در آن سرکه شود و همچنین آلاتی که استعمال
در شیره انگور شود با مدادات آلات بنقص حاصل شود هرچند آلات بنویا استعمال شود علی الاقوی
هرچند احوط اقتصار بالات مباشر است که تطهیر بان حاصل شود و همچنین تخته لباس کسیکه
متوجه این عمل است که در خصوص آن عمل استعمال شود تا فارغ شود هرچند بنویه باشد

چیزها بلکه

در مطهرات

چیزهائی که در میان شراب باشد مانند کوبیده مثل پوست هندوانه و غیر آن که بعد از انقلاب به سرکه
اینها نیز بتبعیت آن پاک میشوند چه از قسمی باشد که عصیر داخل آن شود مثل انگور که در آفتاب
مثل کرده و بادام و پسته یا آنکه از قسمی باشد که عصیر داخل آن نشود بلکه در عصیر جوشیده شود
و بیکمرتبه طبخ نیز پاک شود مثل نخود و گندم و از بعضی ظاهر میشود که شرط است در طهارة قسم اول
آنکه باید علم حاصل شود که دو ثلث عصیری که داخل آن شده نیز کم شده و کم شدن دو ثلث عصیر
که در دیگ است کفایت نمیکند در حلیت و طهارة آن بخلاف قسم ثانی و قسمی که در آنها نیز طبخ نیز
نموده یا آنکه عصیر در او داخل شده که در این دو قسم اکتفا میشود در طهارة آن بکم شدن دو ثلث
عصیر که در دیگ است و این فرق ضعیف است بجهة آنکه تمام قطره چکیده بلباس [illegible] مانند طبخ عصیر
و حیوان بعد از آنکه پاک شود بتبعیت پاک شدن اینها خصوص قسم اول بطریق اولی مشکل است و لکن احتیاط
اولی است و هم چنین ظرف شراب پاک میشود اگر شراب آن ظرف سرکه شود هر چند ظرف شراب بعد از
سرکه شدن پر از شراب نباشد و حاجت بسوراخ کردن ظرف یا شکستن آن نیست [illegible] بالای ظرف
که شراب جوش شده نیز پاک میشود مثل نجاست دیگ شیره پزی که تمام آن دیگ پاک میشود هر چند شیره
باقی مانده در ظرف باشد دو ثلث او رفته باشد و هم چنین خون [illegible] تمام آنکه اکتفا میشود
در ذبح او بذبح آن حیوان که در شکم او است نیز پاک میشود بتبعیت آن حیوان [illegible] که خون [illegible] متخلف
در شکم و گوشت و عروق او پاک شود هر چند احوط اجتناب است بجهة آنکه بعضی پاک ندانسته اند
و هم چنین روی تخته که میت را بر آن غسل دهند که بعد از غسل بتبعیت پاک میشود و هم چنین خرقه که
بر عورت او باید میت گذارند و هم چنین جامه که میت را در آن غسل دهند بلکه علما این خرقه و جامه را نیز
پاک گشته اند و هم چنین [illegible] و نحو آن از لوازم عادیه که در بعضی [illegible] تا موی [illegible] باید
باقی بماند و هم چنین دست [illegible] غسل هر چند متعدد باشند بنابر غسل دهند احوط است
در طهارة نبودن لحیه میت و هم چنین پاک میشود [illegible] دست استنجا کننده بتبعیت محل استنجا
چنانچه پاک میشود چرک دندان و [illegible] بزوال عین نجاست از دهن بلکه بقیه غذا در بین دندان نیز
پاک میشود بزوال عین نجاست از دهن هر چند احوط مضمضه [illegible] در تطهیر آن با مضمضه نقل
بلکه طهارة چرک ناخنها در طهارة دست نیز خالی از قوه نیست و هم چنین پاک میشود دلو و
اطراف چاه و دست [illegible] و لباس آن هر چند بنجاست [illegible] باشد و لکن احوط عدم اکتفا بتبعیت
است در طهارة مطهر کردن لباس خالی از منافات نیست و از دهم [illegible] زوال [illegible] مطهر است [illegible]

مسلم و طفل ممیز بلکه اهلیت آنرا داشته باشد هم چنین رخت و ظرف و فرش و سایر توابع او را با علم
او بنجاست و انتفاء تطهیر بلکه احتمال الطهارة با تطهیر آن ممکن باشد هر چند احتمال تطهیر از غیر او باشد
و احوط آنست که علم حاصل شود که آن مسلم آن چیز متنجس را استعمال نموده در چیزی که مشروط بطهارة
است و احوط از آن آنست که علم حاصل باشد که آن مسلم در آن استعمال ساهی و غافل و مجبور نبوده
بلکه استعمال او در آن ناشی از اختیار و التفات بوده که ظاهر حال مسلم بنا بر حال آنست که آن مسلم استعمال
نمیکند نجس را مگر بعد از تطهیر آن و این فی الحقیقة مطهر نیست بلکه مقصود آنست که بعد از فرض تطهیر فوق
مرفوع نجاست یقینی را اعتبار نکنند و احکام طهارت را اجرا کنند و ظاهر آنست که مجرد غیبت با علم بنجاست
و احتمال الطهارة کافی نیست در حکم بطهارة سیزدهم زائل شدن تغیر نجاست از آبیکه با ماده باشد
مثل آب جاری و آب چاه و آب حوضهای کوچک حمام که متصل است بحوض بزرگ یا متصل است بخزانه
حمام بنا بر قولی اعتبار امتزاج بماده بعد از زوال تغیر در غیر جاری احوط است چهاردهم
استبراء کردن بعد از بول که مطهر رطوبت مشتبه است که بعد از بول می آید پانزدهم استبراء حیوان جلال
که نجاست خوار باشد که این استبراء پاک میکند بول و سرگین او را اگر قبل از استبراء نجس بوده و استبراء
عبارت از آنست که آن حیوان را علف پاک بدهند تا از این اسم بیرون رود و مثل آنست که شتر را چهل
روز حبس کنند از نجاست خوردن و گاو را بیست روز و گوسفند را ده روز و مرغ آبی را پنج روز
و مرغ خانگی را سه روز و ماهی را یک شبانه روز شانزدهم غسل میت که مطهر بدن مرده غیر معصوم امام
است و مطهر بودن تیمم بدل اغسال در وقت نبودن آب بدن میت را خالی از وجه نیست بلکه قوی است
مثل غسل با آب خالص در حال نبودن سدر و کافور که این غسل هم مطهر است و لکن ظاهر آنست که تیمم مبیح
دفن و کفن و نماز باشد نه مطهر هفدهم نزح مقدر چاه اگر چاه را نجس بملاقات نجس بدانیم یا اگر در متغیر
نجس یکی از انواع او متغیر باشد و التغیر باید از استیفاء مقدر کافی بدانیم هیجدهم جدا شدن غساله
که پاک میشود بسبب آن رطوبت باقیه در مغسول و هم چنین پاک میشود آنچه در مغسول میماند بعد از فشردن
آن مغسول بنحو متعارف که اگر دوباره بفشارند یا بعلاج بخواهد آبی منفصل شود پاکست و هم چنین پاک
میشود اجزای ظاهره مغسول بعد از نجس شدن آن بمرور آب غساله بآن بصعود و نزول اگر لازم گردد
است خصوص در آب قلیل با انفصال غساله و جدا شدن اگر چه یکسر نباشد هر چند آن نجاست مثل بول
یا ولوغ محتاج بتعدد باشد هم چنین پاک میشود اجزای مغسول بعد انفصال آب غساله با جزء مغسول
و انفصال غساله از آن جزء بجزء دیگر هر چند غساله از تمام مغسول جدا نشده و انفصال غساله از جزء طاهر

مقصد ششم در نجاسات

ملاقی نجاست شده بعین تطهیر بنابر نجاست غساله مطهر از غیر طاهر ملاقات کرده نجس است هرگاه اثری از اجزاء او در غیر باشد یا عقلیه یا عادیه یا جعلیه معفو باشد حتی اینکه اگر اشیاء مختلفه یا اعضاء متعدده مثل اصابع یا غیر آن یک عضو قرار دهد که مرور نماید غساله نجس بجمیع در این هنگام تمام آن اعضا غساله از مجموع باعث طهارت مجموع میباشد پس مثل انگشتان یا سایر اعضا انسان هرگاه یکی از اعضا یا یکی از انگشتان نجس شود پس اگر همه را یک عضو قرار دهد که ضم نماید انگشت نجس را بسایر انگشتان یا الیه تا اینکه سر نجس شده را ختم نموده تطهیر نماید غساله نجس که میرسد بسایر اعضاء دیگر نجس نمیشود سایر اعضا حاجت بغسل جداگانه ندارند بخلاف اینکه اگر انگشت نجس را منفصل بشوید تا اینکه سر را ختم کند در این صورت اگر غساله او بجای دیگر ملاقات نماید آن موضع را جداگانه باید بشوید والله العالم نوزدهم بیرون آمدن خون از محل ذبح یا محل نحر که بسبب آن پاک میشود خون متخلفه در مذبوح یا منحور بشرط خروج دم متعارف و بشرط عدم دخول دم مسفوح تا بنا بشکستن بجذب نفس یا اینکه در زمین سراشیب ذبح شود و سرش در بلندی باشد و بشرط اینکه ماکول اللحم باشد و بشرط اینکه خون باقی مانده در اعضای ماکول باشد نه مثل سپرز و امثال آن که در این وقت خون متخلفه در گوشت شکم و عروق پاکست و اقوی عدم اشتراط دو شرط آخر است بیستم آب باران بعد از صدق اسم عرفا و نزول از آسمان و همچنین از ناودان یا برای درخت و مثال آن بشرط عدم قطع باران که پاک میکند نجس را بدون عصر و تعدد میشود بلکه آب قلیل را مادامیکه باران بر او میبارد بملاقات نجاست نجس نمیشود و در حکم بارانست بلکه اگر باران بر زمین نجس بخورد و بر جست بچیزی دیگر [illegible] نماید پاکست بلکه اگر آب نجس پر شود و ترشح نماید بجای دیگر نیز پاکست بشرط عدم تغییر و شرط نیست در تطهیر باران جاری از ناودان بلی احوط آنستکه باران بحدی باشد که اگر بر سنگ بخورد جاری شود

مقصد ششم در نجاسات

نجاسات و آن ده چیز است اول و دوم بول و غایط حیوان حرام گوشت بالذات که صاحب خون جهنده باشد که آن خون از رگ بیرون آید چه از پرنده باشد مثل شپره و غیر آن یا غیر پرنده باشد یا حرام گوشت بالعرض مثل حیوان حلال گوشت که موطوء انسان شود و مثل حیوان حلال گوشت که غالبا غذای او نجاست انسان شود بنحویکه در عرف او را نجاست خوار گویند گوشت او حرام میشود و بول و غایط او نیز نجس است مگر اینکه استبراء شود چنانچه گذشت سیم منی حیوانیکه صاحب خون جهنده باشد خواه حلال گوشت باشد مثل گوسفند و مرغ خانگی چهارم خون حیوانی که صاحب رگ باشد که خون جهنده از او ظاهر شود خواه حلال گوشت و خواه حرام گوشت [illegible]

و سوسمار و بز مجه و ماهی و خون جهنده ندارند و احوط اجتناب است از خون مار و نهنگ اما خون و فضلات
ائمه معصومین علیهم السلام الف الثنا پس نجس یعنی خبیث نیست بلکه تبرک بآنها باید نمود و لکن باید شستن از جهة فرمایش
ایشان و امثال فرمایش ایشان مثل اینکه بدن پیغمبر و امام را باید غسل داد بعد از ممات از جهة فرمایش
ایشان با اینکه بدن ایشان اطهر ابدان است تا حدی که بعد از فوت پیغمبر ندائی ظاهر شد که بدن پیغمبر را غسل
نده بلکه حاجت بغسل ندارد حضرت امیر بعد از این ندا فرمودند که الشیطان دور شو که خود
آنحضرت وصیت فرموده که او را غسل دهم پس لازم است شستن بجهة اینکه خود ایشان میشستند امر
بشستن مینمودند ابداً اظهار باینکه حاجت بشستن نیست نکرده اند حتی اینکه از ابو بصیر که بی چشم بود
منقولست که روزی داخل شدم بر مولای خود امام محمد باقر و آن بزرگوار مشغول بنماز بود پس عصا
کش من بمن گفت که در جامه حضرت خون میباشد پس چون آن بزرگوار از نماز فارغ شد عرض کردم که عصا کش
من بمن گفت که جامه شما خون آلوده است حضرت در جواب نفرمودند که خون ما اهلبیت پاکست و حاجت
بشستن ندارد با اینکه مانعی بحسب ظاهر نبوده بلکه عذر گفت که من دملی دارم و نمیشویم جامه را
تا اینکه خوب شود و چرك و ریم که از زخم ظاهر میشود نجس نیست هر چند اصلش خون بوده مگر اینکه با خون
مخلوط باشد اما خونیکه ظاهر میشود از درخت و یا خونی که ظاهر میشود در زیر سنگ و کلوخ برای
مصیبت امام مظلوم و امثال آن پس پاکست و خونی که در تخم مرغ ظاهر میشود اگر قطع کند که این خون
علقه است یعنی خون پاره است که ابتدای خلقت است چون نطفه در اول خلقت خون پاره میشود
در این وقت نجس است احتیاطاً مادامیکه یقینی بوده علقه بلکه اگر مضغه شود نیز احتیاط نماید
چنانچه بعضی قائل شده اند که اگر مطلق مضغه چه از انسان و چه از غیر انسان احتیاط اولی است و اگر نداند که علقه است یا نه
احتیاط اولی است اما خون سفید چنانچه در بعضی اخبار است که حضرت فصد نموده بطشت خون سفید
ظاهر شد پس اگر در این زمان معلوم شد که خون است و معلوم شد که سفید است احتیاط نماید هفتم سگ و خوك
صحرائی هر چند مانوس بوده باشد اما سگ و خوك دریائی پس پاکست هشتم میته حیوانی که صاحب خون
جهنده باشد مگر بدن امام و شهید معصوم و غیر امام نیز در حکم امام است پس حیوانی که خون جهنده
ندارد مانند مگس و ماهی و عقرب و مار و چلپاسه و سنگ پشت مرده اش پاکست هر چند بهتر اینست که
از مرده مار احتیاط کند همچنین از مرده نهنگ و اما اجزای میته مرده پس نجس است اگر اجزائی باشد
که روح در او حلول کرده باشد اگر از اجزائی باشد که روح در او حلول نکرده باشد مثل مو و استخوان
و شاخ و سم و دندان پس پاکست و تخمیکه در شکم مرغ مرده باشد پاکست بشرطیکه پوست سخت و کلفت

لبستم

در نجاسات

بسته باشد احتیاط نماید و مایه که از شکم بره و بزغاله مرده بیرون میآورند و پنیر از آن عمل میآورند
پاک است و همچنین شیر دانش نیز پاک است علی الاقوی هر چند احوط اجتناب از شیر آن میت است بلکه بعضی گفته‌اند
که شیر بکر از پستان مرده طاهر العین بیرون میآید نیز پاک است اگر چه حرام گوشت باشد و حمل شده و [illegible]
شده است و این خصوص لکن احتیاط اولی است و از مسئله نیز پاک است مشکوک [illegible] که مستعمل
بشک شده نیز پاک است اگر از مسلمان خریده شود یا از کافر خریده باشد که بدانیم که آن کافر آن را از مسلم
گرفته بلکه اقوی آنست که مطلقا پاک است هر چند از دست کافر گرفته باشد که نامعلوم باشد از کجا خریده است
و حاجت بشستن ندارد هر چند احوط اجتناب است و اجزاء مرده جدا کنند یا از زنده جدا شده باشد
ناخن همه مگر به صوف شک ثابت شود و شعرها اگر از آهوی مرده کنده شده یا از مسلم خریده
شده و اگر از زنده جدا کنند احتیاط الطهارت است خلاف [illegible] کنار گذاشته یا نیز جدا شده
از آهوی مرده که نجس است و جدا شده از آهوی زنده که پاک است هر چند اقوی طهارت است مطلقا
چنانچه گذشت هم از جهت جلد باشد و هم از جهت خون [illegible] تفصیل [illegible] اصلی ندارد و سرایت
نمیکند نجاست مرده [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] نمیکند و پوستها که
از بدن انسان جدا میشود اگر چه بکنند [illegible] شود اظهر طهارت است [illegible] از زنده بریده شود چه از
انسان چه از حیوان نجس است [illegible] شرط اول آنکه [illegible] حلول کرده باشد دوم آنکه جدا شود نه
آنکه متصل باشد به پوست [illegible] باشد ضعیف داشته باشد سیم آنکه از
قبیل پوست باشد یا حیوان باشد که از اجزاء مرده نشود چهارم آنکه بسیار ریز باشد مثل پوست لب
و بدن که از قطع خارج باشد پنجم آنکه معنا الانفصال باشد چنانچه [illegible] شده و هم چنین
پوستها هر چند [illegible] آنکه بقطع و انفصال مرده شود اگر در حال اتصال [illegible]
شده و مرده بود و بعد از آن منفصل شد نجاست از خلاف ظاهر از اخبار است و خالی از اشکال نیست
بلکه طهارت خالی از وجه نیست و طفل سقط شده که مرده بیرون آمده و هم چنین جنینها مرده هر
روح با آنها متعلق نشده باشد و [illegible] که بوده باشد [illegible] شده و گوشتهائی که
با بچه خارج میشود و هم چنین از همه اجتناب کنند هشتم کافر حربی باشد چه ذمی باشد و اولاد کفار
پیش از بلوغ در حکم والدین خود هستند پس ایشان نیز نجسند اگر هر دو کافر باشند و اگر یکی از والدین مسلمان
باشد بچه تابع او میباشد چنانچه گذشت لباس و فرش و ظروف کفار پاکست مادامی که علم بمباشرت
برطوبت حاصل نشود پس جایز است پوشیدن و [illegible] و غیر از کفار که [illegible]

که علم بمباشرة حاصل نشود بلی چیزی که محتاج به تذکیه است مثل گوشت و پیه و جلد مثل پوستین و کفش
و کمربند و جلد ساعت و نحو آن نمیتوان آنرا گرفت و استعمال نمود مادامیکه علم حاصل نشود که از پیه مذکی گرفته
از کفار ضرر ندارد هفتم شراب و هر مسکری که بالاصالة روان باشد و آب انگور علی الاحوط در حکم آنست
اگر بجوش آید قوام ابد تا ذهاب ثلثین نشود و اما آب مویز و کشمش و خرما و مویز و کشمش در میان خورش و طعام
پخته میشود هم چنین نیست ما بین احتیاط اولی است پس خرما یا اگر نجاسته نیز علی الاحوط مخصوص
آب انگور است هرگاه بجوش آید قوام بهم رساند هر چند نجاستش دلیل واضح ندارد و ابخره ظاهر است عرق عصیر
عنبی است قبل از ذهاب ثلثین بعد از انکه بجوش آمده هر چند قوام نیابد هشتم فقاع است و آن آبجو عمل آید
و اما عرق جنب از حرام و عرق شتر نجاسة خوار پس اقوی طهارة هر دو است هر چند احوط اجتناب خصوص
در عرق جنب از حرام که احتیاط در او شدیدتر است بدانکه شرط نجس شدن اینست که علم بملاقات با نجاسة ظاهر
حاصل شود پس اگر شک در ملاقات با نجاسة باشد ضرر ندارد و اگر سوزن در بدن فرو رود یا چاقو و
خون بیرون بیاید سوزن و چاقو نجس نیست مگر انکه سوزن و چاقو خون آلوده شود و
ملاقات بنجاسة در باطن ضرر ندارد پس اگر بول را بپوشاند که مشتبه بنجاست خوانست و الا باکست
بهم اینکه او علم بملاقات بنجاسة حاصل نیست و ثانیا اگر فرض علم بملاقات در باطن با عین نجاسة
شود بلی اگر از خارج چیزی ملاقات نجاسة نماید در باطن مثل باطن دهن و باطن چشم و باطن بینی پس از او
احتیاط نماید هر چند بعد از بیرون آوردن عین نجاسة در او نباشد هم چنین شرط است که نجس شدن
دو ملاقی ما یع علم بنا بر حاصل شود پس ملاقات خشک طاهر بخشک نجس باعث نجاسة نمیشود اگرچه رطوبت
قلیل داشته باشد یعنی آنکه علم بنا بر حاصل نشود مثل چوب و کاغذ و قطرات ... در حالیکه
... بخشکی ... مشکوک نجس نمیشود ولکن احتیاط اولی است و ثابت میشود نجاسة بعلم
... و ... و طهارت ... باشد بلکه نجاسة ثابت میشود به شهادة دو عادل و حکم حاکم و
باخبار کسیکه نجاسة چیزی که در دست او باشد حتی طباخ بالنسبة بطبخ و دایه بالنسبة بطفل و بعاد لباس
تا ... بعد از ... و غاصب بعد از غصب خبر بدهد بنجاسة چیزی که رهن بدهد یا پیش
از رد کردن بشود ... یا اگر ... مخصوص چیزی خبر بدهد بنجاسة آن بعد از آنکه از دست
... بیرون رفته ... نجاسة هر چند احوط اعتنا است بدانکه طهارة از خبث شرط
صحت ... و واجب مثل ... جواز اکل و شرب میباشد و مانع از نجاسة از صحة
صلاة و ... علم ... و وضوع نجاسة و اصل ... است

جهل مسئله باشد از اول نماز تا آخر آن و جاهل بنجاست و بحکم نجاست و بطلان نماز در نجس تا آخر آن
معذور نیست چنانچه ناسی اصل نجاست و ناسی حکم آن تا آن وقت معذور نیست چه متذکر شود آن بعد از نماز
یا در اثنای نماز و حرام است نجس کردن محترمات اسلامیه که در دین اسلام محترم هستند مثل جلد قرآن و اسم
خدا و کتب حدیث و ضریح و قبور ائمه صلوات الله علیهم و آله و همچنین محترمات باشند مثل مشاهد مشرفه و ضریح
سجاد و تربت حضرت حسینیه و همچنین است ازاله کردن نجاست از اینها و لکن در حال نجاست
که غسل آن باشد مستحب است بقرآن و خواندن که ضرر ندارد مگر آنکه موجب هتک حرمت شود مثل
که اشتغال بنجاست حتی بالآیه قرآن و اگر کسی بولی از النجاسات در مسجد یا بر محترمات معلومه یا القا
نجاست و قدرت بر ازاله آن باشد واجب است ازاله آنها و در اول وقت چنانچه همچنین است و اگر هم واجب
فوری مثل امر بمعروف و نهی از منکر و تعلیم جاهل و ارشاد و زکوة و رد مظالم علی الاحوط و
اداء دین اقلا ثبت برادا و مطالبه صاحب دین هر چند احوط ازاله نماز و سایر عبادات است مگر در ضیق
خصوص در زوال اداء دین و بدانکه جایز نیست منتفع شدن باعیان نجسه مگر بعضی از موارد مثل
کرم کردن تمام بسوزاندن نان و ... در زیر ... و همچنین جایز نیست انتفاع
بمتنجس اگر قابل تطهیر نباشد مگر در غیر خوردن بهم سوزاندن ... علی الاحوط بلکه مطلق
علی الاقوی و مکروه است بیع صباغین اگر نجس شود که جایز است انتفاع با نه همچنین ...
سیره مستمره بجواز انتفاع با نها باشد **مقصد هفتم** در بیان کیفیت تطهیر اصنافی که
آلوده است باحتیاج ... عیره ... شود در ... ظرف یا بقلیل بخواهند بشویند ...
و دست ... شود ... و لکن ... نجس ... ظرف بکنار ... بعد از ان
اگر بریزند بشویند فشار دهند اگر بول باشد دو مرتبه و لکن ... از دو مرتبه ...
برسانند و اگر غیر بول باشد یکمرتبه بشویند فشار دهند علی الاقوی و دو مرتبه بشویند و فشار دهند
علی الاحوط و ... آنکه آب ... در ظرف و بعد از ان ... آب ... بگذارند ...
وا بریزند دو مرتبه در بول و یکمرتبه در غیر بول علی الاقوی و احتیاط آنست که بشویند ثانی ...
ظرف ... در ظرف ... یکدفعه ... دفعه ... هر ... ظرف ... مرتبه ...
لازم ... اگر ... بعضی بول ... و ظرف ... بکشند ... اکتفا
کنند در بول دو مرتبه اکتفا کنند ... هر چند احوط سه مرتبه است بلکه اگر ...
... دستمال ... تطهیر کنند ... دستمال ... آنکه ... دستمال

مقصد هفتم در بیان کیفیت تطهیر اشیاء

تتمه بعضی چیزها که پاک میشود اما کیفیت تطهیر ظروف پس در ولوغ کلب پیش بیان شد که اگر ظرفی را سگ زبان زده یا آب خورده
باشد میخواهند با آب قلیل طهارت دهند باید اول مرتبه آن ظرف را بخاک التیام برسانند تا بمالند
و بهتر آنست که بخاک ممزوج بآب نیز بشویند بعد از آن دو نوبت آب بشویند و بهتر آنست که اگر خوک
نیز در ظرفی آب خورده باشد همین عمل را نمایند بلکه بهتر آنست که اگر ظرف نجس شود بلیسیدن سگ یا
برسیدن آنهم خورده سگ همین عمل را نمایند هرچند اکتفا بسه مرتبه شستن بدون خاک نوبت و
در ولوغ خوک و شراب بلکه هر مست کننده که روان باشد مثل شراب اگر هفت مرتبه آن ظرف شسته شود
بهتر است هرچند اقوی بسه مرتبه است و در نجاست مرده موش و شی بر الخصوص نیز در ظرف هفت
مرتبه باشد بهتر است و اگر با آب قلیل بشویند اما در آب کثیر یکمرتبه فرو برند کافیست هر نجاستی
که نجس شود حتی از بول و ولوغ سگ و خوک هرچند احتیاط شد بآنست که خاک مالی را ترک نکنند
در ولوغ کلب هرچند دیگر و جاری و باران باشد و کافیست در تطهیر حوض و ظرفی که منصوب باشد
در زمین مثل خم و دیگر بزرگ و غیر آنها که نصب شده باشد اینکه در اطراف آن ظرف آب بریزند و آبی که
در آن جمع شده است با خرقه یا پنبه پاک و امثال آن بردارند سه مرتبه و هم بسیم نیز چنین کنند که در
آب شستن آن ظرف پاک میشود لکن باید آن خرقه و پنبه که آب جمع شده در ظرف را برداشته شستند در مرتبه تهی
و سیم بر ندارند مگر آنکه آن خرقه و پنبه را در هر مرتبه از مراتب ثلث پاک کنند در هر مرتبه از مرات
غسل ثلاثه که تطهیر آن ماجرا نیست هرچند احوط است و فرق نیست در تطهیر که ظروف
با آب قلیل که ابتدا بالای ظرف یا حوض بریزند ختم کنند با پایین یا آنکه بنهان آب را داخل بکنند بلکه اگر
آب کمی بریزند که تمام ظرف نجس و بدست مثل آنکه و دو دهند تا آنکه همه جای ظرف برسد
و آنرا بیرون ریختند ظرف پاک میشود اگر سه دفعه آب بریزند و این عمل را نمایند چنانچه جواز آنست
تطهیر کرده و بعضی ظرف نجس را آب پر کنند و بریزند بلکه اقوی اکتفا بیکدفعه غیر شستن بلکه اقوی آنست که
زمین نجس مثل فرش سنگی یا چوبی و غیر آنها که نجس شود و بشویند آنرا بنحوی که صدق شستن شود که آب
غساله را بخورد و آب غساله در جای دیگر که از لوازم عادی غسل امکان باشد جمع شود و آن آب غساله
را برداشته با خرقه یا پنبه یا ظرف دیگر زمین نجس و موضع غساله هر دو پاک میشود مثل حوض و ظروف منصوب
چنانچه گذشت و تطهیر با آب قلیل در اقسام اینها بلکه اقوی آنست که اگر غساله از زمین نجس بگذرد که بجای
دیگر برود و غساله را بخورد یا بخورد و لکن بنحوی باشد که صدق شستن کند غساله از زایل کنند هر
چند لیسوز کردن آن زمین باشد باید شست و لکن بر دارند از زمین نیز پاک میشود مجموع غساله

با نجس سگ

ه التیام

ونطهر

در کیفیت تطهیرات

نظیر هر ظرفی که شراب کرده باشند آن نجس باشد بلکه بنا بر احوط جمعی بر آن رفته‌اند که هر گاه زمینی نجس
شود پاک نمی‌شود ظاهر آن به جاری ساختن آب قلیل بر آن تا از آن عین نجاست زائل شود و غساله آن نیز پاک است
بلکه اقوی این است که دهن هم در حکم ظرف است که اگر چیزی در او نجس شده باشد به آب پاک مضمضه
کنند پاک نمی‌گردد دهن است پاک می‌شود بشرط آنکه نجاست به باطن او نرسیده باشد بلکه خود دهن و
هم چنین است دهن به محض زوال عین نجاست پاک می‌شود و بعضی مضمضه کردن را شرط کرده‌اند و اگر نجاست
باطن ظرف رسیده باشد ظاهر پاک می‌شود و نجاست باطن ... ظاهر می‌کند و اگر بخواهند که باطن
هم پاک شود باید ظرف را خشک کنند و در آب کر یا جاری بگذارند تا آب در او جا کند و بعضی از ظرف برود
پاک شود باید آنکه غیر آب هر گاه نجس شود پاک نمی‌شود مگر به آب قلیل و لکن به چند شرط اول زوال عین
نجاست پس اگر عین باقی باشد واحده از او و ... هر دو حاصل شود کافی نیست لکن شرط نیست که آب به اطلاق
خود باقی باشد بشرط آنکه متغیر نشود قبل از خروج پس اگر اصلا متغیر نشود یا آنکه متغیر شود بعد
خروج و انفصال به همان آب اکتفا کنند اگر غیر بول باشد و اگر پیش از تحقق غسل متغیر شود
یا منفصل شود لازم است که دو دفعه دیگر بشوید بلکه غسل اول را برطرف شود و غسل دیگر مطهر شود و به
نفوذ و وصول آب به موضع نجس ... انفصال آب غساله از نجس در غساله عادی و مثل ظرف و نحو آن پس
اگر آن متنجس آب غساله را بخورد و آب غساله از او جدا نشود به نحو متعارف یا بفشار یا پاک نمی‌شود
و اکتفا نکنند به ریختن آب بر نجس به نحوی که آب او را بیرون برد که هر چه بر او برود باید از آب قلیل هم بیرون
آب موجود در نجس ... آب غساله قلیل را پاک نماید و انفصال غساله را شرط صدق غسل دانسته
حاجت به فشردن آب غساله نیست چهارم ورود آب بر نجس و ورود نجس بر آب نیز به نحو ... در
بلکه بکر هر چند در مثل ثوب نتوان که تطهیر کنند بر طشت نهادن اقوی این است که شرط نیست ورود
آب بر نجس چنانچه گذشته چند احوط اشتراط ورود است و باید که اگر کسی بهمام دست را در ظرفی
مثل نجس باشد به جهت اراده طعام خوردن نتواند به آن ... پاک شود مگر به آب ... او چیزی
بر نجاست خود باقی باشد ... بکند نجاست موضع نجس به موضع پاک و اگر ... بول طفل
شیر خوار نجس شود ... و اگر ... پاک می‌شود و حاجت به شستن و فشار دادن نیست
بلکه اگر ... آب بر محل نجس ... نیز کافی است ... غساله بول طفل ... شیر خوار
... غساله ... الاقوی ...
... غساله ... بول طفل ... مشروط ... باشد

در کیفیت تطهیر است

نیز دختر و نه خنثی مشکل که ندانیم دختر است یا پسر و شرط است اینکه کمتر از دو سال باشد و غذا خور
نشود و بول طفل غیر شیرخوار کافی نیست آب قلیل لازم است ریختن به جامه و بدن و هم چنین
غیر جامه و بدن و هر نوع نجاسات که در غیر بول لکن نیز بشستن و افشار کافی نیست علما در اینکه ریختن
و نیا... نجاست بول باشد چه غیر آن یکمرتبه کفایت میکند و فشردن لازم نیست اگر بخواهند
که در تطهیر نجاسات از خلاف علما مطلق اجتناب کنند کنند که این نحو عمل کنند که در مطلق نجاسات
یکمرتبه اکتفا نکنند بلکه بعد غیر ظرف نیز دو مرتبه بشویند در دو مغز ... از جمیع ظروف تا عود صنع
اجتناب ... با هیچ ظرف آن جدا شده و باقی مانده هر چند لازم نیست اما لفتن در اخراج رطوبت و انفصال
آن و لکن اگر اتفاقا چیزی ملاقات آن رطوبت باشد نموده آنچیز را بشویند چنانچه آن رطوبت باقی مانده اگر
آب را متصل شده از آنچیز باشد مثل محل و مغز و بدن اگر ... کر و جاری و چشمه و باران تطهیر
کنند حاجت بعصر الکر فشردن ندارد و اگر با آب قلیل تطهیر کنند و سه مرتبه احتراز کنند از آنکه بفشردن
آنچه نجس ... باشد و هم چنین از قطراتی که بمحل چسبیده که بتکان دادن زایل شود و از زیاده
بر آن احتراز لازم نیست که مکرر تکان دهند که هیچ رطوبت در محل نماند که منجر بوسواس میشود و اگر آن
چیز محتاج بفشار باشد و سه مرتبه فشار دهند در هر آبی که غساله نجس باشد بعد از اخراج
آن آب نیز فشار دهند احتیاطا و اگر با آب قلیل تطهیر کنند تا آنکه فشار در بالای آب هم دهند از غساله
اش احتراز نمایند و شستن لباس در هر نجاستی واجب نیست مگر اینکه نجاست عینیه باشد که زایل نشود
الا بشستن لباس پس مثل آب متنجس که خشک شده باشد بدن و در غالب افراد بول چنین است و بخواهند
حاجت بشستن لباس نیست هر چند خشک شده باشد اگر شک کنند که نجاست زایل شده یا نه باید
زایل بشستن [illegible] حاصل شود بشرط اینکه وسواس نباشد که یقین در نحو وسواس شرط نیست
بعد از آنکه بنحو متعارف بشویند زوال النجاسة زوال عین عرفا کافی نیست و در حکم عین است رنگ
و [illegible] و اگر [illegible] ضرر ندارد در حصول طهارت هر چند بهتر آنست بکرات شستن تا
و اما [illegible] مثل [illegible] و بخواهند لازم نیست [illegible] بشرط آنکه ذات آن چرب نباشد مثل
روغن [illegible] و مثل [illegible] بیش از غسل کردن [illegible] احتیاط است
در ازاله [illegible] اگر محل نجس چرب شده تا آنکه جسم چرب نجس شده باشد [illegible] مثل گوشت [illegible]
که نجس شود [illegible] مگر اگر چربی زیاد باشد که [illegible] مانع رسیدن
آب شود [illegible] احتیاط در ازاله مطلق چربی مطلوب نیست [illegible] اگر رنگ آب متنجس کرده باشند تا

باعیان

در کیفیت تطهیر ملبوس

باعتبار حجم رنگ کرده باشند یا آنکه رنگ داشته باشد نجس شود بعد بودن آب کثیر پاک میشود اما اگر
در آب قلیل بخواهند تطهیر کنند پس اگر غسالها با تغییر بیرون نیاید و آب بعد مضاف نشود پاک میشود و اما
اگر بعد از انفصال آب مضاف شود ضرر ندارد و اگر بعضی بگویند آب در حال فرو کردن یا در حال
فشار دادن از آب مضاف شود مثل لیقهٔ قلمدان و نخوان پاک نمیشود و اگر غسالها در حال تغیر بیرون
رود و لکن آب تجرد ورود یا در حال اسبال یا در حال فشار مضاف نشود و احوط اجتناب از آن جامه
خصوص اگر متغیر بعین نجس باشد نه متنجس و لکن اقوی اینست که اطلاق آب در انفصال شرط نیست کما بینت
در تطهیر و خروج غسالهٔ متغیره در حال انفصال ضرر ندارد و جامه پاک میشود بلی اگر آب بعد از ورود
یا در حال فرو کردن یا در حال فشردن متغیر شود بنجاست اقوی اجتناب است بلی اگر بسبب فشردن متغیر
شود ضرر ندارد و اگر شک کند در اصل اضافه و همچنین است اگر کثیر بود اعتبار هر دو شرط و اگر آنها
رنگ یا نجس دارد یا بکر و بخواهند تطهیر کنند بخواهند فشار دهند بهتر اینست که دو مرتبه
فشار دهند که مانع شک در اضافه و تغیر میشود غالباً بدانکه استعمال ظروف طلا و نقره خالص
نه مخلوط حرام است و نگاه داشتن و ساختن و مزد دادن و مزد گرفتن او بقصد استعمال نیز حرام است
هر چند مثل نیزه‌دان و سرمه‌دان و شمع‌دان و قند ریز و فنجان و چلوصاف و سرپوش و سماور و کشکول
و سر شطب و قاب ساعت باشد بشرط آنکه قاب ساعت جدا باشد نه متصل و همچنین قلیان و قاشق
قلمدان و دوات مرکب و نخوان از چیزیکه ظرف بود از صابون باید بلغت علی الاحوط مگر لولهٔ نقره بجهت
جواهر یا بجهت محلول دعا یا قرآن چنانچه بعضی ظاهر میشود و خالی از وجه نیست نیز اگر ظرفی را زینت
کنند هر چند بد قهر باشد بلکه احوط اجتناب است از مثل کجاوه و گهواره و کشتی و حوض نقره و اما
اتخاذ ظروف طلا و نقره برای مجرد نگاه داشتن بجهت مجرد زینت نه استعمال از پس محل خلاف است
و احتیاط اولی است چنانچه از بیع و شری و اخذ اجرة در ساختن برای مجرد نگاه داشتن بجهت مجرد زینت
نیز احتیاط اولی است هر چند بنا میشود که اینها جایز میشود بجهت صحت و اعتبار یا معالجه باشد و اگر بنا بر
که بحیره قصد میشکند یا مجرد ممکن است حمل بر صحیح پس در شکستن از برید و یا از مالک و بعضی
از موارد احتیاط اولی است و اگر ظرفی مشتبه باشد که از نقره یا طلا است یا غیر آن مشتبه اجتناب لازم نیست
مگر باخبار عدلین یا باخبار مالک یا باخبار عدل واحد یا باخبار اهل خبره عدل بلکه غیر عدول علی
علی الاحوط و از ظرف مرکب از طلا و نقره احتیاط نمایند بخلاف مرکب از نقره یا طلا و مس که بعضی
از ظرف نقره یا طلا باشد بعضی دیگر مس یا چیز دیگر و اگر ظرف مس و غیره از اهل پس کنند اما به نقره

طلا نیست با طلای خالص بنحوی که بکار رفته شود ضرر ندارد علی الاقوی هرچند احتیاط اولی است
بجهت خلاف بعضی از اعاظم و هرگاه بنحوی باشد که از لباس ظرف بعد از انفصال ظرف مستقل
حساب شود و استعمال مجمره طلا و نقره خالص از ممالک با مستحبی است و کردن آن در مجلس و سوزاندن
بوی خوش در آن حرام است و همچنین شمعدان که شمع سوز و سماور و عود سوز [illegible] طلا و بخور آن
و اما اهل مجلس پس با امکان نیز اجتناب نمایند بجهت آنکه مجلس معصیت است و با آنکه در صدق اینها نیز
استعمال حساب شود بجهت آنکه استعمال هر شیئی بحسب لایق است و همچنین احتیاط نمایند که از تزئین حمام
اسب و قلیان بطلا و نقره و در حلقه های زوکوب آن داد است اگر بنحوی باشد که قدرت برکندن
آن داشته باشد و قلیان اگر سرش طلا یا نقره خالص باشد نماید اجتناب کرد و جای آتش و نیز اگر هم طلا
یا نقره خالص باشد اجتناب کنند و همچنین [illegible] قلیان اگر تماما طلا یا نقره باشد نیز اجتناب
کنند و اما اگر میان قلیان و ته قلیان طلا و نقره باشد ضرر ندارد و همچنین آبکردان و اگر طلا و
نقره ممزوج باشد بغیر خود پس ضرر ندارد هرچند تشخیص ممزوج بنظر اهل خبره باشد مثل چوب
ممزوج ما دامی که مستهلک نباشد اگر مسلمی قلیان نقره را از ظرف نقره نداشته باشد باید در مجلس
آورده باشد نکند و حمل بر صحت نماید مگر آنکه یقین نماید که از نقره خالص است هرچند و
نرد را طلا و نقره خالص نمایند اما نقره کوب و طلاکوب پس عیب ندارد و همچنین مفضض و مطلا
مگر اینکه اسبوطا نشکر لب بموضع نقره بلکه طلا نیز همچنانند اما فرش طلا و انگشتانه طلا
برای خیاطها اینها طلا یا نقره و حلقه طلا و نقره و دوربین را ظرف غیر از طلا و نقره و بسط طلا در
نقش و [illegible] و همچنین تزئین سقف طلا و نقره و تزئین قبر و مشاهد مشرفه
و مساجد به طلا و نقره و قندیل از طلا و نقره پس ضرر ندارد ولیکن حرام است زینت مرد است در
لباس باید به طلای خالص بلکه غیر خالص هم هرچند تنها طرفی و بر خشنی و نه تزیین مرد در غیر لباس و مکر
به طلای خالص مثل [illegible] البرای [illegible] لباس مرد [illegible] مثل کوبند طلا و تکمه طلا و نعل طلا احتیاط
نماید و نقره ضرر ندارد [illegible] مثل طلا با جنس بکر بدندان و ابیند [illegible] از طلا باآنکه بجای عضو و بدن
از دماغ و انگشت خواه از طلا درست کنند پس آن نیز ضرر ندارد. **کتاب الصلوة**
و در آن یک مقدمه و چند مقصد است **مقدمه** در بعد نمازهای واجب بدانکه نمازهای واجب شش
قسم است اول نمازهای یومیه که از جمله آنها است نماز جمعه دوم نماز [illegible] سیم نماز آیات چهارم نماز طواف
پنجم نمازی که واجب شود بامر خارج مثل نذر و عهد [illegible] استیجار [illegible] نماز احتیاط [illegible]

کتاب الصلوة

مقدمه

کتاب الصلوة

نماز

ششم نماز میت و بدانکه نماز یومیه هفده رکعت است در حضر بدین نحو ظهر و عصر و عشا هر یک چهار
رکعت و مغرب سه رکعت و صبح دو رکعت و در سفر و در حال خوف از هر چهار رکعتی دو رکعت ساقط
میشود **مقصد اول** در اوقات نماز یومیه است بدانکه ابتدای وقت نماز ظهر زوال آفتاب است
از دایره نصف النهار و وقتش ممتد است تا آنکه باقی بماند بمغرب بمقدار ادا کردن نماز عصر از اول
وقت تا بمقدار ادای نماز ظهر بحسب حال خود مختص بظهر است هم چنانکه از آخر وقت بمقدار ادا کردن
نماز عصر بحسب حال خودش مختص بنماز عصر است و باقی اوقات مشترک است ما بین ظهر و عصر پس اگر
از آخر وقت باقی نمانده باشد مگر مقدار نماز عصر پس نماز عصر را ادا میکند و نماز ظهر قضا است
و اگر یک رکعت از آخر وقت یا اول وقت را درک کند آن نماز ادا میشود چنانچه اگر از برای شخص حاضر
از آخر وقت بمقدار ادای پنج رکعت وقت باقی مانده باشد هر دو نماز را بقصد ادا بجا آورد و اگر شخص
مسافر هم بقدر سه رکعت از آخر وقت یا بیشتر باقی باشد هر دو نماز را بجا آورد بقصد ادا و هر گاه باعتقاد
بقای پنج رکعت از وقت هر دو نماز را از ظهر و عصر یا مغرب و عشا کرد و بعد معلوم شد که وقت
وسعت نداشت مگر برای نماز دوم هر دو نماز را باید قضا کند علی الاحوط و هر گاه باعتقاد
وقت بنماز دوم شروع کرده و در اثنای نماز معلوم شد که وقت مختص بنماز اول است عدول کند بنماز سابق
و اگر بعد از نماز معلوم شد عدم اختصاص وقت یا آنکه هنوز وقت هست نماز اول از ظهر یا
مغرب را در وقت مختص بکند و متعرض ادا و قضا نشود هر چند ادا بودن خالی از قوة نیست و اگر
باعتقاد دخول وقت شروع بنماز نموده و در اثنا نماز معلوم شده که در اول شروع بنماز وقت
داخل نشده بود و لکن بعد از شروع وقت داخل شده نماز صحیح است و هم چنین نماز صحیح است
اگر بعد از فراغ از نماز معلوم شد که وقت داخل شده بود نماز هر چند دخول وقت نماز
در حین سلام واجب باشد و ابتدای وقت نماز مغرب بعد از غروب و افق آفتاب است و شناخته میشود
غروب و افق بزوال حمره از سمت مشرق و قلة الراس و میل شدن حمره از سمت بسوی مغرب کرد یا آنکه
یقین بغروب و افق حاصل میشود و اگر پیش از این هم یقین بغروب و افق حاصل شد کافیست
طلوع آفتاب که مدار آن بر حس و یقین است و آخر آن آنستکه باقی بماند به نصف شب بمقدار ادا کردن
نماز عشا و وقت نماز عشا بعد از مقدار ادای نماز مغرب ممتد میباشد تا نصف شب مختار و هر مضطر
بجهت خواب یا فراموشی یا علت دیگر پس اگر نصف شب گذشت در حق مضطر نیز قضا است و لکن
بهتر است متعرض ادا و قضا بعد از نصف شب نشود و اگر قبل از صبح بجا آورد و ابتدای وقت نماز

شروع بنماز دوم کرده

کتاب الصلوة

صبح از وقت ظاهر شد که سفیدیست مثل نهر در افق آسمان از جانب مشرق و انتهای آن طلوع آفتاب
و مظنه در داخل شدن وقت کفایت نمیکند بلکه علم و شهادة دو عادل کفایت میکند در دخول
وقت نه عادل واحد بلی مطلق مظنه کفایت میکند رجال عن خصوص که شهادة یک عادل و لو اذا
متمکن نباشد مثل روز ابر و محبوس و شب مهتاب و کور و امثال اینها و در وقت فریضه و اشتغال الذمه بان نماز
است تا قبل کذا در نبر هر چند تا قبل غیر یومیه باشد **مقصد دوم** در قبله است
بدانکه واجب است استقبال بخانه کعبه و فضائی که در آن خانه کعبه است از منتهای زمین تا آسمان از برای
جمیع قوم در حق کسانیکه میبینند و کسانیکه نمیبینند خانه کعبه را قبله اینها جهت کعبه است یعنی جانبی
که خانه کعبه در او است نه همه آن جانب بلکه مقداری از آن جانب است که اگر خطی از مصلی اخراج شود بجزئی از
اجزاء خانه کعبه برخورد و آن شناخته میشود بعلامات ستاره ها و قبور مسلمانان و مساجد بعضی
علم لازم است تا امکان خصوص ستاره جدی که بجانب منکب ایمن واقع شود تا بمحاذی گوش راست برای
اهل عراق و عرب مثل کوفه و بغداد بمنزله علم است و اگر ممکن نشود علم کفایت میکند بعد از ظن هر چند
حاصل شود بقول فاسق و کافر و اگر بعد از نماز ظاهر شود که پشت بقبله بوده است اعاده لازم است
و قضا در غیر وقت لازم نیست لیکن قضا احوط است و همچنین اگر معلوم شد که انحراف او بقبله
بود بجانب یمین و یسار اعاده لازم است و قضا ندارد و اگر مابین یمین قبله و یسار قبله واقع شود دیگر
اعاده لازم نیست و استقبال بقبله در نوافل که واجب شده باشد بنذر و شبه آن واجب است و شرط
هم نیست اگر بعضی حال استقرار بجا آورد و اما در حال استقرار پس احتیاطا باید استقبال بقبله
را ترک نکند هر چند قول بعدم وجوب استقبال و عدم شرطیت آن در نوافل مطلقا خالی از قوت نیست
مدار در استقبال بقبله آن است که عرفا بگویند رو بقبله شده هر چند احوط اعتبار جمیع مقادیم
بدن میباشد حتی انگشتان پا [illegible] بیمار و خوابیده به پهلو قبله او بطوریست که در قبر میخوابانند او را
و اگر بر پشت خوابیده باشد قبله او مثل قبله محتضر میباشد و اگر ممکن نباشد استقبال بقبله در
جمیع احوال اقتصار نماید بهر قدر که ممکن است بدانکه در هشت موضع استقبال بقبله باید نمود
اول نماز فریضه چنانچه گذشت دوم نماز نافله در حال استقرار علی الاحوط چنانچه گذشت سوم
سجده سهو علی الاحوط چهارم احتضار علی الاحوط پنجم نماز جنازه ششم دفن میت هفتم ذبح
ذبیحه و نحر هشتم قضا اجزاء فراموش شده و بدانکه هرگاه قبله مشتبه شود بچهار طرف نماز کند
و اگر وقت وسعت نداشته باشد اکتفا نماید بقدری که وقت وسعت دارد و همچنین است اگر در دو نماز

119

کتاب الصلوة

مثل ظهر و عصر اول نماز ظهر را در چهار سمت بجا آورد و بعد نماز عصر را بعمل آورد هر چند که جایز است
در هر سمت نماز ظهر و عصر را در همان سمت با هم بجا آورد ولی جایز نیست که ظهر را در سمتی بجا آورد
و عصر را در سمتی دیگر و لازم نیست که بعد از فراغ از ظهر در چهار سمت ابتدا کند بعصر از
همان سمتی که در ظهر ابتدا با او نموده بود بلکه مختار است که از هر یک از چهار سمت ابتدا کند و قول
اهل خانه در اصل قبله و بنا بر تعیین بنا بر اینجا است اگر ممکن نباشد علم و اگر ممکن باشد علم بدون عنا
بنا بر جمع نماز اول وقت و بدون عسر و حرج مثل اینکه جهل بامتثال و حکم بتطابق اسباب در دانست
روشن شود علم اکتفا بآن مبنا باشد هر چند جواز اکتفا در این فرض خالی از قوة نیست و محراب
که معصوم در او نماز کرده یا قبر معصوم یا که معصوم بکر ظاهر قبله از سنت مفید علم است هر چند
در محراب احتمال بنا بر تعیین بنا بر نیز نمی رود و ساقط می شود در حال اشتباه و جهل بقبله در جمله
از موارد مثل ذبح و نحر و احتضار و دفن چنانچه گذشت **مقصد سیم** در مکان مصلی است و در
آن چند امر واجب است اول اباحه مکان یا بمعنی که نماز کردن در آن مکان جایز باشد الحاصل بشود
بمالک بودن خود آن مکان بعینها از جهت خرید آن مثل یا بمنفعتها از جهت اجاره مثل یا انتفاعا از جهت
عاریه مثل یا باذن مالک هر چند برای نماز باشد پس باید مکان غصبی نباشد خواه عین از جهت رهن
و غیره او تعلق گرفته باشد اگر غصبی باشد یا اگر حق غیر با او تعلق گرفته باشد اذن مالک صاحب
حق لازم است و کفایت میکند دلالت اذن بفحوی مثل اینکه بگوید با غیر که بیا در این اسب برانی یا بالفحا
پس نماز کردن بطریق اولی اذن داده است و همچنین اذن بشاهد حال مثل مهمان که اگر بخواهد نماز
کند اذن صریح لازم نیست و مثل دخول در حمام و منزلی که در شب باز باشد چراغ روشن باشد خواه از
قراین دخول برای غسل اگر دانسته اذن صریح بنحو اهدا بر مثل حمام و کاروانسرا و امثال آن پس اقتضی
که نماز نیز جایز است یا بر شاهد حال دیگر در دخول بلکه اقوی جواز صلوة است در مثل صحاری وسیعه
هر چند مالک صغیر یا مجنون باشد بلکه اقوی جواز صلوة است در مثل صحاری متسعه از برای قافله
و هر چند اگر اجتناب آنها امکان عسر و حرج باشد هر چند مالک راضی نباشد نماز در روضات
مطهره که جای نماز مقدم بر ضریح مقدس ائمه معصومین شود حرام نیست و باطل هم نیست ولی اداء
است در بعضی از صور مثل اینکه [illegible] مبادا که کند نماز کند بلکه
احتیاط [illegible] از مصلی محاذی [illegible]
[illegible] در حال [illegible] و بهتر اولی آنست که جمیع [illegible] نماز [illegible]

کتاب الصلوة

یا با تقدم زن هرچند مکروه است و احتیاط شد بلکه در زیادتی که بیست ... محارم بلکه احوط اجتناب
از محاذات است مطلقا هرچند در اثنای نماز پس هر چه واقع شود هرچند محاذات در اثنای نماز حاصل شود یا
زن در حال نماز موخر شود از موضع نماز مرد بلکه موضع سجود زن محاذی موضع قیام مرد باشد
یا خصوص ... کراهت یا اینکه هر دو مشغول نماز باشند پس اگر مرد نماز کند و زن نماز نکند یا عکس
پس تقدم زن یا محاذات ایشان ضرر ندارد چنانچه اقوی آنست که کراهت و احتیاط مخصوص صورتی است با
موقت است و اما تقدم پس نماز او صحیح است مطلقا چه مرد باشد چه زن پس اگر مرد و زن با هم شروع
بنماز کنند یا انکه تکبیر او زودتر تمام شود نماز او صحیح است و کراهت و احتیاط در نماز متاخر است
و بدانکه کراهت و احتیاط رفع میشود بحائل مثل پرده و دیوار و بدوری ده ذراع و با اختلاف زن
و مرد در محاذات ببلندی و پستی که مرد مثلا در پشت بام نماز کند و زن در زمین یا بعکس هرچند دوری
کمتر از ده ذراع باشد و سیم خالی بودن مکان مصلی است از نجاستی که تعدی نماید به لباس یا بدن مصلی
بشرط انکه عفو از ان نشده باشد مگر موضع سجده که طهارت ان لازم است پس صحیح نیست سجده
بر مکان نجس هرچند نجاست غیر متعدیه باشد و هرچند نجاست معفوه باشد علی الاحوط و کفایت میکند
در طهارت موضع سجود مقداری که مسمی سجده با او حاصل شود پس اگر سجده کند بر چیزی که بعضی از
او نجس باشد و بعضی او طاهر سجده کردن بر او جایز است هرچند محل مسمی طاهر متفرق باشد بشرطیکه
ان نجاست تعدی بجبهه نکند لکن بمسمی طاهر متفرق احتیاط نماید پس معلوم شد که نجاست چهار
چهار قسم است اول نجاستیکه عفو از ان نشده باشد و این قسم با امتیاز و امکان ... نماز
جایز نیست چه سرایت بکند چه سرایت نکند دوم انکه نجس باشد نجاستیکه عفو از ان شده باشد
و لکن سرایت بموضع سجده از قبیل مهر و غیره نکند این قسم از نجاست ضرر ندارد و نماز با او جایز است
سیم انکه همین نجاست معفوه سرایت بکند بموضع سجود پس اگر بقدر مسمی سجود باقی بماند هرچند
متفرق باشد این قسم نیز مثل قسم اول جایز نیست علی الاحوط چهارم انکه همین نجاست معفوه سرایت
بکند لیکن بقدر مسمی سجود باقی بماند هرچند متفرق باشد این قسم جایز است و اما مکان مصلی غیر
موضع سجود پس نجاستش ضرر ندارد بشرط عدم سرایت یا عفو و میتواند نماز بخواند حتی انکه اگر پا را
هم ... طاهر بگذارد مثل انکه مهر طاهر بگذارد یا ... جایز است ... بگذارد
جایز است ... بگذارد پس مکان مصلی غیر موضع سجود نجاستش سه قسم است اول انکه سرایت بکند
... این قسم ضرر ندارد دوم انکه سرایت بکند لکن معفوه باشد این هم ضرر ندارد سیم

ایدکم

اینکه غیر معفوّ و مستلزم ترک کننده باشد این شخص بر دارد اما موضع مشکل و محل تحیّر و تردید اینست که
دارد مظنّه بشرط عدم بقا میشی و اما بجا آوردن نماز واجب در کشتی و امثال آن از چیزهائی که بر روی آب نشسته
است مثل طراده و کرجی و غیره که مصلی بحرکت او بالعرض متحرک میشود پس با اضطرار بعد از نبودن جا او قدرت
نماز در روی زمین و عدم امکان خروج هر چند بجهت تنگی وقت باشد جایز است قطعاً پس کشتی ایستاده
باشد یا رونده مضطر باشد یا نه و لکن اگر ممکن است واجب است رعایت استقبال قبله در جمیع احوال
و افعال و اگر ممکن نباشد استقبال قبله در جمیع افعال اقتصار کند بانچه ممکن است با استقبال تکبیرة الاحرام
باشد اما در حال اختیار و امکان خروج و عدم اضطرار بحرکات فاحشه و امکان استیفاء همه افعال
و شرایط و باعث حرکت مصلی مستقل انسان نباشد بالجمله نماز واجب در کشتی بطور یقین صحیح میشود و کم
نباشد الا اینکه باعث حرکت بعینه مصلی میشود پس احوط ترک است و لکن اقوی جواز است با کراهه
است جواز نماز حتی در صورتی که حرکات فاحشه داشته باشد و واجب است بر او مراعات شرایط نماز از
استقبال و قیام و طمأنینه با امکان مراعات پس هر وقت که سفینه از قبله برگردد در اثنای نماز او هم
برگردد و هر وقت حرکات فاحشه نماید دست از نماز صبر کند اگر صبر باعث فوت صلوة نشود و اگر
صبر کردن باعث فوت صلوة نماز شود بهمان حالت نماز کند و اگر ایستاده نماز نتواند ایستاد بنشیند
و در حکم کشتی است تخت روان و چیزهائی که بر دوش نهند و مثل اینها از متعارف میشود مثل کجاوه و تابوت
متعارف شده است و اما بجا آوردن نماز واجب بالای حیوان که راه برود و نتواند که شرایط صلوة
را در بالای آن بجا آورد پس جایز نیست در حال اختیار بلی جایز است در حال اضطرار و عدم امکان
بجا آوردن نماز بر روی زمین یا بجهت اینکه نتواند که از اسب فرود آید بجهت خوف یا حیوان چموش رونده یا
تا اینکه ایستاده و مضطرب باشد و لکن واجب است استقبال قبله بقدر امکان هر چند در تکبیرة الاحرام
باشد و احوط اینست که نماز را در این حالت تأخیر بیندازد تا آخر وقت خصوصاً اگر بداند که نماز بدون
تا آخر وقت ممکن میشود و هم چنین اگر امید امکان داشته باشد و اما بجا آوردن نماز واجب بالای
حیوان که ایستاده باشد و اطمینان بوقوف او داشته باشد یا بنحوی که ایمن از حرکت شود و هم چنین
بالای چیزی که مثل او بود در رفتن یا در حرکت درو او بسته باشد جایز است با اطمینان بعدم حرکت
جایز است تا قبله در جمیع اینها حتی بالای حیوان که راه میرود **مقصد چهارم** در لباس
مصلی است بدانکه واجب است بر مرد در حال اختیار پوشانیدن شرم عورتین که در نماز
بلکه در غیر نماز پوشاند از نظر و ابدل در جمیع نمازها واجب و مستحب غیر

هر چند

کتاب الصلوة

که قضا میکنند و همچنین نافله و مناسبت علی الاحوط هر چند در ظلمت و تاریکی باشد تا آنکه ناظر
محترمی نباشد بلکه علی الاحوط بپوشانند جمیع عورتین را هر چند باشد و عورت زن در حال صلوة جمیع
بدن او است با او هم چنین سر و موی خویش مگر وجه و کفین و قدمین تا ساقها فرضا پس ظاهر آنها چه
باطن آنها هر چند احوط ستر باطن قدمین است چنانچه احوط آن ستر جمیع بدن است غیر از موضع
سجود خصوص در حال سجود و بدانکه کنیزها از این حکم مستثنی اند مگر بدانکه کنیزها لازم نیست
سر خود را اگر چه نتر را بپوشانند و هم چنین دخترهای نابالغ و اگر در اثنای نماز بالغ شود نماز را از سر گیرد و
اگر کنیز در اثنای نماز آزاد شود فورا سر را بپوشاند و کنیزی که بعضش آزاد شده حکم آزاد میباشد و لازم
نیست بر زن بپوشاند چیزی از باطن جسد را مثل زبان و دندان و هم چنین از زینت مثل دست
و ابرو و سرمه تا شود حتی موی عاریه که بموی خود وصل کنند هر چند نامحرم موجود باشد و بدانکه اگر
مصلی اخلال بستر عورة نماید عمدا یا از جهة جهل بحکم نمازش باطل است و اگر جاهل از جهة باید تا آنجه
غفلت یا از جهة جهل بموضوع که اعتقاد نموده که ستر نموده تا اینکه این لباس نما است و بعد از
ظاهر شد نمازش باطل نیست و اگر در اثنای نماز کشف عورة شد فورا ستر نموده ضرر ندارد
و اگر فراموش نموده ستر کردن را در اثنای نماز یا از اول امر احوط اعاده است و بدانکه در لباس مصلی
پنج امر واجب است اول آنکه غصبی نباشد بطریقی که در مکان مصلی مذکور شد و مجهول غصبی اگر
بسبب ایجاد افعال و اقوال صلوة تصرفی بکری در آن نشود ضرر ندارد و اگر بشود مثل اینکه
بسبب حرکت بجهة رکوع یا سجود یا در حال رفع راس از رکوع یا سجود یا راست شدن برای رکعت
ثانیه مثلا آن شیء غصبی حرکت شود هر چند ملتفت بوده و فراموش شده باشد در این صورت اجتناب اولی است
بلکه بعضی حکم ببطلان نماز کرده اند و خالی از قوة نیست و جاهل بحرمت غصب تا مبطل بودن نماز معذور
نیست چنانچه ناسی حکم غصبیت معذور نیست مگر اینکه در این جهل یا نسیان بالمره تقصیر نکرده باشد
و معذور باشد اما جاهل یا اصل غصب و ناسی اصل غصب هر دو معذورند دوم آنکه حریر محض
نباشد برای مرد در حال اختیار و اما در حال ضرورة مثل سرما جایز است نماز در او و مطلقا حتی در حال
اختیار بنابر اقوی و جاهل بحرمت حریر بودن و ناسی بحرمت حریر معذور نیستند مگر جاهل قاصر و کسی که در
نسیان مقصر نباشد و جاهل بحریر بودن و ناسی حریر بودن هر دو معذورند بنابر اقوی
والاحوط اعاده است خصوصا اگر بجهة ستر عورة کند غیر حریر پوشیده باشد و بدانکه [illegible]
حریر خالص از برای زنها جایز است مگر در حال ضرورة و دفع شپش و در حال حرب و [illegible]

کتاب الصلوة

پوشیدن است فرش و نحو آن از لحاف حریر و پیچیدن حریر بر خود و بر جنازه حریر جایز است حمل حریر
و دستمال حریر و اولی اجتناب است از عمامه و کلاه حریر و عرقچین حریر و جوراب حریر و بند جامه
تمام حریر در غیر حالت نماز و همچنین از کمربند حریر و شال حریر در غیر حالت نماز و در حالت نماز هم هر چند
اقوی جواز همه است در هر دو حالت حتی حالت نماز با کراهت بلکه اولی اجتناب است از بند جامه ابریشم
که سر شیرازه ابریشم یا بخیاط حریر پیچیده باشند و اما سجاف حریر پس جایز است لکن احوط آن است
زیاده بر چهار انگشت مضموم نباشد و احوط بعد از آن نیست که زیاده بر چهار انگشت مضموم یا
مفرج باشد بشرط آنکه از اسم سجاف بیرون نرود و داخل در اسم نشود و جایز است استعمال حریر
مخلوط بغیر و غیر آن مستهلک نباشد بغیر مثل دو تار یا پود آن ثوب باشد اما اگر نصف ثوب یا
مثلا حریر محض باشد و نصف دیگر از غیر باشد یا آنکه دامن قبا یا امثال آن حریر قرار دهند یا پای
غیر حریر و یا آنکه پارچه حریر در وسط ثوب که بین آستر و ابره قرار دهند بجای پنبه پس احتیاط
نمایند بلی اگر بجای پنبه در میان آستر و ابره ثوب ابریشم و کج و پیله بگذارند ظاهر است که جایز
باشد و صدق پوشیدن حریر براو نکنند و اگر غیر ثوب باستعمال یا غیر آن زایل شود در جمیع ثوب
یا بعض آن مثل ستون و نحو آن و ابریشم آن بماند پس اجتناب اولی بلکه لازم است از دویم احوط است
سیم آنکه طلا نباشد که نماز مرد در آن باطل است هر چند انگشتر و نحو آن باشد بنا بر احوط و
نیست با خود داشتن طلا چه مسکوک باشد چه نباشد بلی حرام است انگشتر طلا بلکه زینت بطلا
هر چند انگشتر نباشد برای مردان و همچنین احوط اجتناب است از انگشتر مطلا یا انگشتری که بعض
آن طلا باشد ضرر ندارد داشتن شمشیر و خنجر مطلا یا دسته طلا و مثل آن از اسلحه در حال نماز
و همچنین داشتن ساعت زنجیر طلا و قاب طلا اگر متصل باشد و نحو آن از چیزهایی که متکفل بشخص
مکلف تزیین بطلا نبوده و از قبایی که بعض آن مفتول طلا باشد یا زنجیره طلا یا تکمه طلا داشته باشد
اجتناب نمایند و اما عبای مطلا و قبای مطلا و نحو آن که عین طلا در او نباشد بلکه آب طلا داشته باشد
پس اقوی است که ضرر ندارد هر چند احوط اجتناب است حتی از بند جامه که در او کلابتون زری بکار
برده‌اند نقره و کلابتون نقره هیچکدام در حق مردان ضرر ندارد چهارم آنکه طاهر باشد مگر آن
نجاستی که معفو است و آن چند چیز است اول خون جروح و قروح مادامی که خوب نشده باشد
چه از بواطن باشد مثل بواسیر یا ظواهر هر چند اختصاص بظواهر بدن اولی است چه مستقر
ازاله آن باشد یا نباشد بنحوی که شخص یا غالب مردم نامبرده در بدن باشد یا در لباس نه که از آن جهت

کرده باشد یا بنده [illegible] نماید که متعارف باشد و حصول نجاست یا مکان عرفی نجس از آن

نیز معفو است علی الاقوی بلکه مطلق نجس از آن و بدانکه عفو از خون قروح و جروح [illegible] معفو

قروح و جروح حتی [illegible] معفو نیست مگر آنکه کمتر از درهم باشد و نیز نجاستیکه [illegible] ازاله آن

مشقت شدید عسر و حرج باشد هم چنین نجاست لباسیکه [illegible] اعتنا [illegible] و امثال

آن باشد [illegible] لباس مربیه طفل چه پسر باشد چه دختر بشرط آنکه منحصر باشد [illegible]

کند لباس دیگر نداشته باشد [illegible] غسل ثوب [illegible] روز و شب لکن [illegible] اوقات

نماز [illegible] و اگر اهمال بغسل ثوب نموده همه نمازها را اعاده نماید خصوص آن نماز [illegible] غسل

در آن واجب [illegible] کمتر از درهم چه از خود و چه از غیر خود حتی انسان علی الاقوی چه از

ماکول اللحم و چه از غیر ماکول اللحم هر چند در غیر ماکول اللحم غیر انسان احتیاط اولی است [illegible] تحدید

شده [illegible] بالای [illegible] کودی کف [illegible]

خون [illegible] لکن [illegible] بشرط آنکه از نجس العین که سگ و خوک و کافر است نباشد هم چنین

از مردار [illegible] مگر خون مرده آدمی بعد از غسل و بشرط آنکه از خون حیض و نفاس و استحاضه

نباشد [illegible] کمتر از درهم از خون معفو است [illegible] کمتر از درهم باشد نیز معفو است علی

الاقوی [illegible] هر چند ساتر عورت [illegible] باشد [illegible] لکن احوط اجتناب است [illegible]

[illegible] و هم چنین [illegible] مما لا تتم فیه الصلوة [illegible] هر لباسیکه ساتر عورتین تنها

هر چند [illegible] باشد مثل [illegible] کلاه [illegible] نعلین [illegible] مکر [illegible]

[illegible] نماز نکند هر چند [illegible] مما لا تتم فیه الصلوة باشد [illegible]

عورتین [illegible] نماز نکند [illegible] هم ساتر عورتین نباشند [illegible]

آنکه پوست حیوان غیر ماکول اللحم و سایر اجزای آن نباشد [illegible] باشد [illegible]

باشد [illegible] ساتر عورتین باشد هم چنین پوست [illegible] نباشد [illegible] موی [illegible]

حلال گوشت باشد هم چنین [illegible] است نماز در پوست خز و سنجاب [illegible] لباس [illegible] مجهول الحال [illegible]

دست مسلم بگیرد [illegible] آنکه خود مسلم نماز بکند [illegible] آنکه [illegible]

بگوید نماز [illegible] آنکه بگوید که از ماکول اللحم [illegible] و اجزای انسان ضرر ندارد بشرطیکه

باشد مثل مو و دندان و استخوان [illegible] و شیر زن و هم چنین ضرر ندارد موم عسل [illegible]

خون [illegible] و بعضی [illegible] ضرر ندارد و اکل [illegible] حرام گوشت مثل [illegible]

بعد پیش از نماز

۲ خصوص

کرده

کتاب الصلوة

کبره و نخوانند بیک یا لباس نماز که از جنس پیدا نباشد چهره ندارد مثل اینکه دستش پا قوا است و در
متنبا دارد انا است یا در متنبا چیزی است بشرطها انکه در بو با یا کسی باشد و ملزم آنکه معلوم نیست
که از غیر ما کول اللحم نباشد نه شرط ندارد هر چند بهتر با لباس مشکی جنس پیدا باشد بلی اگر لباس در دست
کند نماز درست و نخواند که ندانند از ما کول اللحم است یا غیر آن ندانند و فت نماز در آن لباس نکنند و اما
در مثل طاهون و نخواند که مسلمانان استعمال می کنند و میپوشند نماز در آن می کنند پس احتمال غیر
ما کول اللحم یا نجس العین بودن آن از وسواس است هر چند اجتناب بهتر است از هر چیز که احتمال
بطلان نماز در او میرود که منجر به وسواس نشود **خاتمه** در بعضی چیزها امر است اول آنکه جایز است غلی(?)
در چیزی که مستور تمام نیست نماز بکنند ولکن کوتاه باشد به قسمی که چیزی از ساق او پوشانده هر چند با حق(?)
ترکست و اکثر ساق و عمامه درست نماز خوانده درست و موارد باید آن است علی الاقوی دوم
آنکه هرگاه کسی دو جامه داشته باشد بداند که یکی نجس است و یکی طاهر و با هم مشتبه شوند عاری نماز
نکنند بلکه در هر یک علیحده نماز بخوانند پس مثل انکه صبح دو نماز بخوانند و در مثل نماز ظهر و عصر
یا مغرب و عشا بهتر است که اول در هر یک از دو جامه نماز ظهر بجا آورد و بعد از آن شروع به نماز عصر
در هر یک از دو جامه نماید هر چند جایز است که ظهر را در جامه بجای عصر را در همان جامه
نماید و همچنین در جامه دیگر ظهر و عصر را با هم بجا آورد ظهر را در جامه و عصر را در جامه دیگر نماید
و اگر یک جامه یا الی مشتبه شود در میان دو جامه یا سه جامه نجس یا زیاده باید در همه ایجا ها بخوانند و اگر
یک جامه نجس مشتبه شود در میان دو جامه یا سه جامه پاک و زیاده کافی است نماز در دو جامه چهارم انکه
حکم تکلیف در تحصیل لباس بجهت نماز از جهت خریدن و قبول عاریه و هبه خود لباس و ثمن آن مثل تحصیل
آب است از برای وضو و غسل و تیمم و در مبحث تیمم گذشت پس هرگاه شود که لباس را باید تحصیل
نمودن و نخواند در خلوت بعضی از اشخاص پیش آنکه ستر عورت بجهت نماز از طرف تحت غیر لازم است
مگر اینکه به قسمی باشد که از طرف تحت ناظر محترم باشد که ایمن از نظر کردن او نباشد ششم انکه اگر
امر دائر شود در میان آنکه این پیشه به جهت پوشیدن با بود نماز و خریدن ساتر عورت بجهت نماز تحصیل
ساتر عورت مقدم است و اگر امر دائر شود در میان تحصیل لباس ساتر عورت و تحصیل مقدم
است هفتم آنکه اگر کسی برهنه باشد ممکن از ستر دیگر عورت نباشد حتی به علف و برگ و گل و
نتوان برهنه نماز کنند و لکن اگر ناظر محترم نباشد ایستاده نماز بخوانند و بجهت رکوع و سجود ایما
کنند ایما به جهت سجود را اخفض از ایمای رکوع قرار دهند از بعضی ظاهر می شود که دو تا شود و کف دست

خاتمه در بعضی مسائل

دوم

سیم

چهارم

پنجم

ششم

هفتم

[illegible] انکه سر انگشتان پا بر زمین بند لازم است نه تمام انگشتان بلکه از بعضی ظاهر میشود وجوب بلند
کردن قبل سجود و او کذاشتن جبهه را بر او تا آنکه بدست نه بکر بلند کند اما بعد السجود را او بکذارد
و دست را بر او بکذارد و وجوب بعضی از اینها ثابت نیست و اکر ناظر بحیزی بهم و وجود بنا شد ابتدا
نماز بخواند نه ببیند رکوع و سجود را اما نماید لکن تشهد و سلام را نشسته بخواند هشتم آنکه ستر عورة
در نماز نحوی مصلی لازم نیست بلکه لزوم ستر نیست بغیر لازم است **مقصد پنجم** در واجبات
نماز است که مقارنات کویند آن ده واجب است اول قیام دوم نیت سیم تکبیرة الاحرام چهارم
قرائت حمد پنجم قرائت سوره ششم رکوع هفتم سجود هشتم ذکر نهم ترتیب دهم موالاة یازدهم
تشهد دوازدهم سلام و رکن نماز پنج است اول تکبیرة الاحرام دوم قیام در حال آن بلکه تا شرایط
آن از استقرار و طمأنینه و غیر آن بنابر احوط سیم قیامی که از آن برکوع کنند که قیام متصل برکوع میگفتا
چهارم رکوع پنجم سجود و معنی آنکه اینها رکن نماز اینست که عمداً و سهواً ترک رکن باعث بطلان نماز است
اما واجب غیر رکن پس اینست که اکر عمداً ترک کند نماز باطل است و اکر سهواً ترک کنند ضرر ندارد مثل
قرائت حمد و سوره و ذکر رکوع و ذکر سجود و یک سجده و تشهد کما اما رکن نیستند پس در این مقصد یکمقدمه
و چند فصل است **مقدمه** در اذان و اقامه است و اینها دو سنت موکدند برای نمازهای یومیه
علی الاقوی خواه ادا خواه قضا خواه جماعت خواه فرادی خواه مرد خواه زن خواه نماز جهریه خواه اخفاتیه و اقامه تا
در او بیشتر است و در حدیث است از حضرت امام بحق ناطق مولانا جعفر الصادق علیه السلام که اکر اذان و اقامه بکوید
نماز کند در عقب او دو صف از ملائکه که یک سرش بمشرق باشد و سر دیکرش بمغرب باشد و اکر اقامه تنها
بکوید و نماز میکند در عقب او یک صف ملائکه که از منتهای مشرق باشد تا مغرب و ثوابها بانواع مختلفه
روایت شده است مثل وجوب بهشت اکر تا یکسال در شهری از شهرها اذان بکوید و مثل [illegible] کردن عمل
چهل صدیق که اعمال ایشان نیکو و مقبول باشد اکر تا چهل سال اذان بکوید و مثل آنکه اکر کسی اذان
بکوید در راه خدا برای یک نماز از روی ایمان و طلب ثواب و تقرب بسوی خدا امرزیده میشود کناهان کذشته
او و منت میکذارد خدا بر او بعصمت در باقی از عمرش و محشور میشود با شهدا در بهشت و مثل آنکه
اکر کسی هفت سال اذان بکوید بجهت خدا عطا میکند خدا او را ثواب چهل هزار هزار پیغمبر و مثل
آنکه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت است که کسیکه اذان بکوید مقصود او از اذان نباشد مکر رضای الهی عطا
فرماید خدا او را ثواب چهل هزار شهید و چهل هزار صدیق و داخل میشود بسبب شفاعت او چهل هزار
کناهکار در بهشت و هر کسکه مؤذن را میشنود و میکوید اشهد ان لا اله الا الله [illegible] و استغفار میکند

مقصد پنجم در مقارنات نماز

مقدمه در اذان و اقامه

حق

كتاب الصّلوة

در خواب و هفتاد هزار ملائكه در روز قيامت در شفاعت عرش الهى است تا اينكه خدا در ميان حساب خلايق فارغ
شود و مينويسند چهل هزار ملائكه در نامهٔ عمل او ثوابى كه مترتب ميشود بر گفتن اين شهادة و از حضرت
رسول مرويست كه هر كس مؤذن باشد از زمان مسجدى از مساجد خدا شود و اذان در آن بگويد بقصد آنكه بمحض
اواز اذان رضاى خدا باشد عطا ميكند خداوند عز و جل باو ثواب چهل هزار هزار پيغمبر و چهل هزار هزار
صديق و چهل هزار هزار شهيد و داخل ميكند خداوند به شفاعت او چهل هزار هزار امت كه در چهل
امت چهل هزار هزار مرد باشند و بوده باشد از براى او در هر بهشتى از بهشتها چهل هزار هزار شهر كه در
هر شهرى چهل هزار هزار قصر باشد كه در هر قصرى چهل هزار هزار خانه باشد كه در هر خانه چهل هزار
هزار اطاق باشد كه در هر اطاقى چهل هزار هزار تخت باشد كه در هر تختى زنى از حور العين باشد كه
وسعت هر اطاقى چهل هزار هزار مقابل دنيا باشد و پيش روى هر زنى چهل هزار هزار غلام و چهل هزار
هزار كنيز باشد و در هر اطاقى چهل هزار هزار مائده باشد و در هر مائده چهل هزار كاسه باشد و در
هر كاسه چهل هزار هزار رنگ از طعام باشد هر گاه نازل شود بر او همه جن و انس هر اينه ميتوانند داخل
در پست ترين اطاقى از اطاقهاى خود كه از براى او مهيا باشد بلكه اطاق بچيزى كه بخواهند از طعام و شراب
و بوى خوش و لباس و ميوه‌ها و انواع و اقسام از تحفه‌ها و زينتها و لباسها كه هر اطاقى از آن اطاقها
اكتفا كرده ميشود بايشان و درآن است از اطاقهاى ديگر و وقتيكه مؤذن بگويد اشهد ان لا اله الا الله
احاطه ميكنند او را چهل هزار هزار ملائكه همه صلوات ميفرستند بر او و استغفار مينمايند براى او و در
سايهٔ عرش الهى قرار گيرد تا اينكه از حساب فارغ شود و مينويسند ثواب او را چهل هزار هزار ملك
پس بالا ميبرند بسوى خداوند عز و جل و در حديث است كه بلال اول كسى است كه پيشى ميگيرد به بهشت بجهة
آنكه اول كسى است كه اذان گفت و عدد فصول اذان هيجده ميباشد چهار تكبير بلفظ الله اكبر و دو شهادت
بر وحدانيت بلفظ اشهد ان لا اله الا الله و دو شهادة برسالت بلفظ اشهد ان محمدا رسول الله و دو
حى على الصلوة و دو حى على الفلاح و دو حى على خير العمل و دو الله اكبر و دو لا اله الا الله و اقامه مثل
اذان است مگر اينكه تكبير از اولش دو تا است و تهليل از آخرش يكى است و زياده ميشود بعد از حى على خير العمل
دو قد قامت الصلوة پس عدد فصول اقامه هفده ميشود و شهادة بامارة و ولايت حضرت على ابن ابى
طالب صلوات الله عليه جزء اذان و اقامه نيست بخصوص و جزء مكمل و فضل نيست نكند و لكن
بگويد بقصد استحباب فى نفسه خصوص بعد از ذكر رسول خدا و بعضى گفته‌اند ذكر اگر بگويد
بگويد بلفظ است بجهة آنكه شايد جزء نيست دارد كه است بلكه اگر دراول نيست از آن قصد كند

در بيان فصول اذان و اقامه

شهادة را داشته باشد بعنوان جزئیت بدعت و حرام است و اما اثر کلام باطل است بلکه بعضی حکم ببطلان
اذان نموده اند و نیست که قصد جزئیت نماید هر چند قصد جزئیت نه و نه گفتن آن یا قبل از آن نماید نه
در اول اذان و باکی نیست در نماز صبح بگفتن الصلوة خیر من النوم ولکن نه بقصد جزئیت و مخصوص است
استحباب اذان و اقامه بنماز یومیه و جمعه و برای غیر یومیه و جمعه مشروع نیست چه واجب باشد و چه مستحب
ولکن مستحب است در اینها که بجماعت شود یا مطلق نماز حتی بفرادی و خصوص نماز عید است
و اینست مطلب تا ایراد و نماز میت انکه سه مرتبه قبل از شروع بنماز بگوید الصلوة برفع هر سه یا بنصب
هر سه یا بوقف هر سه یا بمختلف یا ملاحظه اسقاط همزه وصل در حال وصل و با احتراز از وقف بحرکة
و وقف بسکون است و بدانکه اذان در حقیقت برد و قسم است اول اذان اعلام که مقصود از او مجرد اعلام
بدخول وقت نماز است نه انکه داخل فصول نماز و معلوم است که این اذان جایز نیست قبل از دخول وقت
مگر اینکه در خصوص نماز صبح رخصت داده شده بتقدیم اذان در غیر ماه رمضان با ملاحظه تنبیه
شاید خفتگان و مهیا شدن ایشان برای نماز صبح ولکن بعد از دخول وقت مستحب است دوباره اذان
گفتن غیر مؤذن اول یا همان مؤذن و احتمال انکه اذان صبح باشد مخالفت از اخبار و فتاوی
است و بعضی از ایشان اذان داخل عبادات محضه نمیدانند بلکه حکم کرده اند بجواز زیادتی و
نقیصه در فقرات اذان و تبدیل فقرات و غلط خواندن و جواز اخذ اجرت و این حکم خالی از اشکال نیست
دوم اذان برای نماز یومیه است و مقصود الاصالة از اذان و چیزیست که اعلام بدخول وقت و
دیگری اجرای نماز بر وجه کمال و این هر دو عبادتست حتی قسم اول علی الاحوط الا اینکه مقصود از قسم
اول اجمال است یا اذان فاسد یا غلط باطل و قسم ثانی پس جایز نیست اخذ اجرت بر آن و ملاحظه علی الاحوط
و شرط است در صحت اذان و اقامه و اکتفا بآن در جماعت و فرادی چند چیز اول نیت قربت و استدامه
و تعیین در نیت و شرط نیست بلکه تعیین نماز در جائی که دو صنف از نماز در ذمه داشته باشد لکن اگر
معین نکرده ولکن قصد اذان نماز بیاورد بکرده یا انکه برای نمازی گفته که فاسد بوده یا فاسد کرده
و اراده غیر آن نماز نموده اعاده نماید علی الاحوط و اگر در بین اذان و اقامه نماز را معین نکرده و بعد
اذان معین بکند خلاف احتیاط است و قصد اجرت در اذان برای نماز در مسجد جماعت و بعنوان سبب
بطلان اذان است و همچنین در اذان اعلامی علی الاحوط چنانچه صحیح نیست اذان و اقامه سکران
و هر کسی که بی قصد باشد و قصد او مستمر در اثنای اذان و اقامه نیز باعث بطلان میشود لکن موجب
اعاده آن میشود و کفایت میکند اعاده همان فقره که بی قصد گفته شود بودن آن فقره بوده بلا فصل

حکم اکتفا باذان غیر و شنیدن اذان

كتاب الصلوة

مقصد قطع اذان و اقامه کرضرر ندارد منافات با حکم بفقرات اذان و اقامه را بقصد قطع نکفته که خالی از اذان و اقامه نکفته باشد اکر در اثنای اذان و اقامه مرتد شود و بعد از ان رجوع کند بهمه جهت احوط
استیناف است و اقوی عدم استیناف میباشد خوم و اغماء و سکوت و تکلم در اثنای اذان ضرر ندارد
مکر ان جهت فقد موالاة و بخوان وهم چنین در اقامه مکر در نوم و اغماء بالکلیه با اقامه که محل طهارت معتبر
در اقامه است دوم شرط بودن طهارت در خصوص اقامه احوط است بجهت میباشد سوم عقل و بلوغ شرط
در اذان بلکه تمیز شرط است پس اذان ممیز صحیح است حتی برای جماعت و بهر عمل در صحت اذان حتی در اذان
اعلامی چهارم اسلام و توهم شرط نبودن اسلام در اذان بجهت حصول اسلام بشهادتین ضعیف است
زیرا که مجرد کفتن شهادتین بدون قصد شهادت سبب حکم باسلام نمیشود مثل نماز و تشهد نماز با اینکه
بعد از فراغ از شهادتین حکم باسلام میشود نیز بجهت شروع پنجم ایمان حتی در اذان اعلامی علی الاحوط
پس اکر اقتدا بکند از جهت خوف بکسیکه قابل اقتدا نیست بجهت فقد ایمان و بخوان باید اذان و اقامه را
خود بکوید حتی اینکه اکر خوف فوت اقتدا و بنسیان برکوع در نماز داشته باشد اقتصار کند بردو
تکبیر و قد قامت الصلوة ششم موالاة که فصل زیادی ما بین فقرات اذان و اقامه حاصل نشود بطوریکه
باعث محو صورت اذان یا اقامه شود ششم ترتیب ما بین اذان و اقامه و فصول هریک و اکر خلاف ترتیب
نماید عود نماید بنحویکه ترتیب حاصل شود مثل اینکه اکر اقامه را پیش از اذان کفته باشد اقامه را اعاده
نماید و هم چنین در فصول اذان و اقامه مکر با فقد موالاة که منشأ اعاده هم میشود و از بعض ظاهر میشود
که اکر کسی سهوا اخلال بترتیب بعضی از فصول اذان نماید و متذکر ان شود در اثنای اقامه حاجت بعود
نیست بجهت مراعات ترتیب و باتمام اقامه اکتفا نماید و هم چنین بعد از اقامه بطریق اولی هفتم اینکه کوینده
اذان و اقامه مرد باشد نه زن و اکر مرد و خنثی بخواهند باذان و اقامه زن اکتفا کنند پس اذان و اقامه زن
باعث سقوط اذان و اقامه مرد نمیشود مکر اینکه از مرد از محارم باشد بلی اذان زن برای زن صحیح است
اکر صوت بلند و اذان و اقامه مرد نامحرم نشنوند بلکه اکر هم بشنوند ضرر ندارد علی الاقوی خصوص
اکر زن علم بوجود اجنبی نداشته باشد خصوص اکر زن پیر باشد که از سماع صوت او لذت حاصل نشود
بلکه اکر هم لذت حاصل شود و بلکه اکر بقصد شنواندن باجنبی هم بکوید علی الاقوی بلی اکر بقصد
شنواندن و التذاذ اجنبی بکوید رابتوقف از اذان صحیح نیست بلکه حرام است هر چند برای جماعت
باشد لکن احوط عدم اکتفا باذان و اقامه زن است مطلقا در حق غیر زن هشتم اینکه برای نماز اعلام باید
وقت نماز باشد نه از برای سایر غایات مشروعه مثل اذان در عقب مسافر یا اذان در کوش راست و اقا

دوم

سوم

چهارم

پنجم

ششم

هفتم

هشتم

کتاب الصلوة

در گوش چپ مولود تازه یا بر گوش کسیکه چهل روز گذشته گوشت نخورده یا در گوش کسیکه بد
خلق پیدا کرده یا کسیکه در بیابان هولناک راه را گم کرده که در اینموارد برای نماز نیست بلی اذان
و اقامه اکتفا نمودن مشکل است هرچند که نفس صحیح است لکن اگر وقتی سعه نماز با اذان و اقامه
داشته باشد علی الاحوط است بلی اگر عارض کند اذان و اقامه باشتباه مستحب داخل در نماز مثل فوت
و بخواند بعد بیست تسبیح اذان و اقامه برای نماز ها نهم آنکه بعد از دخول وقت باشد مگر اذان صبح چنانچه
گذشت و سکوت البسته نماز که پیش از وقت باعتقاد دخول وقت شروع نموده و قبل از فراغ از
آن وقت نماز داخل شده یازدهم آنکه برای نماز یومیه باشد حتی پس برای غیر یومیه حتی عید
و نافله هرچند واجب شده باشد بلکه بخواند حرام و باطل است و ازدهم آنکه بقرائت صحیحه و قواعد
عربیه باشد حتی الف الله اکبر را قطع نماید و وصل نکند و اطلاق این شرط محل تامل است با التفات
بکسیکه قادر براداء و نماز تنها باشد پس اذان غیر قادر براداء و نماز جماعت صحیح است و کلام
است خصوص در اذان اعلامی چنانچه در حدیث است که سین بلال عند الله شین هم چنین حکم اذان
است عدم جواز حذف الف الله اکبر در حال وصل خصوص در تکبیرات بعد از تکبیر اول سیزدهم
غنا نمودن که غنا در عبادات بلکه در غیر عبادات چهاردهم فصل ساختن اذان و اقامه
ما بینها و با فصل ساعتی بین اذان و اقامه نماز بیفاصله اذان اعلامی شرط است صاحب جواهر الکلام اعلی
مقامه بر این شرط کرده اند و اذان اعلامی عدم تاخیر از اول وقت بخلاف اذان برای نماز که موقع
مشروع نماز را ثابت این هم محل تامل است جهت آنکه اقوی جواز تاخیر اذان اعلامی است بر هر حال
با علام مثل روز ابر یا آنکه مردم خواب بوده اند مطلع نشده اند بدخول وقت بالمره یا عمداً تاخیر
انداخته اذان اعلامی با عدم احتیاج ایشان بالمره و اذان گفتن بقصد اعلام محل اشکال است هر چند
حکم بعدم جواز این هم مشکل است جهت عدم اختصاص حکم اذان اعلامی بخصوص اعلام و از
در بعلت موقتین و اذان ثانی ثالث جمعه یا بدعت نامیده شده اشکال ما باشد مجلسی طاب ثراه مستحب بشمرند
میشمرند یا وقت داخل نشود اذان گوید در وقت فضیلت اذان میتواند گفت و اگر وقت فضیلت
رفته احوط است که اذان اعلامی نگوید بلکه اذان خود را نیز نگوید و اکتفا باقامه کنند ظاهر است که
اذان را در اول وقت بگوید تمام شد کلام این بزرگوار پانزدهم آنکه تمام اذان و همچنین تمام اقامه را
تقریر بگوید تمام کند تا اسمل اگر بعضی از فقرات را کسی بگوید و بعضی دیگر را کسی دیگر بگوید حرام است
علی الاحوط هر چند حکم بعد از آن خصوص در اذان و خصوص در اعلامی محل تامل است و هر گاه

کتاب الصلوة

اشخاص متعدده از اهل جماعت خواسته باشند که اذان بگویند برای جماعت واحده احوط آنست که بطریق
اجتماع نگویند بلکه بطریق تعاقب تا اینکه امام حاضر شود بعضی ضرری ندارد هرچند جواز بطریق اجتماع نیز
قوی است و دعوی سیره بر خلاف ممنوع است چنانچه احوط آنست که هرگاه شخص واحد اذان گفته است
برای جماعت باذان صحیح دوباره همان مؤذن تا اعلام عرفی مبطل بجهت حضور امام جماعت اذان نگوید بلکه
دیگری اذان بگوید بلکه بهتر اینست که این مؤذن ثانی یا ثالث استماع فصول اذان سابق را نموده باشد
بلکه بعضی از اجله علما سادات اعلی الله مقامهم تصریح فرموده اند که اذان متعدد از مؤذن واحد بدون
عروض مبطل جایز نیست مثل اینکه مؤذنی اذان گفت باذان صحیح تا باز همان مؤذن بعد از عروض امری که
مبطل از اذان بوده باشد ابتدا باذان نماید مثل اینکه بعد از فراغ از اذان اول امام حاضر نشد همان
مؤذن شروع نماید باذان دیگر تا امام حاضر شود و ظاهر اینست که جایز نبوده باشد بلی هرگاه مقتضی
اعاده عارض شود اذان بمحل کلام خارج خواهد بود بلکه اگر مؤذن جماعت اذان گفت و امام جماعت نشنید
امام جماعت اکتفا باذان نکند بلکه باید خود امام بجهت ادراک فضیلت اذان بگوید یا اینکه دیگری را امر
کند باذان بلکه اکتفا کردن اهل جماعت باذان مؤذن و اقامه او مشروط علی الاحوط که آن مؤذن یا
مرید نماز در همان مکان باشد بلکه باید مرید جماعت نیز باشد بلکه مرید همان جماعت باشد نه جماعت
دیگر بلکه مستحب است برای منتظم جماعت آنکه در اقامه کفایت نکند از اذان امام بلکه خود بسازد اقامه نگوید بخلاف
اذان که جایز است که امام اذان گوید و شرط است در خصوص اقامه علاوه بر مذکورات اینکه اقامه را بعد
از اذان بگوید و باطهارت از حدث باشد بلکه از خبث نیز طاهر باشد و حال اقامه رو بقبله باشد و
ایستاده باشد بلکه مستفاد از بعض اخبار اینست که جمیع شرایط و موانع نماز در اقامه ملاحظه نماید
که وارد است که الاقامة من الصلوة ولکن تعیین بعضی از شرایط که مذکور شد تامل است و عدم اشتراط
اقوی است پس اگر در اثنای اقامه یا در اثنای نماز حدث اختیاری شده باطل میشود اقامه و تمام میکند اقامه
بعد از وضو یا غسل مگر اینکه مولات بهم خورده باشد هرچند باطل نمیشود بتکلم لکن مکروه است
تکلم مگر بجهت اصلاح نماز یا بجهت صف یا تخلیص امام و نحو آن و شهید اول نماید ستر العورة از اقامه
مثل تکلم دانسته و حکم بکراهت آن چنانچه ظاهر حدیث است اینکه تکلم بعد از فراغ از اذان و قبل از
شروع باقامه مکروه نیست که هر دو نمایند لیکن اذان اینکه کراهت تکلم بعد از اقامه مخصوص بغیر نیست بلکه
ثابت است برای هرکه از اهل جماعت باشد بدانکه تکلم در اذان یا اقامه اعاده آن نمیشود بلکه
اقامه مگر تکلم در اثنای آن و بعد از آن باعث استحباب اعاده آن میشود بدانکه مستحب است اذان نبا است

کتاب الصلوة

آداب اذان

اول در اول وقت اذان گفتن دوم رو بقبله بودن بلکه بعضی واجب دانسته‌اند سیم بلند گفتن در حق مرد
و آهسته گفتن زنان چهارم ایستاده اذان گفتن بلکه ممکن باشد با آن قدر یکه سبب شنیدن شود پنجم در جائی بلند
بلند اذان گفتن که باعث رفع فقر و مرض و عطای اولاد سبب است ششم با طهارت بودن هفتم ایستاده
گفتن بلکه بعضی واجب دانسته‌اند هشتم بنا بودن در جای بلند نهم دو انگشت در گوش گذاشتن
یازدهم حرف آخر هر فصل را ساکن کردن دوازدهم در آخر هر فصل سکوت قلیل نمودن سیزدهم وقت
شناختن چهاردهم خوش آواز و عادل و عارف بمسائل اذان بودن پانزدهم محل وثوق و اطمینان بودن
شانزدهم صلوات فرستادن بعد از نام بردن و شنیدن اسم پیغمبر و بعضی واجب دانسته‌اند مطلقا و اقوی
استحباب است هفدهم اظهار نمودن حرف هاء در الله و اشهد و الصلوة و اظهار حاء در الفلاح هیجدهم
حکایت اذان را آهسته یا بلند نمودن هرچند در بیت الخلا باشد بدل نماید بدل حیعلات به لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم هرچند در نماز باشد لکن باید بدل نماید هرچند احوط ترک حکایت است
خصوص در نماز واجب خصوص در اثنای قرائت و از بعضی ظاهر میشود جواز قطع نماز و قطع قرائت بجهت
حکایت اذان و احوط عدم ارتکاب قطع است مطلقا خصوص قطع نماز و ظاهر اینکه استحباب حکایت مشروط
است باینکه اذان بر وجه مشروع باشد نه حرام و باینکه فاصله زیاد نشود ما بین حکایت حکایت کننده
و اذان مؤذن و ظاهر اینکه بعد از فراغ مؤذن از فقرات حکایت کند نیز باید هرچند ظاهر جواز هر دو است
چنانچه ظاهر استحباب حکایت است در اذان و حتی در اقامه هرچند غلط گفته شود نوزدهم اعاده اذان
چنانچه گذشت بیستم بعد از فراغ از هر یک از حی علی الصلوة و حی علی الفلاح بگوید لا حول و لا
قوة الا بالله بیست و یکم بعد از فراغ از حی علی خیر العمل بگوید الحمد لله بیست و دوم در اثنای اذان
اذان گفتن بلکه اقامه بعجیل در او مستحب است بلکه این مستحبات هرچند لایق بودن مستحب و لکن
مقصود و فرع اذان است ... کامل و کسیکه بعین مؤذن ... نیز مراعات جمله از این مستحبات را نماید
مثل عادل و عارف ... هرچند ظاهر اینست که در حق کور و کسی که الصوت نیز استحباب گفتن اذان
و اکتفا باین ... اذان ... و مکروه است در اثنای اذان و
طول ... بلکه ... اثنای اذان التفات براست و چپ نمودن بتمام بدن
بلکه ... چهار زیاده بر دو مرتبه گفتن شهادتین ... اعلام مصلین ...
چنین است ... بجهت گفتن اذان در راه رفتن و سواره اذان گفتن و
... ما بین اذان و اقامه فاصله ... ذکر گفتن یا سکوت ... یا نشستن یا

کتاب الصلوة

برداشتن از سجود و قبله یا گفتن سبحان الله یا الحمد لله و یا غیر و بعضی در اذان و اقامه نماز مغرب فصل را
رکعتی نماز و سجده و نشستن دانسته اند بلکه خصوص بگام برداشتن و نفس کشیدن را دانسته اند و بعضی
نشستن را سنت دانسته اند و در حدیث است که ثواب نشستن میان اذان و اقامه نماز مغرب مثل ثواب کسی
که بخون خود غلطیده شده باشد در راه خداوند و بدانکه ساقط می شود اذان تنها یا اقامه یا هر دو در چند
موضع اول آنکه از کسی شنیده باشد اذان یا اقامه یا هر دو را تماما یا آنکه حکایه کرده باشد چه اذان
اعلامی باشد یا آنکه اذان برای نماز باشد چه از امام شنیده باشد یا از مأموم یا از منفرد چه از یک نفر
چه از متعدد چه بعنوان سماع باشد یا استماع و بعضی شرط کرده اند اینکه سامع اذان و اقامه عازم نماز از
اول باشد نه آنکه تازه قصد نماز کرده باشد بلکه شرط کرده است که بهمان صفت که اذان و اقامه را بوده
باقی بوده باشد عدول نکند از آن قصد مکلف بلکه عدول کند از فرادی با ضمیمه که عدول کند از جماعت
بفرادی و نه عکس آن بلکه شرط کرده است که سامع اذان یا مؤذن برای نماز متحد القصد باشند نه آنکه مثلا
اذان برای نماز ظهر را بشنود و اکتفا بآن کند در نماز عصر بلکه شرط کرده است که سماع اذان برای نماز
قضا نبوده و مراعاة این شروط احوط است و سماع اذان زن نامحرم یا حکایه آن نیز باعث سقوط نمی شود
بلکه احتمال سقوط در سماع اذان زن نامحرم هم چنین حکایه آن نیز خالی از قوه نیست خصوصا نیکه
در صورتی که لذت نبرده باشد بلی سماع و استماع و حکایه اذان زن نامحرم که صوتش باعث لذت شود باعث سقوط
نمی شود علی الاحوط چنانچه سماع و استماع و حکایه اذان و اقامه حرام باعث سقوط نمی شود و اگر سماع بعضی
از فقرات یا حکایه آن نموده و بعضی دیگر را خود تمام کرده ضرر ندارد و کافیست در سقوط و شرط است
علاوه بر صحت اذان و اقامه عدم فصل عرفی ما بین سماع اذان و اقامه و نماز مستمع چنانچه شرط است که اذان
مسموع برای نماز باشد نه اعلامی ... مثل اذان در پشت سر مسافر و در گوش مولود ... دویم اذان عصر
در یوم جمعه هر چند نماز جمعه را در یوم جمعه نکرده و نماز ظهر را کرده باشد سیم اذان عصر در یوم عرفه
از برای حاج یا مطلقا چهارم اذان عشا از برای حاج در مزدلفه پنجم اذان برای نماز ثانی اگر جمع کند یا
استحبابا جمع در یوم عرفه و در مزدلفه و جمعه و مثل مستحاضه و مسلوس یا با عدم استحبابا جمع چه جمع کند در
وقت فضیلت صلوة اولی یا ثانیه و ظاهر اینست که بعضی ... مثل تسبیح فاطمه زهرا ... در صدق جمع نیست
بخلاف نافله حتی دو رکعت اگر ما بین فاصله جمع است ... بعضی تصریح کرده اند هر چند خالی از تأمل
نیست و ظاهر اینست که آنچه در حال جمع میگویند اذان برای ثانی ... در وقت فضیلت نماز اول باشد یا نه
و از بعضی ظاهر میشود که اگر در وقت نماز اول باشد اذان برای نماز اول است و اگر در وقت نماز ثانی باشد اذان

برای نماز ثانی است و مستند این معلوم نیست و ظاهر آنست که در اذان فضل واقع نماید ششم از برای اذان
قضا النبسه یکیستکه اراده قضا نمودن نمازهای خود داشته باشد در مجلس واحد در این وقت برای نماز
اول اذان و اقامه هر دو میگوید و برای نماز بعد با قامه تنها اقتصار میکند و صورتی که قضا از خود باشد
و اگر از غیر باشد این حکم خالی از اشکال نیست خصوص اگر فوت از غیر بنحو یقین نباشد هر چند الحاق
دور نیست هفتم از کسیکه وارد مکانی شده که در آن نماز جماعت اقامه شده و هم چنین از کسیکه حاضر بوده در آن
مکان و لکن اقتدا ننموده که در اینجا اذان و اقامه از هر دو ساقط است چه جماعت بکنند یا بفرادی بچند
شرط اول آنکه آن نماز و آن جماعت معلوم الفساد نباشد بلکه اگر نیست محمول بر صحت نماز و جماعت در مجهول الحال و اگر
امام فاسق باشد باعتقاد این شخص که وارد برای جماعت شده لکن احتمال بدهد که اهل جماعت باعتقاد عدالت او
کرده‌اند ضرر ندارد در سقوط بلی اگر بداند که با علم بفسق او اقتدا کرده‌اند اعتنا بان جماعت نکند در سقوط
اذان و اقامه دوم آنکه معلوم نباشد که جماعت اولی بدون اذان و اقامه بلکه مجرد احتمال کفایت اذان و اقامه کافی
است پس جماعت ثانیه بعد از تفرق جماعت اولی بالمره باعث سقوط اذان و اقامه ثانیه نیست و ابعد نخواهد شد
سیم آنکه آن جماعت در مسجد باشد و در غیر مسجد این حکم ثابت نیست هر چند لحوظ الحاق بودن غیر مسجد
بمسجد چهارم آنکه هر دو مکان یکی باشد پس در دو مسجد یا دو مکان غیر آن این حکم جاری نمیشود هر چند متصل
بوده باشد بمکان بر سطح حرم و مسجد هر چند یک مکان حساب میشود عرفا و لکن در پشت بام مسجد بالنسبه
بصحن آن و حرم نسبتا بزرگ مثل حرم حضرت سید الشهداء روحی له الفداء بالنسبه ببالای سر و پایین
پا و پشت سر و هم چنین مسجد بزرگی که صفوف آن یا حجرات آن بهم متصل داشته باشد وحدت مکان
محل تامل است پنجم آنکه در آن مسجد یا مکان ائمه متعدده رواتب نباشند که یکی بعد از دیگری جماعت
نماز بخوانند والا سقوط بالنسبه بجماعت ثانیه مثل محل اشکال است پس سقوط در این فرض مخصوص است بصورتیکه
با آن جماعتیکه واقع شود بر سبیل اتفاق ششم آنکه آن جماعت در نماز واجب شده باشد پس جماعت در مثل
صلوة معاده محل اشکال است چه از جماعت بعد از جماعت معاده یا فرادی هر چند حکم بالحاق خالی از قوه
نیست هفتم آنکه معلوم باشد که آن نماز و متیقن باشد پس اگر معلوم باشد که آن جماعت غیر و متیقن مشتبه
مثل کسوف و خسوف یا آنکه مجهول الحال باشد که ندانند یومیه بوده یا نه باعث سقوط اذان و اقامه
نمیشود پس مجرد وجود جماعت باعث سقوط نمیشود بلکه باید علم بیومیه بودن نیز داشته باشد هشتم
آنکه متحد باشند در ادا بودن پس در قضا بالنسبه باداء یا بالعکس یا قضا بقضا خصوصا اگر قضا مجهول غیر
باشد حکم بسقوط محل تامل است بلکه اشتراط اتحاد در ادا خالی از قوه نیست لکن در جماعت ظهر یا عصر سقوط

کتاب الصلوة

اذان و اقامه عصر و ظهر محل تامل است بهتر آنکه اذان و اقامه بگوید و بخواند لازم نشده باشد الا سقوط
محل تامل نیست بهتر آنکه اهل الجماعه متفرق نشده باشند یا آنکه در حکم متفرق نشده باشند که نشسته
باشند لکن مشغول بکار دیگر باشند نه بتعقیب اگر یکنفر در صف باقی باشد مشغول بتعقیب باشد
کافیست در سقوط اذان و اقامه و تفرق از مکان نماز کافیست شرط نیست تفرق از مسجد بلکه هرگاه
اهل صف بعضی متفرق باشند پس اگر اهل الجماعه بعض آن می‌نشینند در مکان صلوة نباید بر [illegible] قطعا
نمیشود اذان و اقامه هرچند مشغول بتعقیب باشند و از دویم اینکه شروع بنماز جماعت کرده باشند هرچند فارغ
نشده باشند بلکه احوط آنست که بعد از تمام شدن اذان و اقامه هرچند شروع بجماعت نکرده باشند اذان و
اقامه نگوید بلکه اگر از اذان تنها فارغ شده باشند اقامه همان اذان نگوید علی الاحوط سیم آنکه امام
جماعت مرد باشد نه زن پس اگر امام جماعت زن باشد اذان و اقامه از مردان ساقط نمیشود هرچند بفرادی
بخوانند بلکه اگر امام جماعت مرد باشد تمام مامومین همه زن باشند نه مرد [illegible] سقوط محل تامل است بلکه
سقوط در جماعت ثانیه اگر زن باشند [illegible] جماعت اولی هم زن باشد [illegible] محل تامل است چهارم آنکه
معلوم باشد [illegible] اذان و اقامه جماعت اولی [illegible] آنکه [illegible] حاصل نشده باشد ما بین اذان و اقامه
و جماعت بهیئتی که عرفا بگویند که جماعت اولی بدون اذان و اقامه واقع شده که در این وقت ساقط نمیشود هشتم
از مواضع سقوط اذان و اقامه [illegible] امام [illegible] جماعت [illegible] که در این وقت ماموم اکتفا باذان
و اقامه جماعت [illegible] نهم و دهم مسافر و مستعجل که [illegible] اذان و اقامه خوف فوت [illegible]
داشته باشد لکن سقوط در این دو مورد بمعنی [illegible] آنکه هر دو را بگوید لکن اقتصار نماید بر جمیع
فصول اذان و اقامه بیکی از فصول هر دو [illegible] سقوط بعضی از اجزاء هر دو مستحب [illegible] که اذان را
ترک کند و اقامه را بطریق [illegible] بگوید [illegible] لکن [illegible] آنکه سقوط
اذان و اقامه [illegible] جماعت [illegible] شروع [illegible]
اذان و اقامه [illegible] سقوط در [illegible] مسافر و مستعجل [illegible]
مستحبا [illegible] اذان و اقامه بگوید حرام نیست [illegible] لکن احوط ترک است
و بدانکه اگر کسی [illegible] نماید اذان و اقامه را و داخل در نماز شده باشد مستحب است که نماز را قطع نماید و
[illegible] بعد [illegible] نافله [illegible] لکن قطع مشروط [illegible] شرط اول آنکه ترک هر دو نماید
[illegible] اذان [illegible] مخصوص اقامه علی الاحوط هرچند ترک اقامه تنها [illegible] ظاهر [illegible] مثل ترک هر دو [illegible]
دویم آنکه ترک هر دو یا اقامه تنها [illegible] باشد [illegible] آنکه [illegible] رکعت اولی باشد [illegible]

اذان چهارم آنکه برکوع نرفته باشد پنجم آنکه قطع نماز نمودن بالنسبه اذان و اقامه مسئله ارتکاب محرم نمودن مثل فوت وقت نماز نیز قطع اعاده تامی نکنیت شده محرم است بجهت عدم اباحه مکان نماز یا لباس باعتبار علم بغصب در نماز بعد از آن نماز ششم آنکه بعد نماز منفرد باشد نه جماعت هفتم آنکه بعد از آنکه قطع نماید اگر چنانچه بعد از آنکه مرتد شود بعد قطع نماز یا عازم بعد قطع شود و بعد پشیمان شود و بگذارد نماید مکرر منافی بجهت یاد باشد رابه وقت قطع نماید هرچند اشتراط باین دو شرط محل تامل است هشتم آنکه سهو در تمام اذان و اقامه باشد اما اگر سهو و بعضی از اجزای اذان و اقامه نماید یا آنکه سهو بعضی از شرایط آن نماید پس جواز قطع بنسبت با مردم محل تامل است و بهتر این است که قبل از قطع نماز بگوید السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و اما اعاده نماز برای ترک اذان و اقامه پس این محل اشکال است و احوط ترک است هرچند جواز اعاده خالی از قوت نیست پس اینجا بعمل برسد بلکه در هر مورد که اعاده نماید نیت تدارک ما فات و ادای آن بوجه کمال شود والله العالم

فصل اول

در قیام و مراد از قیام ایستادن عرفی است و قیام [illegible] است بخشش و قیام مطلوب در صلوة چند چیز است اول آنکه قیام بنحو انتصاب و اعتدال باشد که کجی در [illegible] و پشت با اعضا حاصل شود بلی کج بودن گردن بسیر بنابر اظهر ضرر ندارد دوم معتبر در قیام قیام تام است به معظم اعضا دوم استقلال یعنی تکیه بر چیزی نکند بحیثیتی که اگر برداشته شود بیفتد و برای مریض عاجز یا بنیه قیام بالمره تکیه کردن مقدم است بر نشستن و در نشستن مقدم است بر خم بودن در حال نشستن و اگر از مطلق نشستن عاجز باشد بخوابد به پهلوی راست و در صورت عجز از این پهلو به پهلوی چپ و اگر از این هم عاجز باشد بر پشت بخوابد مثل خوابیدن محتضر که کف هر دو پای او رو بقبله باشد سیم بر دو پا ایستادن بطریقی متعارف نه بیک پا یا بسر انگشتان و بخواندن بلی شرط نیست که اعتماد بر تمام باطن قدمین نماید بلکه جایز است که اعتماد بیک کند اگرچه لازم است وقوف به قدمین است نه اعتماد بر هر دو پا بالسویه علی الاصح هرچند احوط است چنانچه احوط آن است و بر هر دو پا است در آنجا نشکنی بلکه اعتماد بالتمام [illegible] بر نماز بکنند قیام مشروط ولانی نباشد چهارم آنکه قدمها را بسیار دور نگذارد که از ایستادن متعارف بیرون رود پنجم استقرار که راه نرود ششم طمأنینه که معظم اجزای بدن حرکت نکند بدانکه هرگاه متمکن شود از قیام تمام در جمیع احوال نماز اکتفا کند بقیام بعضی آن تا بعد قیام رکوع باشد اگر ممکن شود هرچند به تکیه دادن باشد در اینوقت نشسته نماز بخواند و اگر ممکن باشد قیام در بعضی از احوال نماز همان ترک نکند از آنجا آنکه اگر نشسته نماز بخواند از جهت مرض بخواند ولکن در صورت قرائت سوره مثل آن ایستادن یا قبل از رکوع قادر بر قیام شود واجب است قیام و اگر در اثنای نماز [illegible] قیام

کتاب الصلوة

در نماز با عدم استقرار و نشستن نماز خواندن با استقرار ظاهر اینست که نشستن مقدم است فصل
دوم در نیت است بدانکه نیت عبارتست از داعی و باعث و محرک بر عمل که وا میدارد انسان را بکردن آن
عمل و لازم نیست که بگذرانند با زبان او یا در دل و لازم است در آن تعیین فعل اگر مشترک باشد و لابد است
قصد قربت و قصد وجوب و واجب یا مستحب بودن مستحب باداء در وقت و قضا در خارج وقت و غیر اینها از چیزهایی
که تعیین فعل موقوف بر آن باشد ضرور نیست هر چند احوط است قصد قصر یا تمام نیز ضرور نیست
هر چند رجحان باشد که مخیر است میان قصر و اتمام بلکه همین قدر اگر تعیین کند که نماز ظهر میکنم کافی
است و در تشهد اول که برسد اگر میخواهد که قصر نماید با سلام بگوید و اگر میخواهد و رکعت دیگر اضافه
کند بلکه اگر قصد قصر کند میتواند که عدول کند و تمام کند یا بعکس بلکه اگر قصد قصر کرد و سهوا تمام
کرد یا بعکس ضرر ندارد بلکه هم چنین است که در دو رکعت آخر که مخیر است میان تسبیحات اربعه و حمد که اگر قصد
حمد داشته و سهوا تسبیحات اربعه را خواند یا بعکس ضرر ندارد و نیت شرط خارج است نه جزء اعمال
فصل سیم در تکبیرة الاحرام است و آن واجب و رکن است و هشت امر در آن واجب است اول بلفظ
عربی گفتن دوم بعربی صحیح گفتن سیم لفظ الله اکبر را به ترتیب گفتن و با موالات گفتن که در میان
حروف و کلمات فاصله نیندازد چهارم همزه اکبر را وصل نکردن پنجم همچنین همزه الله را و احتیاطا
بنحوی بشنواند اگر چه خود بشنود و هم چنین بگوید که خود نیز بشنود که از تکلم خارج شود ششم حروف را
از مخارج ادا کردن هفتم خصوص الله اکبر گفتن و عوض او الله اعظم مثلا نگفتن هشتم صحیح خواندن
بنحوی که در عربیت صحیح باید فصل چهارم در قرائتست بدانکه واجب است خواندن حمد و سوره
تمام با بسم الله در نماز صبح و در دو رکعت اول نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و در یک رکعت آخر مغرب
و در دو رکعت آخر نماز چهار رکعتی مخیر است در خواندن الحمد تنها بدون سوره و خواندن تسبیحات اربعه لکن
خواندن تسبیحات افضل است و تسبیحات یکمرتبه واجب است و دو مرتبه دیگر مستحب است و احوط اعلی
ترک دو مرتبه دیگر است لکن بقصد قربت مطلقه نه بقصد خصوص و صورت تسبیحات اربعه واجبه اینست
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و بهتر اینست که جمیع سوره را از مثل قرآن نخوانند
نخوانند بلکه بعضی واجب نشناسند که احتمال دارد که نماز از قرآن خوانده شود هر چند احوط است و واجب
قرائت نیز چند چیز است اول عربی خواندن دویم ادا حروف از مخارج بطوری که تمیز میان حروف و حرف
حاصل شود و دانسته باید که لازم نیست صحیح الفاظ و اعراب که غلط نخوانند بحسب علم لغت و نحو و صرف
و متابعت قراء سبعه مراعات قواعد ایشان لازم نیست مگر آنچه که بحسب علم اعلام دانسته مقدمه غلط

باشد بلكه اسحب آنست كه اقوى اعتقاد در همه جا وجه طول معلوم نيست ولكن اگر بخواهد هم بخواند جايز است
چهارم ترتيب ما بين جمله سوره و آيات و كلمات آن بنحو متوالاة عرفيه در الفاظ و آيات آن معتبر كه فاصله
زياد در ميان اجزاء حروف كلمات و آيات نشود كه رشته و نظم قرائت بهم خورد ششم تعيين سوره قبل از
شروع بر بسمله اگر چه مرتب در شرع كدام سوره را بخواند عادة بمنزله تعيين است بلكه لازم بودن تعيين سوره
تامل است لكن احوط تعيين است هفتم جهر در نماز صبح و دو ركعت اول نماز مغرب و عشا و اخفات در ما سوای
آن مگر در نماز جمعه و دو ركعت اول نماز ظهر در يوم جمعه كه جهر او ضرر ندارد بلكه مستحب است هر چند
احوط اخفات است مگر بسم الله در دو ركعت سيم مغرب و دو ركعت سيم و چهارم عشا و نيز كسى كه بخواهد عوض تسبيحات
حمد بخواند و محل جهر و اخفات حمد است و سوره و در باقى اقوال جهر و اخفات لازم نيست و در خصوص بسم الله
جهر مستحب است هر چند در نماز اخفاتى باشد و در غير يوميه مثل خسوف و كسوف و غير آن محل اخفات جهر و
لازم نيست اگر چه محل سوره باشد كه مستحب نيست كه كسى كه گوش كر نباشد در پهلوی نماز كننده
باشد جهر و همچنين او را بشنود بلكه مراد بجهر و اخفات اينست كه بعرف بجهر و شود كه بگويند آهسته يا بلند
ميخواند مستحب است در مقام جهر و اخفات اگر چه كسى او را ميشنود با آنكه جايز است ترك سوره
در چند مواضع اول در نافله مطلقا خواه نوافل يوميه و غير يوميه مگر در بعضى از نوافل كه سوره مخصوصه
وارد شده ترك سوره نمايد دوم در مرض است كسى كه خوف حرج داشته باشد به شرط
آنكه وجوب نماز مستقر شده باشد سيم ضيق وقت است كه خائف باشد كه اگر سوره بخواند وقت نماز بگذرد و حتم
اول آنست كه يقين نمايد كه وقت ادا و سعه ندارد كه تمام اجزاء نماز و ركعات را در وقت بخواند هم عالم
بر باقى وقت نبوده باشد با آنكه وقت مخصوص نيست و ترك سوره اختيار است بدون سبب جهر و حتم
آنكه وجوب نماز مستقر شده باشد كه مكلف از اول وقت بقدر چهار ركعت
درك مينمايد لكن سوره دو ركعت اول را با آنچه لازم است بجا آورد بعد حادث مسقط تكليف مثل جنون يا
يا موت يا اغما عارض ميشود و اين فعل نماز و قضا آن بر مرض و موت آيا هيچ لازم نيست
بلكه شروع در نماز بقصد حجت مشروع مشروع نيست بلكه قضا بعد از ادا نماز يا قضا بقصد احتياط
و احتمال مطلوبيت نمايد سيم آنكه وجوب نماز مستقر شده كه مكلف جامع الشرايط تكليف
نبوده و نشد مگر در اواخر وقت بعد از اجتماع شرايط تكليف از وقت درك نموده مگر بمقدار يك
كفايت بكند با آنكه سوره ميخواند و اين قسم بعضى از علما اعلى ملك فرموده اند كه ظاهر است
كه آن مقدار كفايت ميكند در حكم بثبوت تكليف بنماز پس لازم است كه اتيان بنماز نمايد يا قضا

مابين جهر و اخفات

در آن بجهة ترك سوره جايز بلكه متعين است لكن ثبوت وجوب نماز با بمقدار محل تأمل است بلكه منع
ادا يا قضا بر فرض فوت نماز بقصد وجوب نيز محل اشكال ميباشد بلى قضا بقصد بدنست اداء يا قضا
بقصد احتياط چهارم مثل سيم است مكر اينكه وقت باقى و سعة چهار ركعت با هشت ركعت با ترك سوره را
دارد در چنين حال جايز است اقتصار بحمد احتمال تعيين وجوب قرائة سوره نيز ميرود بجهة ملاحظه اينكه
درك يك ركعت از نماز بمنزله درك تمام نماز ميباشد چنانچه احتمال تعيين سقوط قرائة سوره نيز ميرود بجهة
ملاحظه اينكه اگر سوره را بخواند بعضى از اجزاى نماز در خارج وقت واقع ميشود و اتيان تمام اجزاء در وقت
اهم ميباشد از وقوع سوره در وقت و لكن اقوى جواز ترك قرائة سوره ميباشد نه حرمت قرائة آن و نه وجوب قرائة
آن و هم چنين اگر بداند كه وقت باقى پنج ركعت باشد و ركعت با هفت ركعت را داشته باشد بجز اينكه حقوق وسعت
نماز مستقر شده است لكن غفلة يا بسببى عمداً در وسعة وقت تاخير نموده و فهميد كه ملتفت شد
شد بر مكلف كه وسعة وقت قرائة حمد و سوره هر دو را ندارد در اينجا نيز بعضى از اعيان علماء نيز حكم
از امثال قسم سيم و چهارم قرار داده اند و فرموده اند كه اگر باقى از وقت كفايت بكند يك ركعت بدون سوره نماز
اتيان بنماز با اقتصار بحمد جايز بل متعين است لكن در ركعت اولى اما در ركعت ثانيه سرّاً اقتصار بحمد جايز
نيست بلكه قرائة سوره بعد از فاتحه لازم است و اگر وقت باقى كفايت چهار ركعت بدون سوره نماز
ظاهر نيست كه اقتصار بحمد ترك سوره در هر دو ركعت جايز بوده باشد لكن تحقيقاً ما نيز بعد
حكم سيم و چهارم معلوم شد كه بقاء وقت در سيم محل تامل است و در چهارم حكم بجواز ترك مسلم است
و حكم قسم پنجم نيز جواز ترك سوره است در هر دو و فرض چنين وقت باقى وسعة يك ركعت نماز را تمام
باشد يا زياده بر آن داشته باشد چه ترك سوره در ركعت اولى باشد يا در ركعت ثانيه شرط اينكه عمداً
تاخير نماز نموده تا بحد مذكور در اين صورت همان بزرگوار نيز فرموده اند كه ظاهر اينست كه در اين هم
واقتصار بحمد و ترك سوره در هر دو جايز بوده باشد رحمه الله از ركعتين بلكه نماز او در چنين صورت
اقتصار بحمد ترك سوره در هر دو جايز بوده باشد رحمه الله از ركعتين بلكه نماز او در چنين صورت
قضا است نه اداء تا اتيان حمد و سوره در ركعتين بعلاوه واجب لازم است لكن ظاهر اينست كه اگر عمداً
نماز نموده تا اينكه از وقت بقدر يك ركعت به سوره را ادراك نموده اداء بودن قوى است كه نماز قضا
شد لكن احوط آنست كه بقصد ما في الذمة مطلقه بدون تعرض اداء و قضا نماز را بجا آورد و اما اگر درك
يك ركعت با سوره يا دو ركعت را نموده نماز او قضا نميشود و اگر تاخير نمايد گناه كار خواهد بود بلكه
اگر خلاف احتياط بود ميگفتيم كه تاخير نماز عمداً تا آخر جايز است و بدان تاخير نماز هم نيست

بلی در اینفرض که درک یک رکعت با سوره نموده مخیر است که سوره را بخواند یا ترک کند ترک سوره که از
نیست هفتم آنستکه جوی نماز مستقر شده و تاخیر هم شده لکن یقین نداشته باشد بخروج وقت
و لکن خوف داشته باشد که اگر قرائت سوره نماید وقت اضطراری یک رکعت باشد یا وقت اختیاری
نماز که چهار رکعت باشد از دست برود یا بر عکس که اگر در فرض اول سوره را بخواند در رکعت اولی
خوف دارد که وقت نماز بالمرّه از دست برود و اگر سوره را در فرض دوم بخواند در رکعت اولی یا در رکعت
ثانیه یا هر دو خوف این دارد که اجزاء دیگر نماز مثل رکوع و سجود و ذکر رکوع و سجود و تشهد بخارج وقت
واقع شود یا فوت نیز در این قسم جواز ترک سوره است حتی بدو رکعت ثانیه بلکه اگر بقرائت سوره نمیرسد که بعضی
از اجزاء نماز عصر در خارج وقت واقع شود یا نه جایز باشد که ترک سوره نماید بلکه یا باعث خوف است
و در محلیکه باعث خوف است از رکعت اولی یا ثانیه یا هر دو و ظاهر اینستکه ترک سوره کلا یا بعضا در این
صورت لازم نباشد بلکه مرخص است در ترک سوره کلا یا بعضا بلی جائیکه ترک سوره واجب شد یا بوقت
قرائت بعض سوره حرام میشد چهارم از مواضع ترک سوره اینستکه شخص معجل باشد یا شد هر چند بحبس
بول و غایط باشد پنجم از مواضع ترک سوره اینستکه مکلف میترسد که اگر سوره را قرائت نماید حاجت
او یا حاجت برادر مؤمن او فوت شود چه در بنای این خوف عارض شود یا قبل از شروع بنماز ششم آنکه مأموم
میترسد که اگر قرائت سوره نماید یا قرائت سوره را تمام نماید امام رفع راس از رکوع نماید که در این وقت جایز است
ترک سوره یا قطع آن هفتم از مواضعیکه ترک سوره جایز است اینستکه مکلف الکن و لال باشد
بدانکه جایز است قرائت هر سوره در نماز مگر سوره که بسبب قرائت او فوت وقت شود یا آنکه سوره
عزائم یا آنکه سورة و الضحی یا الم نشرح یا الم تر کیف یا لایلاف باشد که اینها هر یک جزء سوره و بعض
ان میشا بلی جایز است قرائت مجموع هر دو سوره اول هر دو سوره آخر یا بسم الله وسط علی الاحوط
بلکه احوط ترک خواندن است مطلقا که هیچیک را نخواند و اگر در نماز واجب بعمد قرائت کند سوره عزائم
را بقصد سوره نماز پس اگر عمدا قرائت کند بدون سبب نمازش باطل میشود و اگر از جهت فراموشی قرائت
نماید یا به سجده نرسیده متذکر شد ترک نماید آنسوره را و سوره دیگر بخواند و اگر بعد از قرائت آیه
سجده متذکر شود نماز را تمام کند بعد از فراغ نماز فورا سجده کند احوط آنست که در نماز برای سجود
تلاوت ایما نماید و احوط اعاده اصل نماز است و هم چنین اگر استماع آیه سجده نماید در نماز که بدا این
بعد از فراغ نماز سجده کند و در اثنای نماز ایما نماید و اگر سهوا قرائت نماید سوره را اگر امام از باعث
فوت فضیلت صلوة شود قطع نماید آنسوره را و اول کند بسوره که فوت وقت باو نشود هر چند از نصف

کتاب الصلوة

کند تشنه باشد اگر وقت وسعت سوره کوچکی داشته باشد اگر چه وسعت نداشته باشد ترک کند
سوره قصیره را و قطع کند سوره طویله را و نماز را تمام کند و اگر چه بعد نافله قرائت سوره عزائم نماید
ضرری ندارد و لکن واجب است که فورا سجده نماید در اثنای نماز نه بعد از فراغ و اگر نافله واجب شده
باشد بشنود و بخواند احوط آنست که حکم فریضه را بر او جاری کند و احوط اجتناب نمودن است از قرائت
دو سوره تامه و بعض سوره دیگر بقصد جزئیت نه بقصد عدول که گاهی واجب میشود عدول بسبب فراموش
نمودن بعضی از سوره که شروع بآن نموده و جایز است عدول از سوره بسوره دیگر پیش از رسیدن بنصف
آن مگر سوره قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون که عدول از این دو سوره در نماز فریضه و نافله جایز نیست
هر چند بنصف نرسیده باشد بلکه بمجرد شروع لازم است که تمام کند مگر در روز جمعه که جایز است
که عدول کند از این دو سوره بسوره جمعه و منافقین بطوری که در تنبیه النبا مفصلا ایراد کرده ام
بدانکه ادغام با غنه و بی غنه در وقت رسیدن تنوین یا نون ساکنه بحروف یرملون هیچکدام
لازم نیست و همچنین قلب بخوان از قواعد قراء و اقسام اربعه وقف همه جایز است و صحیح است حتی
آنکه وقف منع بیشتر ایشان صحیح است علی الاقوی پس در مثل اللهم صل علی محمد و آل محمد چهار وجه
جایز است اظهار تنوین و ادغام با غنه و بی غنه و وقف نماید و قطع نفس نمودن در کلمه صحیح که جایز
است چه اینکه حرکت دهند آنکلمه را تا وقف بحرکه شود یا آنکه حرکت ندهند تا وقف بسکون شود هر چند
اجتناب از وقف بحرکه بهتر است و اگر قطع نفس بکند از او وصل مینماید این در کلمه که آخرش ساکن
باشد بی اشکال است چه همزه وصل بعد از او باشد یا نه و اما در کلمه که آخرش متحرک باشد حرکت بدهد
او را پس اگر کلمه بعد از او همزه وصل داشته باشد جایز است وصل بحرکه بشرط آنکه همزه وصل را حذف
نماید مثل الحمد لله نه الحمد لله و اما اگر همزه وصل را حذف نه نماید پس اگر فاصله در جمله شده است باز هم
ضرری ندارد و اگر فاصله نشده است کانه بعد که همزه وارد شد غلط شده است اعاده نماید کلمه پیش از او
اعاده ندارد هر چند احوط اعاده است و اما اگر حرکه ندهد هم در حال وصل نشود هر دو کلمه صحیح است
اگر بحال وصل نشود اقوی بطلان هر دو است و احوط اعاده هر دو است و اگر کلمه بعد از او همزه وصل
نداشته باشد پس اگر وصل نماید بحرکه بی اشکال ضرری ندارد و اگر وصل نماید بسکون در کلمه متحرک
مثل آنکه بحال وصل بگوید سبحان الله بسکون کلمه ها ادلها اشکال است اقوی جواز است و احوط ترک است

فصل ششم در رکوع است و آن واجب و رکوع چند چیز است اول آنکه خم شود بنوعی که ممکن باشد رسیدن
جزوی از باطن انگشتان بزانو در حق مرد و احوط آنست که کف دست بزانو برسد زنان در رکوع

و سجده بسیار نکند تا آنکه بر زانو میباید و سنت آنست که دستها بر زانو گذاشتن واجب نیست مطلقا و هرگاه مستوی الخلقه که دستش بسیار
دراز یا بسیار کوتاه باشد در خم شدن رجوع به مستوی الخلقه نماید و اگر نتواند که خم شود به مقدار مزبور خم
شود به مقداری که ممکن باشد و اگر هیچ ممکن نشود ایما کند به سر و اگر ممکن نشود ایما کند به چشم و ظاهر
اینست که بدل رکن نیز حکم رکن است در رفتن نماز پس هرگاه اخلال به ایما به سر نموده بدل مقام رکوع
سهوا بعد از دخول در سجود یا بدل او نماز باطل میشود و علی هذا المنوال نماید و اگر کسی به جهت خلقت
یا به جهت مرض یا به جهت پیری منحنی شده باشد پس اگر انحنا او کمتر از حد رکوع شرعی باشد برای رکوع منحنی
شود تا به حد رکوع شرعی و اگر به حد رکوع شرعی باشد و ممکن باشد از آنکه خارج شود از حد
رکوع شرعی که ممکن باشد از کم کردن انحنا بیشتر که از رکوع شرعی خارج شود مثل ایستادن نماید یا آنکه
نشده مثل ایستادن نماید پس اظهر تقلیل انحنا لازم است و اگر ممکن از آن نبوده باشد لیکن ممکن
از انحنا زیاده بوده باشد لازم است که انحنا از جهت رکوع زیاده نماید و اینرا رکوع قرار دهد و اما
اگر ممکن از تقلیل انحنا و تکثیر آن نباشد به هیچ وجه پس اقوی آنست که اکتفا کند به همین قیام و رکوع
بقصد رکوع و اولی آنست که نماز دیگر بخواند مشتمل بر ایما به جهت رکوع و ذکر واجب حاصل میشود بگفتن
یکبار تسبیح کبری که سبحان ربی العظیم باشد و احوط آنست که بحمده نیز بگوید و احوط آنست که سه مرتبه در حال اختیار
و یک تسبیح صغری در حال اضطرار و احوط آنست که سه مرتبه سبحان الله گفتن ذکر و ادای حروف از
مخارج نمودن و مکث نمودن و آرام گرفتن اعضا پیش از شروع به ذکر تا تمام شدن ذکر واجب و همچنین سر برداشتن
و راست ایستادن و مکث نمودن و آرام گرفتن بعد از آن واجب است **فصل ششم در سجود**
است باید که در هر رکعت دو سجده کند و هر دو با هم رکن نماز است و واجبات در سجده شش
چیز است اول نهادن اعضای هفتگانه بر زمین کف دستها و پیشانی و دو زانو و دو سر انگشت بزرگ
پاها [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کتاب الصلوة

اکتفا نکند بسه تا بیرون موضع سجود با یکدیگر چهارم ذکر کردن بگوید سبحان ربی الاعلی یا زیاده و در سجده
علی الاحوط یا سه مرتبه سبحان الله در حال اختیار و بگوید در حال اضطرار بسجود یکمرتبه در رکوع گذشت
پنجم آرام گرفتن از حین شروع بذکر تا تمام کردن آن ششم گذاشتن پیشانی بر خاک یا چیزیکه از خاک روییده
باشد و ماکول و ملبوس نشده باشد خوردنی و پوشیدنی نباشد بتفصیلیکه مبادا نام هفتم
سر برداشتن و راست نشستن بعد از بلند کردن سر در نشستن در میان دو سجده هشتم صحیح گفتن ذکر و
ادای حروف از مخارج نمودن بدانکه اگر کسی ایستاده در چشم عاجز شود از وضع جبهه بر چیزی که میشود
وما یصح السجود علیه ساقط نمیشود از او خم شدن بقدر مقدور و بلند کردن موضع سجود تا اینکه پیشانی
را بران بگذارد با اعتماد و بنابراین چیز واجب است در سجود از طمانینه در حال ذکر و گذاشتن باقی مساجد
بر زمین و اگر ممکن نشود از خم شدن با سر اشاره کند بسر از جهت سجود بعضی از اینکه بر پیشانی بگوید از آن
ما یصح السجود علیه را برچیدی نگذارد و بعضی گفته اند که اولی آنست که بپیشانی بگذارد
و اگر ممکن نشود اشاره بسر نماید اشاره کند بچشم و بدانکه سجده تلاوت در چهار سوره واجب است بر اثر
سوره اقرأ و حم فصلت در نزد سجده و در آخر سوره و النجم و در الم تنزیل در نزد لا یستکبرون و در
غیر آن موضع واجب نیست و سجود آن فوری است بر قاری و بر مستمع و بر سامع احوط است بشرط آنکه
تمام آیه را شنیده باشد یا قرائت تمام آیه را کرده باشد احوط در او مراعات سجده صلوة است هر چند اقوی
عدم اشتراط قبله و عدم اشتراط ما یصح السجود علیه میباشد بلکه اولی آنست که مواضع هفتگانه
را لازم نیست که بر زمین بگذارد و عزیمه اگر در اثنای نماز بشنود این سجده را لازم است نمود با اینکه
نمود سجده نماید در نماز و لیکن سجده بکند بعد از آن سجده نماید چنانچه گذشت و اگر کسی
سببی سجده سجده را فراموش کرد نماید بدانکه اگر پیشانی او دمل یا زخم و کبر باشد باشد که نتواند
پیشانی را بر زمین بگذارد پس اگر دمل جمیع پیشانی را فرو نگرفته باشد میتواند که پیشانی را در
بگذارد تا اینکه بعض پیشانی بر زمین واقع شود و اگر تمام پیشانی را دمل فرو گرفته باشد ممکن باشد
گذاشتن تمام پیشانی بر زمین هر چند با اعتماد و سنگینی نباشد اکتفا بجبهه و وضع نماید و اگر اینهم ممکن
نباشد بجبین خود سجده نماید احوط آنست که با امکان سجده بر جبین راست نماید و جبین راست
مقدم بدارد بر جبین چپ و اگر ممکن نشود سجده بر جبین چپ سجده نماید و اگر سجده بر جبین ممکن
نباشد سجده بر زنخ نماید بعضی گفته اند بر بینی و ظاهر اینستکه در وقت سجده نمودن مهما امکن
تا اینکه بیشتر از زخم بر زمین واقع شود و اگر بعد از سجده بر جبین یا بر زنخ عذر برطرف شود

اگر بعد از ذکر باشد لازم نیست که تدارک نماید بسجده بر جبهه و اگر قبل از ذکر باشد بعضی حکم
بوجوب تدارک آن کرده‌اند و مراعاة آن بد نیست هرگاه تدارک میسر باشد نه برفع و اگر سجده
بوجه من الوجوه ممکن نباشد بعضی گفته‌اند که ایما نماید و بعضی گفته‌اند که خم شود تا نزدیک محل سجود و نه
اینکه ایما نماید و بعضی گفته‌اند که خم شود و در حال خم شدن ایما نماید و بعضی گفته‌اند که ایما نماید بسر
اگر خم شدن تا محل سجود ممکن نباشد و الا خم شود نه آنکه ایما نماید و قول بسیم شاید که اقرب باشد و
اگر هیچ یک ممکن نشود و نتواند بدل بکند و اند سجده کردن را چنانچه هر کس که بالمره عاجز باشد از
افعال نماز اذکار نماز را بزبان جاری بکند و افعال را بدل بکند [illegible] والله العالم و باید آنکه جایز نیست سجده
بر چیزی که نه از زمین است و نه روئیده از آن مثل مو و پشم و حریر و جلد بلکه جمیع اجزاء حیوان و صدف
و مروارید بلکه اگر زمین بسبب استحاله از اسم زمین بیرون رفته جایز نیست سجده بر او مثل طلا و نقره
و مس و نمک و عقیق و فیروزج و الماس بلکه اگر از زمین و بنام زمین بسبب [illegible] کسر شود
احوط اجتناب از آنست بلکه احوط اجتناب است از گچ و آهک خصوصا بعد از پختن بلکه احوط اجتناب
است از گل ارمنی و مرمر و دُر و سنگ چخماخ و سنگ السیاه و از مثل کوزه و ابو و سفال [illegible] و اگر
روئیده باشد لکن متعارف باشد خوردن یا پوشیدن آن پس جایز نیست سجده بر او مثل نان و گندم
و جو و میوه‌ها و مثل پنبه و سبزیها و شرط نیست در ماکول و ملبوس اینکه بالفعل ماکول و ملبوس
باشد بلکه اگر بادام و [illegible] و گردو و فندق و بخوار شکوفه باشد جایز نیست مثل گندم که بعد
از نان وارد شده و بریان کردن میخورند بر بستر و کتان سجده نمیتوان نمود هر چند از تخم جدا شده
باشند بلکه احوط اجتناب است از [illegible] باشد [illegible] داخل در ماکول نیست و اگر در بلدی ما
قبلی چیزی ماکول باشد در بلد دیگر ماکول نباشد اجتناب باید از او حتی اهل بلد دیگر در آن بلد
ماکول نیست و اگر چنانچه مغتذا و متعارف اکل آن نباشد بلکه نادرا خورده شود مثل نباتات قحط و
[illegible] در حال مرض پس سجده بر او [illegible] ندارد بلکه شرط است اینکه ماکول بالفعل یا بالقوه باشد
پس چیزی که نه ماکول بالفعل و نه ماکول بالقوه است جایز است سجده بر او و اگر چیزی ماکول بالفعل
باشد و لکن بعد غیر ماکول شود مثل پوست خربزه و پوست بادام و برگ مو و بخوار پس قبل از جدا
جایز است و احوط اجتناب است از پوست گردو و فندق و بخوار حتی در وقتی که منفصل شود بلکه حتی
بپنبه و برگ آن و [illegible] و کاه و دیگر کاشته [illegible] ندارد و اما کاغذ پس سجده بر آن جایز است حتی اگر
ماخوذ از حریر و کتان باشد هر چند احوط اقتصار بکاغذیست که از ما یصح السجود علیه باشد بلکه

ماحوط

کتاب الصلوة

احوط اجتناب از مطلق کاغذ است بجهة اینکه خالی از اهل نیست بلکه بر مکتوب از کاغذ سجده مکروه
است اگر کتابت از چیزی باشد که ما یصح السجود باشد و اگر از ما لا یصح السجود باشد و احتیاطی بکاغذ نمود
باشد حایل بوده باشد پس جایز نیست سجدهٔ او و بدانکه با امکان سجده بر چیزی که زمین یا روئیده
شده از زمین و کاغذ باشد سجده بر غیر این چیز جایز نیست و اما اگر از بابت حرارت یا برودت
یا خوف و امثال آن نتوان زمین خواند بجهة تاریکی یا بخوان نتواند که سجده بر زمین نماید و متمکن از دفع
این موانع نیز نباشد و ما یصح السجود غیر زمین نیز نداشته باشد سجده بر زمین در این فرض ساقط
است و لکن نماز او ساقط نیست و بر عمارت و [illegible] مکان یا تأخیر ملکه بدون [illegible]
عندهم احتیاط نماز را تأخیر نماید تا آخر وقت در آخر وقت نماز را بجا آورد و کافی خواهد بود
بلی در این حال دلیل واضحی بر ترتیب ما یصح السجود علیه کیفیت ترتیب نداریم هرچند اگر این
طریق عمل نماید شاید اولی باشد که مقدم بدارد با امکان سجده بر ثوب یا قنبر از قطن و کتان
یا خود قطن و کتان هرچند ثوب از غیر باشد که اذن داده باشد هرچند بر دامنش سجده نماید
[illegible] هرچند ملبوس نماز گذار نباشد و با عدم امکان آن سجده نماید بر مثل قیر و [illegible]
از قیر و نخ و امثال اینها و با عدم امکان آن سجده بر پشت دست نماید هرچه پشت دست باشد
یا پشت دست چپ و بدانکه هرگاه ممکن نباشد از سجده مگر بر غیر طاهر سجده ساقط نیست نماز
ساقط نیست و لکن اگر آن غیر طاهر و متنجس باشد نه نجس العین سجده بر او نماید علی الاقوی و
شرطیت طهارت در این حال ساقط است نه سجود و از بعضی ظاهر میشود که خم میشود بمقداری که نزدیک
سجود شود و رسانیدن جبهه بمحل سجود لازم نیست و از بعضی ظاهر میشود که ایما میکند برای سجود
اگر ممکن باشد یا بسر [illegible] الا ایما بچشم نماید و احوط اینست [illegible] بلکه بسه نماز میباشد یکی
با سجده و یکی با ایما و یکی با انحنا و اگر در حال انحنا نیز بمحل سجده ایما نماید شاید اکمل باشد چنانچه
در نظر [illegible] و گذشت و اگر آن غیر طاهر نجس العین باشد بعضی از اعیان علما تصریح نموده اند
که سجود ساقط است و بدل سجود ایما نماید و اولی آنست که بگوئیم که اگر آن نجس العین از نجاسات باشد
که معفو در صلوة باشد مثل خون خشک شده کمتر از درهم بدان وقت [illegible] سجده بر او خالی از
قوت نیست و اگر معفو در نماز نباشد در آن وقت سقوط سجده خالی از قوت نیست و احوط اینست که
چهار نماز نماید یکی با ایما در حال انحنا و یکی با سجده هرچند اقوی در وقتیکه [illegible] نجس العین
غیر معفو باشد اکتفا با ایما با انحنا است و [illegible] الی اقسام و احکام [illegible] که [illegible] تعلق

نماید یا آنکه نتواند نماید لکن معفو باشد یا آنکه معفو نباشد لکن نجس بیش از سجود یا پیش از
شروع بنماز نجس شده باشد و ممکن از تطهیر نبوده باشد اما اگر جبهه او طاهر باشد و نجاست
متعدی نباشد و معفو نیز نباشد بعضی از ساداة علما متقین انستداند نماز با سجود را اگر
پیرمون جای سر جبهه نشود و فرموده اند که دلیل بر جواز عدول از سجود با یما در اینجا ظاهر نیست
و بعد از آن فرموده اند که اگر در این صورت اتیان بدو نماز نماید یکی با سجود و دیگری با ایما بدل سجود
شاید احوط بوده باشد و صلوة با ایما را مقدم بدارد بر صلوة با سجود در صورتی که ممکن از
تطهیر جبهه نبوده باشد اگر متمکن از تطهیر باشد نماز با سجده را مقدم بدارد بر نماز با ایما تمام
شد کلام این بزرگوار و مختار در این فرض سقوط سجده واکتفا بنماز با انحنا و ایما در حال انحنا
مثلا و احتیاط بطریقیست که مذکور نمودیم در فرضی که نجاست غیر متعدیه باشد اگر متمکن با
مکان از سجده بر متنجس یا نجس العین سجده نیز ساقط نیست باید که مقدم بدارد سجده بر متنجس را هر چند
آن متنجس از جمله چیزی باشد که سجده بر او جایز نباشد بشرط آنکه امر دایر به یکی از نجاستها باشد
و اما اگر متنجس از بول و غایط و منی و حیوان باشد و نجس العین هم موضع محل اشکال است مثلا و اگر امر دایر
شود میان سجده بر متنجس یا محل طاهری که بلندتر از چهار انگشت یا محل پستی طاهر که زیاده بر چهار
انگشت گود باشد دور نیست که ترجیح بدهیم محل طاهر را خصوص اگر گود باشد و احتیاط بعد نماز
اولی مثلا و اگر امر دایر شود میان طاهری ما لا یصح السجود علیه مثل مدینه و غیر آن از جلد و استخوان
چیزی که سجده بر او صحیح است بالذات و لکن نجس باشد مثل زمین نجس و کاغذ نجس مقدم بدارد
سجده بر طاهر را چنانچه بعضی از ساداة مشایخ ما تصریح بآن نموده اند لکن چون بعضی دیگر از ساداة
علما ما ترجیح و تقدیم احدهما بر دیگری اشکال نموده اند و احتمال تخییر را بعنوان قوی دانسته اند
در جایی که احتمال جمع ممکن نباشد بدو دفعه نماز کردن و با امکان جمع دو مرتبه نماز کردن لازم
نیست انلاحتیاط اولی مثلا و اگر امر دایر شود میان نجس ما لا یصح السجود علیه یا نجس ما یصح السجود
علیه مقدم بدارد نجس ما یصح السجود علیه را و اگر امر منحصر شود بسجده بر مرتفع زیاده بر چهار انگشت
یا بر منخفض زیاده بر آن ظاهر اینست که متعین است سجده بر احدهما هر چند اگر نماز دیگر نماید با ایما
بدل سجود بر مرتفع یا منخفض و یک نماز دیگر نماید با انحنا بر بیان محل سجود در فرض بلندی
و پستی محل قدم در فرض پیشین احوط خواهد بود و اگر غفلتا یا سهوا یا جهلا یا اضطرارا سجده
نمود بر بلندتر از مقدار خشت و بعد از شروع بذکر متذکر شد یا آنکه عالم شد یا آنکه اضطرار

[illegible]

رفع شود و ممکن نشد از رسانیدن جبهه بموضع مساوی یا رسانید بموضع مساوی جبهه مجزی است مثل
آنکه چنانچه مجزی است در این فرض مثل آنکه رسانیدن جبهه مجزی باشد یا رفع آن هر چند احوط
اختیار جر است و قول بتخییر در این فرض اقوی است نقول بتعیین جر جبهه نقول بتعیین رفع جبهه
سهوا بلکه بعضی از مشایخ ما تصریح فرموده اند که اگر پیشانی را بگذارد بجائی که سجده بر آن جائز نبوده باشد یا
بلند از جهت عمد یا سهو جایز است که سر بردارد و بموضع مساوی بگذارد و این حکم در صورت عمد
محل تامل است بلی اقوی و احوط اختیار جر است با امکان در غیر این فرض در جاهائی که وضع جبهه
یا افضل در او درست نباشد بجهت غصبی بودن یا نجس بودن آن یا بجهت طلب مکان مساوی یا بجهت سرشتنی
بودن یا اکرم بودن آن که جبهه بآن منافی شود بلکه با امکان جر اگر رفع جبهه عمدا نماید نماز باطل
میشود و در حال جواز رفع اقتصار نماید بقدر قابل از رفع چنانچه قاعده در جمیع اینست که جبهه
منفصل از محل سجده نشود هر چند بقدر یک موئی باشد مگر در جائی که ممکن نشود و اگر بعد از فراغ
از ذکر واجب یا بعد از رفع راس از سجده علم حاصل شود بحقیقت حال یا رفع اضطرار شود اکتفا به
سجده نماید و این سجده صحیح خواهد بود و اگر در اثنای ذکر واجب علم بحقیقت حال حاصل شود یا آنکه
اضطرار رفع شود بعد از وضع جبهه بما یصح السجود علیه تمام ذکر نماید اگر موالات کلمات بهم نخورد
و اگر بهم خورد است ثانیا ذکر نماید و اگر شک در بقاء موالات کلمات نماید بقصد احتیاط اعاده نماید
ضرر ندارد چنانچه در هر واجبی از اقوال عبری یا اگر از جهت احتیاط و خوف اخلال بموالات بجهت ...
بودن یا غلط گفتن کلمه اعاده نماید ضرر ندارد و اگر سجده نمود بچیزی که سجده بر آن صحیح نیست
ممکن نباشد از رسانیدن وضع جبهه بما یصح السجود علیه بجز مکرر یا ارتکاب فعل منافی مثل تکلم عمدا
یا رفع جبهه که بارفع راس ممکن از ما یصح السجود علیه خواهد بود در این وقت اقوی اینست که لازم است
که اتیان بذکر با همان حالت نماید عود بسجود بعد از تحصیل ما یصح السجود علیه جایز نیست و این زیادتی
سجده مثل تکلم عمد مبطل است هر چند احتیاط در وضع در ضمن اعاده نماز مبطل است خصوص اگر بود
سجده بغفلت یا نسیان شده باشد و هم چنین اگر جاهل باشد بنجاست موضع جبهه یا ناسی اصل
ملو یا جاهل بنجاست نجاست یا ناسی حکم نجاست باشد علی الاقوی یا اضطرار سجده نموده و بعد از رفع راس از سجده ...
یا جاهل بموضع احکام یا ملتفت گردیده اعاده نماز لازم نیست علی الاقوی و احوط اعاده است و اگر جاهل بحکم نجاست موضع
جبهه جبهه بوده و بعد از رفع راس ملتفت گردیده اعاده نماز لازم است و بدانکه هر گاه بعد از شروع نماز
واجب قبل از سجده ملتفت شود که فاقد ما یصح السجود علیه باشد پس اگر در اثنای نماز در قبله

از سجده ممکن نباشد تحصیل ما یصح السجود علیه باشد بدون منافی لازم است تحصیل آنها نماید و سجده نماید
هر چند باجرت باشد هر چند باین نحو باشد که قدر قلیلی جبین را بگذارد [illegible]
انفرادا اولا و سجده کند بعد او سجده نماید این قدر تخلف از متابعت امام ضرور است مجتهد
تحصیل امر واجب ضرور ندارد یا اینکه آنچه ما یصح السجود علیه را دور ضمنه نماید و اگر تحصیل ما یصح
السجود نکند منافی نماز در اثنای نماز ممکن باشد پس اگر وقت موسع است بطوریکه اگر نماز را
قطع نماید تحصیل ما یصح السجود علیه نماید وقت نماز منقضی میشود در این صورت قطع نماز جایز نیست
بلکه نماز را تمام نماید و اگر بطریقی که مذکور در سابق از ثوب و معدن مجو بگذارد بعد سجده را بعمل
آورد و نماز احوط است اینجا اولی نماز را کند و اعاده این نماز است در خارج وقت و بعد از تحصیل ما یصح السجود
علیه اگر وقت موسع است نماز را باطل کند و بعد از تحصیل ما یصح السجود علیه استیناف نماز نماید
بدانکه شرط است در صحت سجود اینکه ما یصح السجود علیه بر پیشانی چسبیده باشد که اگر بهمین حال
سجده نماید سجده برطرف [illegible] سجده صحیح نیست علی الاقوی بلکه از سجده [illegible]
شده از ما یصح السجود علیه پس اجتناب نماید اکر آنجه ضرورت و اما امر مکلف منحصر شود [illegible]
عرقش بر گل تا اینکه پیشانی از آن قرار نگیرد بعضی از مشایخ ما اعلی الله مقامهم فرموده اند که سجده
نماید بر گل تا اینکه قرار نگیرد و اعتماد و قرار گرفتن پیشانی در این وقت لازم نیست بلکه فرموده اند
که اگر زمین منحصر بگل باشد که اگر بخواهد سجود متعارف نماز کند [illegible] گل آلوده میشود در چنین
حالی جایز است که بعد از رکوع سجود متعارف [illegible] و ایستاده بجهة سجود ایما نماید بلکه فرموده اند
که واجب نیست در وقت نشستن از برای تشهد علی الاقوی [illegible]
چیزی ما یصح السجود علیه بوده و بعد از آن شک نموده که آیا خارج شده یا نه بنا بر عدم خروج بگذارد
و در عکس بعکس این حکم نماید و اگر حال سابق معلوم نباشد [illegible] ما یصح السجود علیه [illegible]
و اگر اشتباه در موضع محصور باشد سجده بر هیچ جا ممکن نکند مگر اینکه [illegible] شود
و بیشتر از [illegible] مشتبه اگر مضطر شود و سجده در محل مشتبه محصور [illegible] بجای [illegible]
نماز را مکرر کند تا علم برساند که سجده بر زمین پاک کرده فصل هفتم در تشهد است بدانکه
واجب است تشهد در نماز [illegible] یک مرتبه و در سه رکعتی و چهار رکعتی دو مرتبه و واجبات در تشهد چند
چیز اول خواندن تشهد [illegible] بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد [illegible]

كتاب الصلوة

سؤال نستعین حضرت ظل الله ادام الله ظلاله در حال تشهد خواندن چه چیز صحیح خواند و آیا یک حرف آن خارج
نمودن جایز است ثمّ والاقوی ترتیب مذکور خوانده‌اند فصل دوم در تسلیم است و آن واجب جزو
نماز است و خارج از آن هر چند باعث خروج از نماز است و حاصل می‌شود بگفتن السلام علینا و علی
عباد الله الصالحین یا السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و هر کدام را که مقدم داشته از نماز خارج
می‌شود و گفتن و رحمة الله و برکاته احتیاط است مثل و علی عباد الله الصالحین و اما السلام علیک ایها
النبی و رحمة الله و برکاته پس گفتن آن بعد از تشهد اقل واجب است و غیر از آن خلاف است نماز بدون آن عمداً جایز است
و بگفتن او از نماز خارج نمی‌شود بلکه گفتن او سهواً موجب سجدهٔ سهو نیز نمی‌شود و احتیاط سلام مثل احتیاط
تشهد است خاتمه در بعضی از احکام متعلقه به نماز است و در آن چند مبحث است مبحث اول
در مبطلات نماز است بدانکه هر چیزی که باطل کردن نماز واجب در حال اختیار بدون سبب و اما نماز سجده
پس هر آنچه باطل کردن آن در حال اختیار بی سببی از اسباب جایز است هر چند اولی ترک است و مبطلات
نماز چند چیز است اول هر چیز که باطل کند وضو و غسل و تیمم را عمداً یا سهواً یا اختیاراً یا اضطراراً
مثل حدث در هر موضع از نماز که باشد حتی اگر فارغ از نماز شده باشد هر چند کلمه‌ای از کلمات
باشد و خواه در نماز واقع شود دوم هر چیز که صورت نماز را برهم زند و شود عمداً یا سهواً یا اختیاراً
یا اضطراراً مثل اینکه در نماز ساکت شود یا آنقدر طول بکشد که اگر طایفهٔ مسلمین مطلع شوند به حال او
گویند از نماز ساکت شده بگویند که از نماز بیرون رفته و عملی که بکند مثل جستن در نماز و اقسام لهو و
لعب یا اوقات مثل طنبور و غیر آن و دست زدن و خوردن و آشامیدن و اما خوردن لقمه‌ها و
بلع کردن چیزی که در میان دندان باقی مانده باشد و امثال آن ضرری ندارد و خوردن و آشامیدن بسیار بلند
را کرد نماز ساکت شود بلکه چیزی که صورت نماز را برهم زند باطل است و الا نماز باطل
نمی‌شود هرگاه اتفاق افتد اگر اینکه عمداً نماز را باطل کند و عمداً یا اضطراراً باطل
نماز را باطل نمی‌شود لکن اگر در نماز سهو شده باشد اعاده نماز نماید و نماز صحیح است سیم خنده
بقهقهه اگر عمداً باشد هر چند بی اختیار باشد و اما تبسم ضرری ندارد چهارم
عمداً گریه کردن مثل آنکه به جهت امری از امور دنیا و اما گریه به جهت خوف خدا ضرری ندارد و همچنین
اگر عمداً گریه کند به جهت دنیا و اما از ترس خدا پس اگر اختیار باشد ضرری ندارد
خصوصاً اگر اختیار باشد هر چند احتیاط اعادهٔ نماز است پنجم سخن گفتن عمداً در نماز هر چند به کلمه
باشد مثل آنکه کلام ادمی بگوید و معنی داشته باشد یا آنکه معنی نداشته باشد

بدانکه در نماز است و حرف نزند خواه یک حرف با معنی باشد یا دو حرف هر چند بی معنی باشد پس اگر ذکر و
قرآن را باتمام بگذارد بدل احتمال در کلام بیجا نیست چنانچه اگر سهوا تکلم کند باعث بطلان نماز نمیشود
بلکه موجب سجده سهو میشود پنجم گریستن برای فوت امور دنیوی یا برای فوت دوستی اگر با صدا باشد
و عمدا و اختیارا نیز باشد و احوط اجتناب از گریه بی صدا نیز میباشد همچنین اجتناب از گریه بجهة طلب
امر دنیوی احوط است چنانچه اجتناب از گریه بجهة فوت امور دنیوی بلکه اولی اعاده نماز است و گریه
اضطراری برای فوت شخصی یا فوت امر دنیوی و گریه از جهة ترس از جهنم و شوق جنت ضرر ندارد و
اما اگر بر اهل بیت طهارت و عصمت علیهم السلام و جعلهم الله لنا شفعاء بگرید ضرر ندارد ششم آمین
گفتن بعد از حمد عمدا باید ترک نمود مگر آنکه در صف اهل سنت یا جماعت حاضر شده باشد سهوا ضرر ندارد و همچنین
منافی اهل سنت نیز ضرر ندارد هفتم دست بستن در نماز کردن باید ترک نماید مگر آنکه در صف اهل سنت و جماعت حاضر
شود هشتم ترک واجبی از واجبات نماز کردن طمع زیاد و کم کردن رکنی از ارکان نماز را چه عمدا چه سهوا
و همچنین زیاد کردن واجبی از واجبات نماز را عمدا دهم صحیح شدن نماز عمدا بالکل اگر کسی در
اثنای نماز بر مصلی سلام کند واجب است بر مصلی که بعینه جواب مثل سلام او بدون زیادتی حتی واو عطف
یا بلفظ ضمیر جمع در جواب بدهد پس اگر صیغه سلام بلفظ مفرد باشد اگر سلام کند بر نماز گذار با
زیادتی و رحمة الله و برکاته باید جواب یکی از این دو کلمه او و در زیادتی در جواب لازم نیست چنانچه در خارج
نماز نیز لازم نیست بلکه در نماز احوط اسقاط زیادتی میباشد اگر سلام کننده زن باشد جواب
سلام او لازم است هر چند اجنبی باشد نسبت بمرد و مرد اگر در نماز باشد جواب زن را قصد نماید
تا آنکه جواب به صیغه که مناسب او باشد بقصد او یا بصیغه که مناسب زن باشد بمرد و
مرد اگر در نماز باشد جواب زن را قصد نماید تا آنکه جواب به همان صیغه که مرد جواب میدهد و اگر در
غیر نماز باشد جواب نماید تا آنکه جواب به صیغه که مناسب او باشد بقصد او یا بصیغه که
مناسب زن باشد جایز است سلام کردن بر نماز گذار بلکه بعضی حکم بعدم کراهت کرده‌اند هر چند
دور نیست که سلام بر نماز گذار مکروه باشد خصوص وقتی که باعث اغتشاش حواس نماز گذار باشد
بلکه جایز نیست بر نماز گذار ابتدا کردن بسلام مگر بقصد قرآن و نیز بقصد دعا و اگر سلام
کند در سلام قصد شخص خاص بوده واجب است بر آن شخص بخصوصه رد سلام چه در نماز باشد
چه نباشد چه در میان جماعت باشد چه نباشد اگر اشاره کند بکسی و سلام بر او نماید لکن
غیر او گمان کند عمدا یا خطا مدعو بر اشاره میشد بر او واجب است رد سلام بر آنکه گمان اشاره بر او شده

اگرچه د

اگر به اشاره خطا نکرده باشد اما اگر خطاب بنحوی بشخص نموده نه بدو اسم مناد بر اسم مبنا بر کسی که
اشاره باو شد جواب لازم نیست و اگر سلام بشخصی کند که مکلف نباشند مثل دیوانه یا طفل نابالغ واجب
نیست هر چند در میان جماعتی باشد که با ایشان جماعت سلام نموده بلی اگر شخصی بر جماعتی سلام نموده و یکی
از اهل آن جماعت بداند که او را هم قصد کرده و داخل در سلام بوده باشد بنا بر آنکه داند بر آنکه داخل بوده
مگر آنکه خلاف آن معلوم شود و اگر شخصی بر جماعتی سلام کند یکی از آن جماعت که داخل در سلام بوده
اگر رد سلام کند از دیگری ساقط است بلکه اگر یکی از آن جماعت در نماز باشد رد سلام نکند بعد از رد سلام
دیگران هر چند جواز رد در نماز کنند مضطر باشند بلکه خالی از قوت نیست و اگر در میان آن جماعت صبیی ممیز
یا کافر باشد و او رد سلام نموده از دیگران ساقط نمیشود جواب سلام چنانچه بسبب ... شنیده نشود
یا خوابیده یا صبیی ممیز یا کافر سلام کند لازم نیست جواب سلام بلکه اگر سلام کننده بعد از سلام
بلافاصله کافر شود یا بمیرد یا مجنون شود لازم نیست جواب بلکه اگر سلام کننده در آن واحد یکی
و بخواند و دور شود که قابل مخاطبه نباشد جواب ساقط است بلکه احوط است چنانچه احوط در صبیی ممیز
جواب بلند تر نباشد چنانچه اولی جهت محافظت رسوم و آداب محفوظ بودن از طعن و ذم نیست و فی نفسه
بلکه اکتفا کند در جواب سلام کافر بلفظ علیک یا علیکم و اگر ضم لفظ سلام بعلیک یا علیکم
نماید بکسر سین تلفظ کند یا بفتح سین تلفظ کند و معنی بکوا قصد کند هر چند وجوب ... فی نفسه
قصد مزبور معلوم نیست چنانچه وجوب جواب سلام مخالف نیز معلوم نیست و اگر مشتبه شود که سلام کننده
مسلم است یا کافر مثل آنچه در دار الاسلام و دار الکفر ... چنانچه در غسل میت گذشت واجب است رد سلام
فورا و اتمام کلمه یا کلام یا فرو بردن لقمه یا سبب اینها باشد مانع فوریت نیست و اگر اهمال بفوریت نموده
بنحوی که زمان رد بگذرد واجب نیست رد سلام علی الاقوی هر چند احوط است و غیر نماز بجهت ...
بعضی از علما اگر جواب سلام را واجب دانسته اند هر چند زمان زیادی فاصله شده و اگر جواب سلام
را در نماز ترک نموده نمازش صحیح است خصوص اگر بعد از ترک مشغول بواجبات یا مستحبات نماز شده
باشد بعد از گذشتن زمان رد شروع بواجبات نماز یا مستحبات نماز نماید احوط اعاده نماز است
با اخلال برد فورا مطلقا و اگر جواب سلام را داده در نماز و لکن بمثل اگر سهوا باشد ضرری ندارد
و اگر عمدا باشد یا جاهل بمسئله باشد اعاده نماز نماید مگر آنکه قصد دعا نماید و بعضی از اعیان
علما تصریح نموده اند که صیغه سلام منحصر در چهار صیغه است سلام علیکم و سلام علیک و
السلام علیک و السلام علیکم و بعضی منع اختصاص نموده اند و اول قوی است و ثانی احوط است پس

ولیس بغیر جواب علیک السلام و نیز بالحضور و نیز عوام مثل الا و هم حتی و لیس بغیر جواب سلام غلط
با سلام اقتصر علیک یا سلام مرتب مثل اینکه بگوید سلام علیک و السلام علیک یا بعنوان آن نیست
و فیما بین مقدم و وسط یا در آخر بگوید که از صیغه و همچنین سلام خارج شود یا اینکه بگوید یا آنکه تبدیل کند
سلام را بلفظ الصلوة مثلا اینکه سلام کند و همچنین بگوید اینکه شنوانند سلام خود را اعاده هر چند علم حاصل
شود بسلام کردن از غیر طریق شنیدن یا آنکه بلفظ سلام نکرده باشد بلکه بنوشتن یا اشاره نموده
باشد مگر آنکه اخرس باشد که قصد سلام نماید باشاره و حرکت زبان یا بنوعی باشد که صدق سلام
نماید مثل حنفی سالم و مثلا اخرس که از بیع و شری و طلاق و اسلام و ایمان و انکار و اقرار و غیر آنها
یا آنکه مضمون کند در سلام خود مثل اینکه از اجنبی سلام کند بقصد آنکه اجنبیه از شنیدن صوت
او متلذذ شود و لذت برد یا آنکه در سلام قصد ضمنی از کلام نداشته باشد بلکه قصد استهزاء
یا طعن نماید یا آنکه مصلی ابتدا بالبداء سلام کند یا آنکه مصلی ابتدا در سلام یا آنکه قصد نماید یا نماید
یا آنکه مکرر کند سلام را بر یک شخص در مجلس واحد بعنوان تنبیه جواب هر چند سلام دوباشد
امر که جمله از اول مسئله و همچنین تردید نیز جمله از اول مسئله اکثر هم وجوب تدارک شود بعد بعنوان است
نیز که در مسئله مثل سلام بلی جواب سلام فوری الاحوط استحبابا بلکه الاحوط آنکه در سلام قصد قربت
نماید و اگر صیغه سلام غلط باشد یا بصورت جواب باشد عدم نماید و غیر نماز علی الاحوط بلکه در نماز
هم علی الاحوط و لکن بصیغه قرآن یا بقصد دعا علی الاحوط بلکه هر قدر که از برای نماز کذا اشکال
در جواب سلام حاصل شود بعید نیست مسئله قطعیه تخصیص نکردن بصیغه سلام کرد اینکه سلام
کند با جمع بصیغه سلام نموده و در نماز بصیغه سلام علیکم یا جمیع فقهم عن الجنازه با جمع جملات
بقصد دعا و اگر پس بصیغه در جواب سوال الاحوط قرآن فوت شود اعاده قرائت نماید مگر اینکه
نماید و جواب سلام بقول خود سلام عرب یا عجم و غیر هم بقصد و دعوی در جواب او مستحب است
شنوانیدن سلام و اما شنوانیدن جواب سلام بنا بر اقوی لکن بنحو متعارف که اگر بگوید یا آنکه
بعض بطور متعارف شنیده شود بلکه اگر در نماز باشد باید بنحو متعارف قصد
بلند نکند و لازم نیست که شنیدن او بود و جواب را بشنوانند احوط و کذلک اگر ساکت کند اشاره و غیر
نماید یا آنکه بنحو اکمل سلام او نموده و اگر فرض شود که اصل سلام یا اسماع آن بنحو متعارف
موقوف بقطع نماز باشد اگر وقت نماز تنگ باشد بعید است اسماع آن و اما قطع است اگر وقت
نماز موسع باشد بعید نیست که قطع نماز جایز باشد بقصد آن بعد از جواب شنوانیدن لازم

کتاب الصلوة فی التسلیم

نماز نیز انشاء الله بلکه بهتر است که سلام را بشنوانند و پنهان نبودن آنکه جواب گفته شده هرچند باشاره لب باشد
باشد بهتر است از آنکه احتیاط در صورتی ممکن نبودن شنوانیدن پنهان نبودن جواب را باشاره و بخوان
مکرر و چنانکه ایشان منتفی باشد اگر با امکان در شنوانیدن جواب جدا از روی احتیاط تأخیر نموده
جواب را تا آنکه شنوانیدنه موقوف بر ایستادن او باشد و منافی یا باطل بودن نماز باشد به سبب شنوانیده و
لکن اگر جواب این منافات بگوید احوط است بعضی علما با بعضی انواع خصوص که احتمال بلند بگوید
زمان نسیانی باشد و اگر کسی که در نماز است سلام نمود و نشنید و نشد بجهت کری یا بجهت موانع دیگر و
نشد به سلام تا آنکه اظهار نماید بر شدن لازم نیست جواب هرچند بعد مطلع شود چنانچه در نظر این
کمترین شد هرچند دیگر جواب احوط در تسلیم است برانکه وجوب آنکه براو سلام کردند مطلع نشد بجهت خلاف
بعضی از اعیان علما که انکه بدان خبر حکم وجوب کردند بعد اخبار شخصی بانکه که فلان بتو سلام کرد و
در نماز باشد باید بعد از نماز و واجب است که شروع بجواب بعد از فراغ از سلام باشد پس بعد از تمام شدن سلام
علیکم اگر جواب بدهد کافیست هرچند سلام کننده مشغول بگفتن و رحمة الله و برکاته بوده باشد
و اگر دو نفر مقارن یکدیگر سلام کنند جواب گوید کافی است و اگر یکی سلام کند بر شخصی و از تمام
سلام او جواب گوید بعد کافی نیست و نزد بعضی احوط العاده جواب است و اگر دو نفر مقارن هم بر یکدیگر
سلام کنند جواب دادن هر یک احوط است و اگر بر یک صیغه نسبت نموده و بقصد سلام بیکی و جواب
نسبت به یکی نماید بهی بلحتمل [illegible] بشود بخلاف آنکه اگر بر سلام با جواب موافق و قرآن اگر قصد سلام
و دعا یا قرآن تنها [illegible] ندارد و بعضی شرط کرده اند در سقوط جواب بقصد قربت در جواب سلام
و اولا احوط است و واجب نیست جواب تحیت بغیر سلام از اکرام و دست بلند کردن و کتابت نوشتن و هدیه
فرستادن ملاحظه و [illegible] وارد است که رد جواب کتابت واجب است مثل رد سلام پس رد آن احوط است چنانچه
خصوص هدیه کافی می شود که عوض دادن آن لازم می شود اگر سلام کننده حق خود را ساقط کند جواب
ساقط نمی شود و اگر جمعی سلام کنند بر جمعی یا بر یک نفر دفعتا یا متعاقب در مجلس واحد بعضی فرموده اند
که کفایت میکند یک جواب بالنسبه بهمه و لکن بلفظ جمع بگوید و بعضی دیگر فرموده اند که یک جواب کافی نیست
و لکن تکرار اجابت است مکرر و چنانکه تکرار هم سلام نموده باشد بلکه بعضی تصریح کرده اند که اگر
ابتدا کرد سلام بر ایشان شد دو نماز باشند مگر یکی از ایشان اگر جواب بدهد کفایت میکند بلکه فرق
است که اگر سلام کننده ها چند نفر مختلف سلام کرده اند کافی نیست [illegible] تا نماز گذار بیک صیغه
جمع اکتفا کند به جواب همه اگرچه احوط در فرض تعدد سلام کننده در مجلس واحد تعدد جواب

مستحب است که کفایت نکند جواب سلام از جمیع اشخاصی که سلام کرده‌اند محل تأمل است و اگر بعید از سلام شنود
نماید که جواب سلام را داده باشند و شنوانیده باشند واجب است که جواب را بلند گویند که بشنوانند هر چند مظنه
بلند دادن جواب یا شنوانیدن داشته باشد اگر کثیر الشک نباشد و زمان بعد نیز زیاد نباشد اگر متکلم
بداند که شخصی بلفظی تکلم کرده و نداند که خطاب با او بوده یا نه و بر فرض خطاب با او سلام بوده یا
چیزی دیگر لازم نیست جواب سلام خصوصا اگر بداند که این لفظ سلام بوده یا چیزی دیگر از فحش و غیر آن محتمل
و نقل قول مسلم بر صحت باعث لزوم جواب سلام نمی‌شود بلی بعضی فرموده‌اند که اگر بداند که سلام کرده
و نداند که صحیح است یا نه حمل بر صحت نماید و دعا کردن بی عیب است هر چند خالی از مناقشه نیست خصوصا
در جایی که نداند که صیغه سلام را تمام کرده یا نه مثل آنکه شک در اعراب و بنا و مخرج ادا نمودن و دیا نمودن ۲یا سلام برسد
در سلام و مستحب است که فصیح درست سلام کند و خوان باشد نیز اولی است که سلام بر غیر مسلمانی عیبی باشد
بلکه تفاوت می‌کند به اختلاف ها بعضی حرام دانسته‌اند و آن ضعیف است و جایز است علی الاقوی سلام اجنبی
با اجنبیه و جایز عکس نیز جایز است پس رد سلام نیز واجب است علی الاولی ترک سلام است بعد از جوان
... و هست سلام کردن بر یهود و نصاری علی الاقوی بر حمزه ... کسی که در بیت الخلا باشد
و مشغول تخلی باشد بر کسی که در حمام باشد با لنگ ... هر چند در بعضی اخبار اختصاص با خبر
ظالم میشود بر کسی که ... جنازه ... و کسی که برای نماز جمعه می‌رود و در بعضی از اخبار نهی شده
سلام بر اهل مجلس شراب بازی کنند نرد و شطرنج و بر کسی که غنا می‌کند و کبوتر بازی می‌کند بلکه
بعضی از علما حرام دانسته‌اند سلام بر هر کسی که مشغول به معصیت باشد لکن کراهت اقوی است مستحب است
و مستحب است سلام بر اطفال که نیز داوند و سزاوار است که سلام کند صغیر بر کبیر و رونده بر نشسته
و سواره بر پیاده و سواره است سواره استر و سواره اسب بر سواره خر و مستحب است برای کسی که وارد
می‌شود بر جماعتی که سلام کند بر ایشان و جماعتی مستحب است که سلام کنند طایفه قلیل بر طایفه
کثیره بلکه بعضی فرموده‌اند که مستحب است بر صاحب عزت و مزیت که سلام کند بر هر کسی که پست تر از او باشد
مگر آنکه شرف حقیقی بر صاحب ... ویرانی باعث شود که غیر شریف ابتدا به سلام کند مثل آقا و بنده و معلم
و متعلم و جاهل و عالم و عادل و فاسق و نحو اینها و این حکم محل نظر است مستحب است سلام بر اطفال خصوصا از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقول است که ترک نکند سلام بر اطفال را بود و محل منع است و مناسب با بعضی از احادیث وارد
نیست و در حدیث است که اگر در خانه کسی باشد سلام بر او کند و اگر نباشد بگوید السلام علینا من عند
ربنا و مستحب است سلام در وقت مفارقت که در حدیث است که هر وقت که کسی از مجلس برخیزد البته

وداع

وداع کند برادران مؤمن خود را ابتدا بسلام پس هرگاه ایشان بخبر نخبرند درحین داخل شوند ابتدا کنند
شرط ایشان مشتا و هرگاه ایشان اثری بخبرند شرط مخصوص بایشان نمیباشد و جایز نیست اخفای
بر جواب سلام بلکه بر سلام کردن نیز علی الاحوط بلکه احتیاج برد سلام با جواب وجوب رد سلام
وکفایة جواب هر دو محل تامل است والله العالم مبحث دویم در بیان اموری که سجده سهو بسبب
او واجب میشود و آن پنج چیز است اول فراموش کردن یک سجده دویم فراموش کردن تشهد و لیحوای انه
صلوات بر نبی و آل طاهرین سیم شک میان چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین چهارم گفتن سلام در غیر
محل پنجم کلام بیجا اگر کلام آدمی باشد نه ذکر و دعا و قرآن و بعد غیر اینها مثل ایستادن بموضع نشستن
و نشستن بموضع ایستادن برای هر زیادتی و کمی که سهوا واقع شود مستحب است و بعضی بجا آوردن سجده
سهو واجبست در غیر موارد خمسه بقصد قربت مطلقه نه وجوب و نه ندب و لیکن در سجده سهو مستحب ذکر
باین طور علی الاحوط که در هر سجده بگوید بسم الله وبالله اللهم صل علی محمد وآل محمد یا بسم الله وبا
وصلی الله علی محمد وآل محمد یا بسم الله وبالله السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته و بایکه
تشهد خفیف بجا آورد باین نحو که بگوید اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی
محمد وآل محمد پس بکی اند و سلام را بگوید معتبر است سجده الطهارة و سایر شرایط نماز که در
نماز معتبر است احتیاطا و لازم است که فورا بجا آورد و اگر فراموش کند هر وقت که متذکر شود
بجای آورد و باید اول تشهد فراموش شده یا سجده فراموش شده مثلا بعمل آورد و بعد از آن دو
سجده سهو را بکند و اگر اسباب سجده سهو متعدد باشد اولی ترتیب است بملاحظه ترتیب اسباب پس
اگر اول کلام بیجا صادر شده و بعد سجده را فراموش کرده و بعد تشهد و بعد سلام بیجا و بعد شک
میان چهار و پنج نمود بهمین ترتیب سجده سهو بجا آورد مبحث سیم در احکام شک در رکعات
بدانکه شک در نماز دو رکعتی و سه رکعتی مبطل نماز است بعضی علما چنین دارند و هم چنین اگر نداند که چند
رکعت کرده است اگر چه در نماز چهار رکعتی باشد و هم چنین اگر شک کند میان یک و زیاده باطل است
و اما شک میان دو و زیاده پس میباید اتمام نمود و شک در نافله باطل نیست بلکه مخیر است مابین اقل و
اکثر و لیکن اگر اکثر موجب فساد شود بنا بر اقل افضل است بدانکه بمجرد شک عارض بر نمازی
اثر مترتب نمیشود بلکه ترتب اثر بعد از استقرار شک است بلکه اقوی عدم لزوم تروی است هر
چند تروی احوط است بلکه اگر از حال خود بداند که فهمش تابت است شود بتروی میکند
تا آنکه اگر بنشیند در حال التکلم ابتدا است بهم میکند جایز است که واست شود در موضع

نشستن و نشستن بموضع ایستادن و بنوعی کند اما شک در نماز چهار رکعتی پس بر چند قسم است
اول شک میان دو و سه پس اگر قبل از اکمال سجدتین است باطل است و اگر بعد از
اکمال سجدتین است بنا را بر سه بگذارد و نماز را تمام کند بعد از آن یک رکعت نماز از ایستاده یا دو رکعت نشسته
بجا آورد و اکمال سجدتین حاصل میشود به برداشتن سر از سجده ثانیه دوم شک میان سه و چهار و این
شک در همه حال صحیح است چه قبل از اکمال سجدتین باشد چه بعد بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام
کند و یک رکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد سیم شک میان دو و چهار پس اگر قبل از اکمال
سجدتین است باطل است و اگر بعد از اکمال سجدتین باشد صحیح است بنا را بر چهار بگذارد و تمام کند و بعد
یک رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد چهارم شک میان دو و سه و چهار و این شک پیش از اکمال سجدتین باطل
است و بعد از اکمال صحیح است بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و اول دو رکعت نماز احتیاط
ایستاده و بعد از آن دو رکعت نشسته بجا آورد پنجم شک میان چهار و پنج اگر بعد از سر برداشتن از سجده
دوم باشد بنا را بر چهار بگذارد و تمام کند و دو سجده سهو بکند و اگر قبل از رکوع باشد بنشیند
و بنا را بر چهار بگذارد و تمام کند و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد و در
غیر این دو قسم باطل است همچنین قبل از اکمال سجدتین ششم شک میان سه و پنج اگر در حال ایستادن
باشد پس بنشیند شک راجع میشود به سه و چهار و حکم آن گذشت و احتیاط و سجده سهو نماید
و در غیر این قسم باطل است هفتم شک میان سه و چهار و پنج در حال ایستادن پس بنشیند شک راجع
میشود به دو و سه و چهار و حکم آن گذشت و احتیاطات و سجده سهو نماید و در غیر این قسم باطل است
هشتم شک میان پنج و شش در حال ایستادن بنشیند شک راجع میشود به چهار و پنج و حکم آن گذشت
و بعد از فراغ از نماز بنا را بر چهار میگذارد و دو سجده سهو میکند بعد از آن دو سجده سهو
نیز بعمل آورد نهم هر گاه شکوک غیر منصوصه ... مسئله اگر شک بعد از فراغ از عمل هر چند
سبب شک مقدم باشد ... اگر بعد از فراغ ... نماید ...
نیست علی الاقوی و همچنین شک بعد از تجاوز از محل ... بعد از آن
باشد محل فعل اول باقی نباشد هر چند ...
شک کند ... بعد از دخول در قیام ...
باید ... بعد از دخول ...
لاحق ...

عبارت

سابق باشد در اصل بجا آوردن و بنا گذاشتن بلکه اگر چنانچه شک در بجا آوردن شفع نموده بعد
از دخول در وقت دیگر شکش معتبر نیست بلکه اگر احتمال دهد عصر یا عشا شد شک در بجا آوردن
ظهر یا مغرب شکش معتبر نیست هر چند اتیان به ظهر و مغرب پیش از اتمام عصر و عشا و عدول
نکند از عصر بظهر و از عشا بمغرب هر چند محل عدول باقی باشد که داخل در رکوع رکعت رابعه
عشا نشده باشد در شک در مغرب هم شک بعد از خروج وقت اختیاری که اگر شک نماید در
اتیان ظهر و عصر یا مغرب و عشا وقت اختیاری باقی باشد بجا آورد هر چند مظنه باتیان داشته
باشد هر چند علاوه احتیاط در صلاتی اعتنا نمود و عادل دو دلیل بان یا عدم اتیان داد و امثال این
موارد خالی از قوه نیست و اگر وقت بالمره منقضی شده باشد اعتنا بشک خود نکند و بنا را بر
اتیان مشکوک فیه بگذارد بلکه اگر وقت اختیاری فوت شده باشد و وقت اضطراری که بگذارد بجا
باقی باشد و این وقت نیز این شک اعتنا ندارد و بنا را بر اتیان مشکوک فیه بگذارد و ایضا
چهارم شک امام یا ماموم غیر سهو و در عدد رکعات با ضبط دیگری پس اگر ماموم در اول
رکعت مثلا اقتدا نموده رجوع امام با رجوع او با امام جایز نیست مگر اینکه باعث ظن شود و هم
چنین اگر امام و ماموم شک کنند در افعال یا اقوال مثل اینکه تشهد خوانده یا نه سجده نموده یا نه
دو سجده نموده یا یکی رجوع بدیگری جایز است مگر اینکه باعث ظن شود پس باید تشهد را بخواند
و سجده را بعمل آورد اگر ظن حاصل نشده هر چند بدیگری فارغ از آن شده باشد پنجم شک کثیر
الشک که معتبر نیست خواه در عبادات خواه در معاملات خواه محل نقل باقی باشد و خواه باقی باشد
پس اگر در بقای وقت شک کند که نماز را کرده یا نه بنا را بر اتیان بگذارد و با بقای محل اگر شک کند
که حمد و سوره را خوانده یا نه مثل پیش از رفتن به رکوع یا پیش از رکوع بنا را بر وقوع بگذارد و اگر
شک در ... در نماز بنا را بر سه بگذارد و هم چنین بنا را بر اکثر بگذارد ما دام که مبطل نباشد پس
اگر شک کند میان چهار و پنج بنا را بر چهار بگذارد چنانچه اگر شک کند که دو رکوع نموده یا
یک رکوع بنا را بر یک رکوع بگذارد و احکام شکوک از بجا آوردن مشکوک فیه با بقاء محل و نماز احتیاط
و سجده سهو و غیر آن از کثیر الشک ساقط می باشد بلکه اگر با بقای محل مشکوک فیه را بجا آورد نماز
باطل است اگر بقصد جزئیت فعل ... نماز بعمل آورد هر چند بمثل تشهد یا ذکر رکوع و سجود باشد
و لازم نیست بر کثیر الشک حفظ نماز خود به تسبیح و انگشتر و مانند آن هر چند احوط است بلکه
لازم نیست تحقیق در عدد نماز خود و اهم بنا ... و مراد از کثیر الشک کسی است که ...

بگويند كه بسيار شك مينمايد اگر در يك نماز سه شك متوالى يا در سه نماز متوالى شك نمايد كثير الشك
ميباشد و از كثير الشك بودن بيرون نميرود مگر آنكه نمازهائى بكند كه در او شك نكند و اگر شك كند
كه كثير الشك شده يا نه بنا را بر نبودن بگذارد چنانچه اگر شك كند كه از كثير الشك بودن خارج شده
يا نه بنا را بر عدم خروج بگذارد و اگر كثرت شك بجهة عروض امر غير اختيارى باشد كه خوف و هيجان
يا عارض شود كه كثير الشك شود و بعد هم چنين اگر غم مفرطى يا خوشحالى عظيمى يا [illegible] حاصل شود ظاهر آن
است كه حكم كثير الشك براو جارى است و اگر كثير الشك در اقوال نماز صبح مثلا باشد [illegible] با نماز
همان نماز يا بيكى [illegible] در مطلق نماز نماز [illegible] از [illegible] نيست هر چند احتياط همان بود [illegible] كثير
الشك [illegible] او نيست [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] از صوم بصلوة و از نماز
بوضوء نيز بعيد [illegible] و مظنه كثير الشك معتبر [illegible] نماز [illegible] كثير الشك [illegible] كه [illegible]
امكان اثر ندارد مثل بعد از فراغ و بعد از تجاوز محل [illegible] شكوك كه اثر [illegible] نكند والله
العالم واجب است كه نماز احتياط را فورا بجا آورد [illegible] نماز احتياط [illegible] است [illegible]
حمد و تسبيحات در [illegible] سوره ساقط است [illegible] [illegible] هر چند احتياط [illegible] است و اگر
شك كند [illegible] در ركعات نماز احتياط بنا را بر اكثر بگذارد مگر آنكه اكثر فاسد باشد [illegible]
نماز احتياط [illegible] واجبات [illegible] تشهد سلام و ذكر [illegible] اركان و [illegible]
و [illegible] قبل از نماز احتياط يا [illegible] نماز احتياط [illegible] خارج شود احتياط
آن است كه نماز احتياط بكند و بعد از نماز احتياط نيز اصل نماز را اعاده كند و اگر [illegible] سجده سهو
يا اجزاى فراموش شده نماز احتياط مقدم بدارد بر نماز احتياط [illegible] اجزاى فراموش شده و سجده سهو
از همه موخر بدارد [illegible] اگر در [illegible] نماز [illegible] تشهد را فراموش كرد و شك كرد [illegible]
مثلا اول نماز احتياط را بكند بعد تشهد را قضا بكند بعد سجده سهو را بكند [illegible] كلام بجا
والله العالم مقصد ششم در جماعت است و در آن چند فصل است فصل اول در ثواب نماز جماعت
است [illegible] ثواب [illegible] [illegible] جماعت مقابل [illegible] نماز
[illegible] صفوف ملائكه [illegible]
ميكنند [illegible] كه نماز را بجماعت كنند پس از آن حاجت بخواهد [illegible]
[illegible] از جماعت مسلمين [illegible] مثل [illegible]
[illegible] نماز [illegible] قبول [illegible] مگر [illegible] نماز [illegible] خانه خود كند

بدو

کتاب الصلوة فی الجماعة

و در وی بکو دانند از جماعة و هر که در وی بکو دانند از جماعة مسلمانان واجب است بر مسلمانان غیبت او و قوله
است میان ایشان عدالت او و واجب است هجران یعنی ترک کردن نماز او و رد او از امام مسلمانان پس اینها
پس اگر حاضر شود بغیر خانها و الا بسوزانند بر او خانه او را این حدیث و مثل آن محمول بر مبالغه و زیادتی تأکید
می باشد بجهة آنکه نماز جماعة واجب نیست یا آنکه محمول است بر جماعة واجبه مثل جماعة در جمعه با حضور امام
و نیز فرمود که هر که نماز پنجگانه را با جماعة بگذارد دیگران همه خیر را با و گمان ببرید شیخ شهید علیه الرحمه
از حضرت پیغمبر صلعم نقل کرده که فرمود اگر نه تو ابو بکر ... از خدا که بجماعة حاضر نمی شود بگو بمنشا سیم اوزا کیسه
و بعض از آن بزرگوار روایت شده که هر سه نفر که در قریه باشند و اذان نگویند و نماز باشند از ایشان شود
میان ایشان نماز مگر آنکه مسلط می شود بر ایشان شیطان پس بر او باد نسبت بر اهل ایمان قول نماز جماعة
خصوص در نماز صبح و عشا اگر چه بنسبت کسی سنگین تر است بر شیطان از نماز جماعة در صبح و — کرده بیشتر
عشا بلکه در بعضی از احادیث است که یک رکعت نماز جماعة مقابل بیست و چهار رکعت نماز است که هر رکعت
تو است نزد خدا و نزد عالم از عبادت چهل سال و افضل است شخص عالم ثواب یک رکعت از آن بهزار رکعت است
بلکه در حدیث است که نماز جماعة افضل است از نماز در مسجد کوفه با آنکه نماز در مسجد کوفه برابر است با
هزار نماز بلکه در حدیث است که اگر عدد ماموم از ده بگذرد ثواب او را ممیز نکند که غیر از خدا وند
چنانچه روایت است از ابو سعید خدری که او گفت که حضرت پیغمبر صلعم فرمود که آمد نزد من جبرئیل با هفتاد
هزار فرشته بعد از نماز پیشین پس گفت محمد بدرستیکه پروردگار تو سلام میرساند ترا و دو هدیه
برای تو فرستاده که نفرستاده این دو هدیه را بسوی احدی از پیغمبران سابق گفتم کدام است این دو هدیه گفت
سه رکعت نماز وتر و نماز پنجگانه در جماعة گفتم ای جبرئیل چیست ثواب امت من در جماعة گفت ای محمد چون دو کس
باشند می نویسند حق تعالی برای هر یک از ایشان بهر رکعتی ثواب صد و پنجاه نماز و چون سه کس باشند می نویسند — ۷ احمد ۳
برای هر یک بهر رکعتی ثواب ششصد نماز و چون چهار کس باشند می نویسند برای هر یک بهر رکعتی هزار
و دویست نماز و چون پنج کس باشند می نویسند برای هر یک بهر رکعتی دو هزار و چهار صد نماز و چون
شش کس باشند می نویسند برای هر یک از ایشان بهر رکعتی چهار هزار و هشتصد نماز و چون هفت کس
باشند می نویسند برای هر یک از ایشان بهر رکعتی نه هزار و ششصد نماز و چون هشت کس باشند
می نویسند برای هر یک از ایشان بهر رکعتی ثواب نوزده هزار و دویست نماز و چون نه کس باشند می
نویسند برای هر یک از ایشان بهر رکعتی ثواب سی و شش هزار و چهار صد نماز و چون ده کس باشند
می نویسند برای هر یک از ایشان بهر رکعتی هفتاد هزار و هشتصد نماز و چون زیاده بوده باشند

پس اگر بحر و پایها اسمانها و زمین مرکب شوند و درختها قلم شوند و جن و انس و ملائکه نویسنده شوند
نمی‌توانند که ثواب یک رکعت آن نماز را بنویسند ای محمد یک تکبیر که مؤمن ادراک کند با امام بهتر است
از شصت هزار حج و عمره و بهتر است از دنیا و آنچه در دنیا است هفتاد هزار بار و یک رکعتی که مؤمن
با امام گذارد بهتر است از صد هزار دینار که تصدق کنند بر مساکین و یک سجده که بجا آورد مؤمن با امام
در جماعت بهتر است از صد هزار بنده که آزاد کنند و ایضا از شیخ صدوق منقول است که نماز در پشت سر عالم
مثل نماز در پشت سر رسول خدا است و از بعضی احادیث ظاهر میشود که نماز در مسجد کوفه فرادی
افضل است از هفتاد نماز جماعت که در غیر آن کرده شود و همچنین نماز در مسجد الحرام افضل است
از صلوة جماعت در منزل بلکه وارد است که نماز در مسجد محبوبتر است از صلوة جماعت در غیر مسجد
و بالجمله اینکه نماز جماعت افضل است نظر با اهتمام شارع بجماعت و ملاحظه اخبار کثیره مثل اینکه
هر گاه بیرون رود طائفه که مفارقت کننده باشند از نماز جماعت بسوی بهشت نمیشود هر چند عمل او از عمل
جمیع اهل زمین بیشتر باشد و مثل اینکه تارک جماعت ملعون است نزد خدا و در نزد ملائکه و دعای
او مستجاب نمیشود و رحمت بر او نازل نمیشود و اگر بیمار شود عیادت او ممکن نه و اگر بمیرد بر جنازه
او حاضر نمیشود بلکه در حدیث است که جماعت در نماز عشا باعث میشود که از ثواب احیای او مثل شب قدر
باشد و ظاهر اینست که فرقی نیست در استحباب جماعت میان مرد و زن الا آنکه زن بمسجد خصوصا جوان
بجهة ادراک فضیلت نماز جماعت خوب نیست و تحدید در آن وارد شده و اقل عددی که جماعت بآن
حاصل میشود دو نفرند یکی امام و دیگری ماموم باشد هر چند یکی زن باشد یا طفل ممیز
که ذکور باشد اگر چه در صحت جماعت طفل ممیز که اثنی عشری باشد **فصل دوم**
در شرایط جماعت است و آن چند چیز است اول آنکه ماموم مقدم بر امام خود نباشد اما مساوات امام
با ماموم جایز است اما حاصل میشود مساوات و تقدم بملاحظه پاشنه پای امام و ماموم پس اگر هر دو
پاشنه پای ماموم عقبتر از پاشنه پای امام باشد انگشت امام مقدم است هر چند انگشت ماموم یا
پای ماموم درازتر از قامت امام یا پای امام باشند هر چند احوط اینست که هیچ عضوی از اعضای
ماموم بلکه هیچ جزئی از اجزای ماموم مقدم بر امام نباشد حتی سرش یا سر انگشتانش بلکه بعضی
با این تقدیم نیز نماز ماموم را باطل میدانند دویم آنکه محل ایستادن امام بلندتر از محل ایستادن
ماموم نباشد بمقداری که بحسب متعارف گام نتوان زد و بهتر اینست که زیاده از یک وجب نباشد و کمی
از آن و فقط از آن ضرری ندارد بلکه در زمین سراشیب زیاده از یک وجب هم ضرری ندارد و اما

کتاب الصلوة فی الجماعة

موضع قدم امام پست‌تر باشد و پس جایز است که امام در مکان پست باشد و ماموم در جای بلند بشرط
که بلندی و پستی زیاده از حد نباشد که از صدق اقتدا بیرون رود و مثل اینکه ماموم در مناره مسجد که بسیار
مرتفع باشد باشد و امام در سرداب مسجد یا در مناره مسجد باشد سیم آنکه ماموم تواند که مشاهده
امام خود یا ماموم دیگر نماید هر چند در بعضی از احوال صلوة باشد چه در پیش رو و چه در جانب
راست یا چپ پس اگر میان امام و ماموم حایلی باشد که مانع شود ماموم را از مشاهده امام در جمیع
احوال نماز یا آنکه در میان ماموم حایلی باشد که بسبب آن هیچ یک از صف عقب هیچ یک از صف
پیش را نبینند و از جانب راست خود و چپ خود نیز نبینند که ببیند اگر اینکه امام یا ماموم را ببیند
اقتدا باطل است بشرط آنکه آن مانع منع نماید از دیدن در جمیع احوال نماز و این شرط در حق مرد است
و اما زن پس جایز است که اقتدا کند بمرد در پشت دیوار یا پرده بشرط امکان متابعت از جهت علم باحوال
امام و اما اگر اقتدا کند زن بزن حکم او مثل مرد است که مشاهده امام یا ماموم شرط است
کند کل شیء علی الاحوط چهارم آنکه امام را معین کند پس اگر متعدد باشند و اقتدا بهر کدام بکند بیکبار و یا
زمان اقتدا بیش باطل است و اگر دو نفر با هم نماز کنند و بعد از فراغ هر یک بدیگری گوید که من امام
تو بودم نماز هر دو صحیح است و اگر هر یک گوید که من ماموم بودم نماز هر دو باطل است و اگر فرض
شود که هر یک حمد خود را خوانده اند یا اعاده نماز نمایند علی الاحوط و اگر بعد از نماز شک کنند
که هر یک بقصد ماموميت اقتدا بامام کرده اند یا بقصد امامت احوط اعاده است پنجم آنکه امام معین
باشد باشاره یا باسم یا بصفت پس اگر یکی از امامان مشتبه شود اقتدا بهمان امام کافی نیست زیرا که تعیین
حاصل نشد و اگر امام متعدد باشند و اسمهای ایشان مختلف باشد اسم را یاد کند و تعیین اسم کفایت میکند
و اگر یاد نداشته باشد یا آنکه اسمهای ایشان متحد بوده باشد تعیین کند باشاره که باین امام اقتدا میکنم
یا تعیین کند بوصف مثل اینکه بگوید که اقتدا میکنم بامامی که در پیش روی من یا پهلوی من نماز میکند
ششم آنکه امام بالغ باشد مگر آنکه طفلی امامت اطفال نماید و این شرط در حق غیر امام معصوم است
پس اگر امام معصوم غیر بالغ باشد اقتدا با او ضرری ندارد بلکه بهتر است از اقتدا کردن بامام غیر
معصوم که بالغ باشد هفتم آنکه امام عاقل باشد پس اگر دیوانه باشد صحیح نیست بلکه بعضی منع
کرده اند از اقتدا بسفیه و ان ضعیف العقل و اگر گاهی عاقل و گاهی دیوانه باشد در حال عقل اقتدا کردن با او
مکروه است هشتم آنکه امام حرام زاده نباشد پس اگر معلوم باشد که حرام زاده است از جانب پدر و مادر
یا یکی از ایشان علی الاحوط اقتدا با او جایز نیست و اما اگر معلوم نباشد کسیکه مردم گویند ولد الزنا

۷ آنکه

۷ باشد

وثابت نشود ولد الزنا بودن او اقتدا باو صحیح است و ولد حیض بخوان ولد الزنا نمیشند هم اگر اما
جماعت مؤمن اثنی عشری باشد پس جایز نیست اقتدا کردن بکافر و با مخالفین از غیر طایفه اثنی عشری
و هم چنین اگر عادل اثنی عشری باشد پس جایز نیست اقتدا کردن بکافر و بغیر اثنی عشری و بفاسق بلی
اگر امام غیر اثنی عشری و غیر عارف بحق اهل بیت باشد مستحب است از برای اثنی عشری و عارف بحق
اهل بیت که بجماعت او حاضر شود و در صف اول ایشان باشد و اذان و اقامه بگوید بنحو ظاهر
بصورت اقتدا در صف ایشان باشد لکن نماز را از برای خود بکند هر چند در رکوع و سجود و غیرها
و تبعیت با ایشان نماید مثل اینکه مینماید قرائت را آهسته بخواند اگر چه نماز جهریه باشد بنحویکه نفهمند
و اگر زود از قرائت امام فارغ شود بایستد بگوید تا امام فارغ شود و برکوع برود و اگر امام زودتر
فارغ شود قطع قرائت سوره نماید بلکه قطع قرائت حمد نیز نماید هر چند بعضی تصریح کرده اند که تتمه ملکه احوط اعاده
حمد سوره را در رکوع و سجود بخواند و لهذا اعاده است هم چه نماز را اولی اینست که پیشتر نماز خود را
بنماز بکند بعد بجماعت ایشان حاضر شود و با ایشان اعاده کند تا اگر ثواب کامل فایض شود چنانچه
در حدیث است که کسیکه نماز کند با ایشان در صف اول چنان است که نماز کرده باشد در عقب رسول خدا
در صف اول و ثابت میشود عدالت بشهرت میان مردم و بشهادت دو عادل بلکه یک عادل نیز بلکه اگر این
شخص در سفر و حضر و در خلوت و آشکار از خدا ترسد و خائف است و واجبات را بجا میاورد و محرمات
را ترک میکند هر وقتی که او معصیت و اشتباه اقتضا میکند از او کم و تکبر نشود و از آنها نیز ترک میکند چنانچه
ثابت میشود عدالت او با اختبار اگر مصلی امام را در سفر و حضر آزموده باشد که این امام فی الواقع تارک
ترک معاصی و صغایر نمیکند و بلکه ... واجبات را بجا میاورد و محرمات را ترک میکند
و منافی ... اینست ... دانسته ... مثل اینکه سر برهنه راه برود ... باکی ... دارد
خلاف عادت ... بلکه جایز است اکتفا کنیم در عدالت ... بعضی ...
شخصی که ظن حاصل شود ... بلکه ... علاوه بر اشتهار و اختبار و شهادت عدل
و عدل واحد ... حکم ... شرع و عدالت ... بعد الزکاة ... لازم نیست علم بعدالت ...
غالبا ممکن نیست ... شرط نیست ... عدالت ... بلکه ... کافی ... و اثبات ...
برادران ... باشد مثل ... و کاتب ...
... ظاهر اینست که کافی نیست ... حکم باسلام و ایمان اظهار ایمان
و اسلام ... شخص در بلاد اسلام ... ایمان کافی است ... حکم باسلام ... بایمان و

کتاب الصلوة فی الجماعة

فحص از آن لازم نیست بلکه فحص از عدالت لازم است و اگر در سابق ایمان یا اسلام یا عدالت ثابت شده بهمان
اکتفا کند تا یقین بخلاف آن حاصل نماید و اگر بعد از نماز ظاهر شد که امام کافر بوده یا فاسق بوده یا
بی وضو بوده نماز ماموم صحیح است و لازم نیست امام که ماموم را اعلام کند که بی وضو بوده تمام ماموم
قصد انفراد نمایند منفرد میشوند فقها و ظاهر آنست که اگر بی وضو شود در اثنای نماز نیست بلکه نماز خود
بگیرد و خود را شبیه بخون دماغ کند بیرون رود و بعضی گفته‌اند که اگر بعد از نماز یا در اثنای نماز
معلوم شود که امام بالغ عاقل یا مرد نبوده حکم آن حکم بین کفر و فسق و بی وضو بودن است و این حکم
خالی از قوت نیست لکن احوط اعاده است یازدهم آنکه اگر ماموم مرد یا خنثی مشکل باشد باید امام
نیز مرد باشد ولی اگر ماموم زن باشد جایز است که امام او نیز زن باشد پس مرد امامت میکند برای
مرد و زن و برای خنثی مشکل و زن امامت نمیکند مگر برای زن و خنثی نیز امامت نمیکند مگر برای زن
دوازدهم آنکه امام باید ایستاده نماز کند هرگاه ماموم خواه ایستاده باشد خواه نشسته پس جایز نیست که
نشسته امامت نماید برای ایستاده هرچند در نافله باشد که اقتدا در آن نافله جایز باشد سیزدهم آنکه
قرائت حمد و سوره را درست بخواند پس اگر امام حمد یا سوره را اصلا نداند یا آنکه بعضی
از آنها نداند یا آنکه حرفی را از مخرج نگوید بعوض یک حرف حرف دیگر حاصل شود یا آنکه در حرف لکنت
داشته باشد که زبانش بگیرد یا آنکه حرف را در مخرج مکرر میگوید یا آنکه کند باشد و ماموم درست
میداند حمد و سوره را درست بخواند عیب در قرائت نداشته باشد در این صورت اقتدا کردن ماموم
خالی از عیب در قرائت با امام معیوب جایز نیست هرچند آن کلمه را خوب بخواند و بعد از آن قصد اقتدا نماید
ولکن قبل واضح ندارد و اگر غیر حمد و سوره مثل ذکر رکوع و ذکر سجود تا فوقه تا تشهد امام
درست نداند یا درست نخواند و غلط بخواند هرچند قصد باشد اقتدا اگر ضرر ندارد و اگر ماموم
در عیب قرائت مثل امام باشد در اصل عیب یا مقدار عیب یا محل عیب یا آنکه ادنی از امام باشد
در این صورت اقتدا ضرر ندارد و اگر امام قرائت صحیح داشته باشد لکن عامی باشد از قرائه نمودن بغیر
کامل ضرر ندارد اقتدا باو هرچند ماموم قاری کامل باشد چهاردهم آنکه نماز امام صحیح باشد
بر این معنی که امام ماموم را اعاده آن نباشد پس اگر قطع حاصل شود برای ماموم که نماز امام باطل است
اقتدا کردن جایز نیست مثل آنکه ماموم میداند که امام بی وضو است جایز نیست اقتدا کردن هرچند
بداند که امام عمدا نکرده سهو است مثل آنکه میبیند امام رکنی از ارکان نماز را سهوا
ترک نموده اقتدا کردن جایز نیست بلی اگر امام جهلا یا سهوا امر تکمیل چیزی شود که معلوم باشد بعد

ص ۱۲۵ امام

اگر در اثنای نماز از عذر در صلوة معلوم شود که کافر یا فاسق یا بی وضو بوده

ص ۱۲

مثل جهر و اخفات و نباشد و سهو در عمل او کان کرده ماموم با عاده نباشد اقتدا او صحیح است چنانچه اگر
ماموم شک داشته باشد در صحت نماز امام از جهت شرایط نماز یا اجزاء نماز یا صحت قرائت حمل بصحت نماید
و اقتدا کند هرچند ظن بفساد داشته باشد چهارم آنکه ماموم نزدیک بامام باشد یا نزدیک بماموم دیگر باشد
بنحوی که در عرف جماعت و اجتماع حاصل شود مثل صف جماعت و اجتماع در اول و آخر بعنوان که [illegible]
با امام نماز میکنند در عقب او نماز میخوانند که اگر ماموم دور باشد از امام و از ماموم دیگر نیز باشد
و اتصال نداشته باشد نه در پیش و نه در پس جانب یا نه در جانب چپ اقتدا درست نیست بلی
کفایت میکند اتصال و قرب بر یکی از جوانب سه گانه و تشخیص دوری هر ماموم از ماموم دیگر یا از امام بجهت
است که بگویند که از یک [illegible] دور [illegible] زیاده مانع است [illegible] هر دو گام و احوط ملاحظه
اینست که زیاده از یک گام نباشد و جایز است که صفها دور از امام قبل از صفهای نزدیک بامام تکبیرة
الاحرام بگویند [illegible] باشند هرچند احوط عدم اکتفا باطلاق [illegible]
بلکه اقتضا [illegible] تمام شوند در تکبیر بلکه اگر [illegible] باشد و دور [illegible] بلکه
[illegible] تکبیر گفته باشند [illegible] کفایت میکنند [illegible] تکبیر [illegible] شوند و اگر در اثنای نماز دوری
حاصل شود میان ماموم و امام بجهت اینکه [illegible] باشند که مسافر بودند و نماز ایشان تمام شد
پس اگر این [illegible] باشد که امام مشغول [illegible] از ماموم [illegible] ضرر ندارد
و اگر [illegible] گفته اول باشد اقتدا باطل میشود [illegible] امام با ماموم بودن فایده ندارد
بلی [illegible] بکنند [illegible] شرایط [illegible] اقتدا نماید
هرچند احوط ترک [illegible] آنکه ماموم بعد از تکبیر بگوید [illegible] پیش از امام تکبیر بگوید اقتدا باطل
نیست و همچنین اگر با هم از تکبیر فارغ شوند که مقارن هم تکبیر تمام شود یا اقتدا باطل است علی الاحوط
ششم آنکه اقتدا در نماز واجب باشد یومیه مثل ظهر و عصر چه ادا چه قضا و قضا چه از خود یا
یا از غیر و قضای از غیر چه از استیجار باشد یا تبرع چه غیر یومیه مثل کسوف و خسوف و زلزله و صلوة
طواف که اقتدا در اینها همه جایز است هرچند ترک اقتدا در خصوص صلوة طواف و قضا از غیر
و چه تبرع یا استیجار خصوص اگر قضا غیر یقینی باشد بلکه احتیاطی باشد راجح است برای کسیکه
اقتدا بر او واجب نیست و همچنین بهتر اینست که ترک کنند اقتدا را در نمازیکه [illegible] و مثل آن [illegible]
شده و همچنین نماز احتیاطیکه واجب باشد بجهت تحصیل علم مثل نماز در چهار جهت در حال اشتباه
قبله و همچنین نمازیکه واجب شود بجهت شک مثل نماز احتیاط هرچند امام و ماموم هر دو شک کنند

هرچند که اقتدا

هرچند که اقتدا در اینها جایز است بلی ترک اقتدا در اینها چنانچه گذشت احوط است بنابر این که هرگاه اقتدا براو
واجب باشد و اگر نماز اما مستحب باشد اقتدا کردن باطل است مگر در چند موضع مثل نماز
طلب باران و نماز عید هنگامیکه شرایط وجوب جمع نشده باشد و نماز یکه بنذر ایجاب کرده شود
و بعد بخواهد که بجماعت کرده شود و نماز روز عید غدیر چنانچه در روایت است و جمعی نیز
فتوی داده اند بجواز اقتدا نیز خالی از قوه نیست هر چند احوط ترک است هم چنانکه نماز ماموم
با نماز امام در صورت و هیئت مثل هم باشند هرچند با در کم و زیاد مختلف باشند باشد پس جایز است
اقتدا کردن نماز صبح ادائی بنماز ظهر قضائی و عکس آن و لکن جایز نیست اقتدا کردن نماز یومیه
مثل نماز صبح و ابنماز کسوف و خسوف و زلزله و نماز جنازه و عید و هم چنین عکس آن جایز نیست بجهة
اختلاف هیئت و صورة این نمازها با آن نماز که اقتدا میکند هرچند دلیل واضحی ندارد و منع از اقتداء
بالمره حتی بالنسبه برکوع اولی یا بالنسبه برکوع پنجم و رکوع دهم مثلا بلکه جایز نیست اقتدا کردن
نماز یومیه بنماز میت بجهة آنکه نماز میت دعا است و شرط نیست در صحت اقتدا استوا نماز امام و
ماموم در صفت وجوب و ندب چنانچه جایز است که کسیکه هیچ نماز نکرده اقتدا بکسی بکند که دوباره
نماز میکند و هم چنین عکس آن چنانچه شرط نیست در صحت اقتدا تساوی نماز امام و ماموم در عدد
رکعات مثل اقتدا نماز صبح بمغرب و عشا و قول باشتراط تساوی نماز امام و ماموم در مقدار
ضعیف است چنانچه شرط نیست تساوی در جهر و اخفات و ادا و قضا و تساوی نماز امام و ماموم
در اسم آن نیز پس جایز است اقتدا ظهر بعصر و عکس بلی بعضی گفته اند که اقتدا ظهر بعصر ضرر ندارد
و لکن عصر بظهر نکنند مگر در صورتیکه اعتقاد کند که آن ظهر عصر است و بعد از نماز بر او معلوم شد
که عصر بوده بلکه ظهر بوده که در این وقت ضرر ندارد و این قول ضعیف است هم چنین اقتدا کردن
پس اگر قصد جماعت نکند احکام نماز جماعت از قبیل ساقط شدن حمد سوره و واجب بودن متابعت
در آن نماز جاری نیست بلکه آن نماز فرادی حساب میشود هرچند بصورت اقتدا باشد و هرگاه امام
نماز کند بقصد انفراد با اینکه علم دارد که اقتدا باو میکنند صلوة امام و ماموم صحیح است و جماعت نیز
حاصل است بلکه اگر کسی منع کند مردم را از اقتدا باو و ناراضی باشد با این حال اگر اقتدا کنند ثواب
جماعت بآنها میرسد و لازم نیست بر امام قصد امامت بلکه دور نیست که قصد امامت شرط حصول
ثواب جماعت نیز نباشد بملاحظه تفضل الهی یا بملاحظه اینکه امام سبب حصول جماعت و ثواب ماموم
شده همین قدر کافیست در استحقاق ثواب بلی بعضی لازم دانسته اند نیت امامت را در خصوص

ثواب امام و این احوط است هر چند اقوی عدم لزوم است ع در نمازی که جماعت در او واجب است مثل نماز
جمعه و در هر نمازی که جماعت در او شرط باشد چنانچه احوط قصد جماعت است در نمازی که اعاده کنند
امام جهت امامت در مرتبه ثانیه و همچنین در نمازی که امام قصد امامت نماید هر چند با این حال هم اگر
به نیت جماعت نماز کند سهوا یا جهلا ضرر نمی رساند لکن احتیاط اعاده نماز است خصوص در
صورتی که قصد امتثال امر نماید و قصد فرادی نماید اشتباها شده باشد با این قصد نماز جماعت نکند
اقتدا معتبر است و اگر مصلی یقین کند که تکبیر گفته برای نماز و لکن شک کند که نیت اقتدا نموده یا نه
اگر این شک بعد از اشتغال او به تسبیح مستحب باشد اعتنا به این شک نکند و همچنین اعتنا به این شک
نکند اگر مشغول باشد به فعلی که از برای ماموم مستحب است مثل گوش دادن ماموم قرائت امام را و اما
اگر اتیان افعال او بنا شده بداند که برای نماز جماعت ایستاده و لکن نمی داند که بعد از قیام قصد اقتدا
جماعت نموده یا نه در اینوقت احوط است که نیت بعد نیت انفراد نماید احوط از آن این است که قصد نقل
نماید عدول نماید به نافله و بعد از عدول اگر خوف فوت جماعت ندارد نافله را قطع نماید و اگر خوف فوت
ندارد تمام کند و دوباره اقتدا کند و همچنین اگر بداند که برای نماز جماعت ایستاده یا برای نماز انفراد
نوع و هم آنکه صورت اقتدا را باقی بگذارد مثل اینکه در حال افعال پیش از امام اتیان افعال را بجا آورد
تا آنکه از امام پیش بیفتد در حال افعال نماز که مشروع است بعد از علم به این حال گویند که این شخص اقتدا
میکند بلکه گویند که او خود علیحده نماز میکند بلی تخلف بکند کل افعال را در ترک یا بعضی افعال را در فعل
ضرر ندارد و خصوص اگر جهت حاجتی یا ضرورت یا سهو یا نسیان باشد چنانچه اگر ماموم مسبوق تخلف
از امام نماید جهت اتمام قرائت حمد یا سوره یا جهت قرائت تشهد یا آنکه ماموم جهت گرفتن تشهد
از امام ماموم بیفتد که با امام سجده نماید سجده که کرده باشد ماموم سجده کند بعد ملحق
شود و معموله که در مثل این موارد تخلف ضرر ندارد و بلی آنکه ماموم لازم نیست متابعت و اتصال
امام مکرر در تکبیرة الاحرام چنانچه پیشتر گذشت اما سلام پس اقوی عدم لزوم متابعت است پس جایز
است برای ماموم به نیت ضرورت و بدون قصد انفراد اینکه سلام را مقدم بر امام بگوید احوط
عدم تقدم ماموم است بر امام در سلام مثل تکبیرة الاحرام مگر با قصد انفراد و ضرورت یا با احتیاط
و بدانکه مراد از متابعت این است که پیش از امام نیفتد پس لازم نیست ماموم که پیش از امام ذکر رکوع
و سجود نکند بلکه جایز است که ماموم بخواند چنین اگر امام نخواند یا دیر کند بنابر معتبر نیست
و اما در افعال مثل رکوع و سجود و برخاستن و رفتن به رکوع و سجود ... بلکه مقدم باشد

نگوید ...

نشود و اگر مقارن با امام بجا آورد اقوی اینست که ضرر ندارد و اگر مقدم بر امام شود در دخول فعل یا
خروج از آن باید در دخول مقدمات فعل یا خروج از آن پس اگر عمداً باشد اقوی اینست که نمازش صحیح است
و بهمان حال بماند تا امام باو ملحق شود هر چند احوط اعاده نماز است بلکه قضا است ... و بعضی گفته‌اند
که صحت نماز در فرض مقدم در صورتی است که امام فارغ از قرائت حمد و سوره شده باشد و ماموم قبل از
رکوع امام برکوع برود و اما اگر برکوع برود قبل از فراغ امام از قرائت در این صورت نماز ماموم باطل
است مثل اینکه ماموم قبل از ذکر واجب خود در رکوع یا سجود قبل از ... سر از
رکوع بردارد یا الاقل در سجده ثانیه شود پیش از امام که در این صورت نماز ماموم باطل است ...
تقدیم بلکه از جهت ترك واجب ... و این سخن خوب است اگر نگوییم که از ماموم قرائت حمد و سوره ساقط ...
یا ... انکه سقوط از ماموم شرط است بقیام کردن امام قرائت حمد و سوره را و اگر چنانچه ...
اینکه عمداً مقدم بر امام شده بهمان حال بماند تا امام ملحق باو شود بلکه خود دوباره عود برکوع یا
سجود نموده در این وقت نمازش باطل است هر چند سهواً عود نماید یا عمداً و اگر عود نکند یا سهواً ...
افعال باشد پس ظاهر اینست که نماز صحیح است هر چند احوط اعاده است بلکه قضا است و اگر ماموم سهواً ...
یا مقدمات آن سهواً مقدم بر امام شود ضرر ندارد بنماز ولکن لازم است که دوباره با امام شریك
شود در آن فعل و با امام یا بعد از امام انتقال بجا آورد بجهت تحصیل متابعت بلکه احوط اینست که ...
واجب ... در رکوع و سجود ... دوباره بخواند هر چند علم بلزوم فوت متابعت ...
اقتدا بجهت مراعات متابعت امام ضرور ندارد ولکن بعضی در این مقام گفته‌اند که دوباره ... شرط است
که با امام در رکوع یا سجود ملحق شود و اما اگر بداند که دوباره با امام نمیرسد ملحق نشود بلکه امام ...
ملحق بماموم میشود در اینوقت لازم نیست ... در این محل تامل است بلکه لازم است دوباره برکوع یا سجود برود
هر چند بداند که ... باشد و اگر ترك عود نموده در جائی که ...
عود پس اقوی صحت نماز است ... اگر ترك عود ... از جهت جهل باشد ...
... انکه بجهت ریا اقتدا نماید پس اگر اقتدا نماید ... بلکه اگر در صف اول ... امام را
اختیار نماید بجهت ریا اقتدا باطل است بلکه نمازش نیز باطل است هر چند شرط ... و اصل اقتدا
... لکن فضیلت ... ضرر ندارد چنانچه در تحصیل ثواب ... مسجد بخصوص هر چند لازم نیست
قصد ... لکن اگر بجهت ... فضیلت ... نماید در اینحال نمازش باطل است علی الاحوط
بلکه اگر امام در جماعت ... فضیلت نماید نماز امام باطل میشود علی الاحوط ...

شرط نیست در صحت اقتدا وقت تکبیر گفتن ماموم و وقتیکه امام در رکوع باشد اطمینان ماموم بلحوق امام در رکوع پس با احتمال لحوق نیز جایز است تکبیر گفتن چنانچه شرط نیست که قصد امام نماز را به اقتدا داشته باشد پس اگر قصد اقتدا بکند بکسیکه پنهان داشته باشد جایز است اقتدا نمودن بلکه جایز است که بیک نماز امام که چهار رکعتی باشد مثل چهار نماز را اقتدا نماید چنانچه شرط نیست صحت اقتدا برکوع رسیدن بلکه اگر اقتدا در حال قیام امام نموده و برکوع نرسیده اقتدا حاصل شده ملکه رکعت نیز نموده بالجمله ادراک کعت با نور رکوع در اول ادراک رکعت با اول تکبیرة الاحرام است بل بلکه فقها چنانچه اشاره شد **فصل** در بیان چند امر است اول آنکه مستحب است که امام جماعت در بیان آن چند خود را بنده و بگناهان نموده باشد و اگرهم داشته باشد پیش از دخول در صلوة توبه کند خود را از گناه پاک و پاکیزه نماید چنانچه مستحب است که امام جماعت سالم باشد از کوری و برص و مانند آن و نباشد با النسبه بماموم با وضو بلکه بهتر است که امام بالنسبه بماموم بالاتر باشد یعنی اقتدا نکند اعلم بعالم و عالم بجاهل هرچند جایز است بلکه بهتر است با وجود اعلم عالم امامت نکند چنانچه بهتر است که بسکه امامت نکند در آن قوم کسی باشد که اعلم از آن امام باشد هم چنین تقوی بیشتر و نیز منع شده است از نفس امامت چنانچه مستحب است که ماموم کراهت نداشته باشند از امامت امام پس اگر ماموم از خوش نداشته باشد امامت کسی بهتر است امامت نکند و سعی کند در تحصیل المنفی قوم است که مکروه است امامت کسیکه ماموم از او کراهت داشته باشد بشرط آنکه کراهت از امامت بواسطه زیادتی صلاح او باشد و بهتر آنکه اول ادراک جماعت با درک اول تکبیر امام مستحب است و از خروج امام از حال رکوع شرعی مستحب باشد پس اگر کسی اقتدا نماید در حالتیکه امام برکوع رفته باشد چه فارغ نشده باشد از قرائت حمد و سوره یا آنکه فارغ شده و لکن هنوز برکوع نرفته باشد ادراک جماعت نموده هرچند برکوع امام نرسیده باشد احوط آنستکه ماموم درک تکبیر امام برای رکوع نماید چنانچه احوط آنستکه اگر کسی درک تکبیر رکوع ننموده طوری نماید که مشغول بذکر شود قبل از آنکه امام رفع راس نماید چنانچه احوط آنستکه ماموم بعد از آنکه تکبیر رکوع را درک ننموده ذکر امام را در رکوع در نماید قبل از فراغ امام از ذکر خود را با امام برساند بعضی شرط کرده اند در ادراک جماعت ادراک یکی از ذکر رکوع را پس اگر ادراک رکوع اصلا ننموده ادراک جماعت حاصل نشده اگرچه ادراک تکبیرة الاحرام و قیام نموده باشد این احوط است و اگر شک کند که درک رکوع امام نموده یا نه پس اگر بعد از ذکر رکوع یا آنکه بعد از شروع بذکر این شک را نموده اعتنا ندارد و اگر قبل از شروع بذکر شک

کما انها

نما بنا قوی است که اقتدا باطل است هرچند اگر تاخیر رکوع کردن ماموم مشخص باشد و فارغ
شدن او از امام معلوم نباشد و قول بعض اقتدا فوت نشود تا انکه ماموم وقتی حاضر شد که امام
در سجده اول یا دوم یا در تشهد قبل از تشهد اخر باشد مستحب است که ماموم تکبیر بگوید بقصد
تکبیر احرام علی الاقوی نه تکبیر سجده هرچند بسجود رود با امام ملحق شود بجهت تحصیل فضیلت جماعت و ثواب
ان ولکن در متابعت سجده خصوص بجهت عدم اعاده تکبیر عبارت نماز خود را باطل نکند بواسطه
بجا اوردن تکبیر سجده یا دو سجده و اگر همین تکبیر نماز را تمام کند و بعد از ان اعاده نماید تا انکه بنا
مبطلات نماز از نماز را باطل کند و بعد از ان تکبیر دیگر بگوید بقصد اقتدا اگر از نماز امام چیزی
باقی مانده باشد یا بقصد فرادی اگر باقی نمانده باشد شاید بهتر باشد و در متابعت تشهد با
جلوس اعاده تکبیر نمی‌نماید بهمان تکبیر را امام می‌نماید هرچند عدم حاجت باعادهٔ تکبیر در متابعت
سجده بلکه سجدتین نیز خالی از قوه نیست مثل عدم اعادهٔ تکبیر در متابعت تشهد و زیادتی رکن
مثل زیادتی واجب غیر رکن در فرضیکه بامر شارع باشد مبطل نیست مثل زیادتی بجهت تحصیل
متابعت چهارم انکه اگر بقصد اقتدا با امام تکبیر گفت و برکوع امام نرسید که امام از حد رکوع خارج
شده بود پس اگر ماموم برکوع رفت اقتدا باطل است و نماز هم باطل است و اگر برکوع نرفت اما
سر از رکوع برداشت مخیر است ماموم میان چند چیز اول انکه ملحق شود با امام در سجده اول یا در
یا دوم یا انچه باقی باشد تشهد از نماز امام بخواند علی الاقوی که نیکو است بلی احوط اشتغال
بطول نکو یا بتشهد است نه بقصد تشهد بلکه بنحو سکوت است و بعد از ان راست شود و تکبیر احرام
دیگر بگوید بقصد جماعت اگر از نماز امام چیزی باقی مانده باشد بقصد فرادی اگر چیزی نمانده
که از ثواب جماعت در ان رکعت او داده میشود و گذشت که بهتر انست که نماز را در این فرض باطل
کند یا استدبار مثلا بخواند و بعد از ان تکبیر دیگر بگوید دوم اگر چه بقصد تکبیر گفت و برکوع نرسید
و بسجده اول و دوم نیز ملحق نشده بلکه بتشهد تنها ملحق شده در این وقت احتیاج بتکبیر دیگر
ندارد بلکه بهمان تکبیر نماز را تمام میکند چنانچه گذشت سوم اگر ان نماز را بفرادی تمام کند
و عدول کند یا انکه عدول کند از فریضه بنافله تا انکه منتظر شود که با امام ملحق شود در رکعت
بعد بشرط انکه طول نیابد نکشد و اگر در رکعت اخر باشد منوی انکه ماموم مشغول بقرائت
حمد و سوره تا وقتیکه امام راست شود چنانچه جایز است که بخواند و صبر نماید تا انکه امام
از دو سجده فارغ شود و راست شود او وقتا ماموم مشغول بقرائت حمد و سوره شود ولکن

اگر سجده دوم فی پس تنها صح

ظاهر اینست که در این جماعت وحدات اند که جماعت حاصل نشده و بیشتر مکبر است بعد از آن که نشد که اگر
بعد از این رکعت فاتحه قیام رکعت اخیره در رکوع از ادراک کرده ادراک الجماعه و رکعت هر دو نموده
واگر قیام رکعت اخیره را رکوع از ادراک نموده ادراک الجماعه نموده بلی اگر مثلا بعد امام در سجود اول
یا دوم یا تشهد ملحق شود برای تشهد نموده ادراک ثواب جماعت نموده ولکن ادراک رکعت نموده بمجرد
ادراک امام در قیام بعد از رفع راس از رکوع امام بلی مثلا بعد سجود جماعت حاصل نمیشود تا آنکه
هرگاه مأموم درک کند بعضی از رکعات امام را و بعضی از رکعات ... را درک نکرده آنچه را که درک
نموده اول نماز خود قرار دهد و وقتی که امام تسبیح میخواند مأموم در دو رکعت اول حمد میخواند هرگاه
امام در رکوع برود قبل از تمام کردن مأموم حمد و سوره را مرخص است مأموم که قطع کند قرائت سوره
سوره را و مثل قبل امام نماید چنانچه مرخص است که تمام کند و در سجود ملحق شود چنانچه مرخص است
که قصد انفراد نماید بهتر اینست که مأموم وقتی که علم داشته باشد که امام حمد و سوره را نمیخواند بکند قبل
از رکوع امام نیت اقتدا را در حال قیام نکند بلکه در حال تکبیر تا امام برای رکوع اقتدا نماید قبل
پیشتر از نیت اقتدا نموده قرائت کند از حمد و سوره بهر قدر که ممکن شود هر چند بسم الله در حمد باشد
یا سبحان الله در تسبیحات باشد و مأموم مسبوق و احوط اعاده نماز است در هر جا که مأموم
بجهت متابعت امام ترک قرائت حمد نموده کلا یا بعضا ... آنکه اگر مأموم مشغول بنماز مستحبی بوده که نماز
جماعت مهیا شده و خوف فوت رکعت نموده ... نماز جماعت را در امام نماز مستحبی باشد ...
که نماز مستحبی را قطع نماید و اگر در امام نماز مستحبی خوف فوت نماز جماعت را ... باشد ...
نماز مستحب را تمام نماید و اگر مشغول بنماز واجب شده که نماز جماعت مهیا شده پس اگر ممکن است که عدول
نماید از نماز واجب بمستحب عدول کند و تمام کند و بنماز جماعت برسد و اگر در امام خوف ... باشد
باشد قطع نماید چنانچه گذشت و اگر ممکن نباشد مثل اینکه داخل در رکوع رکعت ثالثه شده باشد ...
امام نماز ... لکن نیت قطع ... ادراک نماز جماعت ... چنانچه قوی است قصد جماعت
در اثنا نماز فرادی ... قطع نمودن یا عدول کردن هر چند ... قطع یا عدول ... جایز است ...
اعراض ... مثل موافق بودن مأموم ... نماز امام بلکه جایز است اثنا جماعت عدول
از جماعت بجماعت دیگر خصوصا اگر جماعت دیگر مشتمل بر ... فضیلت زاید باشد چنانچه جایز است
از ... انفراد ... قصد جماعت نماید احوط ترک جمیع اینها است ... آنکه هر جایی که محل جلوس
تشهد مأموم نباشد لکن ... متابعت امام در فضیلت جماعت بنشیند ... تشهد ...

نماید

نماید و مراد از تجافی آنست که خود را از زمین دور نماید و دو ساق نشستن بحسب این مثل اینکه بر
پاها بنشیند و دو دست را بکف دستها   و بعضی گفته‌اند و جمعی گفته‌اند که این تجافی در حال
تشهد واجب است و اکثر نقل کرده‌اند که مستحب است و اولی احوط است هر چند ثانی خالی از قوه نیست
هشتم اگر ماموم امام را در رکوع ببیند بترسد که اگر صبر کند تا اینکه داخل صف شود امام سر
از رکوع بردارد جایز است که در همان مکان خود تکبیر بگوید و رکوع کند و در رکوع یا بعد از رکوع
یا بعد از سجده اول یا بعد از هر سجده یا بعد از راست شدن از سجده دوم راه برود بگام تا بصف
تا اینکه ملحق شود بصف و ترک کند ذکر در حال راه رفتن مثل ذکر یا امام قرائت حمد و سوره یا ذکر
رکوع را بلکه اگر نیافت تا گذشت که در حال رکوع یا بعد از آن ملحق بصف شود مگر بعد از سجود و راست
شدن از آن و بعد از راست شدن در رکعت دیگر امام داخل در رکوع نشده ماموم بعد از دخول امام در
رکوع نیز برسد که اگر راه برود و بعد از دخول بصف امام رکوع کند تا بلکه با امام نرسد
رکوع کند بهمان مکان و بعد از آن در حال رکوع یا بعد از آن یا بعد از سجده یا بعد از راست شدن
از سجده ملحق شود و لکن این حکم مشروط است باینکه ماموم از امام زیاده دور نباشد که جایز نیست
با این دوری اقتدا نمودن و اینکه مستلزم انحراف قبله نباشد هر چند لحوق بصف علم انحراف
قبله نشود هر دو فرق باشد که اگر لحوق بصف بدون انحراف قبله ممکن نباشد جایز نیست تکبیر گفتن
و اقتدا نمودن و اینکه حایل یا بلندی بیشتر که مانع اقتدا باشد نباشد هر چند علم اشتراط شرط
اول و ثانی نیست نهم آنکه جایز است برای ماموم بعد از مهیا شدن نماز قصد انفراد پس اگر بعد از رکوع
امام در رکعت اول قصد انفراد نموده قرائت حمد و سوره از ماموم ساقط است و اگر قبل از رکوع
امام و بعد از فراغ از قرائت حمد و سوره قصد انفراد نموده هر چند امام در قنوت باشد قرائت حمد
و سوره از او ساقط است و اگر در اثنای قرائت امام ماموم قصد انفراد نموده بقدری که امام خوانده
است قرائت آن قدر از ماموم ساقط است یعنی اگر امام بسم الله حمد را تمام گفته است جایز است
که ماموم اکتفا کند بهمان بسم الله و بعد از قصد انفراد باقی را بخواند هر چند احوط آنستکه
هر وقتی که ماموم قصد انفراد کند قبل از رکوع دوباره احتیاطا حمد و سوره را تمام بخواند
و بعد از آن نماز را تمام نماید بقصد قربت و اکتفا نکند بحمد و سوره که بعض آنرا امام خوانده و بعض دیگر
خود خوانده بلکه بهتر آنستکه اگر امام شروع بقرائت قل هو الله یا قل یا ایها الکافرون نموده
یا شروع بسوره دیگر نموده و از نصف گذشته ماموم بعد از قصد انفراد همان سوره را نخواند

و عدول بسوره دیگر نکند بلکه احوط آنستکه ماموم قبل از رکوع قصد انفراد نکند و احوط از این
آنستکه ماموم قبل از رکوع قصد انفراد نکند و احوط از این آنستکه قصد انفراد نکند مطلقا مگر
در حال ضرورت و قرائت واجب نیست بر ماموم در دو رکعت اول نماز اخفاتی اگر اقتدا بامام عادل نموده
قرائت حمد و سوره را هر چند نماز ماموم در دو رکعت اول نماز اخفاتی جهری باشد و مستحب هم نیست
بلکه حمد و سوره از او ساقط است و مستحب است برای ماموم لا اله الا الله و سبحان الله و صلوة و
سایر اذکار در دو رکعت جهریه که ماموم نشنود قرائت امام را تا آنکه همهمه را بشنود هر چند
نیز گوش باشد مراد از همهمه آنستکه مجرد صوت را بشنود و تمیز قرائت را ندهد و ازهر وجوب قرائت ساقط
است و استحباب هم ندارد بلکه کراهت دارد هر چند نماز ماموم اخفاتی باشد بلکه قول بحرمت قرائت
خالی از قوت نیست چنانچه وجوب خاموش شدن ماموم و گوش دادن او قرائت امام را نیز خالی از قوت نیست
پس احوط آنستکه در این حال مشغول دعا و استعاذه از شیطان یا ذکر نشود مگر ذکر قلبی که منافات
با خاموش شدن نداشته باشد و اگر نشنود حتی همهمه را هر چند بسبب دوری یا بجهة کری یا مانع
دیگر باشد در این صورت نیز وجوب قرائت ساقط است ولکن استحباب قرائت خالی از قوت نیست
و بهتر آنستکه اگر بخواند بقصد جزئیت نخواند و اگر بعضی از حالات قرائت همهمه را بشنود و در
بعضی از حالات نشنود ترک کند قرائت را در حالتیکه میشنود و جایز است برای ماموم در دو وقتی
که همهمه را نیز نشنود اینکه مشغول بذکر و تسبیح و حمد و صلوات شود و اما در رکعت سیم و چهارم پس
ماموم مخیر است مابین حمد و سوره هر چند امام اختیار تسبیح یا قرائت نماید اگر نماز ماموم اخفاتی
باشد نماز امام جهری و همچنین اگر نماز ماموم جهری باشد و نماز امام اخفاتی ماموم تابع امام
نیست در جهر و اخفات نماز و جاهل باین مسئله نیز معذور است علی الاقوی هر چند احوط اعاده
نماز است اگر تابع امام نشد در جهر خواندن و اما اینکه وجوب اخفات ثابت باشد بقرائت حمد و سوره
بنحویکه و اما تسبیحات و اذکار پس وجوب اخفات در آنها ثابت نیست بلکه مستحب است اخفات در جمیع اقوال حتی در تکبیر
الاحرام مکروه است ماموم میکند در رکوع با امام میخواهد ملحق شود و امام برای او رکوع را طول دهد
مستحب است که تکبیرة الاحرام را بلند بگوید تا اینکه امام بفهمد که ماموم برکوع رسیده و زیاده
از حاجت منتظر نشود و همچنین اگر امام خطا نماید و غلط بخواند تا آنکه خطاء در افعال نماید
ماموم میتواند که باذکار نماز و یا بقرائت قرآن یا بخواندن امام متوجه تنبیه نماید باواز بلند چنانچه
مستحب است ... و اقوال امام نیز جایز است حمد بلند نمودن بعد از رفع از رکوع ... هر چند

التسبیح

کتاب الصلوة فی الجماعة

حاجت رفع نشود مکروه است بلند نمودن صدا زیاده بر قدر متعارف که بلند نمودن صدا زیاده بر قدر
متعارف بجهت حاجت ضرور ندارد و در قنوت هم بعضی از علما نیز فتوی داده اند که جایز است برای ماموم
صدا بلند نمودن و این قول ضعیف است هر چند ضرور ندارد اگر صدا بلند نماید در قنوت و لکن
کلام اینست که جهر در قنوت برای ماموم راجح است تا بنا بر فتوی علما رجحان جهل شیء بر ماموم مانده
آنکه اگر امام خطائی نماید باید که ماموین امام را تنبیه نمایند بعضی تنبیه ماموم را واجب دانسته اند
و قول بوجوب ضعیف است و لکن احوط است و اگر چنانچه تنبیه نکرده عمدا یا سهوا پس اگر خطا امام در غیر عو با فضلا
رکن بوده و محلش منقضی شده باقی باشد اگر چنانچه محل تنبیه از برای امام فوت شده و لکن از برای ماموم
محل تدارک آن غلط باقی باشد مثل اینکه امام حمد و سوره را غلط خوانده یا خلاف ترتیب خوانده و
ماموم تا وقت تنبیه کند امام رفت برکوع در این وقت ماموم خود صحیحا قرائت نماید بعد از آن با امام ملحق
شود هر چند اکتفا بقرائت امام حال آن فوت نیست بلکه هرگاه امام بعد از تکبیرة الاحرام ترک قرائت حمد و
سوره نماید متابعت کند امام را در رکوع چنانچه لازم نیست بر ماموم قصد انفراد یا قرائت حمد شود
تا ما نماید بعد از آن ملحق شود بلکه جایز است برای شخص که ابتدا اقتدا کند در رکوع با این امام
با علم ماموم که امام سهوا ترک قرائت حمد و سوره نموده چنانچه گذشت و اگر خطا امام در رکن باشد این وقت
بر ماموم لازم است بجا آورد آن رکن را صحیحا و اقتدا با امام بعد از آن صحیح نیست بجهت آنکه نماز
امام باطل شده و صحیح نیست و از جمله آنکه مستحب است که امام طول بدهد رکوع خود را بلکه ضعف
یعنی ضعف طول رکوع بوده بجهت انتظار کسانیکه تکبیر گفته اند و داخل در نماز شده اند هرگاه امام
بترسد که اگر طول ندهد رکوع را این ماموین برکعت نرسند بلکه این مستحبات ثابت است از برای ماموم بلکه
اراده دخول در نماز داشته باشد بلکه مقدار طول منوط است بمقداری که اطمینان حاصل شود
که ماموم با امام رسیده است و از جمله آنکه مستحب است که امام دعاها را مخصوص خود نکند بلکه بلفظ جمع
بخواند چنانچه مستحب است که امام برای هر نافله احرام کند و بجای دیگر رود و نافله کند چنانچه مستحب است
که صلوة امام در طول مناسب حال اضعف ماموین باشد چنانچه امام نباید که نماز بکشد [illegible]
میشود و سرعتش بکوشد بحدیکه نماز را از وقار بیندازد و بسیار نیز طول ندهد که باعث تنفر
یا اشکال ماموین شود چهارم آنکه مکروه است راه دادن اطفال و مجانین و صبیان بلکه غیر
اهل فضل را در صف اول و از جمله آنکه اگر ماموم داخل در نماز شده و لکن نداند که امام در دو
رکعت اول است تا قرائت را از او ساقط باشد بخواند یا آنکه در دو رکعت آخر است که ماموم باید

قوله

قرائت نمايد در اين وقت لازم است نفستان اكر ممكن نشد لازم است ماموم خواندن بعضى را نكم
خود نماز است پس بنا بر ظاهر شروع و لكن اكر فقيه [illegible] بخواند با اين معنى كه اكر در دو ركعت اول است
اين قرائت خوان باشد اكر در دو ركعت اخر است اين جزء صلوة باشد شايد بهتر باشد و اكر حمد را
خواند و معلوم شد كه در دو ركعت اول است ضرر ندارد و همچنين اكر در اثناى قرائت معلوم شود
كه در دو ركعت اول است قطع مى نمايد اكر در جائى كه ماموم بوده كه بخواند حمد و سوره را نخواند
سهوا تا انكه امام رفت بركوع پس ضرر ندارد و ملحق شود با امام در ركوع و اكر عمدا نخواند تا انكه
امام رفت بركوع و معلوم شد كه در دو ركعت اخر است معصيت نموده و بخواند و بعد از ان ملحق
شود با امام در هر جائى كه ممكن باشد لحوق تا انكه قصد فرادى نمايد هر چند بتواند لحوق با امام
در ركوع با ترك قرائت حمد و سوره عمدا بى خالى از قوه نيست بلى احوط اعاده نماز است در اين فرض
و اكر عمدا نخواند و معلوم شد كه در دو ركعت اول است بحسب ظاهر معصيت كرده و لكن اثر ضررى ندارد
بنماز پس هر چند احوط اعاده است شايد بهتر انكه مستحب است از براى شخصى كه بفرادى نماز كرده اعاده
نماز نمايد بجماعت و هم چنين مستحب است بر وجوب اكر جماعت ميسر شود بجهت انكه با امام اعاده كند يا ماموم
و اختصاص ندارد ان استحباب بر [illegible] بلكه در وقت [illegible] هر جا [illegible] اكر از براى ماموم و از براى
امام اعاده نماز بجماعت كرده اند نيز مستحب است تا يكبار ديكر براى طائفه ديكر خصوص اكر جماعت
مشتمل بر حضور فضيلت [illegible] زائده باشد نهايه بر يكبار اعاده نمودن خالى از اشكال نيست
و احوط ترك است هر چند جواز زياده تا هر جا خالى از قوه نيست و اكر دو نماز را مثل ظهر
و عصر يا مغرب و عشا را بفرادى نموده و در جماعت ادراك نموده كه يكى نماز اول را مشغول است
و ديكرى نماز دوم را [illegible] اعاده نمايد هر چند اشتراط [illegible] خالى از تامل نيست
بنا بر شرطيت اعاده هر دو يا اكر اعاده يكى كافى نيست بلكه جائز است اعاده نماز ثانى نمايد
اول بنا بر اشتغال ذمه [illegible] اعاده نماز اولى بلكه در دو صورت [illegible] مستحب
اعاده در خصوص نماز يوميه مثل نماز زلزله [illegible] با ادراك جماعت [illegible] منفرد ادا يا نماز قضا
بلكه نماز جماعت در همان نماز خارج وقت تا انكه ظاهر اخبار اعاده است قضا [illegible] هر كاه
دو نفر عدا از جماعت كردند بفرادى نموده و الله و بعد از ان پشيمان شده اند جايز است كه جماعت
نمايند با اين [illegible] كنار [illegible] باشد [illegible] هر حال جماعت مطلوب [illegible] همه [illegible] انكه
از ابتدا [illegible] كرده [illegible] نكنند از دست [illegible] شده از [illegible]

بحبس

کتاب الصلوة فی الجماعة

بجهت جمیع بعضی از جنب بیشتر بکوید خصوصا در صحرا و کسیکه فضیلت دینی داشته باشد بکسیکه از او
نا مثل از او نداشته باشد و کسیکه نابینا باشد بکسیکه بینا باشد و کسیکه حاضر باشد بکسی
که مسافر باشد و حکم صاحب مسجد یا خانه غیر صاحب مسجد و خانه و این منع از مسجد و لو بنماز
نماز دو رکعتی و لزوم بلکه بعضی ذکر کرده اند که مکروه است پیش نماز معزول باشد اگرچه عالم باشد
چنانچه مکروه است که حجام باشد اگرچه زاهد باشد یا دباغ باشد اگرچه عابد باشد و هم چنین
مکروه است که کور باشد یا فالج باشد یا برص یا جذام داشته باشد مگر آنکه امام جماعتی باشند
که در این علتها مثل او باشند و هیچ شبهه نیست که مستحب است برخاستن برای نماز نزد گفتن قد قامت الصلوة
و از برای امام مستحب است که آخر از همه مأمومین بایستد و مستحب است که صفها را کنند و فرجه را
نگذارند و مستحب است که صف اول را بر صف دوم و صف دوم را بر صف سیم و چهارم و بر نکنند بلکه مستحب است
که اگر کسی فرجه در صف پیش بیند آن فرجه را پر کند و در آنجا بایستد و هم چنین اهل صف که اهل صف
آن را داشته باشند و محتاج بیان کردن معروف باشد بلکه بدانند که انتهای که فرجه را
پر نکرده ایستاده اند احرام نبندند و مستحب است که اول صفها را راست کنند بر وجهی که دوشها
برابر هم باشند در وقت ایستادن و زانوها برابر هم باشند در وقت نشستن و بعضی گفته اند که بهترین
مأموم مکانی است که با امام نزدیک باشد و صف اول بهتر است از صف دوم و هم چنین تا صف
آخر مگر در نماز میت که صف آخر بهتر است از صف پیش تا صف اول و جانب راست بهتر است
است از جانب چپ به مقدار یک صف اول بهتر است از صف دوم و بعضی گفته اند که صف اول را
مخصوص اهل فضل قرار دهند یعنی کسانیکه صاحب علم یا عمل یا عقل یا ادب داشته باشند و
بجهت اجتماع این صفات چنانچه بهتر است که در صفوف بعد بحسب مراتب بهتر باشد
شود پس اهل فضل صف ثانی زیادتر از اهل صف ثالث قرار دهند اهل صف سیم و ایشان
از اهل صف دوم قرار دهند و هکذا و بهتر است که اهل صف اول هوشیار باشند که اگر
امام سهو و خطائی حاصل شود تنبیه نمایند امام را و اگر مأموم یک نفر باشد در پهلوی راست
امام بایستد و اگر زن یا خنثی باشد در پشت سر امام بایستد و اگر مأموم مرد باشد و زیاده
بر یک نفر باشد مستحب است که امام در وسط بدارند و در پشت سر امام بایستند مگر آنکه امام و
مأموم برهنه باشند پس پهلوی یکدیگر بنشینند و امام بقدر زانوهای خود را مقدم میکند
و عوض رکوع و سجود اشاره میکنند لیکن ایما برای سجود را مثل ایما برای رکوع قرار دهند

[illegible]

بلکه سر را در ایما برای سجود بیشتر پائین ببرد و اگر ماموم زن باشند پهلوی یکدیگر بایستند مکروه
شروع بنافله نمودن بعد از قد قامت الصلوة بلکه بعد از شروع باقامه نیز مکروه است و مکروه
که ماموم تنها بایستد و داخل در صف نشود هر چند تنها باشد و صف تنها نیز باشد مگر اینکه
در صف مکان خالی نباشد و اگر در این وقت خود را در جناح امام قرار دهد بهتر است و دور
نیست که در این وقت کراهت داشته باشد که کسی را طلب بکند و داخل در صف کند و اجابت او نیز
معلوم نیست که مستحب باشد مگر اینکه هم اهل آن صف برضای او و طیب نفس طلب بکنند **مقصد**
هشتم در نماز مسافر است بدانکه نماز مسافر قصر میشود بچند شرط اول آنکه سفر او بقدر مسافت
هشت فرسخ باشد در رفتن بتنهائی یا آمدن بتنهائی یا در رفتن و برگشتن هر دو که چهار فرسخ برود و
چهار فرسخ برگردد با اتصال سفر در یک روز یا یک شب یا یک شبانه روز که شب در اثنای آن نماند
بتفصیلیکه میاید انشاء الله تعالی و فرسخ سه میل است و میل چهار هزار ذراع است بذراع متوسط الخلقه
و هر ذراعی بیست و چهار انگشت میباشد پس فرسخ شرعی دوازده هزار ذراع میباشد و در کمتر از مسافت مزبوره
قصر نمیکنند اگر چه بقدر کمی باشد چنانچه در کمتر از چهار فرسخ قصر نیست هر چند مکرر آمد و شد
هشت فرسخ یا زیاده را طی نماید و همچنین اگر از چهار فرسخ یکدو میل کم باشد مسافت نیست و
قصر نمیکند نه در رفتن و نه در برگشتن مگر آنکه برگشتن هشت فرسخ باشد که در این وقت قصر
میکند در برگشتن نه در رفتن بلکه هرگاه چهار فرسخ کمتر برود و هشت فرسخ برگردد نیز [illegible] مسافت
نیست اگر چه در همان روز برگردد و اگر دو فرسخ برود براهی و شش فرسخ برگردد از راه دیگر
بخواند از ترکیب رفتن و برگشتن که کمتر از چهار فرسخ در رفتن بتنهائی یا برگشتن بتنهائی باشد
قصر نکند هر چند احوط جمع میباشد پس اگر سفر شروع [illegible] دو راه داشته باشد یکی دو فرسخ
و دیگری هشت فرسخ اگر از دو فرسخ رفت تمام میکند در رفتن اگر چه قصد عود از هشت
فرسخ داشته باشد و در برگشتن قصر نماید اگر از راه هشت فرسخ برود قصر میکند هر چند بقصد
کم کردن نماز از این راه برود و همچنین در برگشتن و ظن همینست اعتبار ندارد بلکه باید که یقین بمسافت نماید
تا قصر کند چه از او یکسان طی کند یا بیشتر بشرط آنکه از اسم مسافت بسبب طول دادن خارج
نباشد یا نشود مثل آنکه از جهت مشقت قطع طریق بسبب برف و باران یا سنگلاخ بودن آن یا
بسبب باد مخالف و بخواند طول بکشد تا آنکه مدتی که یک ساله هشت فرسخ را طی کند بجهت محض تفرج
بخواند هر چند با قصد سفر باشد یا آنکه مسافر از سفر رجوع کرده و نزدیک بوطن رسیده

ولکن

کتاب الصلوة فی السفر

ولکن علما در دهها و مزارع نزدیک به حد ترخص مدتی زیاد مکث بسیار نمایند بحیثیتی که از اسم مسافر
بودن خارج نشود بلکه از بعضی مشایخ ما ظاهر میشود که اگر شخصی در بلدی تا بمکانی تنها یا
تا عیال سالها بحسب تا بماند اگر چه سی ماه سال باشد مثل او آن بلد را ماوی و مقر خود قرار ندهد
نه بقصد توطن و ملکی نیز در آنجا نداشته باشد هر گاه از آن بلد سفر نماید آن سفر بکند تا
مکان تا آن بلد محتاج نیست در اتمام نماز بقصد اقامه یا ماندن سی روز نیز با وجه اینکه وقت
بودن آنجا برای مسافرت است و بر این شخص فرض دوم نبود مسافر صادق نیست پس تا آن باید تمام
نماید نه قصر هر چند قواطع سفر برای این شخص در فرض دوم نبود حاصل نشود بلکه میشود گفت
که ماندن باین مقدار در آن بلد باعث آن میشود که آن بلد وطن او مکانی ولو عرفا او شود یعنی
بلکه اگر شخصی در بلدی امکان قصد ماندن نماید ده روز بیشتر بقصد تحصیل علم یا تجارة یا امر
دیگر او نیز باید تمام نماید در اول ورود بآن بلد یا بعد از شش ماه یا بعد از چند روز با مقداری
که از اسم مسافر خارج شود هر چند قواطع دیگر فرض نشود بجهة آنکه قصد ماندن بسیار نیز لازمه
توطن میباشد با جهة اینکه این شخص در فرض مرقوم بقصد وقوع از اسم مسافر خارج میشود
هر چند بعضی از علما فتوی بقصر نماز در این دو فرض داده اند مگر اینکه قصد اقامه کند یا سی
روز متردد در آن بلد بماند که در این وقت تمام مینماید مطلقا و این قول ضعیف است هر چند که این هم
و مسافر بمعنی عرفی راجع است و مثل بالا رفتن بمناره و درخت و پائین رفتن بچاه و فرو رفتن در آب
بعنوان از سفر شرعی حساب نمیشود مثل بالا رفتن بر کوه و پائین آمدن از آن و هرچه اتفاق افتد اگر
کوه در خود بلد باشد و اما اگر در خارج بلد باشد بنا میشود که اسم سفر بالا رفتن باین حاصل
شود چنانچه اگر پائین رفتن بچاه و فرو رفتن به آب و یا بالا رفتن بمناره و کوه طریق مقصد واقع
شود قصد سفر را نمیکند و فرق نیست بحسب ظاهر در صدق سفر و عدم صدق آن بنا علو
بلند بودن مثل کوه و علو و مثل مناره و طی مسافت در دو و یا بیشتر در دو و قلّه نیز باعث صدق
سفر نمیشود هر چند مجاز از حد ترخص نماید چنانچه پیدا میشود که باعث صدق سفر میشود
و از بعضی اعاظم ظاهر میشود که هر گاه قطع مسافت بطور دایره یا دوائر یا بیشتر در دو و محلی که حد
ترخص آن بلد نماید باشد صدق سفر میکند و از بعضی از اجله مشایخ ما خلاف
آن ظاهر میشود و ظاهر آنست که مسافت دو دو بر که بطور دایره فرض شود بحیثیتی که اسم مسافر
آنست که قصد مرحله فرض شود لکن دور دور بلد باشد ظاهر اینست که و از آن اسم صدق

کتاب الصلوة

سفر نمیکند غالبا مثل سیر در خود بلد و دویم آنستکه قصد سفر بکند مثل اینکه راه بلد بجهتی
باشد بمرور از باب اکو هی که محیط ببلد باشد و این نیز چند قسمست اول آنستکه مقصد
در داخل دایره فرض شود که بجهت فرار از دشمن مثلا عود بمکان اول نماید و در این قسم لازم است قصر
باعتبار قطع تمام مسافت بر فرض نهانه باعتبار تلفیق و دویم آنستکه مقصد داخل دایره نباشد پس اگر
در سیر چهار فرسخ باشد و این فرض نیز لازم است قصر چه بعد از وصول بمقصد از باقی مسافت
برگردد یا از همان راهی که آمده برگردد مگر اینکه در صورت ثانیه مسافت تلفیقی حاصل شود
و در صورت اولی بغیر تلفیق خالی از قوت نیست باعتبار اصل عود نیز چنانچه سیم آنستکه مقصد
در کمتر از چهار فرسخ باشد پس هرگاه قصد عود از همان راهی که آمده است اراده تمام مینماید هرگاه
قصد عود از باقی مسافت نداشته باشد ظاهر اینستکه قصر باشد باعتبار قطع مسافت ذهابیه
بالتلفیق باعتبار قصد قطع مسافت فرسخ زائده علاوه بر مقصد که مجموع از چهار فرسخ میشود
در عود حقیقی هر چند احتمال تمام نیز میرود پس احوط جمع است چهارم آنستکه مقصد در
زیاده بر چهار فرسخ فرض شود پس اگر قصد عود از همان راهی که آمده دارد بی اشکال حکم او
قصر است و اگر قصد عود از باقی مسافت دایره دارد حکم آن مثل حکم فرض ثانی از قسم سیم است
واما فرض سیم در … مگر عرض خط محاذی مکان آن بلد باشد پس اگر مراد از بودن … آن
شده باشد که مسافت بکرویت حاصل شود و آن خط بنفسه کمتر از چهار فرسخ باشد پس … قصر نخواهد
شد هر چند بنحو مرفوع نباشد و اگر مراد از بودن مجرد قطع و سیر باشد خط مفروض نیز کمتر
از چهار فرسخ نباشد پس اگر آن خط در عرض بلد فرض شود علیحده قصر سفر ممنوع است
و همچنین ظاهر میشود از مسئله اشتباه اعلی الله مقامه که اگر شخصی سفر کند بسوی بلدی که بعد از
وصول بآن بلد ببلد دیگر … میکند اگر مجموع بقدر مسافت باشد هر چند بخط راست مسافت
حاصل نشود و این قول قوی نیست اگر از اول قصد سیر تمام آن بلاد داشته باشد و ثابت میشود
مسافت باختیار و بخبر دو عادل و بحکم حاکم شرع و بشیاع و باخبار صاحب بلد بر مسافت مثل
مالک … باستیجار … و بخبر عدل واحد ثابت نمیشود و همچنین بشهادت غیر عادل و زنان
و مرد و زن هر چند مظنه حاصل شود هر چند احوط جمع است و اگر دو شاهد عادل مثلا با
دو شاهد عادل دیگر معارضه کنند در اصل مسافت بودن و نبودن یا مسافت رسیدن یا نرسیدن
اقوی تمام واحوط جمع است و اگر در مسافت شک کند تمام مینماید و تحصیل هم لازم نیست هر چند

کتاب الصلوة فی السفر

نحوی احوط است با امکان و احوط از آن جمع است اگر شک از جهت تحقق مقدار مسافت موجب قصر
باشد و اگر شک از جهت جهل بحکم شرعی آن مسافر باشد را بنوعی محض و علم بحکم لازم است یا اجتهاد
یا تقلید مگر اینکه عمل باحتیاط نماید و اگر شک کند در مسافت شرعیه قصر نماید بعد از نماز معلوم
شود که مسافت نبوده لازم است که اعاده نماید در وقت و قضا نماید در خارج وقت بتمام و همچنین
اگر شک خود باقی بماند و اگر معلوم شود که مسافت بوده اعاده نماید بقصر را مگر در صورتیکه
ملتفت بقصر و اتمام هیچ وجه نبوده و اگر شک کند در مسافت شرعیه تمام نماید بعد از نماز معلوم
شود که مسافت نبوده یا شک خود باقی بماند اعاده لازم نیست و اگر معلوم شود که مسافت بوده احوط
اعاده بلکه قضا مثلاً بقصر هر چند قول بسقوط اعاده و قضا خالی از قوت نیست و اگر شک کند در
مسافت شروع بنماز نموده و در اثنای نماز معلوم شود که مسافت نبوده پس اگر قصد ظهر یا عصر مثلا
نموده و التفات بقصر و اتمام ننموده نماز او صحیح است و نماز را تمام نماید نه قصر و همچنین اگر ملتفت
بقصر و اتمام بوده و لکن قصد تمام نموده و اگر قصد قصر نموده احوط آنست که عدول کند از قصر
بتمام و اتمام این نماز نماید و اعاده نیز نماید تماما هر چند بطلان نماز و لزوم استیناف آن تماما و عدم
لزوم اتمام آن قوی است خصوص اگر قصد قصر از روی جهل یا غفلت نبوده بلکه عمدا و عالما
بوده که مبدا آنست که تکلیف او در این فرض تمام است و اگر در اثنای نماز معلوم شود که مسافت بوده
پس اگر قصد ظهر یا عصر نموده بدون التفات بقصر و اتمام نماز او صحیح است و نماز را تمام نماید قصرا
اگر داخل در رکوع رکعت ثالثه نشده باشد و اگر داخل در رکوع رکعت ثالثه شده باشد احوط اتمام
نماز است تماما و اعاده آنست قصرا و اگر قصد تمام نموده عدول کند بقصر اگر محل عدول باقی باشد
و اگر محل عدول باقی نباشد احوط اتمام و اعاده آنست قصرا و اگر قصد قصر نموده نماز را قصرا تمام
نماید و نماز او صحیح است اگر قصد قصر از روی جهل یا غفلت نبوده هر چند احوط اعاده آنست در این صورت
بلکه لزوم اعاده قوی است اگر نیت قصر را عمدا و عالما بوده که مبدا آنست که تکلیف او در این فرض
تمام و نیت تمام است بر فرض بعض فرض قصر تمام نیز بدل قصر و در این صلوة مسافر نیز همه باید فرع
بیان در نیت قصر و تمام و خود قصر و تمام و ابتدا مسافت از آخر قلعه و آخر خانها و آخر خیمها از بلاد
و دهات و جماعات و آخر خانه و آخر کاروانسرا بشرط آنکه از بنای دیگر جدا باشد آخر محله از بلاد بزرگ
است اگر محله بزرگ تر از شهرها منفصل بنا باشد و اگر نباشد از آخر محله این محله بزرگ است و اگر آن محله
بزرگ مشتمل بر محلات بنا شد بقدر مسافت و ابتداء آن از محله بقدر یومی این محله بزرگ باشد

کتاب الصلوة

از بلد متعارف بقدر بیرون رفتن محله باید بود ولکن ثانی اقوی است اگر در صحرا باشد یا جائی باشد
که بلد و جماعت نباشد ابتدای مسافت از مکانی است که از آن مکان سفر میباید و تمام نکته قاصد
مسافت باشد هر چند تبعیت باشد مثل زوجه و غلام و اسیر و خادم بلکه رفیق و اهل و صبیان اما اذا منهم
قصد مسافت نداشته باشند که اگر قصد مفارقت داشته باشند هر چند حرام باشد مثل زن
و عبید و اسیر [illegible] تمام میباید چنانچه اگر قصد متبوع اینها نشد تمام میباید بلکه شیخ استاد
[illegible] اهل الکلام اعلی الله مقامه شرط کرده است در قصر کردن تابع که علم بقصد متبوع داشته
باشد پس اگر تابع نداند قصد متبوع خود را تمام کند هر چند مسافت بسیاری قطع کند بنا بر این اگر
در اثنای مسافت معلوم شود از برای تابع قصد متبوع مسافت را در این وقت تابع قصر میکند اگر
بعد از علم تابع مقدار مسافت باقی باشد و الا تابع تمام میکند هر چند متبوع قصر کند [illegible]
[illegible] علم بقصد متبوع [illegible] قصر نمیشود الا اینکه قصر لازم باشد [illegible]
[illegible] حصول مسافت هر چند [illegible] ولکن عدم اشتراط علم بخصوص تابع [illegible]
[illegible] بودن قصد متبوع [illegible] مثل عدم اشتراط علم بمسافت در حق متبوع خالی از قوت نیست
پس هرگاه [illegible] که تابع [illegible] متبوع قصر میکند او نیز قصر میکند هر چند بعد از علم تابع باقی
مانده از مسافت [illegible] نباشد پس شرط نیست در قصر نمودن تابع علم بقصد متبوع در اول
سفر [illegible] فی الجمله کافی نیست [illegible] استبعاد باشد بلی اگر قصد متبوع را ابتدا
ولکن عازم [illegible] نباشد [illegible] مقید باشد [illegible] مفارقت
داشته باشد [illegible] قصد مسافت [illegible] لازم است که تمام نماید هر چند اکتفا بظن [illegible] عادة
خالی از قوت نیست بلکه از بعضی ظاهر میشود که شرط قصر نمودن تابع اطمینان تابع است ببقای متبوع
بر قصد مسافت پس اگر اطمینان نداشته باشد ببقای متبوع بر قصد مسافت هر چند اطمینان ظنی باشد قصر
نمیکند تابع هر چند [illegible] داشته باشد لازم نیست بر تابع که استعلام از متبوع نماید هر چند
احوط [illegible] لازم نیست بر متبوع که اخبار نماید هر چند تابع از او سؤال نماید و اکتفا بقول متبوع
در قصد مسافت و قصد اقامه [illegible] خالی از قوت نیست [illegible] هر چند بعضی گفته اند که اظهر عدم
اکتفا بقول [illegible] شرط [illegible] سفر [illegible] هر چند [illegible]
[illegible]
مسافت [illegible] تمام نماید اگر [illegible] ازینجا [illegible] رجوع

[illegible]

كتاب الصلوة

جایر یا او مجبر بر همه جهت قاصد نیستند پس قصد مسافت ندارند و اگر کسی تبع مالک کند هرگاه باز است مسافت
یا بطلب مدیونی که فرار کرده باشد یا بخواهد برود و قصد مسافت نداشته باشد اصلا الا اینکه مقصود
یافتن که چنین باشد خواه مقصود نزد مسافت حاصل شود یا نه نماز را تمام کند هرچند زیاده بر مسافت
برود بلی در برگشتن اگر هشت فرسخ باشد قصر میکند حتم میکند بعد از رفتن با چهار رفت
چهار برگشتن حتم میکند بعد از رفتن با برگشتن مثلا اگر با شخصی مسافر بود و شک کند که
آیا از مسافر بعد از مسافر خواهد بود قصر نماید چون قصد مسافر و اگر بداند که ... مسافت
خواهد نمود و همچنین ... فرسخ از راه طی نموده بعد معلوم شد که سه فرسخ دیگر باید برود و
برگردد حتم میکند سه فرسخ با قصد پنج فرسخ بی قصد هم چنین حتم میکند سه فرسخ رفتن
با هشت فرسخ برگشتن تا اینکه باعث شود حتم ... بود که در این سه فرسخ رفتن قصر نماید و همچنین
اگر مسافر شش فرسخ را با چهار فرسخ بی قصد رفت بعد از آن قصد نمود که دو فرسخ دیگر تا ... را
برود و از آنجا برگردد حتم میکند این دو فرسخ رفتن را با شش فرسخ برگشتن که هشت فرسخ شود پس نماز
را باید تمام نماید کافیست در لزوم قصر قصد مسافت واقعیه و شرط نیست ... قصر سفر شرعی
علم بمسافت شرعیه پس اگر سفر کند بسوی جایی که نداند بقدر مسافت است ... و لکن در
اثنای سفر معلوم شد که بقدر مسافت است قصر میکند بعد از علم اگر چه باقی بمقدار مسافت
شرعی نباشد ... که معلوم نشده باید نماز را تمام نماید و کافیست قصد مسافر
حد و ثان و عدم قصد خلاف پس صحیح ... نوم یا جنون یا اغما در اثنای مسافت ... اگر
سفر نائم یا مغمی علیه یا مجنون بوده و در اثنای سفر بیدار یا عاقل شده و یا بهوش آمده اعتبار
بقصد او از مسافت نماید بلکه بعد از زوال النوم و اغما و جنون اگر باقی بقدر مسافت باشد قصر نماید
و اگر بقدر مسافت نباشد تمام نماید مگر آنکه تابع باشند که در اینوقت قصد متبوع و ...
قصد آن کافیست و واجبست قصر هرچند باقی بقدر نباشد و جمع احوط است و ...
ممیز در سفر کافیست خصوص اگر عبادات صبی را شرعی بدانیم ولی حتی غیر ممیز ... قصد
او ... و بعد از تمیز یا بلوغ اگر ... قصد متبوع کافیست لا الحکم قصر و اتمام
تابع قصد خود میباشد هرچند ... حصول مسافت ... قصد ... یا
قصد شد و اگر قصد ... اگر بعد از شروع ... بعضی
مسافت باشد و بعضی کمتر ... باید تمام کند ... باشد

با مسافت تمام

کتاب الصلوة

بلکه کافیست در حصول قصد مسافت اراده سیر آن قدر بحسب عزم و نیت خود هرچند احتمال
بدهد که مانعی عارض شود هرچند آن مانع مظنون الحصول باشد مادامی که از عزم خود برنگشته
شده باشد و مادامی که مانع بالفعل موجود نشده باشد بلی اگر علم یا ظن بحصول مانع محتمل الوجود
شود و بجهت احتمال وجود مانع مردد شود در رفتن و برگشتن در این وقت قصد مسافت حاصل نیست
و ظاهر اینست که در موانع عادیه اعتباری نیست مثل موت و جنون بعدم اشتراط بنا باشد بلکه ظن بحدوث
این نوع مانع نیست پس بجز امکان کافیست مثل ظن بعدم اتمام نماز بموت و جنون که ضرری ندارد
پس با ظن بموت قصد سفر بلکه قصد اقامه نیز محقق میشود بخلاف قطع بموت که آن مانع حصول
قصد مسافت است با هر چند قصد تلفظی باشد که نفس آن را قصد مسافت بلی ظن بمردن با
احتمال مردن مانع قصد مسافت نمیشود سیم آنست که این قصد مستمر باشد تا آخر مسافت شرعیه پس
اگر عدول نماید در اثنای مسافت یا مردد شود بجهت توقع رفیق و مثل آن پس اگر بعد از تجاوز از حد
ترخص و قبل از بلوغ به چهار فرسخ باشد در این وقت تمام باید نماز را و روزه را بگیرد و همچنین
اگر قبل از تجاوز از حد ترخص باشد و اگر بعد از تجاوز از حد ترخص و بعد از بلوغ به چهار فرسخ
باشد در این وقت لازم است قصر و افطار مگر آنکه قاطع سفر حاصل شود با قامه ده روز یا بیرون در
ماندن و رفتن تا سی روز و بعد از آنکه تمام لازم است عمل قصر بیش از عدول یا تردید اعاده لازم
نیست و اگر دوباره عازم همان سفر یا سفر دیگر گردید به این چند قسم است اول آنست که سفر بعد
از عزم بنفسه بقدر مسافت شرعیه میشد بدون حاجت بانضمام مقدار یکه آمده در این وقت بی اشکال
قصر میکند دویم آنست که مسافت سفر بعد از عزم بقدر مسافت شرعیه بنفسه نباشد بلکه محتاج باشد
بملاحظه ضم بمقدار یکه آمده و این نیز چند قسم است اول آنست که برگردد با عدول از سفر پیش از
او مسافت را قطع نموده و این قسم اقوی آنست که حکم مسافت سابقه باطل میشود و این برگردد با عدول اول
سفر مثل اقامه بشود و لازم نیست حصول قصد مسافت جدیده بلکه اعتبار مسافت از
محل اول عدول میشود دویم آنست که دوباره عازم سفر شد پیش از آنکه مضی او بعد از عزم سفر تا محل اول
او مسافت باشد بنفسه یا بملاحظه ضم محل اول بقدر مسافت یا زیاده باشد باید قصر نماید نه تمام سیم
آنست که بعد از لزوم قصر شروع بسیر و قصد طی مسافت نماید چنانچه حد ترخص از محل اول معتبر است
از آن محل که تا عزم سفر نموده هرچند قطع مسافت شرعی نکرده باشد و تمام دویم آنست که اگر مسافت
را با عدول قطع نموده ولکن در حصول مسافت شرعیه حاجت بانضمام آن مقدار باشد در

سیم

کتاب الصلوة

ثم نیز اقوی قصر و احوط جمع است مادامی که حصول مسافت شرعیه محتاج باشد به ضمیمه این قصد رجوع
در این وقت اگر این قصد و عزم بر سفر تا مقصد از چهار فرسخ باشد نیز اقوی قصر و احوط
جمع است و اگر قبل از چهار فرسخ باشد اقوی تمام و احوط جمع است والله العالم و کافیست در
استمرار قصد سفر قصد مطلق سفر پس اگر در اثنای این سفر عدول نموده به سفر دیگر که مسافت
با او نیز حاصل شود ضرر ندارد در لزوم قصر چهارم از شرایط قصر اینست که در اول سفر
و ابتدای آن عازم باشد که قبل از بلوغ به حد مسافت شرعیه قواطع سفر را بجا نیاورد مثل اینکه
اقامه یا مرور به وطن ننماید پس اگر قاصد باشد که در اثنای مسافت قواطع سفر را بجا آورد مثل
اینکه اقامه یا مرور به وطن نماید پس قصر نمیکند اصلا مگر آنکه باقی بر این عزم نباشد پس اگر قبل
از مسافت قواطع نمود و بعد از آن قصد اقامه یا قصد مرور به وطن نماید یا آنکه مردد شود پیش از
این قصد باز دید تکلیف او قصر است و بعد از این تکلیف او تمام است مگر آنکه بعد از حد مسافت
سفر او قطع نشود به یکی از قواطع سفر و الا تکلیف او بعد از حصول قواطع سفر قصر نخواهد بود
و بعد از قطع سفر به اقامه عشره یا ماندن تا سی روز مرددا یا مرور به وطن هر چند وطن متعدد فرض
شود قصر کردن محتاج است به قصد مسافت هشت فرسخ تازه و کفایت نمیکند ضم نمودن باقی
مانده از مسافت اولیه که گذشت پس اگر سفر با اوطان متعدده نماید در ما بین وطن یا وطن دیگر هشت
فرسخ باشد قصر متعین است در ذهاب و ایاب نیز در خود وطن و اگر کمتر از هشت فرسخ باشد
تمام متعین است مطلقا چه در ذهاب و چه در ایاب چه قصد ضم نمیکند چهار فرسخ رفتن از این
وطن را به چهار فرسخ که عود میکند از وطن دیگر مثلا به وطن اول بلی اگر از وطن این قصد کند که
اگر کمتر از هشت فرسخ است تمام میماید مکرر دو جا یکی یک چهار فرسخ باشد قصد رجوع
نیز داشته باشد بدانکه سفر به چند چیز قطع میشود شرعا اول مرور کردن مسافر به وطن خود و مراد
به وطن مکانیست که شخص او را به قبیل استمرار مقر و محل سکنای خود قرار بدهد و عدول از آن
قصد نکرده باشد به شرط آنکه زمانی در آن بماند که صدق عرفی نیز داشته باشد و احوط از آن
اشتراط ماندن تا شش ماه است هر چند حصول توطن به مجرد عزم بر ماندن علی الدوام خالی از
قوت نیست و کافیست در وطن بودن محلی و بلدی بودن آن محل و بلد محل توطن پدر و مادر بعد
از آنکه در آن بلد مانده باشد و اعراض از وطن پدر و مادر نکرده باشد و مجرد ماندن در بلدی به جهت
تحصیل علم یا تجارت بدون ماندن به قصد دائمی توطن نیست پس وطن مثل سفر نیست و اضطراری نیز

بیان بعض احکام الجمعه

کتاب الصلوة

می‌شود و بعضی که منزل ندارند مثل اهل بادیه خانهای ایشان است که اگر با خانه و با اهل و عیال بقصد نود
جائی روند هر چند از مسافت شرعی بیرون نماز را تمام قصر می‌کنند و اگر بی خانه‌ها سفر کنند یا بی
اهل و عیال باشد مسافر بوده‌اند و قصر می‌شود پس اگر بجهت تحصیل گندم و جو یا بجهت آب
و علف چهار پایان خانه جائی روند که بقصد مسافت باشد مسافر است مثل سفر بجهت حج و زیارت و
مثل آن و اگر بیابانی که از اهل بادیه بودند اعراض کنند خانهای ایشان نیز از وطن بودن خارج می‌شود
چنانچه اگر بلد را هجرت کنند حکم بلد وطن بر آن نیست مادامی که بر این وصف باشند و بعضی گفته‌اند
که وطن بادیه بودن ایشان میباشد اگر از کسانی باشند که کوچ میکنند از مکانی بمکانی و مکانی
خاص ایشان میباشد اگر از اهل جبل باشند و اگر وطن اعراب هر مکانی باشد که آب و علف
باشد یا ملک متعارف ایشان از برای عراق یا حجاز مثل اهل [illegible] که دنیای متعارف ایشان وطن
ایشان [illegible] مخصوص بودن خوانند [illegible] باشد اقتضا نمیکند وطن چنانچه منعا
در صیف و شتا [illegible] باشد هر چند اقوی جواز نمیکند وطن زیاده بر دو محل
از دو [illegible] وطن است و اگر قصد وطن با اهل و عیال زمان بسیار
بماند که از اهل آن بلد محسوب شود و بعضی گفته‌اند که وطن اول نیز وطن اول زائل میشود و عرفا
این را حکم شده اگر [illegible] که از بعضی ظاهر میشود که بسیار مانده‌اند و مکان تنهائی یا با اهل
و عیال بدون قصد دوام نیز بمنزله وطن محسوب میشود و از سفر بودن خارج میشود چنانچه گذشت
و این هر دو محل تامل است بلی اگر شک در صدق وطن نماید بنا را بر عدم گذارد چنانچه اگر شک
در خروج از وطن نماید بنا را بر عدم خروج گذارد و محصل کلام در وطن اینست که شرط صدق
وطن حقیقی [illegible] چیز است اول بودن [illegible] بلد پس [illegible] از نزول [illegible] آن بلد وطن حساب
نمی‌شود لکن محتاج است بود و دوران بلد و [illegible] بقصد ماندن علی الدوام [illegible] اعوام باشد
پس [illegible] بلد بدون قصد دوام کافی نیست هر چند طول بکشد ماندن در آن بلد مثل [illegible]
[illegible] در بلد [illegible] و قصد وطن [illegible] است اگر این قصد بر سبیل جزم باشد بدون تردید
انکه [illegible] باشد بر این جزم که عزم بر خلاف نکند [illegible] عارض نشود [illegible] بودن قصد توطن
در یک مکان و یک بلد یا دو بلد و دو مکان نه زیاده و عدم اشتراط این شرط [illegible] ششم
انکه [illegible] دو مکان ایشان مساوی هم یا قریب بهم باشند [illegible] فاحش نباشد
باشد چنانچه بعضی تصریح کرده‌اند هفتم انکه تنهائی یا با اهل و عیال در مکان [illegible]

دیگر

کتاب الصلوة

و بکر بسیار نماند بنحوی که از اهل آن بلد محسوب شود هم تمام بکند مانند کسی که زن در بلد دیگر بگیرد بلکه بقدر شش ماه
باشد چنانچه بعضی ذکر کرده اند یا ایام حیات چنانچه بعضی ذکر کرده اند و لکن شک که مجرد قصد
قلبی جزم بودن ماندن بر سبیل دوام کافی نیست هرچند امکان آن بلد معین باشد پس مکان غیر معین
و بلد غیر معین وطن نخواهد شد هر چند امکان و آن بلد از حد الخارج نشده باشد
اگر ... وسیع باشد محله از آن و موضعی از آن که محل سکنای او باشد وطن نخواهد
بود بلکه همان بلد که بعد از خروج از آن بلد قطع سفر نشود پس وطن بودن مثل آن بلد و صدق
همان بلد نخواهد شد بلکه امکان نیست که عرفا از او مسکن و مقر و ماوی خود قرار داده باشد مانند
بعضی مثل بیوت در بیابان نشین وطن ایشان هم بیوت هم نخواهد بود که قطع سفر ظاهرا بود و غیر
حاصل شود بخلاف بلد معین که همان وطن حساب میشود این بود وطن و محل سکنای عرفی
اعتبار و در این وطن و بودن ملک هم شرط نیست و اما وطن اضطراری مثل بلد ... مادر و زوج و
غیر آن بدون قصد اعراض پس آن نیز واضح است مالکیت در این شرط نیست و اما وطن شرعی
پس آن است که شارع حکم وطن اصلی را بر او جاری نموده شرعا و در وطن عرفی و وطن شرعی ...
حاصل است و لکن وطن شرعی گاهی حاصل میشود که وطن عرفی حاصل نشده و آن نوعی است که آن
وطن عرفی عدول نماید بشرط آنکه بعد از عدول در آنجا ملکی داشته باشد بشرط آنکه ملک خالص
باشد نه مثل وقف و بشرط آنکه ملک ملک عین باشد نه منفعت و بشرط آنکه عین قابل سکنی
باشد نه مثل درخت و مزرعه و بشرط آنکه ملک در محله و آن بلد باشد نه در خارج آن حدود و
بشرط آنکه ملک او بدیگری منتقل نکرده باشد و بشرط آنکه در ملک استیطان شش ماه قصد ماند
باشد نه شش ماه اتفاقی پس شش ماه بی قصد اثر ندارد و هم چنین شش ماه با قصد لکن بقصد
وطن نیز اثر ندارد و بشرط آنکه این شش ماه در ملک خود سکنی داشته باشد نه غیر ملک خود و
بشرط آنکه شش ماه متصل باشد نه متفرق علی الاحوط حتی آنکه در این شش ماه چهار ... سفر نکند
نه چهار فرسخ که برود و برگردد و نه هشت فرسخ بلکه بعضی گفته اند که ... نیز ... مگر
بعنوان ... جهت ... که بحوالی آنجا برود و نخواهد که شش ماه دیگر متوالی هم بعد از این در
آنجا بماند هر چند این شش ماه اول متصل نباشد پس گفته که این بود وطن شرعی حاصل است
و چون مسئله وطن و حکم وطن منقح نیست جهت اختلاف اخبار و اقوال الاحتیاط کردن بجمع
میان قصر و اتمام در هر جائی که شبهه است ... اولی است در شش ماه متفرق و ملک غیر

عه وطن

کتاب الصلوة

خلاف مثل وقف خاص یا عام و ملک غیر عین حتی مثل اجاره و عاریه و ملک غیر قابل سکنی مثل مزرعه
و ملک شجر کاشتن بعضا یا ملک صغیر یا ملک غیر و ملک در غیر حدود بلد خارج از حد ترخص
یا داخل آن و شش ماه بقصد توطن بقصد استیطان و ملک بلد و شش ماه احتیاطا بجمع کردن مطلقا و لست
و ظاهر این است که شرط نیست در قاطع بودن وطن اینکه وطن مباح باشد پس اگر جابر او وطن نموده
بقصد معصیت مثل اینکه قصد حاکم بودن در آن بلد داشته باشد ضرری ندارد به توطن و هر
چند مشتمل بسفر باشد چنانچه شرط نیست در قصد اقامه مباح بودن آن پس اگر قصد اقامه نموده
برای امر حرام نیز تمام میباید و سیم قصد اقامه ده روز یا زیاده در مکانی یا بلدی که آن نیز از قواطع
سفر میباشد بچند شرط اول آنکه در مکان معین یا بلد معین باشد پس قصد اقامه در مکان
غیر معین مثل شهر غیر معین از بلاد اقلیم و قریه از قرای بلوک و موضع غیر معین از دریا
و صحرا و بیابانها صحیح نیست دوم آنکه در یک مکان و یک بلد باشد مثل دو طرف حله و بغداد
و جود کربلا مثل الا توی نه اقامه در دو مکان یا دو بلد یا بیشتر مثل بغداد و کاظمین و طهران
و شاه زاده عبد العظیم و نجف اشرف و مسجد کوفه یا شهر و ده یا دهات سیم آنکه آن بلد یا آن
مکان از حد عند العارف بیرون نباشد مثل بلاد بسیار بزرگ و بیابان اینها و سبع دریای و
بیوت اعراب که از کثرت خارج از متعارف باشد قصد اقامه صحیح نیست چهارم آنکه در اول اقامه
قصد خروج از دروازه آن بلد نداشته باشد چنانچه از بعضی ظاهر میشود یا از حد ترخص آن
بلد نداشته باشد چنانچه از بعضی دیگر ظاهر میشود یا آنکه قصد خروج به بلد دیگر که کمتر از چهار
فرسخ باشد نداشته باشد لکن بعید نیست که طول مدت طول داشته باشد که معنی بقصد
اقامه ده روز در مکان اول باشد چنانچه از بعضی دیگر ظاهر میشود و احوط عمل بقول اول میباشد
هر چند اولی اکتفا بقول ثالث بلکه رابع میباشد و بلد یکه بسیار بزرگ باشد محلات متصله یا
منفصله داشته باشد قصد اقامه در مجموع آن بلد یا مجموع آن محلها ممکن نیست قصد اقامه در یک
محله از آن میباید پنجم آنکه ده روز تمام باشد نه کمتر پس کمتر از ده روز اقامه حاصل نشود هر
چند بنصف روز باشد ششم آنکه ابتدای ده روز بنحو تلفیق نباشد که ضم نماید ملفق از روز ورود تا
روز خروج تا آنکه ده روز تمام شود علی الاحوط هر چند کفایت تلفیق خالی از قوت نیست هفتم
آنکه این ده روز متوالی و پی در پی باشند نه متفرق هشتم آنکه عزم و جزم بماندن ده روز
یا بودن نه ده روز یا ترددی کافی نیست در قصد اقامه و حکم جواتست یقین بماندن در مکانی

کتاب الصلوة

تا ده روز بلکه اگر معلق باشد خروج از بلد سفر بصحبت گرفتن جا چنانکه عادت بر اینکه بیش از ده
روز صورت نمیگیرد و همچنین اگر محبوس باشد در ماندن ده روز که او را حبس کنند یا او را منع
کنند از خروج که این نیز در حکم جزم بر اقامه است چنانچه در حکم نیز در باشد اگر قصد اقامه را معلق کند
یا اینکه اگر فلان امر صورت بگیرد ده روز خواهم ماند مثل اینکه بگوید اگر فلان کس را ببینم
اقامه خواهم کرد و هنوز آن امر صورت نگرفته و آن شخص را ندیده باشد بلی اگر آن امر صورت گرفته
و آن شخص را دیده باشد فی الحال بر عزم باشد تمام میبایست چنانچه صحیح نیست اقامه در پیش صحرا
نشینان مگر با اطمینان به بقای ایشان در آن مکان یا با عزم بر بقاء در آن مکان هر چند ایشان کوچ کنند
بلکه بعضی در قصد اقامه تابع اطمینان به بقا ممنوع را نیز شرط دانسته اند چنانچه گذشت و همچنین
اگر در عشره آخر ماه مثل بیست و ششم وارد بلدی شود و اراده ماندن تا شب ششم ماه را داشته باشد
و لکن نداند که این ماه تمام است یا ناقص قصد اقامه نخواهد بود بلی کفایت میکند قصد ده روز بحسب
واقع هر چند بعنوان دیگر باشد و تفصیل ندانند یا آنکه اعتقاد خلاف نماید مثل اینکه روز جمعه
وارد شده و قصد نموده باشد که در روز شنبه هفته دوم خارج شود یا آنکه بعد از عاشورا یا عرفه
خارج شود و از روز ورود تا عرفه و عاشورا مثلا ده روز خواهد بود هر چند نداند یا آنکه
اعتقاد خلاف کند اقامه قاطعه محقق خواهد بود و نماز را تمام کند چنانچه اگر قصد اقامه از جمعه
تا جمعه دیگر نماید اعتقاد کند که این ده روز است قصد اقامه نخواهد بود بلکه اگر تابع اعتقاد کند
که متبوع قصد اقامه نکرده فلهذا او نیز قصد اقامه ننموده و بعد معلوم شد که قصد اقامه نموده
مدار بر واقع بودن حال از قوه نیت یا قصد بعینه و عدم تخلف هر چند ظاهر بعضی اینست که بنا
بر معتقد میباشد نه واقع و همچنین اگر یوم جمعه قصد اقامه نموده و اعتقاد کرده که ده روز
است و اتمام نموده و بعد ظاهر شد که ناقص بوده یا اینکه اعتقاد کرده که مقصد او کمتر از ده
روز میباشد و بمقتضای اعتقاد خود عمل نموده و بعد ظاهر شده که کمتر از ده روز نبوده یا قصر
کرده بمقتضای اعتقاد صحیح است چنانچه بعضی گفته اند [illegible] بلکه [illegible] عزم [illegible]
که اگر عزم بر ده روز [illegible] بعد از آنکه [illegible] روز [illegible] باشد کفایت میکند و [illegible]
اقامه علم یا اینکه در اثنای اقامه مسقط تکلیف عارض خواهد شد از قبیل جنون یا اغماء یا حیض
یا ضرورت [illegible] اقامه علم [illegible] در اثنای اقامه علم داشته باشد یا اینکه [illegible]
[illegible] شرط [illegible] قصد اقامه [illegible] بر [illegible] وقوع آن [illegible] اگر [illegible]

کتاب الصلوة

بدهد که اگر حادثه رخ بدهد اقامه نخواهد کرد یا اگر صدیق اینجا یا جای طاعون باو بنوشید
که اقامه ممکن یا برگردد خواهد برگشت ضرور بقصد اقامه بحسب عزم خویش ندارد بلی اگر بعد از اتفاق
با شتغال بی احتمالات مردد شود ضرور با قامه ندارد هم اینکه بدا اقامه ده روز قصد اقامه شبهات
متوسطه وانیز لازم شمرده باشد چون شبهات وسط باشد و اقامه شدید ابلی ضرور ندارد عدم قصد شب
اول و عدم قصد شب یازدهم که این دو شب از اقامه خارج است یازدهم اینکه عزم یا یقین بوده یا قامه
عشره باقی باشد پس اگر مردد شود در ماندن ده روز یا یقین بماندن از او زایل شود قصر
میکند بلی اگر یک نماز را بعد از قصد اقامه بدون غفلت از اقامه و بدون شرافت مکان مثل مواضع
تخییر تمام و بعد از آن عدول از آن قصد نموده تمام ادا میکرد با همکان است تمام میکند بلکه روزه
را هم میگیرد و اما اگر با غفلت از اقامه باشد یا اینکه بجهت شرافت مکان خصوص اگر با غفلت از اقامه
باشد پس اقوی قصر است و احوط جمع است و تمام شد قریب به پیش از قصد رجوع حاصل میشود
بفراغ از سلام واجب هرچند خارج از سلام مستحب نشده باشد بلکه اقوی است که اگر قبل از نماز
احتیاط یا تدارک جزء منسی یا سجده سهو رجوع نماید از قصد اقامه رجوع بعد از فریضه تامه
حساب میشود بلی اگر قبل از قضاء رکعت منسیه حتی کنند و اما قضاء فریضه حضر چهار رکعتی
و خروج وقت نماز پیش از پشیمان شدن از قصد اقامه یا ترک نماز در وقت از جهت معصیت یا از جهت
دیگر و هم چنین اتیان نوافل و روزه بعد از قصد اقامه یا روزه گرفتن پس با عث تمام نمیشود و ملحق
بتمام کردن نماز نیستند بلکه روزه اش نیز فاسد است هرچند بعد از ظهر پشیمان شود بلی
اگر پیش از رجوع از قصد روزه را تمام کند روزه اش صحیح است هرچند ایام متعدده باشد و هر
هیچ نماز نکرده باشد بلکه اگر فوت شد در حال عزم بر اقامه نماز او بر وجهی که نماز قضاء آن لازم
باشد و جوب تمام مستقر شده باشد لکن قضاء بر وجه تمام نکرده عدول نموده از قصد اقامه
این نیز باعث تمام نمیشود بلکه هرگاه بعد از اقامه حایض یا مجنون شده و از وقت به اندازه مقدار
ادای واجب بنحو تمام نموده و لکن ادا ننموده و جواز ادا بتمام بمنزله ادا بتمام نخواهد بود پس استقرار
وجوب تمام بمنزله ادا تمام نیست بلی اگر قضاء تمام لازم شد بر او و قضاء هم نمود و این نیز تمام نموده
و بعد از آن عدول نموده این وقت نماز تمام شاید که باعث اتمام شود هرچند اینهم نیز باعث
اتمام نمیشود علی الاقوی بلکه اگر داخل در رکعت سیم شد یا اینکه رکوع رکعت سیم را نیز نموده
که عدول از قصد اقامه نموده در این وقت نیز نماز باطل است اگر داخل در رکعت ثالثه شده

کتاب الصلوة

و بعد از آن یا بین نماز را قصر اعاده نماید بلی احوط اتمام نماز است بلکه احوط جمع است تا آنکه
قصد اقامه جدیده نماید تا اینکه تمام نماید و اگر در رکوع ثالث داخل نشده این قیام را بشکند
و قصر اتمام کند هر چند احتیاط سابق را در این فرض نیز ترک نکند و اگر مقیم بعد از نیت اقامه
و اداء یک نماز تمام یا قبل از اداء در اثناء عشره یا بعد از عشره از محل اقامه بیرون رود بمکانی
از توابع آن محل که قصد اقامه ندارد و اگر بیرون رود از محل اقامه بقصد طی مسافت شرعیه قصر نماید
بعد از خروج از حد ترخص علی الاحوط یا بمجرد خروج هر چند پیش از رسیدن بمقصد نمازی بکند
نماید و هر چند بعد از خروج رجوع ببلد اقامه نماید مادامیکه اقامه جدیده ننماید پس تمام میکند
بعد از نیت اقامه و قصر میکند قبل از نیت اقامه پس مادامیکه بر نیت سفر باقیست قصر میکند
مطلقا حتی در محل اقامه هر چند باد او را برگرداند یا بجهة فراموشی حاجتی یا بجهة شغلی بمحل اقامه برگردد
و رجوع بمحل اقامه مثل رجوع بوطن نیست که بمجرد مرور بر او قطع سفر حاصل شود و اگر بعد از قصد
سفر و بعد از خروج از محل اقامه بقصد سفر یا قبل از آن مردد شود در قصد سفر و یا در قصد اقامه
جدید نزد قبل از رجوع بمحل اقامه باشد یا بعد از آن قصر میکند اگر اقامه اش بیکنماز تمام لازم
نشده باشد و تمام میکند اگر اقامه اش بیکنماز تمام لازم شده باشد و اگر بیرون رود بمکانیکه
از توابع نیست و بقدر مسافت نیز نیست مثل نجف اشرف و مسجد کوفه و کاظمین و بغداد و طهران
و شاه زاده عبد العظیم و امثال آن پس اگر قاصد عود و اقامه دیگر باشد خواه در محل اقامه اول یا
یا غیر آن تمام میکند نماز را در رفتن و در مقصد و در برگشتن و محل اقامه و اگر عازم بر عود بمحل
اقامه نباشد و عازم باقامه در آن مکان هم نباشد بلکه مقصودش این است که چند روزی در آن مکان بماند
و از آنجا بوطن خود یا جای دیگر برود قصر میکند بشرط آنکه تا وطن یا مقصد بقدر مسافت باشد
بشرط اینکه در حین خروج از بلد اقامه قاصد قدر مسافت شده باشد و اما اگر در حین خروج
قاصد قدر مسافت نبوده یا مردد بوده یا عازم بعدم سفر بوده هر چند مردد بوده در رجوع بمحل
اقامه باید بقاء بمکان خارج از اقامه تمام میکند اگر بعد از لزوم از اقامه باشد و اگر قاصد عود
بمحل اقامه باشد و عازم اقامه دیگر نباشد یا آنکه مردد باشد در عود و اقامه یا غافل باشد
از عود و اقامه در رفتن و مقصد تمام میکند و همچنین در عود و محل اقامه تمام میکند نه قصر
اگر بعد از لزوم اقامه باشد اگر احوط جمع است خصوص اگر تردد در رفتن از محل اقامه یا بمحل اقامه
نماید و اگر کسی در اثناء نماز شکسته نیت قصر بقصد اقامه نموده بعد از سلام واجب است نماز

قصر صحیح است هر چند بعد از آن باید تمام نماید اگر در اثنای نماز عزم بر اقامه نماید تمام میکند
اگر نیت قصر نماید به قصد اقامه و هر گاه رجوع کند در اثنای همین نماز از قصد اقامه و ممکن باشد عود
بقصر قصر نماید اگر ممکن نباشد عود بقصر احوط اتمام نماز و اعاده آن نماز است قصرا و اگر قصد
اقامه عشره نماید داخل در نماز شود و در اثنای آن قصد سفر کند پیش از دخول در قیام رکعت سیم
قصر میکند و همچنین اگر شروع بقیام نموده و لکن قیام را اتمام ننموده بلکه اگر قیام را اتمام نموده
و لکن داخل در رکوع رکعت ثالثه نشده هدم قیام میکند و نماز را قصرا تمام میکند هر چند احوط
اعاده نماز است در فرض اخیر بجهت احتمال مبطل بودن زیادتی واجب غیر رکنی چنین در این فرض
و اما اگر بعد از دخول در رکوع رکعت ثالثه قبل از سلام واجب قصد سفر نماید نماز را تمام نکند
بلکه آن نماز باطل است و اکتفا بآن نکند هر چند احتیاطا بتمام نماز و اعاده نماز قصرا اولی است
و جایز نیست از برای مقیم پیش از رجوع از قصد قصر کردن و افطار نمودن و اگر قصر نمود عمدا یا
جهلا باطل است و اگر قبل از اعاده رجوع از قصد اقامه نماید یا مردد شود اعاده نماید قصرا
و اگر نسیانا قصر نموده و بعد از خروج وقت متذکر شده قضا نماید قصرا اگر رجوع نماید از
قصد اقامه و قضا نماید تماما اگر هنوز رجوع از قصد اقامه ننموده و اگر قبل از خروج وقت
متذکر شده پس اگر منافی سهوی و عمدی بعمل آمده نماز باطل است و اگر منافی بعمل نیامده اصلا یا
منافی عمدی بعمل آمده مثل تکلم نه منافی سهوی و سهوی مثل حدث در این وقت حکم او حکم کسی است که سهوا
سلام در غیر محل داده پس آن نماز را تمام میکند و سجده سهو بعمل میآورد و هر گاه بعد از سلام
سهوی رجوع از قصد اقامه نموده تمام میکند نماز را و لکن سلام را اعاده نماید و سجده سهو نماید
و هر گاه قبل از رجوع متذکر شد که سهوا قصد قصر نموده و تذکر او قبل از تسلیم باشد تمام
کند و قصد قصر ضرر ندارد و هر گاه بعد از فراغ از نماز و بعد از رجوع از قصد اقامه شک نماید
که آیا بعد از آنکه از او فارغ شده قصر کرده یا تمام بنا را بر خیر بگذارد و هر گاه رجوع از قصد
اقامه نموده و لکن نمیداند که پیش از رجوع نماز کرده یا نه پس اگر وقت باقی است بنا را بر نکردن بگذارد
و قصر نماید و اگر بعد از خروج از وقت است بنا را بگذارد بر عدم اعتنا بشک در وقوع نماز که نماز را
تمام نموده هر چند بعضی از سادات مشایخ ما فتوی داده که بنا را بر نماز تمام بگذارد مطلقا اینکه مسافر
شود و آن خالی از وجه نیست و اگر در آخر وقت بمقدار یک رکعت را درک نموده و قصد اقامه نموده
نماز را تمام نماید و اگر بمقدار یک رکعت را درک ننموده و قصد اقامه نموده قضای آن نماز را قصر

نماید

نماید و بعد از آن تمام نماید ظاهر اینستکه لزوم اقامه در حق تابع مثل لزوم اقامه در حق متبوع مثبتاً
که محتاج است بیکماه از تمام در حق تابع هرچند احتمال میرود حکم بکفایت لزوم اقامه در حق تابع بیکماه
تمام متبوع هرچند هنوز تابع نمازتمام نکرده باشد سیم از قواطع سفر اینستکه کسی در مکانی
مثل بیابان یا دریا یا بلدی سی روز یا زیاده سر برد در حالتیکه قصد اقامه نکرده باشد چه بدد
تمام این مدت متردد باشد در رفتن و ماندن یا اینکه عزم سفر داشته باشد و اتفاق نیفتد
که بسفر رود و چه تردد در تشخیص زمان مفارقت از محل داشته باشد یا انکه تردد در اصل ابطال
سفر و رجوع بوطن یا محل دیگر باشد که در اینجا اثناء سفر نموده که در این وقت گذشتن سی
روز با این حال باعث وجوب تمام میشود هرچند بقدر یکنماز بماند و هرچند تردد بسبب عقبات
بوجود یا عدم چیزی باشد که خطا در آن کرده باشد تردد متبوع باعث تردد تابع مثل عزم بر
مسافرت متبوع مثبتاً بلکه عاقل که ناوی عشره نباشد مجنون و صبی را نیز ملحق نمیبرند که کرده اند
و مدار بر شهر عددی مثلاً که سی روز است نه شهر هلالی هرچند در اول شهر وارد شود علی
الاقوی و ظاهر اینستکه این قاطع در اشتراط وحدت مکان و عدم خروج از بلد و بین سی روز
و ضم روز ناتمام بروز دیگر تا تمام شود خروج شب اول و شب اخر و بحوان از شرایط و احکام حکم
اقامه از خود بلد و هم چنین قاطعه مثلاً پس اگر خارج شود از خود بلد و هم چنین از توابع بلد بمحله
دیگر مثل بکه نکونید عرفاً در آن بلد نیست قطع سفرش نمیشود بلکه علاوه بر اشتراط مرور قطع
است قطع سفر باین قاطع بچند چیز اول انکه این تردد بعد از بلوغ مسافت باشد پس قبل از بلوغ بحد
مسافت اگر مردد شود هرچند باقی مسافت را تا سی روز مردد واقع نماید باید نماز را تمام بخواند
هرچند از محل خارج شده باشد دوم انکه قصد اقامه عشره در این ماه نکرده باشد سیم انکه
تردد او بعد از بلوغ مسافت در حال سیر و سفر نباشد بلکه در حال وقوف در بلد واحد یا مکان
واحد باشد پس اگر در حال سیر باشد یا انکه خارج شود بمکانی دیگر هرچند کمتر از مسافت باشد
و هرچند رجوع نماید در اثنای روز یا غیره تمام نمیشود و اگر شک کند که سی روز منقضی شده
یا نه بنا بر عدم انقضا بگذارد چنانچه اگر شک کند که این ماه تمام است یا نه بنا را بر تمام بودن
بگذارد و هرگاه بنا را بر تمام بودن ماه یا تمام شدن سی روز بگذارد یا انکه بنا را بر عدم تمام
و عدم انقضا بگذارد و خلافش ظاهر شود حکمش انستکه اگر بعمل آورده چهارم از قواطع
سفر اینستکه در اثنای سفر قصد معصیت نماید چنانچه بعضی گفته اند و سابقاً گذشت هفتم

کتاب الصلوة فی السفر

از شرایط قصر آنست که اصل سفر و غایت سفر مباح باشد نه حرام و معصیت یا شد هر چند این سفر
یا الثانیه واجب یا مستحب یا واجب یا مباح صرف باشد پس اگر معصیت و حرام باشد مرخص در قصر نماز
و افطار روزه نیست بدانکه سفر معصیت بر چند قسم است اول آنکه نفس سفر شرعا معصیت باشد
مثل اینکه اجیر خاص یا زوجه یا عبد سفر کنند بدون اذن مستاجر یا شوهر یا مولا بلکه مشهور گفته‌اند
که سفر عبد و زوجه در این فرض از جهت قصد عدم اطاعت است فی نفسه بلکه حرام بودن حرکت عبد [illegible]
این فرض با اذن ندادن مولا نیز از جهت این قصد است چنانچه اگر عبد یا زوجه به تبعیت مولا یا شوهر
با اذن ایشان سفر کنند و لکن مقصود ایشان از سفر فرار باشد این وقت نیز سفر معصیت است
و لکن از قسم دوم می‌باشد مثل سفر بکه خوف جان یا مال یا عرض باشد و مثل فرار از جنگ و مثل
سفر ولد با نهی والدین در غیر سفر واجب مثل سفر در زمین مغصوب مخصوص یا بعضا و اما رکوب
دابه مغصوبه یا سفینه مغصوبه این نیز یا اقل دو از قسم نیست مثل سوق دابه مغصوبه یا آنکه شاید
امثال اند و مثال سفر بکه بعضی سفر بعد از زوال روز جمعه قبل از ادای نماز جمعه را و تارک [illegible] فوت
عمدی [illegible] در وقت وجوب [illegible] از سفر معصیت بنفسه شمرده‌اند و این محل تامل است
بلکه نهی در این امثال از جهت منافات و تضاد مامور به با این سفر است نه آنکه نهی به نفس سفر در این امثله
تعلق گرفته باشد و اگر هم تعلق گرفته باشد از جهت مضادت است مثل نهی از بیع در وقت نداء روز جمعه
دوم آنکه مقصود از سفر معصیت باشد مثل اینکه می‌رود به مکانی به جهت زدن یا شراب خوردن یا سخن
چینی کردن یا قتل مومن یا محکوم مظلوم کردن یا حاکم شدن یا اسیر کردن یا غارت کردن یا انفاذ حکم
ظالم نمودن یا اعانت ظالم یا اهانت مظلوم یا ضرر رسانیدن بر مردم از مومن یا مسلم یا کافر محترم یا
به جهت مرافعه یا کیسه کردن [illegible] به جهت مرافعه پیش غیر حاکم شرع کردن یا به جهت شهادت
ناحق دادن یا به جهت [illegible] بعضی گفته‌اند یا به جهت خریدن
[illegible] آنکه سفر مستلزم معصیت باشد [illegible] که فعل حرامی [illegible] از لوازم
از لوازم آن سفر باشد مثل اینکه سفر لازم داشته باشد سوار شدن بر حیوان مغصوب یا [illegible]
[illegible] و مثل اینکه سفر کند [illegible] نتواند با طهارت باشد یا [illegible]
[illegible] و هم چنین سفر کند [illegible] که نتواند [illegible] بجا
آورد و ظاهر [illegible] بعضی گفته‌اند که سفر [illegible] برای واجب شده که ما [illegible]
بجا آورد و سفر مانع از آن امر باشد مثل کسیکه [illegible] روزه قضای ماه مبارک رمضان [illegible]

در ذمه او باشد بخواهد که بسمت شهر غیبتی سفر کند مثل کسی که قرض داشته باشد
و باید بدهد در حضر متمکن از ادای آن باشد نداده یا مطالبه داین سفر کند و حال آنکه در سفر
متمکن از ادای آن نباشد یا آنکه کسی که مسائل واجبه ضروریه خود را نداند که در حضر تواند که
تحصیل کند و در سفر مانع از تحصیل باشد و همچنین هر سفری که مستلزم ترک واجبی یا فعل حرامی
باشد که ادای آن واجب و ترک آن حرام در سفر ممکن نباشد بخلاف ادای او و عمل ممکن شود بلکه
شیخ استاد صاحب جواهر الکلام اعلی الله مقامه تصریح کرده اند باینکه رکوب بر مغصوب بلکه
مطلق تصرف غصبی بنفس سفر حتی نعل دابه یا رحلش حتی میخ کلید آن بود مسافر باشد از شیء مغصوب
که بواسطه آن قطع مسافت تصرف در او حاصل شود بلکه از آن برکوار ظاهر میشود که هرگاه در سفر
معصیت و حرام آنکه قطع مسافت بمقدمه او شود یا او مقدمه قطع مسافت شود یا محلل شود تمام
بر وجهی که منتفی شود بسبب قطع مسافت شود بلکه فاضل نراقی اعلی الله مقامه فرموده که هرگاه
با کفش غصبی سفر کند یا از سفر او حرام میشود بلکه احتیاط آنست که جامه غصبی هم پوشیده باشد
جز اصل سفر آن شخص غیر تصرف در مغصوب میشود چهارم آنکه سفرش مقارن معصیتی باشد مثل
اینکه در اثنای سفرش غیبت نماید یا با مال غیر میرانید در ما بتحصیل مال حرامی نماید یا ترک واجبی نماید
یا مرتکب حرامی شود مثل اینکه نظر با جنبیه نماید یا با شمشیر غصبی یا لباس غصبی یا نفقه غصبیه یا پول
غصبی همراه داشته باشد بر وجهی که متحد نشود با قطع مسافت یا اینکه یا بر غصبی بار یا
بار همراه داشته باشد که بر الاغ سوار نشود و قسم اول داخل در سفر معصیت است قطعا و مانع قصر
است قطعا و قسم دوم مانع قصر است قطعا و احوط ادخال قسم ثالث است قطعا در حکم دو قسم اول که اینهم
سفر معصیت باشد و لکن اقوی عدم ادخال است قطعا در جمله از امثله و اگر قصد حرام و مباح
هر دو غایت سفرش باشد ان نیز داخل در سفر معصیت است باشد مثل اینکه مقصودش از سفر زیارت
و تجارت هر دو باشد بلی اگر مقصود بالذات از سفرش امر مباح باشد و قصد حرام تابع باشد آن
حرام نخواهد بود علی الاقوی و هرگاه شک کند که داعی سفر حرام محض است یا حلال محض یا
مرکب از حلال و حرام هر دو میباشد بر وجه اصالة الحلال و تعیین حرام یا بعکس اقوی قصر است
و احوط جمع است و سفر برای محض تفرج از سفر معصیت محسوب نمیشود و موجب قصر و افطار است
علی الاقوی و اگر در اثنای سفر خوف از دشمن حاصل شود در رفتن نیز در برگشتن معصیت است
برگشتن برفتن سفر معصیت است که اگر رفت باید تمام نماید ما دامیکه از رفتن باز نایستد و

برگشتن قصر نماید اگر بعد از قطع چهار فرسخ باشد از محل رجوع تا مقصد کمتر از چهار فرسخ
باشد اگرچه از راه دیگر باشد والا تمام نماید اگر در رفتن و برگشتن هر دو خوف داشته باشد
اختیار نماید مخیر را اگر احتمال ضررش کمتر باشد قصر نماید و اگر اختیار نماید با امکان راهی را
که ضررش بیشتر است تمام نماید و اگر مساوی باشند مخیر است در رفتن و برگشتن و در هر حال قصر
نماید و اگر سفرش بجهت شکار باشد و مقصودش از شکار مجرد لهو و لعب باشد تمام نماید نماز را
و روزه را نیز بگیرد چه صید بری باشد یا بحری چه در حوالی بلد باشد یا دور از بلد چه شکار
و بار باشد یا بی تفنگ و کلوله و کمان و بخوان باشد چه تا سر روز نشستن طول بیابانجامد
یا نه هر چند احتیاط بجمع نمودن در خصوص بحری و شکار بیتوتی متعارف از ارباب عیش و در زمان
بر سر روز نشستن خصوص بدا اجتر بجهت آنکه از بعضی علما نقل شده که اگر پیاده در ردد و در طلب صید
نماید و تجاوز از حد تقصیر نکرده باشد تمام نماید تا در روز و اگر تجاوز از حد تقصیر کرده باشد
و تا سر روز نشستن طول بکشد صید کردن او در این وقت قصر نماید و اگر مقصودش از شکار تجارت
تجارة باشد اقوی اینست که موجب قصر و افطار هر دو خواهد شد هر چند در خصوص صلوة احوط
جمع ما بین قصر و اتمام است چون بعضی از علما در این قسم با فطار در روزه قائل شده اند و لکن نماز را
میگویند که باید تمام بخوانند و ملا فصر مبنا قصر و تمام را در اینجا قائل نشده اند و لکن این قول ضعیف است
و اگر بجهت قوت خود و عیال خود باشد در این وقت قصر نماید و افطار نیز نماید و اگر سفرش مباح
بوده بنحو دیگر موجب قصر شده و لکن در اثنا سفر قصد معصیت بسفر خود نموده احوط جمع بین
قصر و اتمام است هر چند قول بعدم لزوم اتمام اقوی میباشد چنانچه قول بلزوم تمام و حصول قطع سفر
با این قصد بجهت اشتراط استمرار بر قصد با امر مثل اصل شرطیت با اصل سفر در اول سفر میباید
اقوی باشد بنا بر این اگر دوباره نادم از قصد معصیت شده محتاج است در رجوع بقصر باینکه
ما بقی بنفسه مسافت باشد بدون ضم انچه گذشته و اگر کسی همراه ظالم سفر کند پس اگر از جمله
نوکرهای او باشد یا از اعوان و حشم او شود و از جهت جبر باشد قصر میباید هر چند ان ظالم
بجهت قصد سفر طاعت مثل مکه و بخوان قصر نماید بلکه سفر تابع ظالم که نوکر ظالم باشد حرام
هر چند متبوع بقصد تابع را بسفر طاعت یا مباح بجهت آنکه در این موارد نیز قطع هستنا بامر
متبوع و تبعیت و امتثال امر او میباشد و این حرام است هر چند بالذات السفر مستحب یا مباح
باشد پس نوکر ظالم که باختیار خود و بدون اجبار نوکری ظالم را اختیار کند نماز را تمام

کند

مسئله

مسئله افطار

علم معصیت ... نماید ... بایست ... تمام نماید ... چنانچه ... ظالم ... افضل

کتاب الصلوة

کند هرگاه بامر ظالم سفر کند هرچند بامر ظالم بسفر طاعت یا مباح رود مثل آنکه ظالم او را بفرستد
ببلدی تا آنکه او را از بلد یا وطن او بخواهد بیرون برود و اما نوکر مجبور که از روی جبر اجتناب از نوکری نتواند
نماز را قصر نماید هرچند تابع ظالم شود در سفر معصیت و اما تابع ظالم از جهت محبت و رفاقت با او در
عمل ظلم قصر نمی‌نماید بخلاف تابع ظالم در جوکه باید تمام نماید پس کسانی که با ظالم سفر میکنند
و از جمله لشکر و اعوان و حشم نمیشوند لکن مشغول بعملی از اعمال باشند پس اگر آن عمل از ظلم
باشد مثل کتابت برای ظالم در ظلمش پس در این وقت تمام نماید هرچند ظالم برای صلح و زیارت
و نحو آن قصر نماید و اگر مقصود تنها اطاعت ظالم در ظلمش باشد مثل قلیان فروش و قهوه چی و
طباخ و خیاط و نحو آن پس در این وقت سفرش مباح میشود و داخل در سفر معصیت نمیشود پس
باید قصر نماید و باید سفری که حرام است فی نفسه آن معاودتش نیز اگر حرام است قصر نمیکنند و الا قصر
میکنند اگر بقدر مسافت باشد هرچند احوط در عود از هر سفر معصیت جمع است مگر در وقتی که
نادم شود بنحوی باشد که عرفا جزو از سفر معصیت و عود از آن حساب نشود هشتم از شرایط قصر
آنست که سفر را کار خود قرار ندهد که اگر سفر را شغل خود قرار دهد نماز را تمام میکند و روزه
را نیز میگیرد بشرط آنکه در شغل خود سفر کند هرچند سفر برای نقل متاع خود یا اهل و عیال
خود باشد پس مکاری و ملاح و قاصد و سوداگر که تجارت در هر بازار و مکانی اگر ممکن شود بشهر
خود قرار داده باشد غیر اینها بنحوی که عرفا گفته شود که سفر کار او است باید تمام نماید که باقامت
ده روز فاصله نشود یا یک سفر طولانی نمایند که تمام سال یا غالب سال با آنها رسد بنا بر تصریح بعضی
از مشایخ ما تصریح کرده‌اند مثل حمله دارها بجهت مثل حمله دارهای عربستان کردستان ماههای متعدد
حمل حاج مینمایند و در آنها مشغول بسفر میباشند نیز در جمیع سال و نیز در اکثر هرچند از بعضی
ظاهر میشود که اگر شش ماه در سفر باشد و شش ماه دیگر را ترک نماید در شش ماه اول کثیر السفر میباشد
و اگر کثیر السفر ده روز در بلد خود بماند چه با قصد چه بی قصد یا آنکه در بلد دیگر ده روز بقصد
اقامه نماید و این ده روز را نیز بماند یا آنکه ده روز در بلدی بماند با قصد اقامه علی الاحوط بعد تا
سی روز مردد که مجموع چهل روز نشود و بعد سفر کند در سفر اول قصر میکند در سفر دوم تمام احتیاطا
جمع میکند ما بین قصر و اتمام هرچند اکتفا باتمام در سفر دوم مثل سفر سیم قوی است و در سفر سیم
تمام مینماید بعضی یکماه با تردد را بمنزله اقامه عشره دانسته‌اند که بعد یکماه با تردد را مثل اقامه
قاطعه دانسته‌اند و این خالی از وجه نیست و احتیاط در او اولی است و مراد از اقامه ماندن ده روز

كتاب الصلوة

که سفر شرعی باطل نشود پس اگر بیرون بده روز یکبار از محلّ بیرون رود بخصوص بمکانی که از توابع
باشد و مراجعت کند و بماند بخوبیکه اما اگر ده روز نشود و نیز بعد سفر اوّل قصر میکند و هم چنین سابق
و نیز میکند اگر نخواهد از برای خود سفر زیارت یا حج کند که ابتدای او باشد و بعد که طالب
اجب کجا است و منزل معیّنی ندارد نیز تمام میکند چنانچه گذشت لکن بجهت آنکه وطن همراه او است و صحرا میکند
وطن است نه از جهت آنکه کثیر السفر است پس کسیکه در صحرا و بیعی منزل معیّنی نه که از او وطن و مقرّ
خود قرار داده لکن دهر بیابان بیک طرف از منزل میرود باید قصر کند باید قصر میکند هر گاه از آن مقرّ
بمقرّ و منزل دیگر رود که میان این دو منزل بقدر مسافت باشد هر گاه بی خانه سفر کند یا آنکه تمام آن
بیابان او وطن او باشد بلکه محلّ سکنای متعارف از او وطن باشد و هم چنین است تمام میکند از جهت
آنکه قصد مسافت ندارد یا آنکه منزل ندارد است پس در حقّ اینها اعتبار به سفر نیست که آنکه
سفر کند بر خلاف عادت خود مثل آنکه بزیارت یا حج یا بلاد دیگر بجهت حاجتی سفر کند مثل آنکه مرد
که عیال خود را از فلان بلد نقل نماید پس و هم چنین سفر قصر میکند سیّاح در بلاد که وطن شرعی
و عرفی در آن ندارد تمام میکند چنانچه بعضی اختیار کرده اند یا قصر میکند چنانچه بعض
استاد بعضی از مشایخ دیگر اختیار کرده اند یا آنکه قبل از [illegible] قصر میکند و بعد از
حصول [illegible] تمام میکند چنانچه تفصیل آن [illegible] نیست هر چند جمع بین قصر و اتمام [illegible] اولی است
و محصّل کلام در کثیر السفر اینست که کثیر السفر شدن مشروط بچند شرط است اوّل اشتغال
بعمل یا آنکه سفر را شغل خود قرار دهد هر چند [illegible] باشد هر چند بالغ نباشد [illegible]
اشتغال [illegible] مثل [illegible] و [illegible] یا آنکه [illegible] بقدر مسافت سفر کنند [illegible]
[illegible] کثیر السفر میشوند [illegible] آنکه [illegible] اشتغال کثیر السفر
نمیشوند [illegible] آنکه [illegible] باشد [illegible]
بلی بعد از اقامه عشره [illegible] کثیر السفر [illegible] سفر حاصل میشود یا آنکه [illegible]
بوطن [illegible] یا آنکه بعد از وصول بمقصد انشاء سفر دیگر [illegible]
اقامه [illegible] بمقصد [illegible] اثنای [illegible] مسافت در غیر وطن سفر مکرر نمیشود هر چند
از [illegible] اعلی الله مقامهما ظاهر میشود که [illegible] قصد اقامه نیز سفر مکرر میشود و هم چنین سفر
مکرر نمیشود بوصول بوطن [illegible] در اثنای یک سفر اتفاق افتد که در میان هر وطن بقدر مسافت
باشد بلی اگر از اوّل عازم سفر بوده تا وطن خاص و بعد از وصول با وطن عازم سفر بوطن دیگر

كتاب الصلوة

بابجاى ديكر شد تكرر حاصل ميشود و عوا از سفر را سفر ديكر حساب نمايند بلكه همه همان سفر
حساب نمايند و اكر مكارى از اصفهان بقم ميرود و ببلد خود بر قمشه ميرود و از انجا بطهران
ميرود حصول تكرر بان نيز مشكل است و كثير السفر بان اسفار ثلثه نخواهد شد مكر انكه هر يك
از انها را مقصد عليحده قرار داده باشد تا انكه سير سفر را شرط ندانيم و اكتفا باعداد نفس
خود بان شغل نمائيم در اين وقت حاجت باين اسفار نيست چنانچه از بعضى ظاهر ميشود كه مدار
تمام كردن كثرة سفر نيست بلكه مدار بر عنوان و اسم مكارى و جمال و عنوان مينماكه در اخبار
است خلاصه اشخاصيكه سفر را شغل خود قرار ميدهند بر چند قسم ميباشند اول انكه نفس
سفر را شغل خود قرار دهد مثل سياح كه شغل خود را جهان كردى قرار داده دوم انكه سفر
لازم شغل او نيست ولكن او شغل خود را در سفر قرار داده مثل بعضى از تجار و اطبا بلكه كدايان و
مرثيه خوانان كه شغل خود را كدائى و مرثيه خوانى در سفر قرار دهند و قسم اخير تكرر سفر را
بطوريكه ذكر شد مراعاة نمايند اما قسم اول پس در وقول ظاهر ميشود خروج او از كثير السفر
پس بايد تمام نمايد و قول اول قوى نيست و اندراج در سياحه در تعليل مذكور در نصوص در تمام
كردن قول اول كثير السفر مشكلست چنانچه اندراج سياح در اول سياحه قبل از حصول
سياحه اشكال است چهارم انكه اين سفر متخلل باشد از ده روز در بلد خود يا بقصد اقامه يا
ده روز در غير بلد خود نشود پنجم انكه در شغل خود سفر كند پس اكر مكارى بعنوان زيارت
كشتى بان بعنوان كشتى سفر كند بايد قصر كند و همچنين اكر سفر كند براى حج يا زيارت بقصد
بشغل خود نايد قصر نمايد مكر انكه شغل خود را در سفر زيارت قرار دهد كه در اين وقت تمام
نمايد ششم انكه مسافرت در اين اسفار ثلثه بحد مسافت برسد پس اكر قبل از بلوغ بحد مسافت
منحرف شود بكثير السفر نخواهد بود و اين خالى از تامل نيست بجهة انكه اكر اكتفا بقصد سفر
و بحرد قصد قبل تا بحد مسافت بلكه اكتفا بسفر عرفى هر چند كمتر از مسافت باشد بشرط انكه قصد
سفر كند نيز مثل حطاب و سقا و نحوان خالى از قوة نيست پس در سفر رابع بايد تمام نمايد هر
چند در اسفار سابقه كه قاصد مسافت بوده نيز تمام مينمود بجهة عدم قصد مسافت در سفر
رابع تمام مينمايد براى انكه كثير السفر شد و سفر شغلش شد تا انكه در اسفار بجهة قصد
مسافت قصر مينمود هر چند بحد مسافت نرسيده بود هفتم انكه اعراض از ان شغل نمايد بلكه
بان شغل مشغول باشد پس اكر ساربان كشتى بان شود قصر مينمايد مكر باتكرار مجموع سه بلد

کتاب الصلوة

اگر کثیر السفر بی‌عنوان شود مثل اینکه شش ماه مسافر باشد که شش ماه دیگر کثیر السفر باشد یا آنکه شود
و قد کثیر السفر مشتق بهر دو شغل و در هر دو نماز را تمام میکند بلی اگر مشغول بغیر از اشتغال
شغلها شود قصر میباید بعضی شرط کرده اند که کثیر السفر باید تمام قطع مسافت نکند که کثیر
تمام قطع مسافت نماید مثل اینکه دو منزل یکی دو قصر میکند قطع تا در راه قصر میکند مدتی
و این ضعیف است و از بعضی از اخبار و جمعی از علما اخبار ظاهر میشود که هرگاه مکاری و ملاح قصد ده مکان
قصد اقامه بیخروجه نماید تا پنج روز باید قصر میکند نماز شب را در روز و تمام میکند نماز شب را
در شب و روزه ماه مبارک رمضان را میگیرد و این خلاف مشهور است و ملاحظه احتیاط اولی است
هشتم از شرایط قصر رسیدن بمحل ترخص است که پیش از رسیدن بآن نماز را تمام میکند و روزه
را افطار نمیکند ترخص بیکی حاصل میشود اول مخفی شدن شکل خانها یا شکل سور بلد
که خشت یا کاه گل یا گچ یا بلندی دیوار و کوتاهی آن باید دیوار خانه نزدیک باشد بعنوان را متوان تشخیص
نمود و دیگر سیاهی سور و حصار و قصرها بلند حضور ندارد و دیگر باغات بیرون شهر و هم
چنین خانهای بیرون شهر اعتبار ندارد بلکه عدم اعتبار باید بشکل سور بلد نیز خالی از قوه نیست
پس مدار بر مخفی شدن شکل مدار بر مخفی شدن شکل تمامها میشود نزد دیوار شهر چنانچه بلد
نیز اکتفا میکند بر پنهان شدن خانهای خود و خانهای جماعتی خود که در اطراف متفرقند و منزلها
دارند و دیگر اینکه صدای اذان اعلامی متعارف را مطلق صدا شنیده نشود و ظاهر اینست که خفا
صوت اذان بنحویکه تمیز کلمات نشود کافی نیست و بعضی شرط کرده اند که اذان در آخر محله بلد باید
فرض شود نه در وسط چنانچه بعضی شرط کرده اند که اذان باید در مکان بلند باشد بر بلندی
متعارف چون مناره ولکن ظاهر اینست که اذان در وسط بلد متعارف که از برای اهل محل متعارف
قرار داده اند نیز کافی است و کور و کر بقدر تقدیر میکنند که اگر کور یا کر نبود میدید یا میشنید
و اعتبار حد ترخص از برای کسی میباشد که انشاء سفر از وطن خود کنند علی الاقوی و اما اعتبار
حد ترخص از محل اقامه یا از بلدی که سی روز در آن متردد مانده باشد پس در هر دو مشکل
است بلکه اکتفا بیحد ترخص از محل اقامه و خواندن بعد از قصد سفر بدون قصر
خالی از قوه نیست و همچنین است کسیکه ابتدا سفر او معصیت باشد و در اثنا سفر قصد معصیت
بر طرف شود یا بعکس اعتبار حد ترخص است مطلقا و همچنین در عود از سفر اعتبار حد ترخص
بالنسبه بورود بوطن لازم است و اعتبار حد ترخص بالنسبه بورود بمحل اقامه و بخواندن تا نیست

و بعضی

وبعضی شرط کرده‌اند در ثبوت قصر از برای مسافر که در تمام وقت نماز در سفر باشد پس اگر اول
وقت تا آخر وقت حاضر باشد باید تمام کند و این ضعیف است بلکه حق آنست که مدار در قصر و تمام
مراعات حال ادا است پس اگر حال ادا نماز مسافر است قصر میکند هر چند در حال وجوب نماز حاضر
بوده و اگر در حال ادا حاضر باشد تمام مینماید هر چند اول وقت وجوب در سفر بوده بلکه هرگاه
از سفر بوطن اید یا بجائی وارد شود که اقامت در ان مینماید و از وقت نماز بمقدار طهارت یک رکعت
از نماز مانده باشد نماز را تمام بکند و دلیل احوط در صورت اختلاف اول وقت در سفر و حضر و آخر وقت
جمع میان قصر و تمام است سفر هر چند منقطع میشود برسیدن بمحل ترخص وطن یا محلی که قصد
اقامه ده روز در ان دارد ولکن با سعه وقت احوط تاخیر نماز است که در منزل تمام کند نه در محل
ترخص هشتم از شرایط قصر آنست که در اثنا سفر بیکی از چهار موضع تخییر نرسد که اگر در یکی از
چهار موضع باشد مخیر است مسافر میان قصر و اتمام و ان مسجد الحرام اصلی و مسجد نبی بدون زیادتی
حادثه و مسجد کوفه و حرم حایر جناب سید الشهدا روحی و روح له الفدا میباشد ابتداء العالمین
وقت که اگر وقت برای ظهر و عصر تنگ باشد که زیاده بر چهار رکعت نتواند بخواند باید هر دو
را قصر نماید و در تعیین حایر اقوال بسیار است و ظاهر اینست که تمام صحن مقدس حسینی حایر است
و صحن کوچک تماما از حایر است خصوص در سمت تل زینبیه که ظاهر اینست که از ان سمت وسعت نشده
است و کوچه ان قدیم است ولکن هر چه باطراف ضریح مبارک نزدیکتر شود اشکالش کمتر است
قول بتخییر در چهار فرسخ تا چهار فرسخ کربلای معلی خالی از وجه نیست چنانچه تخییر در تمام بلاد
اربعه نیز خالی از وجه نیست بلکه بعضی تصریح کرده‌اند که مسافر در مجموع این چهار شهر مخیر است
میان قصر و اتمام چون تا آخر شهر کوفه معلوم نیست اکتفا بقدر متیقن نماید نافله در مواضع تخییر
ساقط نمیشود اگر چه نماز را قصر نماید بلی روزه را نمیتواند بگیرد در انها مگر اینکه قصد اقامه
اقامت و اتمام در این مواضع افضل است و قصر احوط است و احوط از ان جمع میان قصر و اتمام است
نیز اگر بعضی از علما از برای مسافر اتمام نماز را در این مواضع چهارگانه معین یا انسب دانسته‌اند چنانچه
بعضی قصر را معین دانسته‌اند و ملحق نمیشود باین اماکن سایر مشاهد مشرفه و اگر نماز از مسافر فوت شد در
این مواضع فوت شود اگر در همین مواضع قضا را بجا اورد نیز مخیر است میان قصر و اتمام و الا
قصر متعین است بلکه احوط انست که قضا را قصر نماید هر چند در مواضع تخییر بجا اورد و احوط
از ان جمع است میان قصر و اتمام و اگر در جمله مشترکه میان این مواضع و غیر اینها نماز کند قصر میکند نماز

کتاب الصلوة

بلی اگر بنحوی باشد که بگوید بعد فاید این امکنه نماز کند هر چند مقداری کمی از بدنش یا اعضایش
در خارج مسجد مثلا باشد و این وقت مخیّر است و اگر در اوّل نماز خارج از این مواضع بوده و در اثنا
نماز داخل شده مخیّر است ما بین قصر و تمام بخلاف عکس و اگر شکوک صحیحه عارض شود در این امکنه
و قصد اتمام نموده عمل باین نماید و اگر قصد قصر نموده میتواند باین عمل نماید هر چند میتواند
که از قصر عدول بتمام نماید تا اینکه نمازش بشک مرقوم باطل نشود بلکه میتواند که عدول بقصر
نماید رجاء بلکه قصد تمام نموده و شک نموده تا اینکه نمازش بشک مرقوم باطل شود خاتمه
در بیان چند مطلب است اوّل آنکه اگر مسافر نماز را تمام نموده از روی عمد لازم است بر او اعاده
و قضا و اگر تمام نموده از جهت جهل که نمیدانسته که نماز او در سفر قصر است نماز او صحیح است
نه اعاده بر او لازم است نه قضا هر چند جاهل مقصّر باشد دوم آنکه جاهل باصل حکم قصر
و تمام در سفر معذور است و امّا جهل بخصوصیات قصر و تمام و جاهل بمواضع قصر و اتمام پس
معذور نیست مثل آنکه مسافر تمام نموده بجهت آنکه خیال کرده که سفر او سفر معصیت میباشد
و در واقع سفر معصیت نبوده یا آنکه خیال کرده که پنج روز مثلا اقامه حاصل میشود یا بخیال
آنکه اقامه کرده در واقع اقامه نکرده یا آنکه بجای نماز کرده و خیال این کرده که این مکان تبع
ما است یا آنکه کثیر السفر بوده و ده روز با قصد اقامه در جایی مانده و ندانسته که با این حال
تکلیف او قصر است و تمام نموده در امثال این مواضع جاهل معذور نیست علی الاقوی سیم
آنکه اگر نماز از جاهل بقصر و تمام فوت شود قضا نماید هر چند بجهل معذور بوده و بعض
گفته اند که باید تمام نماید احوط جمع میان قصر و تمام است چهارم آنکه اگر جاهل بلزوم قصر در
سفر در اثناء نماز عالم شده که باید نماز را قصر نماید پس اگر این علم بعد از دخول در رکوع
رکعت ثالثه باشد پس نمازش باطل است علی الاقوی پس اعاده نماید هر چند احوط است که این
نماز را تمام نماید بعد از آن نماز را قصراً اعاده نماید و اگر قبل از دخول در قیام رکعت ثالثه
عالم شود قبل از تشهد نماز را قصراً تمام کند و احوط است که عدول نماید از نیّت تمام به نیّت
قصر هر چند لازم نیست چنانچه لازم نیست اعاده تشهد هر چند احوط اعاده است و اگر داخل
در قیام رکعت ثالثه و لکن هنوز داخل در رکوع نشده بنشیند و هدم کند این قیام را و نماز را
قصراً تمام نماید بنحو مرقوم و اعاده لازم نیست هر چند احوط این است که اعاده نماید قصر پنجم
آنکه اگر کسی عمداً قصر نماید در موضعی که اتمام باید نماید لازم است بر او اعاده در وقت

عالم شود بر وجه علی الاقوی اشتباه از تشهد نماز را سلام و بعد ول بعض بایست عدول علی الاحوط بنحو شود مرقوم

قض

قضا در خارج وقت هم چنین اعاده لازم است در وقت و قضا در خارج وقت اگر از جهت جهل
بمسئله قصر نماید در موضعیکه واجب است که نماز را تمام بخواند از جهت آنکه حاضر است یا آنکه قصد
اقامه کرده است یا آنکه مسافر بسفر معصیت بوده یا آنکه سی روز متردداً در بلدی مانده که اقوی
آنستکه جاهل در اینجا معذور نیست اما آنکه اگر تمام نماید در موضع قصر یا آنکه قصر نماید در
موضع تمام از جهت نسیان بسبب علم به قصر یا تمام اقوی آنستکه معذور نیست و باید نماز را اعاده
نماید در وقت بلکه قضا نماید در خارج وقت علی الاحوط هر چند عدم وجوب قضا در نسیان سبب
قصر که سفر باشد خالی از قوت نیست بلی اگر قبل از سلام متذکر شد که باید تمام نماید و بقصر نیت نموده
و نماز را قصر اتمام نماید و بعد از نماز بجهت زیاده قیام و نحو آن دو سجده سهو نماید احتیاطاً و بعضی
ذکر نموده اند که کسیکه فرض او تمام است اگر نیت قصر نماید از جهت جهل یا نسیان قصداً اقامه
آن را اسقاط و جهت تمام و در اثنا نماز متذکر شد اعاده کند چه در وقت چه در خارج وقت و این مناسب است
هر چند اعاده بعد از اتمام احوط است و اگر قصر نموده در موضع تمام و بعد از سلام متذکر شده
و لکن هنوز مثل حدث و نحو آن از منافیات عمدیه و سهویه متخلل نشده اتمام کند باید دو رکعت دیگر و دو
سجده سهو نماید بجهت سلام بیجا و اگر منافی عمدی و سهوی صادر شده نماز باطل است و اگر منافی
عمدی نه سهوی صادر شده مثل تکلم در این وقت نیز اتمام کند نماز را باید دو رکعت دیگر و دو سجده سهو
برای تکلم بیجا علاوه بر دو سجده سهو سلام بیجا نماید هفتم آنکه اگر شخصی مسافر بسفر شرعی شود
و لکن نمیدانست که سفر او بمقدار مسافت میباشد و در واقع بقدر مسافت یا زیاده بر آن بوده یا آنکه
میدانست که بقدر مسافت میباشد و لکن نمیدانست که باید مسافر قصر نماید بلکه اعتقاد او این داشت که باید
مسافر نیز تمام نماید و لکن با اینحال که میدانست که تکلیف او تمام است نیت قصر نماید از روی معصیت
و نماز را قصر اتمام نماید نماز او باطل است و اعاده نماید در وقت و قضا بعد از علم بلکه قضا نیز نماید
قصر او اگر چنانچه نیت قصر نموده غفلة و قصر نیز نموده غفلة یا آنکه نیت تمام نموده و لکن قصر
نموده غفلة جمعی حکم بر بطلان نماز و لزوم اعاده و قضا نموده اند و این احوط است هر چند صحت نماز
خالی از وجه نیست خصوص در جائیکه قصد قصر نموده بلکه قصد تمام یا قصد ظهر و عصر مثلا
نموده و قصر نموده غفلة که بعد دو رکعت سلام داده بلی اگر نیت تمام نموده از روی نسیان و لکن نسیان
از نیت تمام نموده و بعد دو رکعت سلام داده یا آنکه از روی جهل نیت تمام نموده و نسیاناً بعد دو رکعت
سلام داده در این دو فرض نماز او صحیح است و اعاده لازم نیست هر چند بعضی گفته اند که اگر بداند

کتاب الصلوة

مسافر اگر قصد کرده هشت فرسخ هر مسئله بداند که قصر بر او واجبست ولکن از روی فراموشی
نیت تمام کرده و بر دو رکعت سلام داده و بعد یادش آمد باید نماز را بطور قصر اعاده کند هشتم آنکه
مستحبست که بعد از هر نماز قصر سی مرتبه تسبیحات اربعه را بخواند جهت جبران دو رکعت که قصر
شده و آن سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر میباشد و بهتر اینست که بدل نکند
در این مستحب تسبیحات را بذکران در تعقیبات نماز ها به مرتبه وسی مرتبه وچهل مرتبه والله العالم
بحقایق الاحکام **مقصد نهم** در بیان نماز آیات است بدانکه نماز کسوف و خسوف واجبست
بشرطیکه از زمان گرفتن تا زمان انجلاء وسعت تمام رکعتین را داشته باشد اگر وسعت تمام نماز را
نداشته باشد واجب نیست هر چند بقدر یک رکعت باشد ولکن احوط است هر چند کمتر از مقدار
یک رکعت باشد چنانچه اگر علم حاصل نشده باشد مگر بعد از تمام انجلاء لازم نیست قضا در صورت
نگرفتن تمام قرص ولی قضا احوط است و در صورت گرفتن تمام قرص اگر علم حاصل نشده باشد مگر
بعد از تمام انجلاء قضا نماید چنانچه در صورت گرفتن بعض قرص اگر اهمال کرده و نماز نکرده یا آنکه
فراموش کرده قضا بکند و اگر بعد از گرفتن تمام قرص یا بعض آن مطلع نشده باشد بآن مگر وقتیکه
بقدر ادای یک رکعت باشد واجبست بجا آوردن تمام نماز کسوف یا خسوف و اگر اهمال کند قضا نماید
و اگر خسوف یا کسوف در وقت فریضه واقع شود و وقت آن مضیق باشد وقت فریضه نیز مضیق
باشد مقدم بدارد یومیه را و قضا کند خسوف و کسوف را علی الاقوی اگر اهمال کرده باشد در
اداء آن تا آنکه وقت مضیق شد بلکه مطلقا علی الاحوط و اگر نماز آیات با غیر نماز یومیه تعارض نماید
که وقت هر دو مضیق باشد پس اگر نافله باشد مثل نماز شب غیر آن مقدم بدارد نماز آیات را و اگر
واجب باشد لکن غیر یومیه مثل نماز میت که خوف فساد تغیر در او باشد و مثل نمازیکه بر نذر در اول
و غیر آن لازم شود و وقت آن مضیق باشد در این وقت مخیر باشد در تقدیم و تاخیر و اگر هر دو
باشد مخیر است در تقدیم و تاخیر هر چند تقدیم یومیه اولیست و اگر یکی موسع باشد و دیگری
موسع نباشد دیگری که مضیق است مقدم بدارد مضیق را چه یومیه باشد و چه خسوف یا کسوف و اگر
در اثنای نماز کسوف یا خسوف یا زلزله یا غیر آن معلوم شود وقت یومیه مضیق است قطع نماید
آن نماز را و شروع بیومیه نماید بعد از آن همان نماز را از موضع قطع تمام نماید یا آن نماز را از اول شروع
نماید بعد از آن همان نماز را از موضع قطع تمام نماید و احتیاط با استیناف نماز نماید
یا اگر وقت نماز کسوف یا خسوف بسبب فوت شود تا بقیه را بقصد قربت مطلقه تمام کند

۷ مقصد نهم

۷ نماز آیات

بعرض

کتاب الصلوة

تعرض اداء و قضا و اکر استیناف نیز نماید احوط است و اکر در اثنای نماز ایات ایه دیکر حاصل شود
قطع نکند این نماز را بلکه تمام کند و لکن نماز ایه دیکر را بعد از فراغ از این نماز بخواند و اکر ایات
متعدده حاصل شود مختلفه باشند پس اکر زلزله شود و ماه هم بکیرد نماز متعدد میشود و اکر غیر
از این سه ایات از نشاء بر مخاوف متعدد شود بنحوی که عرفا منفصل باشد نماز نیز متعدد میشود
هرچند فاصله وسعت نماز را نداشته باشد و اکر بنحوی باشد که عرفا منفصل نباشد این دو بنا
که همه اینها بعد از اجتماع سبب واحد محسوب شوند هرچند انواع مختلفه باشند اکر زلزله و مخوف
مکرر شود پس اکر بفصل عرفی باشد که عرفا متعدد صدق کند نماز متعدد شود خصوص اکر نماز این
زلزله اول کرده باشد یا فاصله بقدر نماز باشد هرچند نماز نکرده باشد و اکر بفصل عرفی نباشد
که عرفا صدق تعدد نکند نماز متعدد نشود خصوص اکر فاصله بسیار کم باشد که لبث و سعت نماز
کردن را نداشته باشد اکر زن حایض بوده در وقت کسوف و خسوف واجب نیست بر او قضا کردن
هرچند احوط است و همچنین اکر زن حایض باشد در وقت حدوث زلزله یا سایر ایات غیر کسوف
و خسوف که موقت نیست که بعد از پاکی بجا اورد خصوص اکر بعد از مدتی از زمان زلزله مثلا پاک شده
باشد مثل اینکه حیض او ده روز بوده و در اول حیض زلزله شده هرچند احتیاط در بجا اوردن
ان مستحب است خصوص اکر زمان پاکی متصل عرفی بزمان زلزله باشد بلکه بعضی از اجله علما تصریح بوجوب
ادا ان بعد از پاکی نموده اند مطلقا و وقت این دو نماز از اول شروع بکرفتن است تا تمام انجلاء علی الاقوی
هرچند احوط انستکه قبل از شروع بانجلاء نماز را تمام کند که بعضی کفته اند که شروع بانجلاء این
دو نماز قضا میشود و کرفتن سایر کواکب غیر افتاب و ماه و سیاه شدن انها و همچنین کرفتن افتاب
بسایر کواکب که در بعضی اوقات مثلا باعث وجوب صلوة نمیشود مکر انکه بنحوی باشد که مندرج شود
در کسوف که بکویند عرفا که افتاب کرفت یا مندرج شود در مخاوف سماویه و ایات سماویه که باعث
خوف غالب مردم شود و ساقط نمیشود نماز بغروب شمس و قمر در حال انخساف چنانچه ساقط نمیشود
بسبب ستر سحاب بلکه احوط وجوب نماز است هرگاه معلوم شود کسوف و خسوف شمس و قمر در
تحت الارض مثل تحت السحاب متصل کلام اینستکه اکر حدوث خسوف یا کسوف و بقاء ان هر
دو در وجه الارض باشد اشکال نماز واجب است و اکر حدوث در وجه الارض باشد و بقاء در
تحت الارض که غروب کند منخسفا یا انکه حدوث در تحت الارض باشد و بقاء در وجه الارض
باشد که منخسفا طلوع نماید وجوب نماز احوط است بلکه وجوب ان قویست و اکر حدوث و بقاء

و خصوصاً که
باشد انکه
انکه زلزله شده

کتاب الصلوة

ان هر قدر تحت الارض باشد وجوب نماز احوط است خصوص اگر مقارن غروب یا خسوف و کسوف
حادث شود مثل تحت السحاب اگر هیچ رؤیت نشود و لکن یقین بحدث و بقاء آن در تحت السحاب
باشد بدون رؤیت خصوص در شمس و ثابت نمیشود خسوف و کسوف بقول منجمین مگر آنکه از
ایشان دو نفر شهادت دهند و عادل باشند علی الاحوط بلی ثابت میشود برؤیت و بشهادت عدلین
برؤیت بعدل واحد علی الاحوط خصوص در خواص و باشتهار تمام بر وقوع کسوف و
خسوف و ضیق وقت و وسعت وقت نیز ثابت نمیشود بقول منجمین مگر آنکه یقین حاصل شود با
آنکه دو منجم عادل شهادت دهند اگر شک نماید در خسوف و کسوف که آیا وقت آن وسعت تمام
نماز را دارد یا نه بنا را بر عدم وسعت بگذارد هر چند احوط اقدام بنماز است که بقدر وقتی که گنجایش
کم و بیش است وقت تمام نماز را ندارد بلی اگر از اول امر معلوم است که وقت وسعت دارد و لکن بسبب
تاخیر نداند که اگر شروع بنماز نماید نفهمد بکوکب یا بتمام نماز را در می یابد یا نه بنا را بر وسعت بگذارد
و قضا را نماید هر چند اگر متعمدا قضا نشود بهتر است مدار وجوب نماز در کسوف و
خسوف بر اسم است پس اگر غالب اشخاص که میتوانند ببینند بگویند که ماه یا آفتاب گرفت و خوف
غالب مردم در آن شرط نیست در نماز واجب برای زلزله زمین لرزیدن تمام حرکت کند و اگر
حرکت بسیار کمی بکند که محسوس نشود مگر بدقت تمام نماز را بکند و ترک نکند علی الاحوط و هم
چنین اگر زمین لرزید تمام حرکت کند و اسم زلزله بر آن صادق و نماید هر چند اگر علم بزلزله در زمان
زلزله حاصل نبوده و حاصل نموده مگر بعد از زمان زلزله خصوص بعد از مدتی در این وقت
نماز کردن احوط است بقصد قربت مطلقه نیز بقصد وجوب مثل زلزله است هر آیتی و چیزی که
باعث خوف غالب مردم شود و از متعارف خارج باشد مثل ظلمت شدیده و باد سیاه و سرخ و شدید
و زرد خصوصا اگر بنحوی باشد که درختها را بشکند و دیوارها را بیفکند و کشتیها را غرق
کند شرط نیست در اینها بلکه آسمانی باشد هر چند از بعضی اختصاص به آسمانی ظاهر
میشود پس نماز واجب است بجهت آنها و بعضی مثل رعد یا بخار و باد یا صیحه آسمانی که از زمین
ظاهر میشود و مثل دو نیم شدن کوه بزرگ یا پاشیده شدن یا شکافتن شدن آن بنحوی که باعث
خوف غالب مردم شود و مثل خسف زمین در غیر زلزله بلکه برای طوفان و سیل مفرط اگر از حد
متعارف خارج باشد نیز نماز احوط است مدار وجوب نماز بر خوف غالب مردم می باشد نه
افراد و نه همه مردم و نیز یکی هر چند بجهت تکرر و تکثر وقوع خوف حاصل نشود بلکه از بعضی

ظاهر

کتاب الصلوة

ظاهر می‌شود که مدار وجوب صلاة آیات مخوفه هرچند باعث خوف غالب مردم نباشد هرچند بدانند
که خسوف و کسوف بلکه غیر آن برای جهت مشخصه و این در غیر کسوف و خسوف محل اشکال می‌باشد پس
اینکه گفته اند بعضی جهت است مثل بادهای تند سیاه و سرخ و غیره از آسمان وجوب نماز ثابت نیست بخلاف
اینکه گفته اند برای عذاب است تا آنکه محل شک می‌باشد که نماز برای غضب [illegible] و اگر قطع حاصل
شود که این اثر مثلا باعث خوف غالب ناس می‌باشد نماز واجب است اگر ظن حاصل شود که این
اثر بمرتبه رسیده است که باعث خوف غالب مردم می‌شود باعتبار ظهور آن اثر در حوالی احوط اتیان
نماز است ولکن در صورت شک محض لازم نیست که مخوف غالب مردم می‌باشد نیز و اگر فرض شود
که اینها باعث خوف عموم لکن نه باعتبار نزول غضب و عذاب الهی بر مردم بلکه باعث خوف مثلا التلف
اثمار و اشجار و فساد زرع و مردن حیوانات مثل طلوع بعضی از کواکب پس وجوب نماز ثابت نیست
مثل عدم وجوب نماز برای باران زیاد و تگرگ درشت و باد و ملخ زیاد و نحو اینها اگرچه در قوم بنی
اسرائیل واقع شد چنانچه واجب نیست نماز برای قحط و غلا و طاعون و وبا و نحو اینها و نماز زلزله
و آیات غیر کسوف و خسوف [illegible] ادا و قضا نیست لکن فورا بجا بیاورد و اگر فورا بجا
نیاورد [illegible] بعد از آن بجا آورد و بعضی گفته اند که وقت نماز بجهت مخاوف سماویه از ابتداء [illegible]
تا انتهای آن است پس اگر [illegible] نماز طول بکشد ادا و قضا هیچ یک واجب نیست لکن الحاق غیر کسوف
و خسوف و زلزله [illegible] تا مادام العمر باشد [illegible] پس زلزله و آیات سماویه بلکه غیر سماویه
صاحب وقت نمی‌باشند که ادا و قضا در آن متصور شود و خسوف و کسوف صاحب وقت مشخص
و [illegible] صاحب وقت می‌باشند علی الاحوط هرچند صاحب وقت بودن کسوف یا خسوف در جمیع
احوال اولی است و وجوب نماز زلزله و آیات سماویه مختص باهل همان بلد است که زلزله در آن واقع
شده نیز در آن اقلیم [illegible] که توابع و مزارع و باغات نیز داخل است و کیفیت نماز
آیات چنانچه [illegible] آنکه قصد کند دو رکعت نماز کسوف یا خسوف یا زلزله یا آیات بجا
می‌آورم بجهت فرمان برداری خداوند تعالی و تکبیرة الاحرام بگوید و حمد بخواند و سوره تمام
بخواند و در رکوع رود و ذکر رکوع را با طمأنینه بجا آورد تا پنج مرتبه با این قسم عمل نماید و بعد بسجود
رود و ذکر سجود کند و سر راست کند و طمأنینه بجا آورد و سجود دیگر کند و ذکر سجود کند و سر
راست کند و هم چنین در رکعت ثانیه پنج رکوع نماید پنج حمد و پنج سوره تمام و بعد از آن دو سجده
نماید سجود مرقوم و تشهد بخواند و سلام دهد و احوط آنست که در هیچ یک از [illegible] قبل

کتاب الصلوة

از رکوع اعاده کانند دو سوره تمام بلکه زیاده از یکسوره بخوانند هر چند تمام نباشد و بهتر آنستکه
در رکعت اولی بعد حمد بخوانند یکسوره را قسمت کنند بر پنج رکوع که بایک آیه تمام از سوره یا دو آیه مثلا
یا بعض آیه را بخوانند و برکوع روند و احوط آنستکه بعض آیه را نخوانند بلکه آیه تمام بخوانند و همچنین
تا آنکه در رکعت اولی در پنج رکوع یکسوره تمام شود و همچنین در رکعت دویم و اگر در هر رکعت بخواهد
سوره قدر را قسمت کند باین نحو بخوانند که بسم الله تا آخر بخوانند و بگوید انا انزلناه فی لیلة القدر
و برکوع رود و ذکر کند و سر بردارد و بگوید و ما ادریک ما لیلة القدر و برکوع رود و ذکر کند و
سر بردارد و بگوید لیلة القدر خیر من الف شهر و برکوع رود و ذکر کند و سر بردارد و بگوید تنزل
الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر و برکوع رود و ذکر کند و سر بردارد و بگوید سلام هی
حتی مطلع الفجر و برکوع رود و ذکر کند و سر بردارد و بسجود رود و همچنین در رکعت دویم و اگر
سوره قل هو الله احد را بخواهد بخواند همینطور که بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] و برکوع رود
و قسمت کند تا بقراءة سوره قل هو الله ولد در چهار رکوع بعد لکن در این قسم بعد حمد پیشتر بخوانند
پس در این قسم دویم باید در رکعت اولی یکسوره تمام باشد و همچنین در رکعت ثانیه چه همان سوره یا
چه سوره دیگر و احوط آنستکه یکسوره را قسمت کند بر پنج رکوع و قبل از پنج رکوع سوره را تمام نکند
که محتاج بخواندن بعض آیات از سوره دیگر یا تکرار بعضی از همین سوره شود قسم سیم آنستکه
مرکب کنند نماز را از قسم اول و دویم که جمع نماید در این پنج رکوع رکعت اولی و پنج رکوع رکعت ثانیه
میان تمام یکسوره و بعض یکسوره و لکن هر وقت که سوره را تمام بخواند برکوع رفت بعد از سر برداشتن
از رکوع حمد را تماما اعاده نماید چنانچه هر وقت که رکوع کند بعد آنکه خواند بعض سوره را باید که
قرائت کند بعد از سر برداشتن از رکوع از همان سوره از مکانیکه قطع قرائت همان سوره نموده و
حمد نخواند مگر در رکوع پنجم که اگر از بعض سوره هم رکوع کند در رکعت ثانیه باید حمد را بخواند
و از همان موضعیکه از سوره ابتدا به شروع نماید و تمام کند لکن در این وقت یکسوره دیگر
در رکعت دویم باید تمام کند چنانچه در رکعت اولی یکسوره غیر از آن سوره که در رکوع پنجم تمام
کند اشتباه باید تمام کرده باشد از بعضی ظاهر میشود که در وقتیکه سوره را [illegible] تا تمام کند اشتباه واجب
نیست که از موضع قطع شروع نماید بلکه مخیر است میان اینکه شروع از موضع قطع نماید یا آنکه
شروع کند از هر موضعی از سوره که بخواهد چه مقدم بر موضع قطع یا موخر از موضع قطع یا آنکه
اعاده نماید چنانچه اگر قرائت نموده که کل ابعضها یا آنکه ترک کند آن سوره را و سوره غیر از آنرا

بخوانند

کتاب الصلوة

بخواند و لکن این تخییر معتبر نیست بلی اگر سوره را قبل از این سوره که تا تمام کند شنیده تمام نموده
این وقت جایز است که سوره را اتمام نکند تا انکه ان سوره تا تمام را نازل کند و سوره غیر از ان
بخواند پس لازم نیست که سوره تا قصد را اتمام کند حتی در خامس و عاشر بعد از انکه یک سوره
تا به خوانده و قنوت لازم نیست و اگر بخواهد پنج قنوت بخواند جایز است باین نحو که قبل از رکوع
دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم قنوت بخواند چنانچه جایز است دو قنوت باین نحو که قبل
از رکوع پنجم یک قنوت بخواند و قبل از رکوع دهم نیز قنوت بخواند چنانچه جایز است که یک قنوت بخوا
قبل از رکوع دهم خاصه میتواند که هر ده رکوع را دو رکعت حساب کند و قبل از هر رکوع طاق
پس در رکعت اولی دو قنوت میخواند و در رکعت دوم سه قنوت و در سر برداشتن از رکوعات تکبیر
بگوید سمع الله لمن حمده نگوید مگر در رکوع پنجم و دهم که تکبیر نگوید سمع الله لمن حمده بگوید
بدون تکبیر و مستحب است که این نماز را در مکان غیر مسقف بخواند و اگر در مسجد بخواند در صحن
مسجد بخواند و مستحب است که این هر دو نماز خصوص کسوف را طول بدهد بقدر زمان کسوف
و خسوف اگر اطمینان یا علم بمقدار مکث کسوف و خسوف داشته باشد و الا مخففا تمام کردن و اعاده
نمودن اولی است بجهة خوف خروج وقت پیش از تمام نمودن نماز و مستحب است که افعال نماز از قنوت
و رکوع و سجود و قنوت با یکدیگر مساوی باشند در طول و مستحب است بجماعت کردن خصوص در
وقت گرفتن تمام قرص چه ادا باشد و چه قضا و از ماموم ساقط است قرائت حمد و سوره فقط و
دیگر و از جمعی از علما ظاهر میشود که شرط صحت در اقتدا در این نماز انست که ماموم امام را درک
کند در رکوع اول از رکعت اولی یا ثانیه پس اگر ماموم امام را درک نکرده در رکوع اول از رکعت اولی
یا ثانیه ترک کند اقتدا را و این احوط است هر چند جواز اقتدا در هر یک رکوعات خالی از قوت نیست
اقتدا در فرض مرقوم بچند نحو میشود اول انکه اقتدا کند مثلا در رکوع ثانی و از رکوع اول خود تا
دهم متابعت امام میکند تا وقت سجود امام و همینکه امام بسجود رفت خود بر نحو تعجیل و تخفیف بقیه
رکوعات خود را بجا میاورد و ملحق میشود با امام در سجود و اگر رکعت ثانیه باشد بعد از ان بقیه را
ایشان میخواند و اگر نتوانست که با امام برسد بجهة طول فاصله در لحوق با امام حاصل شود در
این وقت فرادی میشود دوم انست که متابعت امام کند در رکوعات تا قیام از رکعت اولی
یا ثانیه و بعد از ان قصد انفراد کند سیم انکه منتظر شود که امام بسجود رود و برای رکعت دوم
برخیزد آن وقت رکوعات باقی از رکعت اولی را با امام در رکعت ثانیه تمام کند و منتظر شود

کتاب الصلوة

که بعد از تمام شدن رکوعها با امام بسجود رود و بعد از سجدتین رکعت دیگر را منفردا یا مقتدیا
بامام دیگر اگر فرض شود تمام کند و بهتر اینست که بعد از فوت رکوع اول رکعت اولی یا ثانیه
اقتدا بقصد مجرد متابعت نماید یا که تکبیرة الاحرام بگوید بقصد ندب درک فضیلت جماعت و متابعت
امام نماید تا اینکه امام سجدتین را کامل کند و بعد از آن استینافا تکبیرة الاحرام نماید منفردا اگر
نماز امام تمام شده باشد یا مقتدیا برکعت ثانیه امام اگر باقی باشد نظیر درک امام در سجود در
فریضه یومیه و اگر امام نماز آیات را مستحبا اعاده نماید جایز است که ماموم که نماز آیات را هیچ بجا
نیاورده اقتدا با امام نماید چنانچه عکس نیز جایز است پس اگر ماموم نماز آیات را خوانده و امام
هیچ نخوانده جایز است که ماموم اقتدا کند با امام بقصد اعاده و مستحب است جهر خواندن نماز سوره
زلزله و سایر آیات حتی کسوف و واجب نیست جهر چنانچه واجب نیست اخفات در آنها و اعاده مستحب است
تا سه مرتبه یا زیاده در وقتی که پیش از تمام انجلاء از نماز فارغ شود و لکن اگر در جای نماز خود
بنشیند مشغول دعا و ثنا خداوند تا انجلا شود شاید بهتر باشد چون بعضی از علما منع از
اعاده نموده اند و اعاده را مشروع ندانسته اند و لکن چون از بعضی از علما نقل شده که اعاده را
واجب دانسته اند پس مراعات استحباب اعاده اولی است و نماز آیات در هیچ وقت مکروه نیست
مثل نماز قضا حتی در اوقات مکروهه و حایض و نفسا در وقت کسوف و خسوف وضو بگیرند و در
جای نماز خود بنشینند مثل نماز یومیه مشغول بذکر و دعا باشند بدانکه جایز نیست بجا آوردن
نماز آیات در حال راه رفتن و بر راحله مگر از جهة ضرورت مثل نماز یومیه که ظاهر فقها اینست که
حکم این نماز با نماز یومیه یکی میباشد در غالب احکام حتی در وجوب سجده سهو و غیر اینها مگر
در زیادتی رکوعات و تبعیض در سوره و تکرار حمد در وقت تکرار سوره و استحباب قنوت و
عدم استحباب تکبیر بعد از رفع راس از رکوع پنجم و دهم و عدم منع از شک بلکه رکوعات این نماز
هم را حکم رکوع پنجم و دهم را میباشد و لکن بدانکه اگر زیادتی یا کمی این سهوا یا عمدا نماز را اعاده
نماید هر چند در کمی بعضی از رکوع پنجم و دهم محل تامل میباشد و شک در رکوعات این نماز چند قسم است
اول آنکه شک در اصل اتیان رکوع نموده پس اگر این شک بعد از دخول در فعل دیگر باشد مثل
اینکه بعد از دخول در سجود شک کند در اتیان همه رکوعات سابقه یا بعض آن در این قسم شک اعتنا
ننماید و بنا را بر بجا آوردن بگذارد و همچنین است که این شک قبل از دخول در فعل دیگر باشد
مثل اینکه در رکعت اولی در قیام اول شک کند که آیا رکوع کرده یا نه پس بنا را بر عدم اتیان بگذارد

بستم

کتاب الصوم

سیم آنستکه شک در عدد رکوعات نماید بنحوی که مستلزم شک در رکعات باشد مثل آنکه نمیداند
که رکوع پنجم است یا ششم پس نماز باطل است چهارم آنکه مستلزم نیست مثل آنکه میداند که در رکعت
اول است ولیکن نمیداند که پنج رکوع بجا آورده یا شش رکوع بنا بر اقل بگذارد و در حدیث
که علی بن مهزیار نوشت بخدمت با سعادت امام محمد باقر روحی له الفدا و شکایت کرد از بسیاری
زلزله در اهواز و رخصت خواست که از آنجا کوچ کند بجای دیگر پس حضرت نوشتند که کوچ نکنید
از آنجا و روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را روزه بگیرید و غسل کنید و جامهای پاکیزه بپوشید و
در روز جمعه بیرون روید و دعا کنید که خداوند عالم رفع میکند زلزله را از شما علی بن مهزیار
میگوید که فرمایش آن بزرگوار را بجا آوردیم پس زلزلهای پی در پی ساکن شد و از حضرت ابی
عبدالله روحی له الفدا منقولست که هر کس که مبتلا شود بزلزله پس بخواند یا من یمسک السموات
والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما غفورا صل علی
محمد و آل محمد و امسک عنا السوء انک علی کل شیء قدیر بدرستیکه در روایت وارد شده که اگر اینرا
در وقت خواب بخوانند خانه بر سر ایشان خراب نمیشود انشاء الله تعالی و ایضا راوی میگوید که بخدمت
سرور سعادت امام محمد باقر روحی له الفدا بودیم در عریض که وادی ایست در مدینه منوره پس بادی وزید
شد بگفتند پس حضرت شروع بتکبیر نمودند پس فرمودند که تکبیر ساکن میکند باد را و
فرمودند که باد را خداوند نفرستاده مگر آنکه برای رحمت میباشد یا برای عذاب پس وقتی وزید
باد بگوئید اللهم انا نسئلک خیرها و خیر ما ارسلت له و نعوذ بک من شرها و شر ما ارسلت
له و تکبیر بگوئید و صدای خود را بلند نمائید در وقت تکبیر که میشکند تکبیر باد را و ساکن
میکند

اعتصام

کتاب بسم الله الرحمن الرحیم الصوم

کتاب الصوم و بنای آن بر مقدمه و چند فصل است مقدمه در بیان ثواب و فضیلت و حقیقت
روزه و اقسام روزه بدانکه روزه افضل طاعات و اشرف عبادات است و باعث تقرب بدرگاه قاضی الحاجات
است و ثواب آن مخصوص بعلم خدا است و زکوة بدن است و سپر است از آتش جهنم و سبب رفع فقر و بلیات
و شهوات است و دافع بلغم و فراموشی و مربی عقل و فکر و موجب دخول جنت و دوری از شیطانست
و خواب روزه دار عبادت و نفس کشیدنش و سکوتش تسبیح است و عملش مقبول و دعایش مستجاب و روح
در باغستان بهشت سیر میکند و ملائکه از برای او دعا و استغفار میکنند و قلم از او برداشته میشود

كتاب الصوم

تا اینکه اقتدا کند بوی در هر روزه داری طیب است که روزه دار از بوی خوش عملا انکه در شرع
اسم میکنند و بیان رفت ثواب و صید هست کسیکه از برای عطا افطار دهد که در روزه بگیرد هم
نقد طعام دیگر نیز جمیع خلایق او بدهند مقابل اجر در روزه اش نیز و بدانکه حقیقت روزه عبارت
از باز داشتن مکلف خود را در زمان مخصوص از اشیاء مخصوصه که ان شاء الله تعالی بتفصیل ذکر
میشود و بدانکه روزه بر چهار قسم است واجب و حرام و مستحب و مکروه و روزه واجب هفت قسم است
روزه ماه مبارک رمضان و روزه کفاره و روزه قضا و روزه بدل قربانی حج تمتع بکسی که مباید
و روزه نذر و عهد و یمین و روزه که باستیجار یا تحمل از ولی بعنوان واجب میشود و روزه سیم اعتکاف
مانند آنکه روزه ماه مبارک رمضان باشد پس چون شناختن ان ضروریات دین است **فصل اول** بدانکه
با سند مشتق ثبوت شهر رمضان و همچنین ثبوت شوال بلکه اول هر ماه بچند چیز است یک دیدن هلال با
یقین بانکه این هلال است هر چند بیننده فاسق باشد و هر چند حاکم شرع شهادت برویت او را قبول
نکند و هر چند هوا صاف باشد و احدی را نبیند که با او ملاقات کند یا انکه کمان ندیدن و غیره بنحوی که
نیز بنشانی ثابت شود هر چه خود اظهار خلاف نماید مگر انکه اظهار نماید بر کذب نماید
و هر چند را نبیند بعنوان ماه را ببیند هر چند که منفرد باشد که جز او ندیده باشد بشرط انکه
در وقتی خارج از متعارف نباشد مثل انکه روز سی ماه را ببیند بشرط انکه بر یقین خود باقی بماند
اگر بعد از یقین بر غیر مثل عارض شود اعتنا بر یقین سابق نماید دوم شیاع برویت ماه بر
قول و عمل یا عمل فقط یا قول فقط هر چند کفار یا صغار یا زن باشد اگر اخبار بنحو یقین و عمل بنحو
جزم یا اول ماه باشد مثل انکه همه اهل بلد یا اکثر ایشان بعنوان اینکه اول ماه محرم است یا شوال
یا انکه همه قربانی کرده اند بعنوان اینکه امروز عید قربان است یا انکه همه روزه گرفته اند بعنوان انکه
اول شهر رمضان است یا انکه همه روزه را خورده اند بعنوان انکه اخر شعبان یا اول شوال است یا انکه
نماز عید میکنند و همچنین هر چیزی که مورث یقین باشد هر چند بسبب قول اطفال و بعنوان تمام
شود بلکه کفایت میکند شیاع و شهرت برویت که باعث اطمینان برویت شود خصوصاً از کسانی چند
که باعث حصول قطع شود خالی از قوت نیست سیم شهادت دو مرد عادل برویت یا بر شیاع برویت
یا بر حکم حاکم از برای هر کس که اقامه شهادت در نزد او نمایند بشرط انکه مطابق هم شهادت بدهند و ان
کسی نیز عارف بعدالت انها باشد هر چند در نزد حاکم شرع نباشد هر چند حاکم شرع انها را
فاسق بداند یا شهادت انها را رد کرده باشد هر چند هوا صاف باشد یا منحصر به عادل

از اهل

کتاب الصوم

از اهل بلد نباشند یا خارج بلد باشند چه از قول دو عادل مظنه حاصل شود یا نه بلی اگر قول
دو عادل موهوم شود بسبب غایتی ضعیف مثل آنکه در هوا کسیا بیصد ابر و غبار یا ابر سیاه که تمام افق
و آسمان را ابر فرو گرفته باشد جمع کثیری در مقام تجسس و تفحص برآیند این دو شاهد عادل بغیر
یا همه انها بد تفحص و تجسس برآیند در این حال دو نفر عادل میگویند ما دیدیم و دیگران میگویند
ما ندیدیم در همان زمان که ایشان ادعای رؤیت ماه میکنند که با اتحاد زمان و اتحاد مکان و اتحاد
قوه بصر و ضعف آن قبول شهادة آنها اشکال است و شرط است که شهادة برؤیت هلال باشد
پس شهادة علمیه معتبر نیست بیک عادل ثابت نشود علی الاقوی مگر بدو وقتیکه علم ممکن نباشد الی
مثل محبوس بنحو یکه میباید چنانچه بشهادة چهار زن یا یکمرد و دو زن عادل نیز ثابت نشود چهارم
بگذشتن سی روز از اول ماه سابق یا ماهها سابقه بلکه هرگاه عزه تمام یا اکثر آن مشتبه شود
بر هر خوان هر ماهی سی روز را اگر یقین کند بنقصان ماهها بر سبیل اجمال در این وقت نیز از سی
روز کم نکند مگر بر نقصان پس اگر یقین نماید که در یکسال هلالی اقلا بعضی ماهها بنحو یکه
اگر ثابت شود قضا نماید چنین اتفاق افتاد که تمام ماهها بر و خوان مشتبه شد در این وقت بد
قضا کند نماید از شماره سی سی بنقل که یقین بار در بکی از مقدار روزی چنین اگر در سر تا هلال یقین
بنقص اجمالی داشته باشد در ادا کم ننماید بلکه در قضا کم نماید پنجم بحکم حاکم شرع بشرط آنکه یقین
بخطاء آن نباشد چه خود ببیند و حکم نماید یا آنکه علم برای حاکم حاصل شده باشد حکم نماید
یا آنکه بشیاع یا به بینه عادله نزد او ثابت شده باشد حکم نماید و اگر دو شاهد عادل رجوع از
شهادة خود نمودند پیش از حکم یا بعد حاکم اعتنا بشهادة شاهدین نمی توان نمود بلکه اگر حاکم
هنوز حکم ننموده نمیتواند که بعد از رجوع شاهدین حکم نماید اما اگر دو شاهد رجوع از
شهادة بعد از حکم حاکم نمایند یا آنکه خود حاکم بعد از حکم رجوع از حکم خود نمود باعتبار رجوع
از فتوی خود در اسباب حکم در این وقت رجوع اثری ندارد عمل بحکم او باید بشود مگر وقتی
که قطع بخطا حکم یا قطع بخطا شهود شود و اگر مجتهد اختیار فتوی کند یا شهادة بدهد بحکم او
مثل حکم شهود دیگر میباشد مگر آنکه حکم کند بعد از حکم ظاهر است که آن حکم نافذ باشد بر جمیع
مجتهدین یا حاکم دیگر هر چند اعلم و اورع از حاکم اول باشد و بخصوص مقلد بغیر حاکم را فاعل الله
مقام در مقامع کلمه ذکر کرده که مطابق و موافق سلیقه مستقیمه و فقه است هر چند خالی
از مناقشه نیست فرموده آن بزرگوار آنرا است که هرگاه اطلاع بهم رسانا که اکثر اهل البلاد

دماه هام

کتا کنند

علی الاقوی

كتاب الصوم

علما و صلحا و مثل اینها بسبب یک ماه افطار کرده اند و ظن قوی از تمام آنها حاصل نشده باشد
بهم رسید شاید افطار نتوان کرد بلکه خالی از قوه نیست هم چنین افطار کردن بقول مجتهد
و بثبوت رسیدن پیش مجتهد هم چنین افطار کردن باخبار مردان ثقه بثبوت ظاهرا جایز است نظر بهما
مستمره در اعصار و امصار من غیر نکیر و ظهور و بعضی از اخبار معتبره در امر حضرت امیر علیه السلام بمنادی
و اکر ندا کند بثبوت هلال هر چند رؤیت هلال از موضوعات است که تقلید در آن نمی باشد تمام شد
کلام آن بزرگوار بلی امصار در ثبوت بیع حیض و غیر بعید و لیکن اسنی بآن نیست هلال ثابت می شود در
همان بلد رؤیت و بلاد متقاربه و اما بلاد بعیده چون شام و قندهار حکم بثبوت مشکل
هر چند خالی از وجه نیست بنا بر آنکه بعید ملاقات اوایل هلال ثابت می شود در حق همه بخلاف علامه
و لیکن مقتضا ثبوت در حق خود آن شخص که دیده است می شود در حق غیر او پس اگر در حق غیر ثابت
نماید مثل اجل دین و مدت اجاره و مدت ظهار و عده و نحو آن در حق خود شخص مانع خود بکری یا مسلم
هر حیله ثبوت کننده یا مجتهد باشد اعتبار نیست بقول منجمین از حساب نجومی و شمردن شعبان
را ناقص و رمضان را تمام و بغایب شدن هلال بعد از شفق مغربی با آنکه شب دیگر ماه است و
به یک ماه در روز سی ام پیش از زوال هر چند طوق دیده باشد هم چنین سایر اسبابی که در اینجا
ذکر شده است معتبر نیست هر چند سبب مظنه قوی می شوند نمی توانند سبب امور غیر معتبره
به نیت شهر رمضان روزه بگیرد بلکه اگر در یوم الشک روزه بگیرد به نیت شهر رمضان روزه
اش باطل است اگر از شعبان محسوب می شود نه از رمضان و هم چنین اگر به نیت تردید نماید که اگر
امروز از رمضان است واجب و اگر از شعبان است مستحب باشد هم چنین بلکه اگر از رمضان باشد از
رمضان محسوب شود و الا از شعبان باروزه دیگر محسوب شود نیز فاسد است و از هیچ یک محسوب
نیست بلی اگر بقصد قربت مطلقه روزه بگیرد بطوری که هیچ یک در نیتش نباشد روزه اش
صحیح است و کافی است از رمضان و لیکن لازم نیست به او روزه داشتن به نیت آخر ماه شعبان یا بقصد
قربت مطلقه بلکه جایز است که آن روز را روزه نگیرد و اگر گرفت جایز است که افطار نماید مگر
نزدیک بغروب باشد و قضا آن نیز لازم نیست مادامیکه ثابت نشده باشد که از شهر رمضان
بوده مثل آنکه دو عادل شهادت دهند برؤیت هلال در شب آخر شعبان و هم چنین بوده باشد
ماه در بیست و نهم از شهر رمضان بنا بر احوط و جایز است در یوم الشک نیت واجب دیگر غیر از
رمضان نماید مثل قضا و کفاره و اجاره و نحو اینها حتی روزه نذر بلی در حدیث است که بعد از آنکه

کتاب الصوم

امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام فرموده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نهی فرموده است
از صوم شش روز دو عید و ایام تشریق و یوم الشک باشد راوی عرض کرد که فدای تو شوم اما شعبان
امام جعفر صادق علیه السلام روحی له الفداء کرده بر خود قرار داده ام اینکه روزه تا آنکه قائم صلوات الله
علیه ظاهر شود پس حضرت فرمود که در سفر و عیدین و ایام تشریق روزه نگیر و این جزء از حدیث
بر نسبیه در روایت دیگر با این طریق است که یوم الشک را از رمضان روزه نگیرد و بعضی با این
حدیث بطریق غیر صحیح عمل کرده اند و فرموده اند که مقتضای این حدیث حرمت صوم ندارد
در یوم الشک لکن این قول ضعیف است بلکه اکثر علما این حدیث را بر مورد خود عمل کرده
که قصد خاص است ... والله تعالی و اگر ... آخر شعبان به نیت استحباب یا وجوب نیت
کند از جهت قضای ماه رمضان یا استحباب ... یا کفاره ... ناکرده
شعبان است بعد از غروب معلوم شود که اول رمضان بوده از رمضان محسوب می شود و اگر قبل
از غروب معلوم شود که از رمضان است تجدید نیت نماید علی الاحوط و اگر در یوم الشک روزه
گرفته به نیت قضای روزه ماه رمضان ولکن بعد از ظهر خورده ... کفاره لازم نیست
نه کفاره خوردن قضای رمضان بعد از ظهر که اطعام ده مسکین باشد و با عجز از آن سه روز
متوالی روزه گرفتن باشد نه کفاره خوردن روزه رمضان و اگر روزه واجب بوده و ...
و در اثنای آن شک کرده که از کدام جهت معین شد از قضا ... باطل ... روزه را
تجدید نیت نماید کار ... واجب نیست در تمام نیت حاضر کردن جمیع مفطرات ...
بلکه ... مفطرات ... بعد از آن ... بالتفصیل ...
است بلکه اگر چنین نیت نماید که روزه می گیرم ... از ... که ...
از آن باید بود ... و اما ... باید ... لازم نیست ... معرفت
حقیقت صوم ... لازم ... لازم نیست
که بداند که آخر زمان روزه غروب ... یا ... اول ... باشد
تا آنکه ... بعد از آنکه مطابق واقع روزه گرفته باشد بلکه اگر اعتقاد ...
شود که ... مواقع ... در اثنا ... مطابق واقع ...
ولکن در مقام نیت قصد روزه واقعی ... یا ...
روزه اش صحیح است ... مثل ... شهر ... در ...

و یوم الشک

[illegible]

کتاب الصوم

اشکالی نیست در آنکه صباحی کرده تابع نیت روزه باشد مثل بر هنر کردن بنیه صغیر ندارد بلکه اگر جهر کنند
مستحب است ... هم مضطر است یا بسبب علاج مرضی چنین اتفاق افتد که ممنوع شود از جمیع مفطرات پس
لاعلاج قضا بر ذمه نماید صحیح روزه دار بر حال خالی از قوه نیست که نداخل در صوم نیست حتی آنکه
اگر بخوابد از نماز عشا در شب رمضان نمیتواند قصد روزه بقصد شهر رمضان و کفاره هر دو روزه
بجا آورد بلکه اگر نیت هر دو کند عدم صحت صوم بعد عشر رمضان قوی مینماید و اگر روزه دار بخواهد
که روزه را نخورد جایز است که پیش از زوال چه بعد از آن هر روزه که باشد چه مستحب و چه واجب
بشرط آنکه روزه واجب موسع باشد نه مضیق مکروه روزه قضای شهر رمضان بعد از زوال بشرط
آنکه از خود باشد نه از اجاره و نه از تبرع و نه تحمل از ولی که در قضای شهر رمضان با فرض توسعه
قبل از ظهر خوردنش جایز است نه بعد از ظهر جایز نیست علیه و رتبه اخطار ببال و دل کند را شرط آن — و شرط نیت
بلکه همینکه میداند که فردا باید روزه گرفت و همین داعی باشد سحری خورد کافی است نیت جایز است
تقدیم نیت صوم در شب و مقارنه نیت شرط نیست مگر در حق کسیکه در اثنای نهار باید نیت روزه
کند بلکه اول شب نیز جایز است که نیت نماید صوم نماید در نیت اول شب بلکه اکل و شرب و بعضی
جماع بعد از نیت هم تجدید نیت لازم نیست بعد از اکل و شرب مثلاً و هرگاه نیت صوم را در اول
شب نماید روز بعد را تا شب اینکه بخوابد روزه اش صحیح است و اگر چه نیت روزه در شب تمام روز
را خوابید قضا نماید احتیاطاً باید از قصد مفطر بالفعل یا بعد از ساعتی یا بعد از مدتی فلانی مثلاً — مسئله و هم چنین باید
بلکه بعضی این را موجب قضا بلکه کفاره نیز دانسته‌اند هر چند دلیل محکمی ندارد علیه اگر احتیاط نماید باز
قصد افطار و اعراض از صوم بر این نحو که انشا قطع صوم کند بالفعل یا بعد از ظهر یا بعد از مدتی فلان
مثلاً که از ابتدا اول صبح بنای نیت نماید که دیگر روزه نیستم تا آنکه بگوید که بعد از ظهر مثلاً
از روزه دست میدارم و هم چنین اگر مردد که بر روزه باقی باشم یا نه بلکه مراعات احتیاط بقضا
بلکه کفاره نیز اولی و اشبه باشد در جمیع فروض مذکوره از قصد قاطع منافی او مطلقا و نیز بپذیرد بقاء
بر امساک و البته این احتیاط را ترک نکند خصوص در قصد قطع که انشاء فعل یاد صوم نماید که بگوید
که دیگر روزه نیستم خصوص اگر این عزم باقی باشد تا غروب میدانکه این عزم و این عزم بر امساک
کرده تا صوم و لزوم قضا بر نهایی و این فرض خالی از قوه نیست بلکه کفاره در این فرض احوط است
و اگر قصد قطع و قاطع باز گرد در ابتدا نیت روزه حاصل شود بطلان صوم متعین میباشد
بجهة آنکه حقیقت نیت روزه تمام ندارد یا آنکه جزم و قطع بر روزه ندارد مگر بر تردید بجهت جهل

مسئله

کتاب الصوم

مسئله اگر بعروض عارضی مثل سفر و حیض و مرض و نحو اینها بلکه مردد در بقاء روزه در اثناء نهار
از جهت احتمالات مرقومه نیت را تجدید نمودند و اگر بقصد افطار صبح نمود یعنی در یوم الشک هنوز مفطری
بعمل نیاورده معلوم شود که اول رمضان است پس اگر قبل از زوال باشد نیت روزه رمضان
میکند و کافیست از آن و اگر بعد از زوال باشد واجب است امساک بقیه روز بنیت روزه و لکن
قضای آن بعد از رمضان واجب است و احوط آنست که در این امساک قصد قربت نماید بجهت
احوط آنست که ترک امساک ننماید تا اینکه ترک نیت قربت نماید بعید است کفاره بلکه هرچند باقوی
عدم لزوم هر دو مبنیا و وقت نیت در واجب غیر معین چون قضای شهر رمضان و نذر مطلق و
کفاره روزه که تعیین روز مخصوص در آن نشده باشد مستمر میباشد تا زوال که اگر اختیارا کسی
ترک نیت روزه کند قبل از زوال میتواند قصد روزه نماید بخلاف روزه معین مثل روزه ماه رمضان
و نذر معین و کفاره معین بروزه روز خاص که در اینها اختیارا تاخیر نیت حرام است و اگر اضطرار
باشد مثل نسیان و عنوان نیز وقت نیت تا پیش از زوال میباشد بشرط آنکه بمجرد رفع اضطرار فورا نیت
روزه نماید اگر اخلال بفوریت نمود لزوم قضا خالی از قوت نیست هرچند بعد از اخلال بفوریت
تجدید نیت نماید بخلاف روزه مستحب که مطلقا خواه روزه معین از مستحب مثل روزه غدیر و اول رجب
مثلا که جایز است تاخیر نیت تا غروب بشرط آنکه در آن روز باقی مانده هرچند بسیار کم باشد و اما واجب
که نیت روزه واجب معین را در شب نماید اگر عمدا ترک نیت نماید بلکه بعضی از روز گذشت فعلا آنکه نیت
روزه ننماید باشد روزه اش فاسد است و قضا لازم است نه کفاره علی الاقوی و کافی است نیت روزه غیر رمضان
که قصد نماید که فردا را روزه میگیرم و تعیین سبب نکند بلکه کافیست در صحت روزه رمضان اینکه
قصد کند که فردا روزه میگیرم قربة الی الله تعالی و لازم نیست که تعیین کند که فردا که از رمضان است
روزه میگیرم بخلاف روزه واجبی که زمان معین ندارد که واجب است که تعیین نماید بیان نحو مثلا
که فردا را روزه میگیرم برای نذر یا کفاره یا قضاء رمضان یا استیجار و بعنوان قربة الی الله تعالی
بلکه در نذر صوم معین نیز احوط بلکه اقوی تعیین است مثل نذر مطلق و روزه مستحب را نیز
باید تعیین کند و اکتفا نکند باینکه روزه میگیرم فردا را قربة الی الله تعالی و اول زمان روزه طلوع
صبح صادق است و اخوان ذهاب حمره مشرقیه نیت میکنند در شب اول ماه که ماه رمضان را روزه
میگیرم واجب قربة الی الله و کفایت میکند که در هر شبی از شبهای رمضان تجدید نیت کند که روزه
میگیرم این روز از رمضان را واجب قربة الی الله بلکه هرگاه کسی روز شک را بعنوان محسوب باشد

کتاب الصوم

یا اسیر کفار باشد هلال رمضان بر او مشتبه باشد اجتهاد و تفحص کند و مظنه از هر جا حاصل شود
عمل کند علی الاحوط تا عدم امکان تحصیل علم بلکه لزوم عمل بظن در عدم سقوط امر بصیام مرحیث را
خالی از قوت نیست بجهت حدیثی که در این فرض وارد شده بلی در صورت عدم امکان تحصیل علم یا عدم
تحصیل ظن سقوط اداء خالی از قوت نیست و اما هرگاه ظن نمود باینکه این ماه ماه رمضان است تمام ماه را
روزه بگیرد و همه احکام شهر رمضان از نماز عید و زکوة فطره و کفاره و نحو اینها بر او جاری میشود
بحسب ظاهر تا اینکه واقع منکشف شود و اگر ظن او برگشت بمظنون دوم عمل نماید و هکذا و اگر اشتباه
او رفع نشد و ظن نیز حاصل نشد کفایت کند سقوط اداء خالی از قوت نیست و لکن اگر بخواهد که روزه
بگیرد مخیر است در انتخاب هر ماهی که بخواهد لکن اگر این اشتباه در سال آینده نیز حاصل شود تا اینکه
مستمر شود در سال آینده سال دیگر را مطابق سال اول نماید که در میان شهر رمضان سال قدیم و جدید
یازده ماه فاصله باشد تا اینکه یقین حاصل شود باینکه یکی از این دو ماه ماه رمضان است بجهت
اینکه بعد از انتخاب ماهی عدول از آن ماه کند تمام نکند روزه آن ماه را و لکن لازم است که ماه
دیگر را روزه بدارد از اول تا آخر اگر عدول نکند الا ماه سیم و هکذا اگر بداند که شهر رمضان
نگذشته بلکه همین ماه است یا بعد میآید در این صورت نیت نماید باحتمال اینکه این شهر رمضان است
و هم چنین اگر بداند که گذشته یا نگذشته لکن یا بعد یا همین ماه است در این صورت نیت
ما فی الذمه روزه بگیرد [illegible] قضاء یا تکلیف قضاء بطور یقین نیست
بجهت اینکه شاید که ماه حاضر شهر رمضان باشد و قضاء در او واقع نشود و تکلیف باداء بطور
یقین نیز نباشد بجهت اینکه شاید ماه رمضان گذشته باشد بلی تکلیف بما فی الذمه فی الجمله قطعی
میباشد بجهت اینکه مفروض این است که میداند که ماه رمضان همین ماه است یا اینکه گذشته و اگر ماه
رمضان مشتبه شود میان سه یا چهار ماه لازم نیست که همه را روزه بگیرد مثل اینکه
هرگاه مشتبه شود ماه رمضان در تمام دوازده ماه لازم نیست که هر دوازده ماه را روزه بگیرد بلکه
عمل بظن کند تا عدم امکان علم و با عدم مظنه انتخاب هر ماهی که بخواهد نماید مثل سابق بلکه
ظاهر این است که این حکم جاری باشد در واجب [illegible] صیام معین که مشتبه شود در میان ماهها بلی اگر
روزه معینی مشتبه شود در میان هفته تا اینکه از هفته مثلاً اینکه نذر کرده که یک روز معین
یا در روز معین از هفته را روزه بگیرد و لکن نمیداند که آن روز معین شنبه بود یا یکشنبه و هکذا
[illegible] همه را روزه [illegible] و الله العالم

کتاب الصوم

قصد میکند امساک از مفطرات الی آخر
فصل در بیان مفطرات
بدانکه مفطرات است آن چند چیز اول و دوم خوردن و آشامیدن چیزهای عادی مثل نان و غیر عادی مثل شیره درخت بهم خوردن واجب است خوردن عمداً و اختیاراً هر چند باشد که روزه دار ... خورده سیم استمنا آنکه انزال شود و چهارم جماع کردن باشد هر چند بعد انزال نباشد چه با استمنا و مراد بجماع داخل شدن حشفه است یا بمقدار آن از مقطوع الحشفه در قبل یا در دبر مفعول زنده باشد یا مرده مرد باشد یا زن صغیر باشد یا کبیر انسان باشد یا حیوان علی الاحوط و مراد باستمنا بیرون آوردن منی میباشد بغیر جماع از ملاعبه و غیر آن مثل تخیلات و خواندن چیزهای که بآن قاصد بیرون آوردن منی میشود از بوسیدن و بوسیدن و نظر و خیال معشوق و محبوب خود نمودن و اگر قصد اخراج منی نباشد لکن منی بیرون بیاید گناه کار است و لکن روزه اش باطل نمیشود مگر اینکه قصد مفطر را مفطر بداند ... گاه بزنی ... قصد انزال منی نداشته باشد و عادتا انزال منی در این فعل نیز نداشته و لکن منی بیرون آمده اتفاقا احوط حکم ببطلان روزه و قضا و کفاره هر دو است بلکه احوط آنست که در جستن بغیر از طفل و حیوان و غیر آن نیز همین حکم اجرا کند بلکه احوط آنست که در لمس و بوسه نیز همین حکم اجرا نماید بلکه احوط اجرای حکم مذکور است در ... که اخراج منی شود با اینکه ... هر فعل غیر عادی مثل نظر یا دیدن و امثال آن و روزه خنثی باطل میشود اگر مرد یا زن با او وطی کند در دبر چنانچه روزه مرد نیز فاسد میشود و هم چنین فاسد میشود بوطی کردن خنثی زن را با اینکه مرد او را در قبلش وطی کرده لکن روزه مرد و زن مذکور فاسد نمیشود اگر فاعل و مفعول هر دو خنثی هر چند هر دو فاعل و مفعول یکدیگر شوند و جماع اند و لسان و انزوی فهو واجب ضرر ندارد بشرط اینکه بعد از بیرون و بعد از دفع شهوت واجب فورا ذکر را بیرون آورد و اگر تاخیر نماید فاسد است و با داخل کردن ذکر در غیر قبل و دبر بشرط انزال نشدن منی نیز باطل نمیشود و هم چنین باطل نیست داخل کردن انگشت در قبل و دبر زن تا بعد بیرون درود و اگر داخل کرد حشفه را با اعتقاد اینکه در غیر فرج است بعد معلوم شد که فرج است ضرر ندارد و لکن اگر قصد ادخال در فرج کرد و معلوم شد که در غیر فرج است خالی از اشکال نیست از جهة نیت مفطر صوم که بعضی مضر بصوم باستثنا دانند باشد و اصل جماع باید غیبوبت حشفه باید خروج منی روزه صحیح است و باطل نمیشود روزه بمحتلم شدن در خواب در روز ضرر ندارد تاخیر غسل هر چند اولی تعجیل غسل نماید و هم چنین باطل نمیشود

و هم خنثی فاسد ... نمیشود

کتاب الصوم

روزه با استبراء نمودن بعد از احتلام در روز روزه چه احتلام در روز واقع شود یا در شب چه استبراء به بول
باشد یا نه هر چند علم داشته باشد که جزوی بقیه منی مانده اگر غسل کرده باشد قبل از استبراء نماید
و بداند که با استبراء بقیه منی خارج میشود روزه باطل نمیشود و بنهار رمضان ترک نماید استبراء را
علی الاحوط هر چند بعضی این قسم را نیز جایز داشته اند و اگر بداند که اگر در نهار رمضان بخوابد محتلم
شود احتیاط ترک نماید خوابیدن را علی الاحوط بلکه بعضی حرام داشته اند اگر منی در اثنا مثل احتلام حرکت
نموده از محل و مجری بول یا سبیل باز سبیله لازم نیست که حبس نماید منع نماید خود را از خروج منی
هر چند ضرر در حبس نباشد و قادر بر حبس نیز باشد چنانچه اگر منی بی اختیار خارج شود لازم نیست که
قطع استمرار آن نماید تا آنکه تمام خارج نشود بخلاف آنکه عمدا و اختیارا یا مشتبه حرکت منی شود که در
این وقت حبس لازم است اگر قادر بر حبس باشد و در حبس نیز ضرر نباشد بلکه اگر در حبس ضرر باشد
حبس نماید لکن روزه اش صحیح نیست چهارم از مفطرات علی الاحوط عمدا دروغ گفتن است بر خدا
و رسول و ائمه معصومین و سایر انبیا و اوصیا علیهم السلام و همچنین فاطمه زهرا علیها السلام علی الاحوط در
امر دین یا دنیا و رجوع کردن از دروغ خود فورا فایده ندارد و فرقی نیست که بلغت عربی دروغ بگوید
یا بغیر آن صریح باشد یا کنایه یا اشاره باشد یا بکتابت لیکن اگر سؤال کند کسی که آیا حضرت رسول چنین فرموده
است او بلی اشاره کند که بلی و حال آنکه چنین نباشد روزه اش باطل است بلی نقل دروغ کردن مقام
اخبار نباشد ضرر ندارد و همچنین اگر با اعتقاد اینکه این دروغ است بگوید و فی الواقع راست باشد
یا عکس نیز ضرر ندارد مگر آنکه قصد مفطر را مفطر بداند که در این فرض قسم اول مضر میباشد و
همچنین در صورتی که روزه بودن را فراموش کند و دروغ بگوید نیز روزه اش صحیح است بلی اگر دروغ
بگوید و مخاطبی نداشته باشد یا مشتبه باشد لا ابی بهم خطاب نباشد خالی از اشکال نیست و ترکش
احوط است پنجم ارتماس است علی الاحوط یعنی فرو بردن تمام سر است در آب جاری یا غیر جاری قلیل یا
کثیر طاهر یا نجس لیکن باید که مطلق باشد نه مضاف لیکن بنا بر ما بعد آن نیز علی الاحوط هر چند بقیه
بدن خارج از آب باشد چه قبل ارتماس باید بداند که اگر سر خود را کم کم در زیر آب ببرد تا آنکه تمام سر
در زیر آب فرو رود بنحوی که مجموع سرش در زیر آب باشد هر چند در یک آن نباشد بلی اگر تمام سر را در
زیر آب نبرد کم کم بنحوی که همه سر در زیر آب در یک آن نماند ضرر ندارد و بقا بر ارتماس نیز در حکم
ارتماس است بلکه اگر در شب [illegible] صحیح [illegible] نبود و تا [illegible] بعد از صبح آن نیز در حکم آن
است پس باید اگر سهوا یا اضطرارا سر را زیر آب برد و لکن عمدا و اختیارا [illegible] در زیر آب

نمود

کتاب الصوم

عود آن نیز در حکم ارتماس است یعنی اگر فرو برد سر خود را در آب بتدریج ضرر ندارد تا آنکه همه سر را
با یکبار فرو برد بلکه بعضی از آن را بیرون آورد و بعض دیگر را فرو برد ضرر ندارد هر چند آن بعضی که فرو برده تمام سر
باشد و آن بعضی که فرو برده بقدری عرفی نباشد که بهره را که از سر شی باشد که بیرون آب مانده
و آب باو احاطه نموده و سر عبارت است از ما فوق گردن نه خصوص منافذ و سوراخ‌ها اگر چه
همه اقتصار بر خصوص منابت شعر احوط است بلکه اقتصار بر خصوص سوراخ‌ها نیز احوط است و بعض
مانند موی سر مثل بیرون نگردن باید منافات با صدق ارتماس ندارد چنانچه نیز بینی سوراخ‌ها
سر مثل گوش و دماغ و دهن و حایل و مانع از رسیدن آب بسر و دو که متصل و چسبیده باشد و
باشد چون کلاه و مشمع و نحو آنها ضرر ندارد بصدق ارتماس و اگر بجهه ضرورت مثل جراحت
نپاید در آب سر فرو برده زیاد در آب که ارتماس نماید ضرر ندارد و گناه کار نیست لکن
قضا نماید علی الاحوط و ضرر ندارد برای روزه دار آب بینی بر سر ریختن چنانچه ضرر ندارد
سر را بدو زیر آب یا بیرون نگاه داشتن که آنکه طوری باشد که صدق ارتماس نماید چنانچه
ضرر ندارد ارتماس در حالتی که بر سر خود حایلی قرار دهد که مانع باشد از رسیدن آب بسر و دو
گران حایل جدا از سر بوده باشد و در آب فرو رود چون شیشه غواص و مثل خمره اگر چه احوط
اجتناب است و باشک در فرو رفتن سر بزیر آب روزه اش صحیح است و کسیکه دو سر داشته باشد
که یکی اصلی و یکی زاید باشد مدار بر ارتماس سر اصلی است پس با ارتماس سر زاید روزه اش باطل
نمیشود لکن احوط اجتناب است و اگر زاید از اصلی ممتاز نباشد من باب المقدمه هیچیک را ارتماس
ننماید و اگر بیکی فقط ارتماس نماید ضرر ندارد یعنی روزه باطل نیست هر چند بگوئیم که گناه کار
شده است در فرو بردن یکی ضرر ندارد ارتماس از روی فراموشی و افتادن بی اختیار و اگر
روزه دار در ماه رمضان عمداً و اختیاراً غسل ارتماسی کند یعنی اگر در وقت فرو رفتن قاصد غسل
باشد روزه و غسلش هر دو باطلست و همچنین غسلش باطل و روزه اش نیز باطل است اگر
در زیر آب در حال استقرار قصد غسل نماید و اما اگر در بیرون آمدن قاصد غسل باشد روزه
اش باطل است لکن غسلش صحیح است چنانچه بعضی از علما ذکر کرده اند بلکه بعضی از سادات علما
نیز ذکر کرده اند بلکه همین بزرگوار ذکر کرده است که اگر در وقت بودن در زیر آب قصد غسل
کند شاید حکم بصحت آن مستبعد نباشد مع اشکال فیه بلکه همین بزرگوار ذکر کرده است
هر گاه ابطال الصوم شرعاً یکی از مفطرات نموده مثل آنکه استمنا نموده و بعد از آن غسل ارتماسی

كتاب الصوم

نمايد ظاهر اينست كه غسلش صحيح نيست بجهة انكه نهي از ارتماس مختص بصائم است نه شامل مفطر نيست لكن غسل
بجهة غسل در بعض فروض اخير بسيار ضعيف است بلى صحة غسل بعد فرض اول و چهارم است هر چند خالى
از منافات نيست و در ارتماس در آب مغصوب بجهة فراموشى اگر روزه غسل باطل و صوم صحيح است و در
آب مباح هر دو صحيح است و جاهل غير معذور مثل عامد است كه روزه اش صحيح نيست على الاحوط بلكه
در حرمت ارتماس و كراهت آن براى صائم و همچنين در ابطال الصوم بيشتر بلكه موجب قضا و كفاره هر دو
باشد با عدم افتاء التزام بالمرة با قضا تنها نيز خلاف است و لعل فى الجمله اطمينان باو حاصل شد حرمة
ارتماس است بر صائم مثل حرمت ارتماس محرم و اما افتاء صوم و قضا و كفاره معلوم نيست مثل ارتماس
محرم على الاحوط است چنانچه از اول اشاره شد بلكه احوط آنست كه ارتماس را در صوم مستحب نيز ترك نمايد
و همچنين در صوم واجبى كه ابطال آن جايز باشد پس احوط ترك ارتماس است مطلقا ششم خوابيدن
جنب در شب ماه رمضان با جهار با بيشتر تا صبح با عدم جزم بر بيدار شدن براى غسل در وقتيكه امكان غسل
يا تيمم را داشته باشد كه اگر جنب باحتلام خوابيد در شب ماه رمضان با بيشتر تا صبح روزه اش فاسد ميشود
و قضا بلكه كفاره لازم ميشود على الاحوط در صوم واجب غير معين و تشخيص خواب و تميز نسيم نسبت تفصيل
مى بايد نوم جنب در شب اول جايز است مگر با عزم بر عدم غسل كه با عزم بر غسل بلكه با عدم
التفات بغسل بلكه با تردد در غسل و عدم غسل نيز جايز است با احتمال بيدار شدن و همچنين
خواب دوم كه جايز است لكن احتياط ترك نمايد اما خواب سوم با لا براز آن پس احتياط شديد بايد در
آن شب حتى با احتمال بيدار شدن مگر در وقتيكه يقين بداند كه بيدار خواهد شد و فوق عدم
الحاق خواب نفسا بجنب مستقر در حكم نوم نسبت على الاحوط الحاق است و تفصيل كلام و توضيح آن
در بيان سه مطلب است مطلب اول در بيان حكم نوم جنب است كه كجا جايز است و كجا جايز نيست
و با فرق ميان نوم اول و ثانى و ثالث چه باشد تا بر مطلب ثانى در بيان انكه مراد از نوم اول و ثانى
كدام است مطلب ثالث در بيان انكه كدام نوم موجب قضا و كفاره يا قضا تنها است و كدام نوم موجب
چيزى نيست پس ميگوئيم كه مراد از نوم جنب اعم از انكه جنابتش در بيدارى باشد بسبب جماع يا استمنا
يا انكه جنابتش در خواب باشد بسبب احتلام كه از خواب بيدار شود و مطلع باحتلام نيز شود دان
كه اين شخص خوابيده باجنابت يا وصف اطلاع بجنابت پس مراد از نوم اول اينست كه شخص با وصف
جنابت و با اطلاع بجنابت بخوابد پس خوابى كه در آن خواب محتلم شده و بيدار نشده نوم اول حساب
نميشود و نيز نوم دوم نيست بلى اگر از اين خواب بيدار شود و مطلع بجنابت نيز شود و بعد از آن بخوابد

مطلب ... مفطر ششم

کتاب الصوم

چه جنب بخوابد خواب اول است و اگر بعد از آن بخوابد نوم دوم خواهد بود که با نوم احتلام سه
نوم شود با نوم احتلام سه نوم مشتوند لیکن بگویند که نوم جنب چند قسم است اول آنکه بخوابد با قصد
غسل با احتمال بیدار شدن ظاهر آنست که این نوم جایز است و این خواب نیز باعث ارتکاب معصیت
و نیز باعث قضا و نه کفاره دوم آنست که بخوابد بقصد عدم غسل تا صبح و بیدار نشود تا صبح و این
و حال بخواب حرام و باعث قضا و کفاره هر دو میباشد سیم آنست که بخوابد لکن نه قصد غسل کردن
داشته باشد و نه قصد غسل نکردن با التفات یا با عدم التفات و بیدار نشود تا صبح در این وقت
این نوم جایز است و صحت صوم ثابت است و قضا بر او لازم نیست لکن قضا بلکه کفاره احوط است این حکم بوده
نوم اول و اما نوم ثانی که بعد از آنکه بعد از احتلام بجنابت خوابید بیدار هم شد بعد از آن دوباره بخوابد
خوابید و بیدار نشد تا صبح قضا لازم و کفاره احوط و نوم او نیز جایز با امکان بیدار شدن و عدم عزم
بر ترک غسل علی الاحوط بلکه نوم دوم است مگر با قطع به بیدار شدن و احتیاط باشد در ترک نوم
ثالث مثل نوم ثانی ظاهر چند اقوی آنست که حکم نوم ثالث یا نوم ثانی متحد است در صورت جواز و منع پس ظاهر شد
که احتمال بیدار شدن کافی نیست در جواز نوم جنب مطلقا چه نوم اول باشد چه دوم و چه سیم باشد
و ظن به بیدار شدن شرط جواز نوم نمی‌باشد بلی ظاهر آنست که کسی که بداند که عادتش اینست که بعد
از خوابیدن تا صبح بیدار نخواهد شد و علم نیز داشته باشد که کسی نیست که او را بیدار کند این بمنزله
عزم بر ترک غسل است بلی اگر احتمال این برود که کسی او را بیدار کند این وقت صدق عزم بر ترک
غسل محل تامل است والله العالم هفتم بقای بر جنابت است تا طلوع فجر که باعث بطلان روزه رمضان
و هر روزه که واجب معین است میشود و اما قضای رمضان پس بقای بر جنابت موجب بطلان است اگرچه
عمدا نباشد و احتیاط الحاق واجب غیر معین به صوم مندوب است بقضای رمضان هرچند حکم بعدم
بطلان در صوم مندوب بعید نباشد و اقوی باشد و باطل نشود تا بی در غیر حال عمد تصبیح بود
و حال آنکه ترک صوم کفاره باشد چه غیر آن و اگر در ماه رمضان غسل جنابت را در شب فراموش کند
تا آنکه روزها بگذرد باید روزها را قضا کند علی الاحوط و باید قضا کند همه نمازهایی را
که بی غسل کرده است بلکه الحاق فراموشی غسل حیض و نفاس به جنابت مثل الحاق نذر معین و
شبیه آن بماه مبارک رمضان خالی از قوه نیست و همچنین در حکم بقای بر جنابت است جنب بودن
خود را در وقتی که وسعت غسل و تیمم هیچ کدام را نداشته باشد و هر گاه جنب کند خود را در
وقتی که وسعت تیمم را داشته باشد نه غسل را بعضی گفته‌اند که آثم است لکن اقوی آنست که آثم

کتاب الصوم

نیست و روزه اش نیز صحیح است با تیمم اگرچه احوط اجتناب از آن است بلکه احوط نیز قضا است بلکه
بعضی گفته اند که اگر غسل را عمداً تا آخر شب تأخیر اندازد که بغیر از زمان وسعت غسل را نداند معصیت
کرده است و تیمم از برای او فایده ندارد و روزه اش باطل است و اقوی آن است که در این فرض
نیز روزه اش صحیح است با تیمم و اگر بعد از تفحص از حال وقت با اعتقاد سعه وقت خود را جنب کند
و بعد خلافش معلوم شود ضرری ندارد و بدون تفحص قضا لازم است و در جایی که حکمش تیمم است
باید تا صبح بیدار باشد با امکان و اختیار پس اگر در اختیار بخوابد ضرر ندارد و هرگاه ترک تیمم
کند تا صبح مثل کسی است که ترک غسل کند و کسی که بیدار شود بعد از صبح بر حالت احتلام پس
مثل کسی است که صبح نماید بجنابت نداشته اگر معلوم شود که جنابتش در شب بوده و الا مثل
کسی است که در روز محتلم شود بعد از جنابت که روزه اش صحیح است و لکن احتیاط در تعجیل غسل است
در اثنای روز چنانکه گذشت و غسل حیض و نفاس نیز لازم باید بعد از نقا قبل از صبح بجا آورد و بقا بر
مثل بقا بر جنابت است در لزوم قضا بلکه کفاره علی الاحوط هر چند بعضی از سادات اند با اخلال نقا
بغسل قضا را لازم دانسته اند و کفاره را لازم ندانسته اند بجهت خلاف در بحث کفاره را
احوط دانسته اند و ترک غسل مس میت ضرری بصوم ندارد بلکه جایز است که روزه دارد و در روز
مس میت کند غسل نکند و در تنگی وقت تیمم لازم است مثل جنابت که ذکر شد و در ضیق وقت که متمکن از
غسل یا تیمم نباشد که صبح شود روزه اش صحیح است مثل آنکه در بین غسل صبح شود و حال آنکه
با اعتقاد سعه وقت بعد از تفحص مشغول غسل شده باشد هم چنین روزه اش صحیح است و هرگاه غسل
را ترک نماید تا بلکه از حیض و نفاس هنوز پاک نشده اگر روزه رمضان باشد روزه واجب
دیگر باشد اما مستحاضه پس اگر قلیله باشد وضو و شستن ظاهر فرج و تغییر پنبه [illegible] و نحو
آن مدخلیتی در روزه ندارد و اما غسلهای مستحاضه اگر قلیله نباشد متوسطه و کثیره پس اگر
استحاضه کثیره یا متوسطه در روز عارض شود قبل از ظهرین باید غسل را بجا آورد که اگر اخلال
بغسل نهاری کند روزه اش باطل است بخلاف جنب که اگر روز محتلم شود و اهمال در غسل جنابت کند
روزه اش باطل نمی شود پس مستحاضه غسلهایی که از برای نمازهای نهار است از صبح و ظهرین و
عصر حتی غسل انقطاع استحاضه متوسطه و کثیره واجب است که بجا آورد و اگر ترک نماید روزه اش
صحیح نیست که باید قضا نماید در لزوم کفاره تأمل است بلکه بعضی تصریح بعدم لزوم کفاره نموده
اند بلکه از بعضی ظاهر می شود که مقدم داشتن متوسطه و کثیره غسل را بر طلوع صبح لازم نیست

بر

کتاب الصوم

بلی احوط پیش از اذان متوسطه و کثیره غسل نمودن با طلوع صبح هر چند که جو لیکن عمل بالا آن
واما غسل مغرب و عشا پس احتیاط اولی است پس لهذا باید غسل مغرب و عشا را از برای
صحت روزه آینده و کذا شب هر چند عدم مدخلیت اغسال اللیلیه در صحت روزه قوی میباشد
و کسیکه محتاج به غسل است در حال ابتلا ممکن نیست که غسل یا تیمم کند بسبب کلیه طهارتین از او ساقط
است و روزه اش صحیح است هشتم رسانیدن غبار است بحلق هر چند بحدی نباشد که خوردن باعث
وصول بحلق شود مثل باز گذاشتن دهن در محل غبار و ایستادن در آن مکان بجهت آنکه غبار بحلق
او فرو رود با ایستادن در مکانیکه قطع دارد که در آن مکان لا محاله غبار بحلق او از باد و غیره
خواهد رسید با آنکه خود جاروب کند بنحویکه غبار از راه دهن بحلق او فرو رود و فرقی نیست
در مفطر بودن میان غبار حلال مثل آرد یا حرام مثل خاک اگر خوردن خاک را نیز مثل اکل حرام
بدانیم چنانچه فرقی نیست در مفطر بودن غبار آنکه غلیظ باشد یا رقیق بلی شرط است که بعد
احتراز از آن غبار عسر و حرج نباشد مثل آسیابان و کارکنان خرمن و جز اینها کسانیکه در اکثر ایام
که غالبا میسر نباشد مثال آن ازان خصوص اگر بحدی باشد که اگر روزه ندارند بعضا بار کار و شغل
نشود امر معاش ایشان مختل خواهد شد چنانچه شرط است که از روی عمد و اختیار باشد
پس اگر از روی فراموشی یا غفلت باشد ضرر ندارد چنانچه اگر کان عدم وصول کرد و بعد معلوم
شد که بحلق رسیده یا آنکه قهرا داخل حلق شود نیز ضرر ندارد بلکه اگر از بینی یا بلغم سینه با غبار
خارج شود ضرر ندارد و حکم بفساد روزه او نمیشود مگر آنکه معلوم شود که غبار مزبور بسر
حد مخرج خاء رسیده چنانچه هرگاه خارج شود و حلق او غباری مثل کل و بعضا دهن برسد نیز ضرر
ندارد بلی اگر دو باره فرو برد احوط فساد شود و در حکم غبار بحلق است کشیدن
قلیان بنحویکه دود آن بحلق برسد هر چند از غیر تنباکو و تریاک باشد که او نیز روزه را
فاسد میکند هر چند لزوم قضا و کفاره خالی از اشکال نیست بلی احوط بلکه احوط قضا و
کفاره هر دو میباشد و اما رایحه غلیظه و بخار طبخ و دود طبخ و بخوری که بحلق میرسد ضرر ندارد
هر چند از تنباکو و تریاک باشد بلی احوط آنست که از بخار غلیظ و رایحه غلیظه مثل رایحه مشک اجتناب
نماید که بعضی ملحق ساخته اند غبار غلیظ را به رایحه غلیظه و بخار غلیظ و دود غلیظ را نهم حقنه
کردن بمایعات علی الاحوط هر چند از برای علاج مرض باشد حقنه بجامد مثل دوا ضرری ندارد
ندارد اگر چه احوط اجتناب است ضرر ندارد ساییدن جیره به باطن از غیر حلق و غیره

كتاب الصوم

مثل سوراخ گوش و چشم و بینی بدهد مثلها و مثل جراحات بلی هرگاه بسا نیک عقد بر باطن شخص
انسان آمد کو ده عادی شخص شود موجب بطلان نخواهد بود دهم فی کردن باشد اندک
عمدا اختیارا فی کردن بجهة اختیار ضرر ندارد و مشاعری معتبر شد پس داوودن هست مثلا
تا ر بلسان که بیرون باطن دید از او داخل خود داخل در نبینه هرگاه در شب مرتد چیزی
که بیرون آوردن واجب باشد بیرون نباید مگر نفی کردن لازم روز پس روزه اش باطل است
هر چند که نتواند بخلاف آنکه بخورد مگر ممکن باشد اگر در شب بخورد چیزی که بداند که خوردن
این مسئلی فی بجه اختیار مثلا ضرر ندارد خوردن و اراده شب هرگاه در دهن خواب فی نمود
نمیبرد ممکن باشد حبس نمودن بدون عسر و حرج ضرر و اجتناب کرده حبس کند و هرگاه رها
کند که فی نماید روزه اش باطل میباشد بلکه هر ایشک به قصد دهن رسد روزه اش باطل است
بلکه همین که از مخرج خارج خارج شود روزه اش باطل است چه خارج از دهن شود چه نشود
چه از بینی خارج شود یا از دهن و اگر به قصد دهن برسد اختیار و لکن اختیار از فرو برده روزه
اش باطل و قضا و کفاره لازم بلکه احوط کفاره جمع میباشد و اگر بی اختیار فی برگشت ضرر
بر روزه اش ندارد و هرگاه فی لازم شود بجهة ضرورة و مرض پس گناه ندارد و لکن قضا لازم است
اگر از برای این صوم قضا باشد هرگاه از روی فراموشی فی نموده پس بخاطر آورده باید که قطع
نماید استمرار فی خود را اگر ممکن شود بدون امکان ضرر ندارد **فصل** سیم آنکه فاسد
نمیشود روزه بمکیدن انگشتر و جویدن طعام بجهة اینکه در دهان اطفال بگذارد و چشیدن
شود یا بخوان که بحلق نرسد لکن مکروه است و رسیدن بحلق بدون قصد یا در صورت
فراموشی از روزه ضرر ندارد و مکروه نیست برای بهانه دار مسواک کردن بلکه مستحب است اگر چه
چوب تر باشد چنانچه مضمضه مستحب است بلی مبالغه نکند در مضمضه بجهة خوف وصول
بحلق یا حلق به خواه از ان حاصل شود و بهتر اینست که بعد از مضمضه سه مرتبه فرو برد آب دهن را بر
فاسد نمیشود روزه به فرو بردن آن بعد از آنکه به قصد آب دهن آمده باشد قضا و کفاره بلکه کفاره
جمع قائل شده اند هر چند که دلیلش ضعیف است بلی هرگاه از دو لب خارج شود یا انفصال یافت
فرو بردن که از ان مضمضه است مثل آب دهن که از لب خارج شود و فرو بردن غلط بلکه نکشیدن آن
... الا احوط است و اگر بسهل از دهن بیرون آورده گرد آلوده باشد آب دهن ...
... ... مستهلک شده باشد آب دهن ضرر ندارد و لازم نیست ...

ملا کود

کتاب الصوم

مذکور جایز نیست و مفسد صوم است و هم چنین است حکم رطوبتهائی که در دهن جمع شود از بعض
و بعد از چشیدن طعام و بخوان وجوب مصطکی و غیر آن اگر چه طعمش بسبب آن در دهن
بماند هم چنانکه تلخ شدن کام بسبب مالیدن حنظل بکف پا ضرر ندارد هم چنانکه با روغن زدن
مهری اگر طعام تا او بیرون آید بی اختیار رجوع نماید ضرری ندارد
و از روغن عمدی نیز چنین است اگر چیزی از او بیرون بیاید و اگر بسبب روغن عمدی عمدا آن را بلعید
و بخواند بیرون بیاید رجوع نماید بی اختیار احوط قضا است و در فرض بیرون آمدن اختیارا قضا
کفاره است بلکه احوط کفاره جمع است اگر از خبائث محسوب شود شرعا و هم چنین است خلال و بیرون
غذائی که در بین دندان باقی بماند و آب دهن که مخلوط بچیزی نباشد که قضا آن روزه نباید کفاره
بدهد بلکه احوط کفاره جمع است در فرو بردن آن عمدا در فرض اول که غذای بین دندان متعفن
شود و از خبائث محسوب شود و اگر سهوا باشد چیزی بر او نیست و روزه اش صحیح است و خلال کردن لازم
نیست هر چند احوط است **فصل چهارم** در ذکر شدن از مفطرات غیر بها هر چه ذکر حکم آن
بتفصیل گذشت باطل میکند روزه را اگر عمدا بعمل آورد نه با فراموشی یا بدون قصد فاسد
۳ این ۳ نمیکند و هر گاه سهوا یا نسیانا بخورد یا بیاشامد و اعتقاد کند که روزه اش باطل شده و از این
جهت عمدا افطار کند پس از افطار عمدی میباشد و روزه اش باطل است و هم چنین اگر فراموش کند
که روزه اش روزه واجب است پس افطار نماید باعتقاد اینکه روزه مستحبی است بعد معلوم شود
که روزه اش واجب بوده نیز روزه اش صحیح نیست بلی صحیح است روزه کسیکه از روی اکراه و
جبر مفطر بعمل آورده باشد و بخود یکه اختیار از او سلب شود مثل اینکه با کراه چیزی
پا که ورا حلق او بریزند یا اینکه بلغزانند او را در آب اندازند که ارتماس بعمل آید اگر ارتماس را مفطر بدانیم تا
اینکه تا که آب مکیدن یا چیزی که در دهان او داخل شده و فرو رفت بدون قصد اختیار او و اینکه
خو میباشد خوردن یا ارتماس نمودن شود بسبب تخویف اکراه کننده او و اگر خوردن و ارتماس
نمودن پس روزه اش فاسد میشود لازم است قضا آن نماید اگر چه از روی تقیه افطار نماید
اینکه با عامه افطار کند عید ایشان و حال آنکه ماه یا آخر نرسیده باشد ولکن هر گاه بعمل
آورده کاری اگر در پیش عامه باعث افطار نشود پس شیخ است در جواهر الکلام و در رساله عملیه
فرموده است که روزه نیست حکم بصحت روزه اش بلکه بعید نیست حکم بصحت روزه هر گاه افطار
کند از روی تقیه بعد از ثبوت و این سخن خوب و متین میباشد و لکن احتیاط بقضاء

کتاب الصوم

صوم و اینکه جمیع موارد که افطار نماید بجهت تقیه بلا اثم است که اما قضا نماید در اکل و شرب بعلت
ضرورت و تقیه چنانچه بعد از دفع شدن اکراه و تقیه یا بلکه افطار ننماید و باقی باشد بر امساک تا
شام و مضطر بشرعی هرچند تقیه نیز و بسیار مانده بلکه اگر چاروادار یا که کثیر السفر باشد و در سفر
... که خوف هلاک داشته باشد هم چنین است ... و هم چنین است ... و مرد ان که ...
... کرده باشد نیز ... خوردن و هم چنین است اگر ... مثل
جهاد و دفاع اگر محتاج بغذا و طعام یا آب یا مضطر بکسر شود که در این وقت جایز است خوردن
بقدر ضرورت و ... ولکن زمان خوردن و قدر حب ... و مقدار طعام و نان و مقدار
شرب را بقدر ضرورت و ... مقرر ... از زیاده بر این و بعد از آن امساک نماید چنانچه بعد از آن
ان روز را باید قضا نماید هم چنین اگر بجهت حفظ نفس کسی از غرق مثلا ... و در روزه
اش فاسد میشود قضا دارد نه کفاره اگر قضا بقدر ضرورت کند ... مضطر باشد و اگر
در روغ ... بگوید بعد از جهت ضرورت یا تقیه احوط آنست که قضا نماید لکن واجب نبودن
قضا و سقوط آن قوی میباشد بلکه واجب نبودن قضا در هر روغ هلال قوی میباشد
فصل ... اگر افطار در هر روزه باعث قضا و کفاره نمیشود بلکه مخصوص است بچهار قسم از اقسام
روزه مثل افطار کردن روزه شهر رمضان یا قضاء آن بعد از زوال و هم چنین است روزه نذر معین
و روزه کفاره و روزهای ... نیز اگر در افطار اینها بعد از زوال ... بنسبت ... و فرق
نیست در مواضع وجوب کفاره ما بین عالم و جاهل مقصر از سؤال اما جاهل غیر ... و غیر مقصر
در سؤال ... قوی ... که کفاره بر او نیست اگرچه کفاره دادن احوط است اما کفاره شهر رمضان
پس مخیر ما بین سه خصلت است آزاد کردن بنده و روزه گرفتن شصت روز که سی و یک روز آن متوالی
باشد و اطعام کردن شصت مسکین هر یک ... احوط آنست که با عدم تمکن از اول ... یا اجتناب
نماید ... از آن سه ... بجا آورد و ... افطار کردن بحرام احوط جمع ما بین هر سه کفاره است لکن
اقوی ... کفاره است ... جماع کردن بحرام و مکرر میشود کفاره ... بسبب ... روز
از ... مثل ... بسبب ... و زدن در جماع و غیر جماع نیز بسبب ... نمیشود خواه از یک
جنس باشد ... خواه ما بین ... کفاره داده باشد ... احتیاط در تکرر کفاره است ...
... جماع ... سبب ... باشد کفاره ... فاصله شده باشد و اگر مفطر
... کفاره ... امساک ... بر او واجب باشد پس اگر ...

خال

کتاب الصوم

خ الــ در اثنای این روزه مفطری که سبب کفاره باشد بعمل آورد کفاره بر او واجب نیست و در موضعی
که کفاره بر او واجب شد پس اگر بی اختیار جنونی یا حیضی بر او در اثنای روز عارض شود بسبب
سقوط کفاره نمیشود علی الاحوط هرچند اقوی سقوط کفاره است حتی در خصوص سفر اضطراری
نه اختیاری بلکه اگر خود را اختیارا بسبب خوردن چیزی مثلا بیهوش یا حایض نماید یا اینکه اختیارا
سفر نماید کفاره ساقط نمیشود خصوص اگر غرض از سفر اختیاری فرار از کفاره باشد اگر موطوئه
قبل از بلوغ بعد نقض روزه خود را بخورد قضا و کفاره هر دو بر او لازم است اگر عمدا و عالما
باشد و اگر جاهل بحکم باشد قضا نماید و احوط کفاره است و اگر قبل از ثبوت یوم العید سبب
کفاره را بعمل آورد و بعد ثابت شود که روز عید است کفاره لازم نیست اگر چه احوط اتیان بکفاره
است و کسیکه حلال بداند افطار در رمضان را و خود را گناهکار در افطار نداند مرتد است اگر افطار
بخوردن و آشامیدن باشد و اگر حلال نداند و خود را گناهکار بداند حاکم شرع باید او را تادیب کند
بتازیانه بلکه صلاح میداند تعزیر نماید بیست و پنج تازیانه در خصوص جماع در مسئله که وارد
وارد شده است و در عبارات فی الجمله ضرر ندارد هرچند بعد غیر جماع باشد اگر تادیب کند او را
به بیست و پنج تازیانه و اگر عود کند بیست و پنج بار زده میشود و در دفعه سیم کشته میشود
بعد از مراجعه بحاکم شرع در هر مرتبه او نوع تعزیر در دو مرتبه یا سه مرتبه و احتیاط تاخیر کشتن
او است تا دفعه چهارم و مرد روزه دار اگر اکراه نماید زوجه روزه دار خود را بر جماع دو کفاره بر او
لازم است و پنجاه تازیانه زده میشود اگر زن از اول جماع تا آخر راضی بجماع نشده باشد هرگاه
خود زن بی اکراه قبول نماید بر هر یک کفاره و بیست و پنج تازیانه قرار میگیرد و همچنین اگر زن در
اثنای جماع راضی شده و تمکین نموده باشد حکم مزبور محتمل است با اکراه زوج زوجه خود را بر
جماع بخلاف اینکه زوجه زوج خود را اکراه نماید یا اینکه دیگری هر دو را اکراه نماید یا اینکه زوج
زوجه خود را در غیر جماع اکراه کند یا اینکه زوجه خود را در حالت خواب وطی نماید یا اینکه مولی کنیز
خود را اکراه بر جماع کند یا اینکه زوج بسبب سفر و بعنوان روزه دار نباشد یا اینکه مرد روزه دار
روزه نادار را اکراه بر جماع نماید اگر چه در این صور احوط تحمل دو کفاره است خصوصا اگر معتقد
باشد که زوجه خود شرا است و کسیکه عاجز شود از روزه کفاره دو ماه متوالی بدل آن هیجده
روز روزه میگیرد و همچنین است اگر عاجز شود از روزه دو ماه متوالی که بعنوان بدل
لازم کرده باشد و هرگاه از روزه گرفتن عاجز شود بدل هر یک یک مد گندم نصف است کند و

و خوردن افطار کناره

رعایت

واحوط تصدق به شصت فقیر هم هست و اگر ممکن نباشد تصدق کند بقدری که ممکن است و اگر
عاجز باشد استغفار میکند بر نیت بدل از کفاره لکن بعد از تمکن اتیان بکفاره احوط است
کسیکه از هر سه خصال کفاره عاجز باشد در شهر رمضان پس هیجده روز روزه میگیرد یا تصدق
میکند بانچه میتواند و مخیر است مابین روزه گرفتن و تصدق دادن لکن روزه گرفتن احوط است
اگر چه جمع مابین روزه و تصدق احوط است و با عجز از اتیان هر دو باید بر تصدق آنچه ممکن است و با عجز
استغفار میکند بدل از کفاره و بعد از تمکن از کفاره کفاره بدهد جایز است کفاره دادن از
جانب اموات تبرعا و از قبل زنده جایز نیست **فصل سیم** در بیان چیزهائیکه موجب قضا است
بدون کفاره و آن چند چیز است اول اتیان بیکی از مفطرات پیش از آنکه مراعات کند که فجر طالع شده
یا نشده با قدرت بر مراعات بخلاف عاجزان بسبب کوری یا حبس و نحو آن لکن احوط اتیان بقضا است
خصوصا با تقصیر از سؤال و تفحص با وجود تمکن از آن و همچنین است علی الاقوی حال کسیکه
عاجز از شناختن فجر است و کسیکه تفحص کرده و چیزی برای او ظاهر نشده شروع بخوردن و بعد معلوم شده که
در فجر تناول کرده است قضا نمیکند هرگاه پس از مراعات بشک یا ظن کند بطلوع فجر و بخورد
و بعد ظاهر شود که آن وقت فجر طالع بوده احوط در چنین وقت قضا کردن است بدانکه لازم نیست
بر کسیکه میخواهد روزه بگیرد اینکه در وقت سحر خوردن تفحص نماید از طلوع صبح بلکه اگر تفحص
نکرده بخورد و بیاشامد یا جماع کند مثلا ضرری ندارد بلکه اگر بعد از تفحص یا قبل از تفحص شک
در صبح بودن نماید و چیزی بخورد گناه کار نیست بلکه اگر بعد از تفحص یا قبل از تفحص مظنه نیز
بعدم صبح بودن باین مظنه نیز اعتبار ندارد مگر اینکه این مظنه در وقتی باشد که ظن بوقت فجر باشد
مثل اینکه افق را ابر غلیظ گرفته باشد بدانکه حکم بعدم قضا و صحت صوم با تناول مفطر در
جائیکه خبر به مراعات فجر نموده مخصوص است بصوم شهر رمضان بلی در صوم مضیق و صوم معین نیز
است که تمام نماید و بعد از آن قضا نماید اگر قضائی برای او شارع مقرر کرده باشد هر چند
اقوی قضا صوم غیر رمضان است هر وقت که معلوم شود که افطار در صبح نموده پس با تناول
مفطر بعد صبح باید و مرتب روزه را بگیرد چه مراعات صبح کرده تناول نماید یا مراعات نکرده
تناول نماید و بدانکه اگر دو عادل خبر دهند باینکه صبح شده است با این حال بخورد قضا
و کفاره هر دو لازم میشود چه معلوم شود که صبح بوده یا آنکه معلوم نشود بلی اگر معلوم
شود که صبح نبوده نه قضا لازم است نه کفاره هر چند بسبب ترک فرض معصیت کرده در

خوردن

کتاب الصوم

و بعضی ثابتند

خوردن یا فرض خبر عدلین بصبح که صبح شناس باشند و کور هم نباشند و مظنه شوخی در
خبر ایشان نداشته باشد پس اگر مکلف بخورد قضا و کفاره هر دو لازم میشود مگر
اینکه معلوم شود که صبح نبوده دویم خوردن و آشامیدن با قدرت و امکان اطلاع خود
بر معرفه فجر با اعتماد بقول کسی که خبر دهد که فجر طالع نشده و حال آنکه صبح بوده اگرچه خبر دهنده
عادل باشد بلکه احوط قضا نمودن است هر چند خبر دهنده دو عادل باشد هر چند گفته‌اند
که قول دو عادل بمنزله حکم میباشد سیما اینکه بخورد بعد صبح که کسی خبر دهد باینکه فجر طالع
شده و ترک کند عمل بقول کسی که گفته صبح طالع شده و اعتماد بقول او نکند بجهت اینکه گمان کرده
که شوخی میکند یا بجهت اینکه علم برای او حاصل نشده و در واقع صبح طالع شده و تفحص نکرده
و اما اگر خبر دهنده دو عادل باشند و احتمال شوخی و مزاح در آن نباشد بخورد قضا و کفاره
هر دو واجب است چنانچه گذشت و اگر یک عادل باشد و احتمال شوخی در خبرش ندهد احوط قضا
بلکه احوط کفاره نیز هست و هر گاه بخورد با شک در طلوع فجر و حالش معلوم نشد یا مظنون شد
که طالع بوده چیزی بر او نیست و روزه اش صحیح است چنانچه اشاره شد چهارم افطار کردن
بقول غیر که مغرب شده است و حال آنکه مغرب نباشد اگرچه بسبب کوری و مثل آن یا بسبب عدالت
مخبر افطار کرده باشد و اگر اعتماد بقول او جایز نباشد بخورد اقوی وجوب قضا و کفاره است
اگرچه جاهل باین حکم باشد و فرقی نیست که این روزه رمضان باشد یا غیر آن پنجم افطار بسبب تاریکی
که بواسطه آن قطع کند که مغرب شده و باشد در دخول وقت یا ظن بآن کفاره واجب میشود
اگرچه جاهل باشد باینکه در اینحال افطار جایز نیست بلی هر گاه تاریکی بسبب ابر باشد و بواسطه
آن گمان کند که مغرب شده است افطار کند بعد قضا ندارد و نه کفاره و فرقی نیست که روزه رمضان
باشد یا غیر آن ششم داخل نمودن آب در دهن بجهت خنک شدن است پس اگر بی اختیار در حلق داخل
شود قضا واجب است اگرچه این عمل جایز است و بعضی فتوی داده‌اند که اگر از روی فراموشی قضا
نمیشود اگرچه قضا احوط است و اگر غرض صحیحی در آب بدهن کردن نداشته پس حکم بقضا احوط
بلکه خالی از قوة نیست و اما اگر در آب وضو بوده بجهت غرض صحیحی آب در دهن کرده پس بسبب فرو رفتن
آن در حلق قضا واجب نمیشود اگرچه قضا احوط است و همچنین است اگر بجهت استنشاق آب
در حلق فرو رود واجب نمیشود قضا بجهت فرو رفتن آب بحلق اگر در مضمضه و استنشاق غسل
در دهن کند خواه از برای نماز باشد یا برای غیر نماز همچنین واجب نمیشود قضا

کتاب الصوم

اینست مضمضه که از برای نماز یا طهارت باشد اگر چه احوط قضا است بغیر صورتی که مضمضه
از برای وضوی نماز فریضه باشد و حکم روزه غیر شهر رمضان ندارد مضمضه کردن بجهت خنکی
دهن مثل شهر رمضان در وجوب قضا میکند اگر روزه واجب معین باشد و باطل میشود است
هر گاه معین نباشد هر چند بعد غیر معین تمام اولی میباشد اگر چه آن روزه روزه مستحبی باشد
فصل سیم در مکروهاتست بدانکه مکروه است از برای روزه دار چند چیز اول مباشرت
زنان هر چند بلمس ایشان یا بوسیدن ایشان یا بازی کردن باشد از برای کسیکه شهوتش باین
افعال بهیجان حرکت نماید لکن مظنه داشته باشد که جنب نمیشود تا آنکه عادتش بر بیرون آمدن منی
نباشد و قاصد انزال هم نباشد و الا حرامست چنانکه سابقا ذکر شد بلکه کراهت مطلق مباشرت
صائم بزنان خالی از قوت نیست دوم سرمه کشیدن و چیزی در چشم ریختن خصوصا اگر کحل الصبر
باشد که زرد او مشک باشد یا چیزی که طعم او بحلق برسد بلی اگر عمدا کحل بحلق برساند حرام
خواهد بود سیم اخراج خونی که باعث ضعف شود از فصد یا حجامت کردن بلکه هر عملی که موجب
ضعف شود از اغما و بیهوشی مثل کندن دندان و دخول حمام بسیار گرم و در روزه واجب معین
یا مضیق حرام است عملی که موجب غش شود و در مقام ضرورت روزه ضرر ندارد چهارم نشستن زن
در آب بلکه مرد پنجم چیزی در بینی کشیدن یا داخل در گوش نمودن هر چند [illegible] باشد خصوصا
اگر بحلق برسد اما اگر بجوف برسد یا تعمد نماید بحلق بلکه از آن دو حرام است و اگر روزه
معین باشد قضا بلکه کفاره نیز لازم است ششم بوییدن ریحان یعنی گیاه خوشبو خصوصا
نرگس و استعمال طیب مثل گلاب و عطر بهیجان ضرر ندارد ولکن اولی اجتناب از استعمال مثل مشک
بلکه بوی آن بسیار غلیظ که بحلق برسد اولی است هفتم شعر خواندن حتی در شب رمضان
و حتی آن شعری که بجهت اخروی باشد علی الاحوط هر چند اختصاص کراهت بشعر باطل اولی است و در
روز جمعه نیز شعر خواندن مکروه است هشتم جدال کردن نهم دشنام خوردن دهم [illegible]
نمودن مثل شیاف یازدهم [illegible] کنار دریا [illegible] نمودن دوازدهم مکیدن [illegible]
خرما و بخوان [illegible] مصطکی و اگر مصطکی از [illegible] داخل حلق
نکند مکر آنکه مصطکی [illegible] اثر او [illegible] مستهلک باشد [illegible]
جیلل [illegible] الطعم [illegible] بحلق و الا حرام است
آنکه عمدا باشد مکروه است [illegible] شهر رمضان علی الاقوی [illegible] کردن [illegible]

طعام

طعام واجب برای کسیکه روزه بر او واجب نیست بلکه مستحب است شبیه بروزه داران باشد تا مکروه آشامیدن
تمام ماه مبارک حتی بعد از لیالی قدر مکروه است اما آخر ماه ... مثل بعضی امور دیگر که اهتمام بان باید
نیز مستحب کرده اند و قبل از لیالی قدر که اهتمام بیشتر است

فصل هشتم

بدانکه صحت روزه مشروط است
ببلوغ و ایمان و عقل و خلو از حیض و نفاس پس روزه غیر بالغ صحیح نیست مگر که بجهت تمرین و عادت دادن
طفل بروزه بشرطیکه طاقت روزه گرفتن داشته باشد و غیر مؤمن هر چه کافر باشد چه مخالف روزه
اش فاسد است هر چند بعد از اینکه عارف بحق و اهل بیت شد قضا ساقط است و اگر در اثنا حاصل
شود و روزه با غشی نیز مثل صوم مست و موجب قضا است بلکه موجب کفاره نیز هست علی الاحوط
در وقتیکه قضا داشته باشد و کفاره نیز بر افطار او باشد و روزه مجنون اگر جنون ادواری و قدر
... نیز فاسد است و همچنین است روزه مست و بیهوش که صحیح نیست اگر خود باعث جنون یا اغما
یا مستی شود در اثنای روز احتیاطا قضا و کفاره هر دو بجا آورد و اما خواب پس مضر بروزه
نیست اگر چه همه روز را بخوابد بشرطیکه نیت آن روزه باشد خصوصا اگر نیت روزه شب اول
رمضان را اگر از برای تمام رمضان کرده است در ابتدا و اما خون حیض و نفاس پس روزه را فاسد
میکند هر چند روزه مستحب باشد علی الاقوی اگر چه یک لحظه بعد از فجر یا قبل از غروب باشد
و اگر بداند که از حیض یا نفاس پاک شده لکن نداند که قبل از صبح پاک شده یا بعد از آن پس اگر
تاریخ پاک شدن معلوم نباشد بنا بگذارد که صبح بعد از پاکی شده و در عکس حکم بعکس
نماید و در جائیکه مجهول التاریخ باشد بنا بگذارد بر عدم وجوب صوم والله العالم و اگر
خود باعث حیض یا نفاس شود صومش فاسد است و گناه و قضا و کفاره نیز بر او هست هر چند
جنابت احوط و احتیاط از انتیان قضا و کفاره نیز مستحب است و همچنین مشروط است صحت روزه
واجب بخلو از سفر شرعی که موجب قصر است در نماز و اما روزه مستحبی پس در سفر جایز است اگر
چه ترکش اولی است مگر سه روز روزه که از برای حاجت خواستن در مدینه طیبه وارد شده است
و مکروه روزه گرفتن ... سفر او و حضر او و روزه کسیکه از محل روزه خارج
بعد از سفر بعد از ظهر و صوم کفاره کم سه روز بدل هدی و هیچیک ... از برای
خارج از عرفه شده بخود ... ذکر شود انشاء الله و جاهل مسئله در قصر و اتمام نماز
روزه نیز معذور است و روزه اش صحیح و همچنین جاهل بخصوص مسائل قصر و اتمام لکن
جاهل بخصوصیات احوط قضا است و شرط افطار صوم مسافر رسیدن بحد ترخص است

کتاب الصوم

چنانچه نیت کند و همچنین روزه گرفتن کسیکه از سفر بوطن یا بمحل اقامه برسد پیش از زوال اگر پیش
از ظهر بمحل اقامه برسد و نیت نماید و کسیکه غافل بوده از اقامه پیش از یکساعت تمام بعد از زوال نماز را
قضا میکند و روزه آن روز را تمام میکند مثل جاهل بمسئله که روزه اش باطل است
هرگاه ناسی یا جاهل مسئله بوده آنرا روزه داشته که روزه در سفر صحیح نیست افطار نماید قضا کند
و همچنین شروط صحت روزه نبودن مرض است مریضی که بیمار باشد که روزه از برای او مضر است
مفطر است مطلق ضرر افطار میکند اگرچه بیمار نباشد همچنین است اگر خوف عروض مرض یا
طول مرض در روزه گرفتن باشد یا شدت یا بطو بهبودی معتد به باشد مطلق خوف که از قبیل وسواس
نباشد اگر طبیب بگوید که روزه ضرر ندارد و مکلف بحسب تجربه خود روزه را مضر میداند باید
خود عمل کند چه از تجربه مظنه را حاصل کرده باشد یا از جهت دیگر و همچنین در عکس باید روزه
را بگیرد هر چند طبیب اصرار نماید که روزه ضرر دارد و شک در ضرر نیز باعث جواز افطار است
و اگر بخوف ضرر روزه را بگیرد باید اعاده نماید هرچند ظاهر شود براو که ضرر نداشته و ضرر
نیز داشته بلکه اگر پیش از زوال براو ظاهر شد عدم ضرر تجدید نیت نیز نمیتواند نماید و همچنین
مشروط است صحت روزه باینکه نترسد از اینکه روزه باعث تلف نفس محترمی شود یا اینکه باعث
تلف نفس خود مکلف شود بجهت گرسنگی مفرط یا عطش یا اینکه باعث انفعال شود که مفضی بهلاکت
یا اینکه او را زنا بر او عذابی بیندازد یا اینکه باعث هتک عرض مکلف یا نفس محترمی بگیرد شود چنانچه
گذشت که بسا میشود که اتفاق میافتد و مثل مکاری و زارع و تاجر و غواص بلکه هرگاه مشقت
بکند روزه گرفتن یا واجب بگیرد اگر هم از آن باشد میباید که آن روزه حرام است و در خصوص صوم
مستحبی اذن مولی شرط است در حق عبد حتی مبعض و حتی مکاتب در حق زوجه حتی منقطعه
شرط است اذن شوهر علی الاحوط چنانچه شرط است در حق ولد عدم منع والدین بلکه اگر والدین
یا مولی یا شوهر رجوع نمایند از اذن در اثنای بقای روزه مستحب فاسد میشود علی الاحوط بلکه
احتیاط در حق ولد آنستکه با نهی والدین روزه نگیرد و بهتر مراعات اذن والد بلکه والده
بلکه اشتراط اذن والد و والده بلکه و الثانیه بنسبت مکروه صوم تکایف غیر مأذون مستحب
اذن والد یا والده باشد احوط آنستکه با وجوب روزه قضا رمضان بلکه مطلق روزه واجب
علی الاحوط ترک کند روزه مستحب را و مرد پیر و زن پیر و ذو العطاش که ناخوشی است که سیرابی
نشود و ... اگر از روزه گرفتن عاجز باشد بجهت زیادی پیری یا زیادتی ناخوشی روزه را

میخورند

کتاب الصوم

همچنین است حکم بر مریض و مسافر اگر روزه بگیرند تمام نمایند لازم نیست که در مقام اکل شرب
قضا نمایند هر روزه را که نموده باشد اگر روزه گرفتن بر ایشان دشوار باشد افطار میکنند لکن بر
ایشان واجب است قضا بعد از زوال عذر و حصول صحت و تمکن واجب است صدقه دادن یک مد
از گندم بدل هر روزی بفقیر و اگر ممکن نباشد کفاره ساقط است و همچنین است حکم زن حامله
که وضع حملش نزدیک باشد و زنی که شیر دهد که شیرش کم باشد و ترسد که طفلش گرسنه بماند
از روزه گرفتن بر نفس خود یا بر طفل خود از تشنگی یا گرسنگی مضر با این اعذار و غیره از
اعذار ثابت نیست خصوصیت افطار مگر آنکه از حد خود تجاوز کند که در این صورت قضا ضرور
لازم است بلکه مدعی هم قضا نیز این اعذار را جاری نکند و صدقه را زائل نشده از زمان
شوهر و کسیکه مرض او از رمضان تا رمضان دیگر طول بکشد از این جهت متمکن از قضای رمضان
اول نشود قضا از او ساقط است و بدل هر روز کفاره مبلغ یک مد قضا مجزی از کفاره نیست
و احتیاط ایشان بقضا و کفاره هر دو است و این حکم در سایر اعذار مثل طول کشیدن سفر تا
رمضان دیگر جاری نیست بلکه قضا دادن واجب است اگرچه کفاره نیز احوط است و اگر ما بین دو
رمضان بعد از مرض حاصل شود و تهاون نموده بالمره و همیشه عازم بر قضا بود لکن اخیرا تا تنگ شدن وقت
اعتماد بر سعه وقت یا جهة استفاده وقت تسریع و بعد از آن عذری حادث شد که متمکن از
قضا نشد تا رمضان آینده قضا لازم است و کفاره هم ساقط و اگر تهاون نموده که عازم بر قضا
نبوده قضا و کفاره هر دو لازم است اعم از آنکه مردد بوده در قضا و عدم قضا یا آنکه اولا عازم
بر قضا شده و بعد از آن نادم شده یا مردد شد یا آنکه عازم بر عدم قضا شده تا آنکه وقت تنگ
نمانده یا آنکه عذر مانع از قضا عارض شده و مقدار کفاره یک مد است و دو مد افضل است
و متعدد نمیشود کفاره بتعدد سالها قسم دوم از روزه روزه حرام است مثل آنکه حرام است
روزه عید فطر و عید اضحی و روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی الحجه از برای کسیکه
در منی باشد و روزه آخر شعبان به نیت قضا و روزه وفای بنذر در معاصی و روزه که تکلم
کردن او مفطر باشد قصدا و سایر الذات را نهایه بر روزه وصال و آن عبارت است از روزه روز و
شب یکسره تا سحر یا دو روز یا بکشد تا آخر افطار تا سحر یا شب و تا صبح روز دیگر نماید و روزه مستحبی زن بیاذن شوهر
روزه آن نگرده باشد و احوط اجتناب است مطلقا و روزه که مستحب باشد اولیای بیکار ما هم از آن
باشد که نذر کند ساکت احتیاط آن است که ترک روزه در کثیر صغار ایام روزه مستحبی باشد ایشان اذن فرموده

کتاب الصوم

خوب نگیرد الا بجواز او خالی از قوت نیست بی جماع بکند که منافی حق او نباشد قسم سیم
در بیان روزه‌هائیست که مستحب است که مخصوص بخاصیتی باشد که اینها دارند مشکله آن دو بیان اول روزه سه
روز از اول هر ماه است و کیفیتش چند قسم نقل کرده شده است لکن بهترینها اینست که
اول پنجشنبه از ماه و آخر پنجشنبه از ماه و اول چهارشنبه از دهه اوسط ماه روزه بگیرد دویم روزه سیزدهم
و چهاردهم و پانزدهم از هر ماه است سیم روزه روز عید غدیر است چهارم روزه مولود که هفدهم
ربیع الاول است پنجم روزه روز مبعث است که بیست و هفتم رجب است ششم روزه روز دحو الارض که بیست
و پنجم ذی القعده است هفتم روزه روز عرفه است بشرطی که اگر از خواندن دعاهای روز عرفه سست
نکند هشتم روزه روز مباهله که بیست و چهارم ذی الحجه است نهم روزه هر پنجشنبه و جمعه اول ماه
ذی الحجه بلکه تمام نه روز اول آن دهم روزه ماه رجب و شعبان تمام آن یا بعض آن اگر چه از هر یک
یکروز باشد یازدهم روزه روز نصف یعنی پانزدهم که بیست و پنجم ذی الحجه است دوازدهم روزه اول و سیم
و هفتم ماه محرم سیزدهم روزه روز بیست و نهم ماه ذی القعده است چهاردهم روزه شش
روز بعد از عید فطر است و مجلسی اعلی الله مقامه مختار داشته که این شش روز را بعد از سه روز
و ظاهر این است که عید فطر اول این سه روز میباشد پانزدهم روزه نیمه ماه جمادی الاولی است قسم
چهارم در بیان روزه‌های مکروه است بدانکه مکروه است روزه روز عرفه در حق کسی که او را از
خواندن دعاهای عرفه سست کند و نیز مکروه است روزه آن با اشتباه اول ماه و احتمال اینکه
روز عید باشد مکروه است روزه گرفتن مهمان بدون اذن میزبان و با منع او بطریق اولی مکروه است
و مکروه است روزه فرزند بدون اذن پدر بلکه با منع او نیز قوت دارد حکم بکراهت مگر اینکه بحد
اذیت برسد و در حق قول والده نیز اینطور است و بهتر مراعات اذن ایشان است مثل پدر چنانچه بجمیع اینها
اشاره شد مستحب است از برای روزه دار بروزه مستحب یا واجب موسع افطار کردن در وقتی
که برادر ایمانی او را بخواند بسوی طعامی و فوت کراهت روزه است در این وقت هر چند
مخصوص او طعام را آماده نکرده باشد و هر چند بعد از ظهر باشد یا اینکه خوردن روزه
مستحب بعد از ظهر مکروه است لکن برای اجابت مؤمن بدان حال داشتن روزه مکروه است
بلکه دور نیست که حکم بکراهت و قلت ثواب روزه حتی در وقتی که طعام مهیا نکرده
باشد بلکه اگر چه بر وجه عدوان مهیا کرده باشد یا اینکه تعارف کرده باشد
[illegible] اینکه ظاهرا اینست که حکم اول از استحباب [illegible] بر مؤمن و اجابه مؤمن مشکل کرده قول

او

اگر شود هرچند بغیر طعام باشد و بعضی از ایشان گفته‌اند اظهار روزه نکند و افطار
کند بلکه در اخبار ثواب افطار در منزل برادر مسلم هفتاد یا نود مقابل ثواب
روزه داشتن می‌باشد والحمد لله
اولاً و آخراً

قد فرغت عن مطالعته فی یوم الثالث عشر من شهر جمادی الآخر سنه ۱۲۹۶ لما کنت مقیماً فی المهجور وقد تعب فیه مقامات

الحمد لله الذی یسرنا هذا الکتاب بفضله وکرمه فی

[illegible] العلیه [illegible] اعنی [illegible]

[illegible] العالی [illegible] مادام [illegible]

[illegible] حسین [illegible]

۱۲۰۹ [illegible]

محمد [illegible]